آرمیدگان در قبرستان بقیع

نویسنده: علی اکبر نوایی

تهیه و تنظیم:

پژوهشکده حج و زیارت

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

فصل اول: بقیع و جایگاه آن

فصل دوم: صحابه راستین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

فصل سوم: دیگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله

فصل چهارم: وابستگان و خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

فصل پنجم: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

دیباچه

مجله میقات حج از اولین تلاش‌ها در حوزه حج و حـرمین در جامعـه اسـلامی مـا است که توانسته در طول سال‌های متمادی جایگاه یگانه خـود را در ایـن بخـش حفـظ کند و به بالندگی و رشد برسد. یکی از دستاوردهای این مجلـه علمـی، اندوختـه شـدن ذخائری ارزشمند در موضوع‌های مختلفی است که طی سال‌ها در مجله نشر یافتـه ولـی با گذر زمان، هنوز تشنگی جامعه به آن کاهش نیافته است و می‌طلبـد تـا بـا گـردآوری مجموعه‌های موضوعی متناسـب و عرضـه آن بـه جامعـه علمـی، بـه ایـن نیـاز پاسـخ داده شود.

مظلومیت قبرستان بقیع و مدفونان آن که هنوز در زیـر آوار تخریـب بقـاع و تـلاش وهابیت برای گمنام نگهداشتن آن هستند، نیاز به آثاری را که به شناخت بیشـتر بقیـع و دفن‌شدگان آن می‌پردازد، دو چندان می‌کند. کتاب حاضر به نـام آرمیـدگان در قبرسـتان بقیع تلاشی در برابر کوشش وهابیان برای محو آثار بقیع است. این اثر حاصل ۱۸ مقالـه به خامه پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر نوایی اسـت کـه پیش از این در مجله میقات حج سلسله‌وار نشر یافته که اکنون در قالب و ساختار کتاب عرضه می‌شود.

گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت ضمن تشکر و تقدیر از نویسنده ارجمند و همچنین جناب آقای رضا باذلی و حجت الاسلام و المسلمین محمدمهدی فقیه بحرالعلوم که کار تهیه و تنظیم این اثر را بر عهده داشتند، امیدوار است انتشار این اثر خدمتی در راه آشنایی با حرمین شریفین و گلزار مظلوم بقیع باشد و از خوانندگان و صاحب‌نظران محترم تمنا دارد تا با ارائه پیشنهادها و انتقادهای سازنده خود به پربارتر شدن این مجموعه بیافزایند.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه تاریخ و سیره

مقدمه

بقیع، نام مشهورترین و قدیمی‌ترین قبرستان در تاریخ اسلام و از زمان حضور پیامبرﷺ در مدینه تا عصر حاضر است که در انتهای جنوب شرقی شهر مدینه، به فاصلهٔ اندکی از مسجدالنبیﷺ و بقعهٔ نورانی پیامبرﷺ قرار دارد و محصور در دیواری مشبّک، در وسط شهر مدینه است.

بقیع، در گذشتهٔ دور و قبل از هجرت، درختان بسیار داشته که شهرت یافتنش به «بقیع الغرقد»، بدان سبب بوده و در زمان و عصر ما، کلمهٔ «غرقد» از آن حذف گردیده و به «بقیع» شهرت یافته است.

از نقل‌های تاریخی بر می‌آید، نخستین کسی که به دستور پیامبرﷺ در بقیع مدفون شد؛ صحابی وارسته، اسعد بن زراره بود که پیامبرﷺ برایش مقامی والا و ارجمند قائل بود و پس از وی، عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبرﷺ و شخص سوم، ابراهیم، فرزند محبوب و دلبند آن حضرت بوده است و پس از آن بود که به عنوان مقبرهٔ مسلمانان مشهور گردید.

بیشتر مدفونین در بقیع، از شخصیت‌های ممتازی هستند که در اندیشهٔ نبوی و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام، از جایگاهی والا و بلند برخوردار بوده‌اند، تا آنجا که پیوسته در بقیع حضور می‌یافتند و برای آرمیدگان آن دیار استغفار می‌کردند. این سنت بزرگ و الهی در میان

مسلمانان معمول و رایج شد. عظمت بقیع با ساخت قبه‌ها و سنگ نوشته‌های هنری و بناهای فخیم و ضریح‌های ثمین نمود یافت و والیان مدینه همچنان بر این امر اهتمام داشتند. پیامبرﷺ برای مدفونین در بقیع عظمت فراوانی قائل بود؛ تا جایی که فرمودند:

يُحشر من هذه المقبرة سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب، وكأن وجوههم القمر ليلة البدر.[1]

از این قبرستان هفتاد هزار تن محشور می‌گردند درحالی‌که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. گویا صورت‌هایشان، ماه شب چهارده است!

نورالدین علی بن احمد سمهودی در کتاب وفاء الوفا، در عظمت جایگاه و اهمیت مدفونان بقیع، می‌نویسد:

قال المطري: إن أكثر الصحابة رضي الله تعالى عنهم ممن توفّي في حياة النبي و بعد وفاته مدفونون بالبقيع. وكذلك سادات أهل بيت النبي و سادات التابعين. وفي مدارك عياض عن مالك: أن هناك بالمدينة من الصحابة نحو عشرة آلاف.

وقال المجد: لاشك أن مقبرة البقيع محشوة بالجماء الغفير من سادات الامة.[2]

مطری گوید: بیشتر صحابه ـ رضی الله عنهم ـ؛ از کسانی که در دوره حیات پیامبرﷺ و پس از ایشان از دنیا رفته‌اند، در بقیع مدفون شده‌اند و همچنین بزرگانی از اهل‌بیت پیامبرﷺ و سادات تابعین در این دیار آرمیده‌اند. در مدارک عیاض نیز ازمالک نقل شده که گفت: مقبره‌ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون‌اند. و مجدی گوید: شک نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع کثیری از بزرگان امت اسلامی است.

مدفونان در بقیع در چند طبقه قرار گرفته‌اند:

ـ صحابهٔ راستین پیامبرﷺ همچون عثمان بن مظعون، اسعد بن زراره، ابی‌سعید

---

۱. وفاء الوفاء، سمهودی، نور الدین علی بن احمد، ج۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م، ص۸۸۶.

۲. تاریخ المدینة المنور، ج۱، ص۷۱.

خدری، اُسید بن حضیر، جابر بن عبدالله انصاری و... .

ـ برخی از صحابه که بعد از نبی گرامیﷺ مسیری غیر از آرمان‌های اولیه پیمودند.

ـ چهار امام معصوم شیعه‌علیهم‌السلام.

ـ همسران و دختران پیامبرﷺ منسوبین آن حضرت، شهیدان میدان‌های جهاد و شهادت و تابعین.

طبقات یاد شده، در این رویکرد پژوهشی به بررسی نهاده شده‌اند.

گفتنی است، دو عامل، نگارنده را به این سیر مطالعاتی و پژوهش وا داشت:

نخست، دغدغه‌ای که در این مقوله داشتم و به آن می‌اندیشیدم و همپای اندیشه‌ام بارقهٔ عنایت الهی را به وضوح، در مدینه منوره در کنار مضجع نورانی خاتم رسولان در جریان حج (۱۳۸۵ه‍.ش) مشاهده نمودم.

و سپس، دستور نمایندهٔ فرهیخته و اندیشمند مقام معظم رهبری حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب حاج آقای قاضی عسکر (دام عزه و توفیقاته) که در آن زمان (سال ۱۳۸۵ه‍.ش) حضرتشان، معاونت آموزش و پژوهش بعثهٔ مقام معظم رهبری را برعهده داشتند و در ادامهٔ کار، عنایت و فیض و لطف الهی همواره در کنارم بود، که عصارهٔ آن تحقیقات نسبتاً سخت و دشوار، ابتدا در قالب مقالاتی در مجله وزین «میقات حج» به چاپ رسیده که از آن مجموعه، ۱۸ مقاله به محضرتان تقدیم می‌گردد.

این رویکرد، به حول و قوه و فیض الهی، تا رسیدن به نتیجهٔ نهایی و اتمام کار ادامه می‌یابد که در شماره‌های بعد فصلنامه میقات حج منتشر و سرانجام به صورت مجلد دوم و شاید سوم ارائه خواهد شد.

اکنون از روحانیون فرهیخته و ارجمند و اساتید بزرگوار استمداد می‌طلبم که این حقیر را از ارائهٔ نظرات، انتقادات و پیشنهادهای سازنده و راهگشا محروم نفرمایند و لطفشان را دریغ ندارند.

علی اکبر نوایی

فصل اول:
بقیع و جایگاه آن

بقیع در بستر تاریخ

درآمدی بر موضوع

بقیع، قطعه زمینی رها شده و مقبره‌ای همچون مقابر عمومی نیست، گنج تاریخ و مخزن اسراری جاودانه است. تاریخی مملو از حادثه و دنیایی از همهٔ عظمت‌ها، اخلاص‌ها، رشادت‌ها، کرامت‌ها، معناها، جانفشانی‌ها، ایثارها، مظلومیت‌ها، حماسه‌ها و فریادهاست؛ فریادهایی در سکوت، گریه‌هایی در تنهایی.

ناله‌هایی در ظلمت، یادواره‌ای است از جهادها و پیکارها و از خود گذشتن‌ها، نمادی است از عظمت یک تاریخ بلند و گسترده، واگویهٔ کتاب‌های سترگ است که باید به استنطاق درآید و به مرحلهٔ کتابت نهاده شود تا نهفته‌های حیات بخش و شور آفرین و الهام بخش خود را باز نماید و اسراری را که در خود نهفته، برملا سازد تا درس‌های خود را بی دریغ، فراروی تشنگان حقیقت و معرفت و انسانیت بازگو نماید و عبرت‌های خود را به صاحبان بصیرت ارزانی دارد.

بقیع، مجمع اسرار، رازها و رمزهای سر به مهر است که دست تطاول و ستم، نگذارده لب بگشاید و رازها و رموز و اسرار معرفت بخش خود را فراروی انسان‌های سرگشتهٔ معاصر، نجوی کند.

بقیع، سینهٔ سینا است، که اکنون ساکت و خاموش، منتظر سؤال‌های ذهن‌های کاوشگر و

معنا طلب است. بقیع داستان صدها صحابی مخلص و وفادار است که هرگز سهمی دنیوی از ایثار و اخلاص‌ها و همگامی‌های خود با نبیّ رحمت در دنیای ماده، طلب نکرده‌اند.

داستان امامت شیعی و راستین اسلامی است که در چهرهٔ سبط اکبرِ نبیّ رحمت، حسن مجتبی علیه السلام و باقی‌ماندهٔ حادثه طف، سجاد امامت علیه السلام و باقر علوم و صادق آل البیت علیهم السلام تجلّی یافته است.

داستان و غمنامه خلیفه بلافصل پیامبرِ رحمت صلی الله علیه و آله و دخت مظلومهٔ او، سیدهٔ زنان عالم است. غمنامهٔ غربت، انقطاع وحی و سیلی خوردن‌های دردانهٔ هستی و گریه‌های ممتد از رجعت امت، پس از پدر خویش و نگین رسالت و نبوت است. معنای آیه تطهیر و طنین صدای مظلومانهٔ کوثر است و فریاد بیت الأحزان فاطمه علیها السلام، نگین هستی است. واگویهٔ دخترکانی از تتمهٔ نبوت است که با غم‌های سترگ خود، در سینهٔ آن غنودند؛ همچون رقیه و زینب و امّ کلثوم، بازتابی از کرامت زنان و مادرانی بزرگ است که با دستان خود انسان‌هایی بزرگ را به تاریخ انسانیت عرضه داشتند و با کعبه نجوی کردند و طفلِ مام هستی را، که جان جهان است، بر دستان کرامت خویش گذاردند. داستان بانویی است که کفالت خاتمهٔ رسالت و عقل کلّ هستی را مفتخر شده است.

بانویی بزرگ، فاطمه بنت اسد، که هم مام امیر ولایت و عدالت است و هم کفالت‌گر انسان کامل تاریخ بشریت، ستودهٔ خدا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله.

بقیع، یادمان سعدیه‌ای است که با شیر پستان خویش، کاری همچون فاطمهٔ بنت اسد را تداعی کرده است.

بقیع، جایگاه مادران امت، زنانی کرامت پیشه؛ همچون جویریه، امّ حبیبه، امّ‌سلمه، ماریه و... که همواره، همچون امّ سلمه و امّ حبیبه، غم‌های زنانه را از چهرهٔ تابناک پیامبر صلی الله علیه و آله ستردند.

غمنامهٔ صفیه و عاتکه؛ دو بانوی با شهامت و عمّه‌های یتیم عبدالله، پیام آور حقیقت است؛ آنان که پشتوانه‌ای برای یادگار رسالت بودند. واگویه‌ای از گریه‌های خواهری

است که سیل اشکش او را تا اُحد فراخوانده و در غم عمّ پیامبرﷺ، سید شهیدان اُحد، مویه کرده و خونابهٔ دلِ خویش را در رگ‌های تاریخ جاری کرده است.

بقیع، داستانِ فراوانِ گفته شدهٔ عدالت علی‌علیه‌السلام است، که عقیلِ برادر را هم از بخششی اضافه دریغ داشته تا عدالت، قربانی خویشاوندی و تبارگرایی نگردد و داستان حدیدهٔ محماتش عالمی را در فراگیری درس عدالت، کفایت کند.

بقیع، داستان مکرّر غمِ رسول خاتم در فراق از دست دادن جگر گوشه ای است که امید نبیّ رحمت بود؛ ابراهیم، ابن رسول خاتم؛ او که ولادتش موجی از شادی را در مدینة الرسول و مرگش، سایه ای از غم را بر شهر وحی و شهر محبوب پیامبر خداﷺ افکند.

بقیع، غم مادری است که اشکش را از مدینه تا کربلا روانه کرده و پسران قهرمان و قهرمان قهرمانان حادثهٔ طف را نثار آرمان‌های رسالت کرده، تا فریاد رهایی‌بخش محمدﷺ در سینهٔ تاریخ بماند و دُردانه و جگر گوشه‌اش، سیّد شهیدان طف، تنها نماند. او که ابوالفضل رشیدش و عون و عبدالله و جعفرش را برای همرکابی با جگرگوشهٔ فاطمه‌علیهاالسلام و علی‌علیه‌السلام، همراه او نمود تا در رکابش بسان دسته‌های گل پرپر شوند و به کام مرگی با عزّت و کرامت در افتند.

باز هم بنگارم که بقیع، یادوارهٔ تشت سرخ خون و یادوارهٔ تیرهای نشسته بر پیکری مظلوم است.

فریاد باقی ماندهٔ حادثهٔ طف و رییس بکایین است و صاحب دعاهای پندآموز معرفت بخش.

بقیع، داستان منصور شیطان است که با نصرت‌های شیطان، حبل الهی را و رییس احیاگر تشیع را به خاک نشاند و علم و کرامت و فضیلتش را از تشنگان معرفت دریغ داشت.

بقیع، غمنامهٔ مدینهٔ مظلوم، در دوران تاراج گری است که یزیدش نامیدند تا حرّه را بیافریند و بیالاید و انسان‌های والاتبارش را به دست دشنه مسرف بن عقبه بسپارد و به

تاراج گری‌اش فرمان دهد و اباحهٔ این تطاول را اعلامش نماید تا که هر چه می‌تواند قساوت کند. ناپاکی نماید و هزاران تخم حرام را از تیرهٔ اموی تا امروز بر آن بیفزاید، مؤمنانش را کشته و حرام زادگانش را به دست تاریخ قساوت علم کند، تا که امروز هم دشنه به دست، آمادهٔ فشردن گلوهای عدالت طلب باشند. لهوفی در سینه سوزان است، سینهٔ بی کینهٔ شیعه. آری، بقیع داستان سرای واقعه‌ای است که حرّه اش نامیدند، نه حرّه شرقی یا غربی، که حرّهٔ حرارت کینه و بغض فرزندان عاص، که پس از گذشت از سی تن، سرها را درو کردند و داستان شجرهٔ ملعونه را تفسیر نمودند.

بقیع، سوگنامهٔ شهیدان با فضیلت و بی ادعای احد است که پس از سید شهیدان احد، به صورتی تدریجی از کثرت جراحت، بر خاک بقیع غنودند.

بقیع، نمادی از کینهٔ ابوسفیان است؛ آنکه هرگز به خدا ایمان نیاورد «**ما أسلم و لكن استسلم**» او اسلام نیاورد و لکن تظاهر به آن نمود. او (ابوسفیان) ریشهٔ درخت ملعونه در قرآن است که همواره از نسل و ذریهٔ سفّاکش چه خون‌ها که نریخته و چه سرها که بر نیزه نگردیده تا در سینهٔ بقیع نهان گردند و بالأخره بقیع، مطلع غزل حجّت آخرین است.

بقیع، فریادی رسا و بغضی در گلوی تاریخ است که باید با لبان و نوک قلم انسان‌های دارای نقش و رسالت فریاد شود و به دایرة المعرفت تبدیل شود و داستان صحابی و دیگر انسان‌های والاتبار و داستان امامت فخرآفرین شیعه و غم‌های نهفته در دوران او را به تفسیر و نمایش بایسته بپردازد.

من بقیع را در چند مقبرهٔ رنگ و رو رفته و به غربت نشسته نمی‌دانم. او را فریادی مجسّم و بغضی ترکیده از گلوی تاریخ می‌دانم.

بقیع هم اکنون در مجلس آل فلان گرفتار آمده، صهیونیسم را شادمان نموده و سازمان‌های جاسوسی عالم را؛ سازمان‌هایی که جاهلیت مدرن و پست مدرن را پاس می‌دارند، بدون زحمتی به اغراض شیطانی شان رسانده و همان‌ها و نفّاثات فی العُقِد، چنان

در شیپورها دمیده‌اند و در گوش‌ها خوانده‌اند که بقیع، باید در مسیر فراموشی فرایندی را طی کند که ذکرش و یادش نماد شرک است و بدین روی، قبور امامان بقیع علیهم‌السلام، بیت الاحزان و قبهٔ ابراهیم بن رسول خاتم و یادمان فاطمهٔ بنت اسد و حلیمهٔ سعدیه و مادر چهار پسر از دست داده و... به دست تخریب سپرده شد و چیزی از آن مشهود نیست و هم اکنون دلقک‌هایی ساخته شده از شام و هرات و حلب و بخارا و سمرقند و مدینه و یمن و هر ناکجا آباد دیگر، گردشان آورده‌اند و با دلارها و ریال‌ها و تورهای کشندهٔ نامرئی در محفظهٔ ذهن شیطانی‌اش خوانده‌اند که دشداشه‌ای بر تن نما، عبایی بر دوش، تسبیحی بر دست، چفیه‌ای بر سر و رمانی بر فرق بند و داد سخن ده، که توسّل، شرک است، معرفی غنودگان در بقیع، کفر است و... .

آری دیروز بقیع، و داستان تاریخ میانه و تاریخ امروزینش، همه برگ‌های عبرت می‌باشند و قابل تذکار و بسط و شرح و تفصیل و پژوهش و تحقیق.

بقیع، غم همیشهٔ شیعه

بقیع، در مدینه است. در مکه که هستی، فقط می‌بینی صف‌های نماز باید چنان مستقیم باشد که از خط اعتدال، یک میلی متر هم خارج نشود، مخالفت با شیعه، رنگ روشنی ندارد و ملایم‌تر می‌نماید.

اما همینکه پا به مدینه می‌گذاری و از سنگفرش‌های ساخته شده در ایتالیا و فرستاده شده از اروپای مدرن که می‌گذری، پایت را به روی محلّه‌ای می‌نهی که محله بنی‌هاشمش می‌خوانیم، محله‌ای که دشمنان پر کینهٔ بنی‌هاشم از حذفش شادمانه‌اند، از آنکه می‌گذری و بر آن وقوفی مختصر و مکثی کوتاه را که می‌کنی یکباره می‌خواهی فریاد بکشی. آه، ای امامت مظلوم. آه، ای پیامبر رحمت،که سخنانت قبل از دفنت، همگی به فراموشی نهاده شدند، دست رحمتت را دریغ مفرما و از تطاول پیشگان در محضر عدل ربوبی شکوه نما و دل بی کینهٔ شیعه را از غم خلاصی بخش!

از چنین وضعیتی، اولاد یهودا رقص شادی می‌کنند! آری، به پشت دیوار بقیع که می‌رسی، همهٔ مظلومیت و غربت و تنهایی شیعه را می‌نگری، شیعه‌ای که مصب و مجرای ولایت است.

وضع کنونی بقیع، قطعاً، نتیجهٔ کینهٔ اولاد یهودا است. بقیع، بغض فرو خفتهٔ اصحاب شیطان است، که همچون اصحاب اُخدود، اخگر و آتشی علیه آن بر افروختند.

بقیع، کینهٔ مشرکان علیه موحّدان است تا برای از چشم انداختنش او را به شرک در الوهیت متهم نمایند تا بتوانند شرکی همه جانبه را در ذهن به ظاهر مسلمانان جایگزین نمایند. آری، بقیع خاری در گلوی استعمار و خاشاکی در چشمان مادّه پرستش می‌باشد.

و صد البته که بسیار هم مایلند تا اصلاً نقشهٔ بقیع از دل مدینه حذف گردد و البته که در سینهٔ تنگ و پلید اولاد یهودا، این ایدهٔ شیطانی وجود دارد که داستان بقیع، همچون محلّهٔ بنی هاشم، به سنگفرش‌های مدرن و بازاری مکاره تبدیل شود و کالاهای آمریکایی، چینی، اروپایی، ایتالیایی و فرانسوی به معرض فروش نهاده شود.

فریاد بقیع

گویا هم اکنون فریاد بقیع را می‌شنوم که می‌گوید: فضیلت را پاس دارید. عبرت‌ها را تعریف کنید. درس‌های بلندم را به گوش انسان‌ها برسانید. درس‌های نهفته در سینه‌ام را کشف نمایید. مرا بهتر بشناسید. تنها دیدار غربتم را نجوا نکنید. در من گنج معرفت بجویید. فریاد بقیع، فریاد معرفت حقیقت، فریاد اخلاص، فریاد کرامت و ایثار، فریاد شهادت، فریاد علیه ستمگران همیشهٔ تاریخ است. هم اکنون دست بقیع گشوده است که بیایید دستم را بگیرید تا برخیزم و نسخه‌ای شفابخش را برایتان بنگارم.

بقیع، فریاد نبوّت و ولایت و ایمان و عشق و جهاد و شهادت و ایثار و جانفشانی و عشق و مجموعهٔ راز است. فریاد آیهٔ تطهیر است و فریاد فضیلت خواهی است و به ما می‌گوید: بیایید در معرفتم بهتر بکوشید و تنها نجوای ظاهری را در عشق به من ملاک قرار مدهید.

پاسخ به دعوت‌های بقیع

اکنون من در آغاز راهی ایستاده‌ام تا فریاد بقیع را به لطف و کرامت نبیّ رحمت و توجّه والای امامان غنوده در بقیع دریابم و با توکّل بر خدای توفیق دهنده، پژوهش تفصیلی را دربارهٔ این مجموعه ذخایر و این گنج نهان معرفت آغاز کنم.

این پژوهش را با اشارت معاونت محترم آموزش و پژوهش، حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین جناب آقای قاضی عسکر* آغازیده‌ام و در آغاز راه از خدای منان توفیق را در لحظات پژوهش و کتابت طلب می‌نمایم.

هم اکنون در آغاز حرکت، در حدّ ورود به بحثی کلان و گستردهٔ تاریخی، در حوزه‌های مختلف این پژوهش قرار دارم و توفیق را طلب می‌نمایم.

مفهوم شناسی بقیع

از واژهٔ بقیع به گونه‌های ذیل، تعاریفی ارائه شده که در حدّ لزوم، به آنها اشاره می‌کنیم:

أصل البقیع في اللغة (بفتح أوّله و کسر ثانیه)، الموضع الذي اروم الشجر من ضروب شتّی.

اصل بقیع در لغت، (به فتح اول و کسر دوم)، جایگاهی است که در آن انواع درختان وجود دارد.

در تعریفی دیگر آمده است:

بقیع، زمینی وسیع را گویند که در آن درخت یا ریشه‌های درختانی باشد.

در تعریف سوم، چنین آمده است:

البقیع من الأرض، المکان المتّسع، ولایسمّی بقیعاً إلاّ و فیه شجر.

بقیع از زمین، مکانی پهناور است، و بقیع نامیده نمی شود مگر که در آن درختی باشد.

---

*. ایشان از دی‌ماه سال ۱۳۸۸ سمت نمایندگی رهبر معظم انقلاب در سازمان حج و زیارت را برعهده دارند.

گوناگونی بقیع‌ها

در تعدّد و گوناگونی بقیع، یا باغ‌هایی که در آنها درختانی بوده و درون بعضی از آن باغ‌ها مساکنی هم وجود داشته، شکی وجود ندارد؛ زیرا چنانکه در لغت شناسی ملاحظه کردیم، بقیع، اطلاق بر زمین وسیعی می‌گردد که در آن باغ و درخت وجود دارد. گزارش‌های تاریخی حکایت از آن دارد که در شهر مدینه، چندین بقیع وجود داشته است که اشاره به تعدّد آن‌ها، هم در متون تاریخی ضبط است و هم در متون روایی؛ که به عنوان نمونه می‌توان به این بقیع‌ها اشاره نمود:

بقيع الخنجة، بقيع الخيل، بقيع الزبير، بقيع المصّلى، بقيع الغرقد.

به جهت این که در این بحث، منظور ما فقط بقیع الغرقد است، به مفهوم آن هم اشاره می‌کنیم:

بقیع غرقد، آن قبرستان مقدس را، بدین جهت به این نام خوانند که درخت غرقد، در آن فراوان بوده است.[۱]

در تعریفی دیگر از بقیع غرقد چنین می‌خوانیم:

و بقيع الغرقد، و الغرقد بفتح الغين المعجمة و القاف، بينهما راء ساكنة، كبار العوسج و هو مقبرة أهل المدينة على سورها بجنب البستان.[۲]

بقیع غرقد، غرقد به فتح غین و قاف، که میانشان رای ساکنی وجود دارد، درختان بزرگ است و آن، مقبره اهل مدینه است که در داخل دیواری است، در بستانی.

و بقيع الغرقد، مقبرة أهل المدينة... قال الأصمعي، قطعت غرقدات في هذا الموضع حين دفن فيه عثمان بن مظعون فسمّي بقيع الغرقد.[۳]

بقیع غرقد، مقبره اهل مدینه است. اصمعی گفته است، درختان این موضع قطع شد، هنگامی که عثمان بن مظعون در آن دفن شد، پس به بقیع الغرقد تغییر نام یافت.

۱. معارف و معاریف، حسینی دشتی، سید مصطفی، ج۳، مؤسسه فرهنگی آرا، ۱۳۷۹، ص۲۲۲.
۲. دائرة المعارف الشیعیه، اعلمی حائری، شیخ محمد حسین، جزء ۶، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۹۳م. ص۲۴۷.
۳. تاریخ المدینة المنورة، ابن شبه، ابوزید عمر، ج۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸، ص۸۶.

بقيع الغرقد، و هي مقبرة بالمدينة، و الغرقد شجر شوك كان ينبت هناك فذهب و بقي الاسم لازماً للموضع.[۱]

بقیع غرقد، مقبره‌ای است در مدینه، و غرقد درختی خاردار بوده که در آن می‌روییده. پس، از بین رفت ولی اسم آن در این مکان باقی ماند.

بقیع (بقیع غرقد – جنة البقیع)، نام مشهورترین و قدیمی ترین قبرستان اسلامی، از زمان حضرت رسولﷺ، تا عصر حاضر، واقع در انتهای جنوب شرقی مدینه، به فاصلهٔ کمی از مسجد النبیﷺ و بقعهٔ مطهر حضرت پیغمبرﷺ، در خارج از دیوار قدیمی مدینه است، که امروزه در وسط شهر قرار دارد، لفظ «بقیع»، به معنای زمین وسیعی است که دارای انواع درختان باشد، لذا آن را جنة البقیع (باغستان بقیع) نیز می‌نامند؛ بقیع غرقد نامیدن آن، بدین سبب بوده که غرقد، نوعی خاربن است که پس از خرابیِ آن، در این مکان روییده و فراوان بوده است.»[۲]

از نتیجهٔ نقل‌های متون و منابع تاریخی به دست می‌آید که بقیع الغرقد، که امروزه در شهر مدینه به نام بقیع مشهور است، مکانی بوده که در آن خارهایی می‌روییده و پس از آنکه پیامبر خداﷺ به مدینه هجرت کردند، پس از ساختن مسجد مشهور مدینه (مسجد النبی)، این باغ وقف مسلمانان گردید. پس از آنکه اسعد بن زراره انصاری، که از صحابی بزرگ پیامبر گرامیﷺ بود، او را در قبرستان مذکور دفن نمودند و او اولین صحابی مدفون در این قبرستان مقدس است.

«حضرت رسولﷺ اسعد بن زراره را در بقیع به خاک سپرد.»[۳]

این باغ، هم اکنون به نام بقیع، محلّ آمد و شدِ مسلمانان و به خصوص شیعیان است که از هوا و فضای مقدس و مترنّم به عطری روحانی از آن بهره می‌جویند.

---

۱. لسان العرب، ابن منظور، ج۸، بی تا، ص۱۸.

۲. دائرة المعارف تشیع، خرمشاهی، بهاءالدین و صدر حاج سید جوادی، احمد، ج۳، نشر شهید سعید محبی، ص۳۸۳.

۳. اسد الغابة، ج۱، صص ۸۶ و ۸۷.

رسمیت دفن در بقیع، به وسیله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

بقیع، نخستین مدفن و مزاری است که به دستور و اقدام پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله شکل گرفت. این قبرستان در دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در خارج شهر مدینه و پس از دیوار شهر مدینه قرار داشته و در پشت خانه‌های مدینه به شمار می‌آمده، که هم اکنون با توسعهٔ مدینه، در وسط شهر قرار گرفته است. نخستین اقدام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، دفن اسعد بن زراره بود، که شخصی از مهاجرین بوده و فرد والا مقامی در نظر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. دومین شخص، عثمان بن مظعون مهاجر، برادر رضاعی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و فرد بعدی ابراهیم، فرزند حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، که همهٔ آنان به وسیله و امر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این جنّت و قبرستان دفن گردیدند.

بعد از آنکه شخصیت‌هایی مانند اسعد بن زراره، عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند گرامی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در این قبرستان دفن شدند، این کار رسمیت و شهرت یافت و مسلمانان به اقتدا و تأسی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مردگان خویش را، که باز هم جزو صحابی آن رسول گرامی بودند، در این قبرستان مطهّر، دفن نمودند.

«سپس پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور دادند آنجا را از بوته‌های خار ستردند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شد.»[1]

جایگاه بقیع در اندیشه نبوی

مدفونین در بقیع، بیشتر از شخصیت‌های ممتازی هستند که در اندیشهٔ نبوی و سپس در تاریخ پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، دارای حرمتی عظیم بوده‌اند؛ شخصیت‌هایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها عظمت‌های آنان را یاد کرده و در سیرهٔ معصومان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مورد توجه فراوان قرار داشته‌اند.

قال المطري: انّ أكثر الصحابة رضي الله تعالى عنهم ممّن توفّي في حياة النبي و بعد وفاته مدفونون بالبقيع و كذلك سادات أهل بيت النبي و سادات التابعين و في مدارك عياض

۱. دائرة المعارف تشیع، ج۳، ص۸۶.

عن مالك: إنّ هناك بالمدينة من الصّحابة نحو عشـرة آلاف و قـال المجـدي، لاشـكّ أنّ مقبرة البقيع محشوة با لجماء القفير من سادات الأمّة.[۱]

مطری گفته است که بیشتر صحابه ــ رضی الله عنهم ــ از کسانی هستند که در دوره حیات پیامبرﷺ و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده‌اند و همچنین بزرگان اهـل بیت پیامبرﷺ و سادات تابعین هستند و در مدارک عیاض از مالک منقول است که مقبره‌ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون‌انـد و مجـدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگـی از بزرگـان امـت اسلامی است.

پیامبرﷺ برای مدفونین در بقیع، عظمت فراوانی قائل بودند و آنان را شخصیت‌هـای بزرگی می‌دانستند، که پیامبرﷺ را در دوران سختی و عسرت یاری نموده‌اند.

واقدی در مغازی نقل کرده است که پیامبر خداﷺ هنگـام دفـن سـعد بـن معـاذ در بقیع الغرقد تکبیر گفتند و همهٔ مسلمانان و صحابه تکبیر گفتند. سپس سعد بـن معـاذ را وارد لحد نمودند و پس از آن هم تکبیر گفتند. از ایشـان پرسـیدند چـرا تکبیـر گفتیـد؟ فرمودند: «**رأيت الملائكة تحمله**»؛[۲] دیدم ملائکه را که جسد سعد را حمل می‌کردند.

در متون تاریخی، نسبت به بیانات حضرت رسولﷺ راجع بـه اصـحاب خودشـان، نقل‌های فراوانی وجود دارد که آنها را در مواضـع خـودش در [مباحـث] بعـدی مـورد اشاره قرار خواهیم داد.

این نقل‌ها، این نکته را نشان می‌دهد که پیامبر خداﷺ مدفونین در بقیع را محترم می‌شمردند و از همین رهگذر فراوان سفارش فرموده‌اند و این خاک مطهر را گرامی می‌داشته‌اند.

در خصوص این نکته، که پیامبرﷺ برای مـدفونین در بقیـع حرمـت فراوانـی قائـل بوده‌اند، نمونه‌هایی را اشاره می‌کنیم:

---

۱. وفاء الوفا، سمهودی، نورالدین علی ابن احمد، ج۲، دار احیاء التراث العربی، ص۷۸.

۲. مغازی، محمد بن عمر بن واقد، ج۱، نشر دانش اسلامی، رمضان ۱۴۰۵، ص۵۲۸.

ابن شبّه در تاریخ المدینة المنوره‌اش آورده است:

حدّثنا هودة بن خليفة، قال: حدّثنا عوف، عن الحسن، إنّ النبي قام على أهل البقيع، فقال: السّلام عليكم يا أهل القبور من المؤمنين و المسلمين، لو تعلمون ما نجاكم الله منه ممّا هو كائن بعدكم ! ثمّ نظر إلى أصحابه، فقال: هؤلاء خير منكم، قالوا: يا رسول الله ما يجعلهم الله خيراً منا؟

قد أسلمناكم أسلموا و هاجرناكما هاجروا، و أنفقناكما أنفقوا، فما يجعلهم الله خيراً منا؟ قال: إنّ هؤلاء مضوا لم يأكلوا من أجورهم شيئاً و شهدت عليهم و إنّكم قد أكلتم من أجوركم بعدهم، و لا أدري كيف تفعلون بعدي.[1]

هودة بن خلیفه برای ما نقل کرد که عوف از حسن نقل نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که درود خدا بر او و آلش باد، به بقیع آمد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور! درود بر مؤمنان و مسلمانان شما، اگر بدانید که خداوند شما را از چه شروری نجات داده است! سپس نگاهی به اصحابشان نموده، فرمودند: آنها از شما بهترند. گفتند: ای پیامبر خدا، چه چیزی آنها را بهتر از ما قرار داده است؟ ما اسلام آوردیم، همانگونه که آنها اسلام آوردند و هجرت نمودیم، چنانکه هجرت نمودند، انفاق کردیم، چنانکه انفاق کردند. پس، چه چیزی آنها را بهتر از ما قرار داد؟ فرمود: آنها از دنیا رفتند در حالی که از نتیجه زحمات خود بهره‌ای نبردند و من شاهد اعمال آنان بودم و لکن شما نتیجه اعمالتان را دیده‌اید و از آن بهره می‌برید و من نمی‌دانم که شما بعد از من چه کار خواهید کرد.

همچنین سمهودی به نقل از طبرانی گوید که وی این حدیث را نقل کرده است:

روى الطبراني في الكبير، محمد بن سنجر في مسنده، و ابن شبّه في أخبار المدينة من طريق نافع مولى حمنه، عن امّ قيس بنت محصل، و هي أخت عكاشة إنّها خرجت مع النبي إلى

---

۱. تاریخ المدینة المنورة، ابن شبه، ابوزید عمر، ج۱ و ۲، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ه.ش، ص۹۴.

البقيع، فقال: يحشر من هذه المقبرة سبعون ألفاً يدخلون الجنّة بغير حساب و كان وجوههم القمر ليلة القدر.[1]

طبرانی در تاریخ کبیرش روایت نموده که محمد بن سنجر در مسندش آورده و ابن شبّه در اخبار المدینه از طریق نافع، بردهٔ حمنه و از امّ قیس دختر محصل نقل نموده که امّ قیس با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بقیع رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: محشور می‌شوند از این مقبره، هفتاد هزار تن که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، گویا صورت هایشان همانند ماه شب چهارده است.

در مصادر شیعه نیز فراوان به مضمون خبر یاد شده، پرداخته شده که نمونه‌ای از آن را می‌آوریم:

عن صفوان الجمّال قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: كان رسول الله صلى الله عليه و آله يخرج في ملاء من الناس من أصحابه كلّ عشيّة خميس إلى بقيع المدنيين، فيقول: السّلام عليكم أهل الديار ـ ثلاثاً ـ رحمكم الله ثلاثاً ـ ثمّ يلتفت إلى أصحابه فيقول: هؤلاء خير منكم، فيقولون يا رسول الله و لم ؟ آمنوا و آمنّا و جاهدوا و جاهدنا؟ فيقول: إنّ هؤلاء آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم و مضوا على ذلك و أنا لهم على ذلك شهيد، و أنتم تبقون بعدي و لا أدري ما تحدثون بعدي.[2]

صفوان جمال از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله غروب هر پنج شنبه با اصحاب خود به بقیع می‌رفتند و می‌فرمود: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، و می‌فرمود: خدای رحمتتان کند (سه مرتبه)، سپس به اصحاب خویش رو می‌کردند و می‌فرمودند: اینان از شما برترند. اصحاب می‌پرسیدند: چرا ای پیامبر خدا؟ آنها ایمان آوردند، ما هم ایمان آوردیم. جهاد کردند و جهاد کردیم. فرمود: اینان ایمان آوردند ولی ایمانشان را با ستم نیامیختند و بر همین روش

۱. وفاء الوفاء، ج۲، ص۸۸۶.
۲. بحارالانوار، مجلسی، محمد باقر، ج۹۹، ص۲۹۶.

طی مسیر کردند و من گواه بر آنان بودم، اما شما بعد از من باقی می‌مانید در حالی که من نمی‌دانم چه خواهید کرد.

اهتمام پیامبرﷺ نسبت به حضور در بقیع

پیامبرﷺ، تا زمانی که در قید حیات بودند و تا آخر عمر شریفشان، نسبت به حضور در بقیع، اهتمام فراوانی داشتند و فراوان در آنجا حاضر می‌شدند و بر اهل بقیع سلام می‌کردند و برای آن ها دعا و استغفار می‌نمودند.

في كامل الزيارات، كان رسول اللهﷺ، يخرج في ملاء من الناس من أصحابه كلّ عشيّة خميس إلى بقيع المدنيّن، فيقول: السّلام عليكم أهل الديار (ثلاثاً)، رحمكم الله.[1]

در کامل الزیارات وارد شده است که پیامبر گرامیﷺ، در میان جمعیتی از اصحاب خودشان غروب هر پنج شنبه به بقیع مدینه می‌رفتند و می‌فرمودند: سلام بر شما اهل خانه‌های قبور (سه مرتبه)، خداوند رحمتتان کند.

صاحب موسوعة الفقهية میسرة، چنین آورده است:

و قد ورد في صحيح مسلم عن عائشة: إنّها قالت: كان رسول الله، كلّما كان ليلتها من رسول الله، يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السلام عليكم دار قوم مؤمنين، و آتاكم ما توعدون غداً مؤجّلون، و انّا إن شاء الله بكم لاحقون، اللهمّ اغفر لأهل بقيع الغرقد.[2]

در صحیح مسلم از قول عایشه وارد شده که گفته است: حضرت رسولﷺ شب‌هایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند، سلام بر شما خانه قومی مؤمن، آمد شما را آنچه که خدا وعده‌تان داده بود و ما هم به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. خدایا اهل بقیع غرقد، (مردگان آن) را بیامرز.

---

۱. مستند الشیعه، محقق نراقی، ج۲، بی نا، ۱۳۵۳هـ.ش، ص۲۲.

۲. موسوعة الفقهیة المیسره، انصاری، شیخ محمد تقی، ج۲، مرکز انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸هـ.ش، ص۱۷.

پیامبر خداﷺ نسبت به اصحابش حرمت فراوان قائل بودند و معنای ایـن سـخن آن است که طبق قاعده، خود را به حضور در بقیع موظف می‌دانستند. طبق نقل‌های مسـتند و موثقِ تاریخی، «در قبرستان بقیع بیش از ده هزار نفر از اصحاب، تـابعین و بنـی‌هاشـم مدفون هستند.»[1]

نقل ابن شبّه را صاحب مرآة الحرمین هم تکرار کرده و همین گـزارش را در کتـاب خویش آورده است. نقل‌های تاریخی فراوان آورده‌اند که پیامبرﷺ، در هفتـه مکـرّر بـه بقیع مدینه می‌رفتند و دست به دعا برمی‌داشتند و از خدا چنین می‌خواستند:

«اللّهم اغفر لاهل بقیع الغرقد».[2]

«خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش».

«و کان: یخرج إلی البقیع فیقول: السّلام علیکم دار قـوم مـؤمنین و أنـا بکـم إن‌شـاءالله لاحقون، اللّهم اغفر لأهل بقیع الغرقد».[3]

«پیامبر خدا ــ که درود خدا بر او و آلش باد! ــ، به هدف بقیع، از خانه خارج می‌شد و می‌فرمود: سلام بر شما خانه‌های قومی مؤمن، ما هم به خواست خدا به شما ملحـق می‌شویم، خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش!»

پیامبرﷺ خود را مأمور می‌دانستند که برای اهل بقیع دعا و استغفار کنند.

«عن أبي مویهبة، مولی رسول اللهﷺ قال: أهبني رسول اللهﷺ من جـوف اللیـل فقـال: إنّي أمرت أن أستغفر لأهل البقیع، فانطلق معي، فانطلقت معه، فلمّا وقف بین أظهرهم، قال: السّلام علیکم یا أهل المقابر لیهنئکم ما أصبحتم فیه ممّا أصبح النـاس فیـه، أقبلـت الفتن کقطع اللیل المظلم، یتبع آخرهـا أوّلهـا، الآخـرة شرّ مـن الأولی، ثـمّ اسـتغفر لهـم طویلاً».[4]

---

۱. تاریخ المدینة المنوره، ج۲، ص۳۸۵.
۲. المجموع، نووی، یحیی الدین، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۹م، ج۱۵، ص۵۲۱.
۳. حواشی الشروانی، الشروانی، ج۲، ص۱۹۹.
۴. تاریخ المدینة المنوره، ج۲، ص۵۷.

«از ابو مویهبه، غلام پیامبرﷺ است که گفت: پیامبرﷺ مرا فرمان داد که با ایشان باشم، و آن در دل شب بود. پس فرمود: من مأمور شده‌ام که برای اهل بقیع، طلب مغفرت کنم.

پس با من باش. من با ایشان شدم و رفتم؛ چون در مقابل آنها ایستاد، فرمود: درود بر شما ای اهل قبرها، آسان صبح کردید، به خاطر آنچه که مردم، الآن در آن گرفتارند، فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تار بر آنها هجوم برده، سرای آخرت برای آنها بدتر از امروزشان است. سپس برای اهل بقیع به صورتی طولانی استغفار کردند».

در منابع تاریخی شیعه آمده است: پس از آن‌که پیامبرﷺ در آخر عمر شریفشان، سپاه اسامه را تجهیز نمودند و به آنها فرمان دادند که از مدینه خارج شده، به مرز روم بروند، احساس مریضی سختی نمودند و به همراه علی‌علیه‌السلام و عده‌ای از اصحاب باقیمانده در مدینه، به قبرستان بقیع رفتند.

«فلما أحس بالمرض الذي عداه أخذ بيد علي بن أبي طالب و اتبعه جماعة من الناس، توجه إلى البقيع، فقال الذي أتبعه، إنني قد أمرت بالاستغفار لأهل البقيع، فانطلقوا معه، حتى وقف بين أظهرهم، قال: السلام عليكم أهل القبور، ليهنئكم ما أصبحتم فيه مما فيه الناس، أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، ثم استغفر لأهل البقيع طويلاً».[1]

چون پیامبرﷺ احساس مریضی کردند و با آن مریضی از دنیا رفتند، دست علی‌علیه‌السلام را گرفتند و جماعتی از مردم هم با ایشان همراه بودند، به بقیع رفتند. به همراهان فرمودند: من مأمور شده‌ام برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم. حضرت مقابل اهل قبور ایستاده، فرمودند: سلام بر شما اهل قبور، تهنیت می‌گویم بر شما از آنچه که شما صبح نموده و در وضع مردم قرار ندارید، فتنه‌هایی همچون پاره‌های شب تار بر مردم هجوم آورده‌اند... سپس به صورت طولانی برای اهل بقیع طلب مغفرت کردند.

---

۱. بحارالانوار، ج۲۲، ص۴۶۶.

نماز بر نجاشی در بقیع

در روایات متواتر،[۱] در منابع شیعه و سنی آمده است: پس از آنکه پیامبرﷺ از طریق وحی دریافت نجاشی، پادشاه حبشه از دنیا رفته، به دلیل خدمتی بزرگ که به مهاجرینِ نخستین کرده بود، آن حضرت مردم مدینه را در بقیع گرد آوردند و بر نجاشی، که در روم بود، از قبرستان بقیع نماز خواندند.

«قَتَادَةُ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ الله فِي قَوْلِهِ ﴿وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ نَزَلَتْ فِي النَّجَاشِيِّ لَمَّا مَاتَ نَعَاهُ جَبْرَئِيلُ إِلَى النَّبِيِّﷺ فَجَمَعَ النَّاسَ فِي الْبَقِيعِ وَ كُشِفَ لَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَأَبْصَرَ سَرِيرَ النَّجَاشِيِّ وَ صَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَتِ الْمُنَافِقُونَ فِي ذَلِكَ فَجَاءَتِ الْأَخْبَارُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ أَنَّهُ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ وَ مَا عَلِمَ هِرَقْلُ بِمَوْتِهِ إِلاَّ مِنْ تُجَّارٍ رَأَوْا مِنَ الْمَدِينَة».[۲]

«قتاده و جابر بن عبدالله انصاری، درباره قول خدای متعال نقل نمودند که فرمودند که: همانا، از اهل کتاب است کسی که به خدا ایمان دارد. این آیه درباره نجاشی نازل شده است؛ آنگاه که نجاشی از دنیا رفت، جبرئیل مرگ وی را بر پیامبرﷺ ابلاغ کرد. و آن حضرت، مردم را در بقیع گردآورد. تخت و تابوت نجاشی برای پیامبرﷺ ظاهر شد و تخت او را در حبشه می‌دید و بر جنازه نجاشی نماز خواند، منافقین سخن‌ها گفتند. پس خبرها از هر ناحیه‌ای می‌آمد که نجاشی مرده است، و هرقل هم از طریق اخباری که از مدینه شنیده بود، از مرگ نجاشی آگاه شد.»

نماز خواندن پیامبرﷺ در بقیع

از روایات فراوانی دریافت می‌گردد که پیامبرﷺ در بقیع حاضر می‌شدند و برای جمعیتی از صحابه نماز می‌خواندند.

---

۱. اگر حدیثی را افراد مختلف از معصوم روایت کرده باشند و احتمال تبانی و دروغ‌سازی در میان نباشد و خلاصه برای انسان یقین‌آور باشد، آن را متواتر می نامند.

۲. بحارالانوار، ج۱۸، ص۱۳۰.

«عن معاوية عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث و قد كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يخرج إلى البقيع فيصلّي بالناس».[1]

«معاوية بن عمار در حدیثی آورده است که امام صادق عليه السلام فرمود: پیامبر صلى الله عليه و آله به بقیع می‌رفتند و برای مردم نماز می‌گزاردند.»

از این نمونه روایت فراوان است که دلالت دارند پیامبر خدا صلى الله عليه و آله در بقیع، هم نماز بر جنازه خوانده و هم نماز عید گزارده‌اند و برخی اوقات هم نمازی جهت درخواست مغفرت برای مدفونین در بقیع می‌خوانده‌اند.

امر پیامبر صلى الله عليه و آله نسبت به حضور در بقیع

پیامبر صلى الله عليه و آله سفارش‌های فراوانی کرده‌اند که صحابه به بقیع رفته، برای اهل بقیع استغفار نمایند. در این خصوص، مواردی را شاهدیم:

۱. امر به اصحاب به این‌که همراه ایشان در بقیع حاضر شوند.

۲. امر به اصحاب که برای خواندن نماز میت، در بقیع حضور یابند.

۳. امر به اصحاب که در بقیع حاضر شده، نسبت به مدفونین آن دعا نمایند و طلب استغفار کنند.

۴. امر به علی عليه السلام که همراه ایشان باشد و در بقیع به دعا بپردازد.

۵. امر به علی عليه السلام که به تنهایی، در هر زمانی که ممکن است و در آخر شب، به بقیع رفته، برای اهل بقیع دعا و استغفار نماید.

مضمون روایات گذشته، موارد پیش نوشته را تأیید می‌کند که در این خصوص به چند نمونه هم اشاره می‌کنیم:

عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ جُنْدَبَ بْنَ جُنَادَةَ الْغِفَارِيَّ قَالَ رَأَيْتُ السَّيِّدَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ قَدْ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَةٍ إِذَا كَانَ غَداً اقْصِدْ إِلَى جِبَالِ الْبَقِيعِ وَ قِفْ عَلَى نَشَزٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا بَزَغَتِ الشَّمْسُ فَسَلِّمْ عَلَيْهَا فَإِنَّ الله تَعَالَى قَدْ أَمَرَهَا أَنْ تُجِيبَكَ

۱. حدائق الناظرة، البحرانی، یوسف، ج ۱۰، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۶هـ.ق، ص ۲۶۶.

بِمَا فِيكَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الأنْصَارِ حَتَّى وَافَى الْبَقِيعَ وَ وَقَفَ عَلَى نَشَزٍ مِنَ الأرْضِ فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَالَ عليه السلام السَّلامُ عَلَيْكَ يَا خَلْقَ اللهِ الْجَدِيدَ الْمُطِيعَ لَهُ فَسَمِعُوا دَوِيّاً مِنَ السَّمَاءِ وَ جَوَابَ قَائِلٍ يَقُولُ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ.[1]

از سلیم بن قیس هلالی است که گفت: از ابوذر جندب بن جنادهٔ غفاری شنیدم که گفت: دیدم سید را (محمد مصطفی را) که درود خدا بر او و آلش باد! به امیرمؤمنان، علی عليه السلام فرمود: در شبی که صبح که شد، به بقیع برو و بر قطعه‌ای از زمین آن بایست، وقتی که خورشید طلوع کرد، به آن سلام کن، که خداوند به آن امر کرده هر چه بگویی به تو جواب دهد. چون صبح شد، امیر مؤمنان عليه السلام بیرون شد و ابوبکر و عمر و جماعتی از مهاجر و انصار هم با او بودند. وقتی که به بقیع رسید، بر قطعه‌ای از زمینش مکث نمود و چون که خورشید طلوع کرد علی عليه السلام به خورشید سلام داد و فرمود: سلام بر تو ای خلق جدید خدا که خدا را اطاعت خالصانه می‌کنی. پس همراهان ناله‌ای شنیدند و جواب گوینده‌ای را که می‌گفت: درود بر تو ای علی...».

در روایات فراوان آمده است که در ماجرای بازگشت جعفر بن ابی‌طالب از حبشه، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی عليه السلام امر کرد: پارچه‌ای را که جعفر آورده، بردارد و به بقیع ببرد و دعا کند و سپس آن را تقسیم نماید.[2]

در روایت دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست وصایای رازگونه‌ای را به علی عليه السلام بگوید. به انس بن مالک فرمود: برو و علی را بیاور، انس می‌گوید: رفتم و علی را خواستم به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید. علی عليه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

انطلق معي، فجعلا يمشيان و أنا خلفهما، و إذا غمامة قد أظلّتهما نحو البقيع ليس على

۱. عيون المعجزات، ابن عبدالوهاب، حسين، مطبع الحيدرية فى النجف، ۱۹۵۰م، ص۴.
۲. ر. ک: مدينة المعاجز، بحرانی، سيد هاشم، ج۱، صص ۲۳۲ـ ۲۲۷.

المدینة منها شيء، فتناول النبي شیئاً من الغمامة و أخذ منها شیئاً شبه الأترنج، فأكل و أطعم علينا، ثمّ قال: هكذا يفعل كلّ نبيّ بوصيّه.[1]

ای علی، با من بیا، آن دو با هم می‌رفتند و ابری بر سرشان سایه افکنده بود که در شهر مدینه سایه‌ای نداشت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی از ابر گرفت نظیر ترنج، از آن خورد و به علی علیه‌السلام هم داد. سپس فرمود: چنین کاری را هر پیامبری با وصیّ خود انجام می‌دهد.

در ادامهٔ همین روایت دارد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بقیع اسراری را به علی علیه‌السلام منتقل فرمودند.

نتیجه

نتیجه و برداشتی که از نوع برخورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با بقیع و دیدگاه آن حضرت نسبت به این مکان می‌توان داشت، این است‌که بقیع در اندیشهٔ نبوی، دارای جایگاهی رفیع و بلند بوده و آن حضرت، در هر موقف و زمان مناسبی که پیش می‌آمده، نسبت به بقیع سفارش می‌کرده است. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواسته‌اند، حضور در بقیع و حرمت نهادن به آن، برای آیندگان سنت گردد و بعداً در مطاوی تاریخی خواهیم دید که مردم مدینه، پیش از رسمیت یافتن بقیع الغرقد، به عنوان قبرستان عمومی، توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردگان خویش را در گورستان عمومی «بنی‌حزام» و «بنی‌سالم» دفن می‌کردند و گاهی هم مردگان خود را در داخل منازل خویش به خاک می‌سپردند. اما پس از این‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، اسعد بن زراره و عثمان‌بن مظعون و فرزندش ابراهیم را در قبرستان بقیع دفن کرده، این محل مورد توجه واقع شد و رسمیت یافت و پس از آن مردم مدینه، درگذشتگان خود را به این قبرستان می‌آوردند و با سنت‌ها و تشریفاتی که از دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به یادگار مانده بود، مردگان خویش را دفن می‌کردند.

مردم مدینه، با اقتدا به آن حضرت، خارهای غرقد را از آن ستردند و به‌طورکامل

---

۱. ر. ک: مدینة المعاجز، بحرانی، سید هاشم، ج ۱، ص ۲۸۵.

زمین آنجا و درخت زار غرقد را از خارها پاک نمودند و مردگان خویش را در آن دفن کردند، که دفن مردگان تا امروز، همچنان ادامه دارد.

حرمت بقیع در سیره معصومین و امامان شیعه علیهم‌السلام

حرمت نهادن به بقیع در سیرهٔ معصومان، دارای چند جهت اساسی است که به همین جهات، امامان شیعه فراوان به بقیع آمد وشد داشتند و با نگاهی از سر تعظیم و احترام، به بقیع می‌نگریستند و سیرهٔ خویش را فراراه پیروان خویش در آیندهٔ تاریخ قرار دادند. این جهات، عبارتند از:

۱. اقتدا به سیرهٔ پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله.

در بخش پیشین ملاحظه کردیم که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به بقیع می‌رفتند و برای مدفونین در آن مکان، طلب مغفرت می‌کردند و دعا می‌خواندند.

«معاویة بن وهب گوید: پیامبر خدا ــ که درود خدا بر او و آلش باد ــ همواره به بقیع می‌رفتند و برای مدفونین آن طلب مغفرت می‌کردند...».[1]

امامان شیعه، سنت و سیرهٔ پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را محترم می‌شمردند و به آن اقتدا می‌کردند.

۲. اشارت و رهنمود برخی از روایات و گواهی‌های تاریخی، مبنی بر اینکه قبر منوّر فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام در بقیع است و ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام، به همین دلیلِ خاص، صرف نظر از ادلهٔ دیگر، به بقیع احترام فراوان داشتند و در آن مکان شریف حاضر می‌شدند و دعا و استغفار می‌کردند و به زیارت قبر مخفی مادرشان زهرا علیهاالسلام می‌پرداختند.

۳. وجود قبور بسیاری از صحابهٔ بزرگوار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و شخصیت‌های ممتاز تاریخ اسلام و قبور برخی از شهدای اُحد و... که خود موضوعیت فراوانی برای ائمه علیهم‌السلام در بقیع داشته است.

۴. وجود قبور چهار امام معصوم علیهم‌السلام در آن مکان نیز موضوعیت اساسی داشت و به همین دلیل امامان شیعه به آن مقبرهٔ نورانی عنایت ویژه‌ای داشته‌اند.

---

۱. مصباح الفقیه، آقا رضا همدانی، ج۲، قسمت ۲، ص۴۷۱.

۵. صرف نظر از موارد فوق، خودِ حضور در قبرستان و سلام بر اهل قبور، دلیل مستقلی است که در آموزه‌های دینی به آن توجه شده است.

۶. در بخشی از بقیع، پیش از دفن امامان شیعه، در آن، خانه‌ای وجود داشته متعلّق به عقیل برادر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام که این خانه مورد توجه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و محل دعا و مناجات آن حضرت به شمار می‌آمده است.

جایگاه بقیع در سیرهٔ علوی

علی علیه السلام، شاگرد مکتب نبوی و وصی رسالت و ولایت کبرای او است. او نزدیک‌ترین فرد به پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله است که از آن حضرت درس‌ها گرفته و بر سیرهٔ او اقتدا کرده است.

ابوذر غفاری نقل کرده است:

«شبی دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خانه خویش بیرون شدند و دست علی علیه السلام را گرفته، به بقیع رفتند.»[1]

امام صادق علیه السلام نقل فرمود:

«روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بقیع بودند که علی علیه السلام خبر از پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند. به وی گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در بقیع هستند. علی علیه السلام به بقیع آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین. علی علیه السلام در طرف راست آن حضرت نشست. سپس جعفربن‌ابی‌طالب در جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که گفته شد که آن حضرت در بقیع است. جعفر هم به بقیع آمد و بر پیامبر سلام صلی الله علیه و آله کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین. جعفر روبه روی پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده، فرمودند: ای علی، آیا بشارت دهم و خبری را بر تو بگویم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شب گذشته جبرئیل به من خبر داد، قائمی که در آخر الزمان قیام

---

۱. علل الشرایع، صدوق، ج۱، ص۱۷۶.

می کند و زمین را بعد از آنکه از ظلم وجور آکنده شده باشد، پر از عدل و داد می کند، از نسل فرزندت حسین است...».[1]

از این‌دست روایات فراوان است که پیامبر علی علیه السلام را با خود به بقیع می‌برد. در قسمت نخست به برخی از نقل‌های تاریخی اشاره کردیم.

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام بر اساس درس‌هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته بودند، در بیست و پنج سالی که در مدینه بودند، برای ستردن غم‌های دل خویش و برای سبک شدن روح بزرگوارش و به جهت طلب مغفرت برای خفتگان در بقیع و سلام بر صحابهٔ بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و مادرش فاطمهٔ بنت اسد و عموی گرامی‌اش عباس و... فراوان به بقیع می‌رفتند و برای اهل بقیع استغفار و با آنان گفت‌وگو می‌کردند.

توجه به بقیع پس از شهادت فاطمه زهرا علیها السلام

روایت شده که حضرت زهرا علیها السلام ده روز مانده از جمادی‌الآخر رحلت کرد و این در حالی است که از عمر شریفش هیجده سال و هشتاد و پنج روز می‌گذشت. پس علی علیه السلام آن وجود مبارک را غسل داد و کسی جز حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم علیهما السلام و فضّه، کنیز زهرا علیها السلام و اسماء بنت عمیس حضور نداشتند. علی علیه السلام جنازه‌ای را به سمت بقیع حرکت داد وحسن و حسین علیهما السلام همراه ایشان بودند و بر آن نماز خواندند و کسی آگاهی نیافت و بر جنازه حاضر نشد و کسی ندانست که جسد مطهرش در روضه دفن شده است. آن حضرت جایگاه قبر اصلی را مرمّت کرده و از نظرها ناپدید و مخفی نمودند. صبح که شد، صورت چهل قبر جدید در بقیع آماده گردید. مسلمانان وقتی از این خبر آگاه شدند، به بقیع آمدند و دیدند چهل قبر تازه موجود است. جایگاه قبر زهرا مخفی بود. مردم ناله کردند و بعضی هم بعضی را

---

۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم النعمانی، مؤسسة الأنوار الهدی، ۱۴۲۲هـ.ق، ص۵۵۵.

ملامت نموده، گفتند: پیامبرتان یک دختر داشت که مرد و دفن شد و کسی از جایگاه قبرش آگاه نشد و کسی بر آن نماز نخواند و حتی جایگاه قبرش هم مخفی است. والیان امرشان گفتند: بروید زن‌هایی را بیاورید که قبور را نبش نمایند، تا جسد فاطمه علیها السلام را بیابیم و بر آن نمازگزاریم و قبرش را زیارت کنیم.

این خبر به امیرالمومنین علی علیه السلام رسید، خشمگینانه از خانه خارج شد، رگ‌های گردن مبارکش متورّم شد. قبای زردش را پوشید؛ قبایی که در زمان سختی‌ها و دردها می‌پوشید. ذوالفقار را حمایل کرد و به بقیع وارد شد. فردی مردم را خبر کرد که این علی‌بن‌ابی‌طالب است، قسم خورده که اگر سنگی از این قبور، جابجا شود، شمشیر خود را بر گردن امر کنندگان بکشد و نابودشان سازد![1]

در پایان این روایت آمده است: مردم از کردهٔ خود منصرف شدند و خلیفهٔ اول و دوم از این کار دست نگه داشتند.

سخن گفتن علی علیه السلام با بقیع

در برخی منابع نقل شده که علی علیه السلام با بقیع سخن گفته است:

یکی از آنها روایتی است که ابن حمزهٔ طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» آورده است که به دنبال درخواست برخی از اهالی مدینه، امیر مؤمنان، علی علیه السلام به بقیع وارده شد و خطاب به آن قبرستان مطالبی را بیان داشت.

نگاه به بقیع در سیره فاطمه زهرا علیها السلام

در منابع و متون تاریخی نقل گردیده است که فاطمهٔ زهرا علیها السلام با توجه به سیرهٔ پدر بزرگوارش، به دو مکان عنایت ویژه داشتند:

اول: اُحد، که آن حضرت بعد از رحلت پدر بزرگوارش، به اُحد، سر قبر حمزه

---

۱. دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری الشیعی، ص۱۲۷.

می‌رفت و می‌گریست.

دوم: بقیع، که باز هم با اقتدا به پیامبر خدا ﷺ همواره به بقیع می‌رفت. این مطلب نیز دارای شهرت تاریخی است که فاطمه علیها‌السلام به بقیع می‌رفـت و بـه مناجـات، دعـا و راز و نیاز و گریه می‌پرداخت. تا آنجا که گریهٔ ممتد زهرا علیها‌السلام را در بقیع نمی‌توان انکار کـرد و حتی در منابع فراوانی از اهل سنت، ماجرای بیت‌الحزن فاطمه علیها‌السلام آمده و آنـان نیـز ایـن مسأله را تقریباً مسلّم می‌دانند.

سمهودی شافعی در کتاب وفاء الوفا، در این باره این‌گونه نقل کرده است:

«از جمله قبور در بقیع، جایگاه دفن آقای ما ابراهیم، پسر سـرورمان پیـامبر خـدا اسـت ــ که درود خدا بر او و آلش بادــ قبرش در فاصله‌ای از قبر حسن علیه‌السلام و عبـاس اسـت و چسبیده به دیوار جایگاه قبلی است. در این دیوار شبکه‌هایی است.»

مجد گفته است که موضع تربتش امروزه به نام بیت‌الحزن شناخته شده است و گفته می‌شود آن خانه‌ای است که فاطمهٔ زهرا علیها‌السلام بعد از رحلت پدرش به آنجا پناه می‌برد و به اندوه و غم می‌نشست.»[1]

«مشهور درباره بیت‌الحزن این است که آنجا جایگاه معروفی است بـه نـام مسـجد فاطمه علیها‌السلام، در قبله مشهد حسن علیه‌السلام و عباس ابن جبیر و به این مطلـب اشـاره نمـوده است که: در جانب قبر عباس (عموی پیامبر) خانه‌ای است از آن فاطمـه علیها‌السلام دختـر پیامبر اسلام ﷺ که به نام بیت‌الأحزان معروف و مشـهور اسـت و گفتـه شـده: آن خانه‌ای است که فاطمه زهرا علیها‌السلام بعد از رحلت پدر گرامی‌اش به آنجا می‌آمده و بـه حزن و اندوه و گریه می‌پرداخته است.»[2]

مرحوم مجلسی نیز چنین آورده است:

---

۱. وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، ج۳، ص۹۱۸.

۲. همان، ج۲، ص۹۱۸.

«در بعضی از کتب، خبری را یافتم درباره وفات فاطمه زهراعليها‌السلام که دوست دارم آن را نقل کنم، گرچه این خبر را از اصلی قابل تکیه و اعتماد نقل نکرده و آن را نیافته‌ام.»[1]

مجلسی‌رحمه‌الله سپس خبر را بدینگونه نقل می‌کند:

«زهراعليها‌السلام به قبرستان بقیع می‌رفت و بر سر قبر شهدا و سربازان فداکار اُحد می‌نشست و اشک می‌ریخت. علی بن ابی‌طالب‌عليه‌السلام هم برای آسایش فاطمه زهراعليها‌السلام سایبانی در بقیع بنا کرد که بعدها بیت‌الأحزان نامیده شد.»[2]

«علی‌عليه‌السلام خانه‌ای برای زهراعليها‌السلام در بقیع بنا نهاد که نامش بیت‌الأحزان شد و آن بانو صبح‌گاهان دست حسن و حسین‌عليهما‌السلام را می‌گرفت و به بقیع می‌رفت و گریه می‌کرد».[3]

به تناسب بحث؛ مطالبی را که نشان دهد فاطمهٔ زهراعليها‌السلام به بقیع توجه داشته، نقل کردیم و در نتیجه کاوش مختصری در این زمینه انجام گرفت و بعد از این، به تفصیل در این باره خواهیم نگاشت.

نکاتی‌که در پی می‌آید، دال بر نگاه محترمانهٔ حضرت فاطمه‌عليها‌السلام به بقیع بوده است:

ـ بیت الأحزان در دوران حسین بن علی‌عليهما‌السلام به صورت خیمه و چادری مشخص بوده و آن حضرت اهتمام فراوانی بر حفظ این چادر و مکان شریف داشته‌اند.

ـ بیت الأحزان بعدها به مسجد فاطمه‌عليها‌السلام تغییر نام یافت که خود گواهی روشن بر وجود این مکان شریف بوده است.

مورّخان اهل سنت، بر وجود آن گواهی قطعی داده‌اند؛ از جملهٔ آنها سمهودی، ابن‌شبه، ابن عساکر و برخی دیگر می‌باشند.

---

۱. بحار الانوار، ج۴۳، ص۱۷۴.

۲. همان، ص۱۷۷.

۳. بیت الأحزان، محمدباقر مجلسی، امیر کبیر، بی‌تا، ص۱۶۵.

امام ابومحمد غزالی، که یکی از شخصیت‌های معروف و از دانشمندان به نام اهل سنت است، درضمن بیان وظایف زائران مدینهٔ منوره، چنین نگاشته است:

«مستحب است که زائران پس از ورود بر پیامبرﷺ... در مسجد فاطمهعليها‌السلام نماز بگزارند. جهانگردانی هم در سفرنامه‌های خود، از بیت الأحزان و مشاهده آن سخن گفته‌اند که در تفصیل اماکن مهم و مقدس بقیع، از قول آنان خواهیم نگاشت.»[1]

بقیع در نگاه امام حسن مجتبیعليه‌السلام

امام مجتبیعليه‌السلام از بقیع خاطرات فراوان دارد. آن حضرت، هم در کنار جدّ بزرگوارش بوده و حضور آن گرامی را در بقیع مشاهده کرده و هم گریه‌های پی‌درپی مادرش زهراعليها‌السلام را در بقیع به خاطر دارد و نیز از سیرهٔ پدر گرامی‌اش آگاه است. از آنها درس‌ها گرفته و به سیرهٔ آن بزرگواران اقتدا کرده است و بالأخره آن حضرت، حرمت ذاتی بقیع را به خوبی می‌شناسد. بنابراین، حضور آن سبط ارجمند پیامبرﷺ در بقیع، از قطعیات تاریخی است.

علاوه بر اینها، امام مجتبیعليه‌السلام از سوی پدر بزرگوارش، به حضور در بقیع مأمور شده است.

قطب‌الدین راوندی نقل کرده است که علیعليه‌السلام در حادثهٔ عجیبی، امام حسن مجتبیعليه‌السلام را مأمور کرد که به بقیع برود و فرمان علیعليه‌السلام را مبنی بر انجام حادثه‌ای عجیب به جای آورد و آن گرامی، امر پدر را به انجام رسانید.

«علیعليه‌السلام به پسرش حسنعليه‌السلام فرمود: برخیز ای حسن. آن گرامی برای انجام امر پدر برخاست. فرمود: نزد فلانی برو و چوب (عصای دست) پیامبرﷺ را بگیر و به بقیع رفته، سه بار بر فلان صخره بزن و بنگر که از آن، چه چیز خارج می‌شود...».[2]

---

۱. احیاء العلوم، غزالی، امام محمد، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م، ج۱، ص۲۶۰.

۲. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسة الامام الهادی بقم المقدسه، بی‌تا، ص۵۵۹.

قطب‌الدین راوندی نقل می‌کند که حسن بن علی علیهما السلام با اقتدا بـه سـیرهٔ جـدش، هـر پنج‌شنبه به بقیع می‌رفت و برای اهل آن طلب مغفرت می‌کرد و آنجا را محل اسـتجابت دعا می‌دانست و گاهی هم شب‌ها به تنهایی به بقیع قدم می‌نهـاد و بـه دعـا و مناجـات می‌پرداخت.[۱]

وصیت امام مجتبی علیه السلام

گرچه خواسته و توصیهٔ امام حسن مجتبی علیه السلام به برادرش حسین بن علی علیهما السلام این بود کـه در کنار جد بزرگوارش دفن شود، اما با توجه به حوادثی که پیش بینی می‌کـرد و بـا اهمیتـی که برای بقیع قائل بود، در وصیت خویش به برادر گرامی‌اش امام حسین علیه السلام فرمود:

«برادرم! چون پایان مهلتم برسد، چشم مرا ببند و غسلم بـده و کفـنم کـن و مـرا برسریری گذارده، بر سر قبر جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ببر تا پیمانم را بـا ایشـان تجدیـد کنم، سپس مرا نزد جدّه‌ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در آنجا به خاکم بسپار.»

از این رو پس از شهادتش آن حضرت را در بقیع، در کنار جده‌اش فاطمه بنت اسـد دفن کردند؛ «**وَمَضَوْا بِالْحَسَنِ علیه السلام فَدَفَنُوهُ بِالْبَقِيعِ عِنْدَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ...**».[۲]

و در اصول کافی است که محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل، از محمد بـن سلیمان، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم نقل نموده که گفت:

«شنیدم از امام باقر علیه السلام که می‌فرمود: چون زمان احتضار حسـن بـن علـی علیهما السلام فـرا رسید، به برادرش حسین‌بن علی علیهما السلام فرمود: برادرم! تو را سفارش می‌کـنم بـه یـک وصیت که حفظش نموده، به آن عمل کن. هرگاه من مردم، تجهیزم نما، سـپس بـه سمت قبر رسول‌الله صلی الله علیه و آله ببر تا تجدید عهدی کنم. سپس مرا به سوی مادرم فاطمـه علیها السلام ببر و آنگاه به بقیع برگردان و دفنم نما.»[۳]

---

۱. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسة الامام الهادی بقم المقدسه، بی‌تا، صص۵۵۹، ۵۶۰ و ۵۶۱.
۲. همان، ص۱۶۶.
۳. تفسیر نور الثقلین، شیخ الحویزی، ج۳، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ایران، بی‌تا ص۲۹۶.

از وصیت امام مجتبی علیه السلام در می‌یابیم که در اندیشهٔ نورانی آن حضرت، بقیع دارای حرمت و مکانتی ویژه بوده است.

بقیع در سیرهٔ سید الشهدا علیه السلام

امام حسین علیه السلام با تأسی به سیرهٔ جدّ گرامی و پدر بزرگوار و مادرش زهرا علیها السلام بقیع را محترم می‌شمرد و به حضور در این مکان اصرار داشت؛ به‌خصوص پس از دفن جده‌اش فاطمهٔ بنت اسد و عموی بزرگوارش عباس و به‌ویژه پس از دفن برادر گرامی‌اش امام مجتبی علیه السلام. در سیرهٔ آن بزرگوار حضور در بقیع قطعی و مشهور است. قطب الدین راوندی نقل کرده است:

«آن سبط گرامی، پس از وداع با جدش پیامبر صلی الله علیه و آله و مادرش فاطمه علیها السلام، راهی بقیع گردید و سخنانی را با برادرش داشت و سپس به سمت مکه خارج گردید».[۱]

البته قبل از آن‌که امام شهید و اسوهٔ قیام و جهاد و شهادت به سمت مکه خارج شود، بارها در روزهای پنج‌شنبه در بقیع حاضر می‌شده است.

طبرسی روایتی به شرح زیر نقل کرده است که:

«امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه مناظره و احتجاج کرده، فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید در روزهایی که مردم با عثمان بیعت کرده بودند، ابوسفیان روزی دست حسین علیه السلام را گرفت و به آن گرامی چنین گفت: پسر برادرم**!** با من بیا تا به بقیع غرقد برویم. امام حسین علیه السلام همراه شد تا به وسط مقبره غرقد رسیدند. ابوسفیان با صدای بلند فریاد زد:ای اهل قبور که با ما بر سر حکومت نبرد می‌کردید، اکنون حکومتی که برایش با ما می‌جنگیدید، به دست ما افتاده و شما خاک شده‌اید**!** امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند صورت تو را کریه و زشت گرداند. آنگاه با تندی دست خود را از دست ابوسفیان کشید؛ به طوری که اگر نعمان بن بشیر دست آن

---

۱. الخرائج و الجرائح، ص۴۸۵.

حضرت را نمی‌گرفت و آن گرامی را از آنجا خارج نمی‌کرد، ابوسفیان را به هلاکت می‌رساند!»[۱]

این‌گونه نقل‌ها گواهی است روشن بر حضور سرور شهیدان، امام حسین علیه‌السلام در بقیع و حرمت نهادن آن حضرت به این مکان.

جایگاه بقیع در سیرهٔ امام سجاد علیه‌السلام

امام سجاد علیه‌السلام با احترام بسیار به بقیع می‌نگریستند؛ به‌خصوص پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام و ماجرای عاشورا. دو مکان برای امام سجاد علیه‌السلام، بسی آمیخته با تکریم و احترام بود:

۱. کنار مرقد پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، که بیشتر دعاهای صحیفه در آنجا خوانده شده و ایراد گردیده است.

۲. بقیع، که به نقل صحیفه‌شناسان، برخی از فقرات دعاهای صحیفه در بقیع ایراد گردیده است. بر این مسأله، گواهان فراوانی وجود دارد:

«پرسشگری در برخی از کوچه‌های مدینه می‌پرسید: کجاییدای اهل زهد در دنیا و راغبان به آخرت؟

پس صدایی از جانب بقیع شنیده شد ولی معلوم نبود که چه شخصی است. این شخص در واقع علی بن الحسین، امام سجاد علیه‌السلام بود.»[۲]

مانند این متن را شیخ مفید هم در ارشاد آورده است:

«شنیده شد که پرسشگری در دل شب فریاد می‌زد: کجایید زهد پیشگان در دنیا و گرویدگان به‌آخرت؟ که ناگاه صدایی از سمت بقیع شنیده شد و پاسخ داد. صدا شنیده می‌شد ولی صاحب صدا دیده نمی‌شد، این شخص علی‌بن الحسین علیه‌السلام بود.»[۳]

---

۱. کلمات الامام الحسین، محمود شریفی و سید حسین زینالی، دار المعروف، بی‌تا، ص۱۲۲.

۲. شرح الاخبار، قاضی نعمان المغربی، ج۲، دارالمعروف، بی‌تا، ص۲۵۶.

۳. الإرشاد، شیخ مفید، ج۲، مؤسسة آل البیت، بی‌تا، ص۱۴۴.

جایگاه بقیع در سیرهٔ امام باقر علیه‌السلام

بقیع در نزد امام باقر علیه‌السلام نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و دلایلی مانند دفن پدر بزرگوار و جدّهٔ گرامی‌اش فاطمهٔ بنت اسد و به احتمال، دفن مادر ائمه، حضرت زهرای مرضیه علیهاالسلام این امر را موجب می‌شد. از همین رو، ایجاد یک سنت در میان شاگردان و نیز شیعیانشان برای رفتن به بقیع و محترم شمردن آن، جزو برنامه‌ها و دستوراتش بود.

بقیع از منظر امام صادق علیه‌السلام

در این‌که امام صادق علیه‌السلام نیز با تأسی به پدر بزرگوارش، در بقیع حضور می‌یافت، شکی وجود ندارد؛ زیرا هم جد بزرگوارش امام سجاد و هم امام مجتبی علیهماالسلام و هم مادرش فاطمهٔ بنت اسد و به احتمال قوی، مادرش حضرت زهرا علیهاالسلام در آنجا مدفون‌اند و هم ذات بقیع از احترام ویژه‌ای برخوردار است.

سمهودی گوید:

«جعفر بن محمد علیه‌السلام این محل را محل استجابت دعا می‌دانست و فرموده است: در تمام اماکنی که پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دعا می‌کرد و محل آمد و شد آن حضرت بود، برای دعا شایسته و به استجابت نزدیک است».[1]

جایگاه والای بقیع در اندیشهٔ موسی‌بن جعفر علیهماالسلام

روایت زیر جایگاه والای بقیع در اندیشهٔ امام هفتم علیه‌السلام را نشان می‌دهد:

«ابراهیم شتربان، از افراد موحّد و آشنا به مقام امامت بود. از ابو الحسن علی بن یقطین، اجازه خواست که بر او وارد شود و علی بن یقطین که از دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام بود، مانع شد و اجازه‌اش نداد. در همان سال، علی بن یقطین به مدینه رفت و پس از مراسم حج از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام اجازه ورود به حضورش را خواست. حضرت مانع شدند و اجازه‌اش ندادند. روز دوم ورودش به مدینه، امام را در مدینه ملاقات کرد، پرسید: سرور من! چه گناهی کرده‌ام که مانع ورودم شدید؟

---

۱. وفاء الوفاء، ج۲، ص۲۱۸.

حضرت فرمود: از آن روکه بـرادر دینـی‌ات ابـراهیم جمـال را اجـازهٔ ورود نـدادی.

علی‌بن یقطین گفت: کجا است ابراهیم جمال و من. او در کوفه و من در مدینه‌ام؟!

حضرت فرمود: شب که شد، به‌گونه‌ای که کسی تـو را نبینـد، بـه بقیـع بـرو و ایـن مرکب را، که آماده است سوار شو تا تو را به کوفه رساند. علی بن یقطین به بقیع رفـت و بر مرکب سوار شد و درنگی نکرد تا اینکه خود را در کوفه، در خانـهٔ ابـراهیم جمـال دید. در را کوبید، از داخل خانه کسی پرسید کیستی؟ علی بن یقطین گفت: من علی بن یقطین، کار مهمی دارم. ابراهیم جمال از گشودن در امتناع می‌کرد ولـی در نهایـت در را گشود. علی بن یقطین گفت:ای ابراهیم، مولایمان موسی بن جعفـر علیه السلام از پـذیرفتن مـن امتناع می‌ورزد، به خاطر کاری که در حق تو انجام داده‌ام و به من امر کرده است کـه از تو پوزش بخواهم. مرا ببخش‌ای ابراهیم. ابراهیم او را بخشید. سـپس علـی بـن یقطـین سوار بر مرکب شده، در همان شب به مدینه بازگشت و خدمت امام رسید. حضرت بـه او اجازهٔ ورود دادند و پیشانی‌اش را بوسیدند.»[1]

حضور علی بن موسی الرضا علیه السلام در بقیع

علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام نیز با اقتدای به نیاکان و پدران و اجداد طاهرشان، به بقیع مـی‌رفتنـد و بر مدفونین بقیع سلام می‌دادند و از خداوند برای اهل بقیع طلب مغفرت می‌کردند.

«علی‌بن اسباط گوید: در روز عرفه خدمت امام رضا علیه السلام رفتم، حضرت به من فرمود: مرکبم را آماده کن. پس آماده‌اش کردم. حضرت به سمت بقیع رفتند تا فاطمـه علیها السلام را زیارت کنند. آن حضرت زیارت کردند و من هم زیارت کردم. پـس پرسـیدم: آقای من! بر کدام یک از مدفونین سلام دهم؟ فرمود: سلام کن بر فاطمه زهرا علیها السلام و بر حسن و حسین و بر علی‌بن الحسین و محمدبن علی و جعفربن محمد و موسی بن جعفر علیهم السلام، پس سلام دادم بر سروران خودم و باز گشتم.»[2]

---

۱. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، مؤسسة انصاریان للطباعة والنشر، ۱۴۱۲هـ.ق. ص۴۵۹.

۲. همان، ص۴۷۲.

فرمان حضرت رضا علیه السلام به دفن شیعیان در بقیع

به خاطر عظمت و احترامی‌که بقیع در نـزد امـام رضـا علیه السلام داشـت، آن حضـرت امـر می‌کرد که دوستداران و شیعیان خود را در این مکان دفن کنند.

«ابونصر گوید: شنیدم از علی بن الحسن که می‌گفت: یونس بن یعقوب در مدینه از دنیا رفت، علی‌بن موسی‌الرضـا علیه السلام افـرادی را بـرای غسـل و حنـوط و کفـن وی فرستادند و به دوستان خود و پدرش امر فرمودند که بر جنازه یـونس بـن یعقـوب حاضر شوند و به آنها فرمود: این شخص از دوستداران امام صادق و از شاگردان آن حضرت است که در عراق زندگی می‌کرده و اکنون در مدینه از دنیا رفتـه اسـت و فرمود: قبرش را در بقیع حفر کنید، پس اگر اهل مدینه گفتند: او عراقی است و در بقیع دفنش نمی‌کنیم، به آنها بگویید او از شاگردان و یاران امام صادق علیه السلام است که در عراق ساکن بوده، اگر مانع ما شوید و نگذارید که او را در بقیع دفن کنـیم، مـا هم نخواهیم گذاشت که دوستداران و یاران خـود را در بقیـع بـه خـاک بسـپارید. امام رضا علیه السلام به یکی از شاگردان خود؛ محمد بن حباب فرمان داد که به بقیع برود و بر جنازه یونس بن یعقوب نماز بگزارد.»[۱]

برداشت و نتیجه

نتیجه‌ای که از این مبحث می‌گیریم این اسـت کـه: بقیـع از منظـر معصـومان، دارای حرمت و جایگاه بسیار والایی بوده و همـۀ امامـان شـیعه، در آن مکـان مطهّـر حضـور می‌یافتند و به شاگردان، یاران و شیعیان خود دستور می‌دادند کـه بـه بقیـع رفتـه، آن را زیارت کنند و برای اهل بقیع و خودشان از خدای متعال درخواست بخشش نمایند.

هدف ائمۀ اطهار علیهم السلام آن بود که نگاه احترام‌آمیز آنان بـه بقیـع، بـرای پیـروان ایشـان سنت شود و بقیع همواره در نظر آنان محترم باشد.

۱. رجال کشی، ج۲ ص ۶۸۳؛ خاتمة مستدرک، میرزای نوری، ج۵، ص۲۹۵.

نگاه به بقیع، در سیرۀ امام جواد، امام هـادی، امـام عسـکری و امـام زمـان﷨ را در نوشتاری دیگر پی خواهیم گرفت.

جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان

بقیع، مرکز انوار رحمانی و مدفن اوتاد الهی و مردان و زنانی بزرگ اسـت کـه هـر کـدام نمونه و مَثَل اعلای ایمان، اخلاص و عشق به مکتب و ایمان به صاحب رسالت‌انـد؛ همانـان که به تنهـایی ملاک انسانیـت‌اند و دروازۀ ظهـور معنویـت و کرامـت و فضـل الهی.

بقیع، مدفن سالکان طریقت، واصلان به حقیقت و عاملان بـه شـریعت محمـدیﷺ است؛ آنان که خود، به راهنمایی و هدایت گری پرداخته‌اند. از نور محمدیﷺ استضائه کرده، برخی‌شان حامل ولایت کبرای ربوبی‌انـد. صـابرین، قـانتین، صـادقین، منفقـین و مستغفرین در اسحارند. راهبان شب‌اند و شیران در میدان بدر و اُحد و خندق و... .

مدفن کریم و سِبط اکبـر نبـیّ رحمـت و زینـت پرهیزگـاران و صـادق آل البیـت و شکافندۀ علوم نبـوی﷨ است، سینه‌ای مالامـال از عشق و پر از اسرار ملکوتی رحمانی و نبوی. این است که نبیﷺ فرمود: از این مقبره هفتاد هزار تـن کـه صـورت‌هایشـان همچـون ماه شب چهـارده است، بـر انگیختـه مـی‌شـوند و در صحـرای عرصـات، همچون درخشـش قمر، همگان را به خود متوجه می‌سازند.

این حقیقت را مسلمانان از صدر نشین کائنات، خواجۀ لولاک، حبیب خدا و دردانـۀ هستی، ختم رسولان، فراگرفته‌اند و همواره از هنگام تجلّی وجـود بقیـع، بـا حرمـت و احترام به بقیع نگریسته‌اند.

در ادامه، نگاه مسلمانان (اعم از شیعی و سنی) را در باب ژرفای ملکوت بقیع می‌نگـاریم و دیدگاه اهل سنت و شیعه را از مطاوی کتب تاریخی و حدیثی باز می‌گوییم:

دیدگاه‌ها در عظمت بقیع

مسلمانان همواره با نگاه حرمت‌آمیز و آمیخته به عظمت به بقیع نگریسته‌اند و ایـن نگـرش همواره در تاریخ، از زمان تکوین صورت جسمانی بقیع و از هنگـام توجـه آمیختـه بـه احتـرام

نبیّ رحمت به آن، در میان مسلمانان (به استثنای فرقهٔ وهابیت) وجود داشته و دارد، که به دلیل اهمیت موضوع، این نگاه آمیخته با حرمت از دیدگاه مسلمین را، مورد اشاره قرار می دهیم.

البته باید دانست که به حکم «شرف المکان بالمکین» بقیع، دارای شرافت وعظمتی بی‌مانند است که این مسأله، در جای‌جای منابع ومتون روایی وتاریخی، انعکاس تام وکامل یافته و نیز پر واضح است که به گواه سنت وسیرهٔ نبوی، مسلمانان در طول تاریخ، با نگاه آمیخته به حرمت به بقیع نگریسته‌اند ونیک می‌دانند که پیامبر خدا ﷺ می‌خواستند سنتی را از خود بر جای نهند تا براساس آن، پیروان ایشان، در طول تاریخ، منزلتی بلند را برای بقیع قائل شوند.

پیامبر ﷺ بقیع را دار قوم مؤمنین و محلّ نشور و بعث و برانگیخته شدن هفتاد هزار تن که صورت‌هایشان همچون ماه شب چهارده درخشندگی دارد، معرفی کردند. چنانکه در آغازین بحث اشاره کردیم، خود به بقیع می‌رفتند و همواره برای اهل آن استغفار می‌کردند و بر آنان نماز می‌گزاردند و صحابهٔ خویش را امر به رفتن به بقیع و مکث و ماندن و دعا و ذکر در بقیع می‌کردند. بدین روی، دیدگاه‌ها را در این بخش از بحث، مورد توجه و اشاره قرار می‌دهیم:

دیدگاه اهل سنت

اهل‌سنت، از صدر اسلام تاکنون، با نگاه حرمت‌آمیزی به بقیع ومدفونین آن نگریسته‌اند. این دیدگاه را، هم در سیرهٔ خلفای پس از پیامبر ﷺ می‌نگریم و هم در نظر عالمان اهل سنت، که به دلیل اهمیت موضوع، دیدگاه خلفا و عالمان اهل سنت را در این زمینه در حد نیاز، بررسی می‌کنیم و به تبیین آن می‌پردازیم:

دیدگاه خلفا

وقتی به تاریخ خلفا می‌نگریم، به وضوح می‌یابیم‌که دیدگاه خلفا نسبت به بقیع، به تبعیت از دیدگاه پیامبر ﷺ احترام‌آمیز است و هرگز با دیدگاه سلفی‌ها و وهابیان،

همسویی ندارد. آنان، به بقیع می‌رفتند، در آن مکث می‌کردند و برای خفتگـان در آن، از خداوند مغفرت می‌خواستند.

نقل‌هایی وجود داردکه حاکی است خلفا با ایجاد بنـا در بقیـع مخـالفتی نکـرده‌انـد؛ چنانکه دربارهٔ خود پیامبرﷺ مخالفتی از آنان دیده یـا شـنیده نشـده اسـت. بـر مضـجع شریف نبوی بنایی وجود داشته و حضرت در زیر سـقف و بنـا، کـه بیـت شـریفش بوده، دفن گردیده است.

طبرانی در معجم الکبیر، داستانی مفصل از رفـتن عمـر، خلیفـهٔ دوم، بـه بقیـع نقـل می‌کند و در ادامهٔ آن، که بسیار طولانی است، می‌نویسد:

فخرج يمشي و معه المشاؤون إلى بقيع الغرقد فقال لأصحابه ليتمن كلّ رجل منكم أمنية فقال رجل وددت يا أمير المؤمنين أن عندي مالا فأنفق في سبيل الله و قال آخـر وددت أن لي قوة فامتح بدلو من زمزم لحجاج بيت الله فقـال عمـر وددت أن لي رجـلا مثـل عمـير استعين به في أعمال المسلمين.[1]

پس عمر از خانه خود خارج شد و در حالی که همراهانش با او بودند، به بقیع غرقد رفتند. پس وی به همراهان گفت: هر یک از شما آرزوی خـود را بگویـد. مـردی گفت: من آرزو دارم که مال و ثروتی داشته باشم و آن را در راه خدا انفـاق کـنم. فرد دیگری گفت: آرزو دارم از توان و نیروی جسمانی خوبی برخوردار باشـم و از زمزم برای حاجیان و عمره‌گزاران آب بکشم. عمر گفت: من دوست می‌دارم، مردی همچون عمیر بن سعید (عامل عمر در حُمـص) داشـته باشـم و از وجـودش در راه کمک به مسلمین بهره ببرم. سپس افزود: اینجا (بقیع) محل آرزو کـردن از خـدا و محل اجابت آن است.

این حدیث را ابن ابی الحدید با تفـاوتی انـدک نقـل کـرده و دیگـران نیـز آن را بـا تغییرات کمی آورده‌اند.

---

۱. المعجم الکبیر، طبرانی، مکتبة ابن تیمیه، قاهره، بی‌تا، ج۷، ص۵۲ (ج۱۷، ص۵۱).

وجاء عن عمر بن الخطاب أنه مر ببقيع الغرقد، فقال: السلام عليكم أهل القبور، أخبار ما عندنا أن نساءكم قد تزوّجن، و ـ دوركم قد سكنت، و ـ أموالكم قد قسمت. فأجابه هاتف: يا ابن الخطّاب، أخبار ما عندنا أنّ ما قدّمناه وجدناه، و ـ ما أنفقناه فقد ربحناه، و ـ ما خلفناه فقد خسرناه. و ـ لقد أحسن القائل:

قدم لنفسك قبل موتك صالحاً و اعمل فليس إلى الخلود سبيل[1]

نقل شده که عمر بن خطاب به بقیع رفته گفت: درود بر شما ای اهل قبور! اخباری که نزد ما است این است که زنانتان به ازدواج دیگران درآمدند و خانه‌هایتان به دست دیگران به سکونت درآمد و اموالتان تقسیم شد.

صدایی پاسخش داده، گفت: پسر خطاب! اخبار ما این است که: آنچه از پیش فرستادیم، در اینجا آن را یافتیم و از آنچه انفاق کردیم، سود بردیم و آنچه را که به جا نهادیم، خسارت کردیم و شاعر چه زیبا سروده است:

پیش از مرگ، بفرست عمل صالح را و بکوش که چاره‌ای جز تلاش و عمل صالح نیست.

هیثمی، می‌نویسد:

عن ابن عمر، أنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلّم خرج إلى البقيع ـ بقيع الغرقد ـ فقال: السلام على أهل الديار من المسلمين والمؤمنين و رحم الله المستقدمين وإنّا إن شاء الله لاحقون، يعني بكم.»[2]

«از ابن عمر نقل شده که پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به سمت بقیع رفت و خطاب به مدفونین آن، فرمود: درود بر اهل دیار از مسلمانان و مؤمنان و خداوند رحمت نماید پیشینیان ما را، ان‌شاء الله ما به شما ملحق خواهیم شد.»

سیره و روش خلیفهٔ سوم (عثمان) نیز همین بود. او چنان عنایت و توجهی به بقیع

---

۱. الجامع لأحكام القرآن، القرطبی، محمد بن احمد الانصاری، دار احیاء التراث العلمی، بیروت، ۱۴۰۵هـ.ق، ج۲، ص۷۲.
۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، دارالکتب العلمیه، بی‌تا، ج۲، ص۶۰.

داشت که به نقل بسیاری از مورّخان، حُش‌کَوکَب را خرید و به خاک بقیع افزود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، این مطلب را آورده است:

«حش کوکب، بفتح أوّله وتشدید ثانیه: موضع عند بقیع الغرقد، اشتراه عثمان، وزاده في البقیع، ولمّا قتل ألقی فیه».[1]

«حش کوکب (به فتح اول و تشدید دوم)، جایگاهی است نزدیک بقیع غرقد، که عثمان خرید و به بقیع افزود و چون به قتل رسید، در همانجا دفن شد».

این قطعهٔ تاریخی، اهتمام عثمان به بقیع را نشان می‌دهد که بخشی را خرید و به بقیع افزود.

دیدگاه عالمان اهل سنت

۱. بیهقی

بیهقی، روایاتی را آورده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

«قال: وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ ... عن عطاء بن یسار، عن عائشة، انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلّم کلّما کان لیلتها من رسول الله ـ صلّی الله علیه [وآله] وسلم ـ یخرج من آخر اللیل إلی البقیع فیقول: السَّلاَمُ عَلَیْکُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ وَأَتَاکُمْ مَا تُوعَدُونَ غَدًا مُؤَجَّلُونَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِکُمْ لاَحِقُونَ اللهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِیعِ الْغَرْقَدِ...».[2]

«ابوعبدالله الحافظ ... از عطاء بن یسار و او از عایشه نقل کرده که گفت: هرگاه نوبت او در حضور پیامبرﷺ می‌شد، حضرت آخر شب به بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند: سلام بر شما خانه قوم مؤمنین، که آنچه خدا به شما وعده داده را در می‌یابید و ما به شما ملحق می‌شویم و خدایا! اهل بقیع غرقد را مورد عفو قرار ده.»

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ۱۳۸۷ه.ق، منشورات مکتبة آیت الله المرعشی، ج۱۶، ص۱۲.
۲. سنن الکبری، ج۴، ص۷۸.

بیهقی از راویان و محدثان دیگر، بارها همین حدیث را نقل نموده و رفتن به بقیع را با اقتدا و تأسی به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله توصیه می‌کند و آن را در ادامهٔ حکم الهی ﴿**مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ**﴾ می‌شمارد.

و نیز می‌گوید: باید در بقیع حضور یافت و با کلماتی که پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت علیهم السلام را مخاطب قرار می‌داد، به آنها درود فرستاد و از خدا طلب مغفرت کرد.

این نکته در صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰ سنن کبری، مورد بحث تفصیلی قرار گرفته است.

۲. حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری در مستدرک، مطالبی در فضیلت و حرمت بقیع آورده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

عَنْ عِكْرَمَة، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: مَشَى مَعَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ حِينَ وَجَّهَهُمْ ثُمَّ قَالَ : انْطَلِقُوا عَلَى اسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ أَعِنْهُمْ».[1]

«از عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را بر رفتن به بقیع امر کرد، با آنها قدمی راه رفت و آنگاه به ایشان فرمود: بروید به نام خدا و از خدا خواستند که: خدایا! آنها را یاری فرما!»

۳. محمد بن یزید القزوینی

همچنین محمدبن یزید القزوینی، ابن ماجه، (سنن: ج۱)، مواردی در اهمیت بقیع آورده است:

«قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى الله عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ، نَحْوَ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ وَ كَانَ النَّاسُ يَمْشُونَ خَلْفَهُ، فَلَمَّا سَمِعَ صَوْتَ النِّعَالِ وَقَرَ ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ، فَجَلَسَ حَتَّى قَدَّمَهُمْ أَمَامَهُ، لِئَلا يَقَعَ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ».[2]

«راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در روزی بسیار گرم به سمت بقیع غرقد رفتند و مردم از

۱. المستدرک علی‌الصحیحن، الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ ابی عبدالله، دارالمعرفه بیروت، لبنان، بی‌تا، ج۲، ص۹۸.

۲. سنن ابن ماجه، حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی ابن ماجه، دارالفکر للطباعه و النشر، بی‌تا، ج۱، ص۹۰.

پشت سر، ایشان را همراهی می‌کردند، چون پیامبرﷺ صدای کفش‌های مردم را شنیدند، در نفس خود بزرگی احساس کردند. حضرت نشست و مردم جلو افتادند تا چیزی از کبر در ایشان نیاید.»

۴. ابن شبه نمیری بصری

ابوزید عمر بن شبه نمیری بصری، درکتاب تاریخ المدینة المنوره، روایات فراوان نقل کرده و معتقد است که مقبرهٔ بقیع، دارای مکانت، شرافت و جایگاهی بس ممتاز و رفیع است:

«حدثني عبدالعزيز عن حمّاد بن أبي حُمَيد، عن ابن المنكدر قال: قال رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ يُحْشَر من البَقيع سَبعُون أَلفاً عَلَى صُورة القمر لَيلَة البَدر، كانوا لا يَكْتَوُون ولا يَتطيَّرُونْ وَعَلَى رَبِّهِم يتوكّلون»[1]

نقل نمود برایم عبدالعزیز از حماد بن ابی حمید، از ابن منکدر که گفت: پیامبر خداﷺ فرمود: برانگیخته می‌شوند از بقیع هفتاد هزار نفر که صورتشان مانند ماه شب چهارده است. آنان اهل تملّق و چاپلوسی نبوده و فال بد نمی‌زنند و بر خدای خویش توکل می‌نمایند.

و نیز نقل کرده است:

«قال: وكان أبي يخبرنا أن مصعب بن الزبير دخل المدينة، فدخل من طريق البقيع ومعه ابن رأس الجالوت، فسمعه مصعب وهو خلفه حين رأى المقبرة يقول: هي هي، فدعاه مصعب فقال: ماذا تقول؟ قال: نجد صفة هذه المقبرة في التوراة بين حرّتين محفوفة بالنخل اسمها كفتة (لأنّه تكفت الموتى أي تحفظهم و تحرزهم)، يبعث الله منها سبعين ألفاً على صورة القمر».[2]

گفت: و پدرم به ما خبر داد که مصعب بن زبیر از سمت بقیع وارد مدینه شد و پسر

۱. تاریخ المدینة المنوره، ابوزید عمر بن شبه النمیری البصری، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ه.ش، ص۹۳.
۲. تاریخ المدینة المنوره، ج۱، ص۹۳.

رأس الجالوت، عالِم یهودی همراهی‌اش می کرد. مصعب می گوید: تا رأس الجالوت مقبره بقیع را دید، گفت: همان است، همان است. مصعب از او پرسید: چه کسی را می گویی؟ گفت: خصوصیات این مقبره را دیده‌ایم که در تورات آمده است، بین دو حرّه، مقبره‌ای است که پر از نخل است که نامش «کفته» است (چون مردگان را به خود می گیرد و حفظشان می نماید)، خداوند از این قبرستان بر می انگیزاند، هفتاد هزار نفر را که صورتشان همچون ماه شب چهارده است.

ابن شبه از عمدة الأخبار، روایتی مهم را نقل کرده:

«عن سعيد المقبري، قال: قدم مصعب بن الزبير حاجا ــ أو معتمرا ــ ومعه ابن رأس الجالوت، فدخل المدينة من نحو البقيع، فلما مر بالمقبرة قال ابن رأس الجالوت: إنها لهي. قال مصعب: وما هي ؟ قال: إنا نجد في كتاب الله صفة مقبرة في شرقيها نخل وغربيها بيوت يبعث منها سبعون ألف كلهم على صورة القمر ليلة البدر، وقد طفت مقابر الأرض فلم أر تلك الصفة حتى رأيت هذه المقبرة.»[1]

«از سعید مقبری نقل شده که گفت: مصب بن زبیر در سفر حج یا عمره بود که فرزند رأس الجالوت نیز همراه او بود. وی از جانب بقیع وارد مدینه شد. وقتی از قبرستان (بقیع) می گذشتند، فرزند رأس الجالوت، گفت: آری این همان است. مصعب پرسید: چه می گویی؟ گفت: در کتاب خدا ویژگی و خصوصیتی برای این قبرستان می‌بینیم و آن این که در شرق آن نخل و در غربش خانه‌هایی است. خداوند از آن هفتاد هزار مرد را برمی‌انگیزد که صورت هرکدام مانند ماه است، من قبرستان‌های بسیاری را گشته‌ام، مانند این گورستان ندیده‌ام.»

و نیز نقل کرده است:

«عن عقبة بن عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله، وعن ابن أَبي عتيق وغيرهما من مشيخة

---

۱. تاريخ المدينة المنوره، ج۱، ص۹۳.

بني حرام، عن رسول الله ـ صلى الله عليه [وآله] وسلّم ـ قال: مقبرة بين سبلين غربية، يُضيء نورُها يوم القيامة ما بين السماء إِلى الأرض.»[1]

«از عقبة بن عبد الرحمان، از جابر فرزند عبدالله و از ابن ابی عتیق و غیر ایشان، ازشیوخ بنی‌حرام، از پیامبر خداﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: بین دو راه غربی، مقبره‌ای است که نورش در روز قیامت از زمین تا آسمان می درخشد.»

ابن شبه، احادیث مختلف دیگری را هم آورده که حاکی از نگاه احترام آمیز او نسبت به بقیع است:

«وأخبرني عبد العزيز، عن أَبي مروان بن أَبي جبر، عن عادل بن علي، عن أَبي رافع مولى رسول الله ـ صلى الله عليه [وآله] وسلم: أَن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم، أَتى البقيع فوقف فدعا واستغفر.»[2]

«عبدالعزیز از ابی مروان بن ابی جبر، از عادل بن علی و او از ابو رافع غلام پیامبرﷺ برایم نقل کرد: پیامبر خداﷺ به بقیع رفته، ایستاد و برای اهل آن دعا و استغفار کرد.»

در جای دیگر گفته است: سنت پیامبرﷺ بود که به بقیع برود و برای اهل آن دعا و استغفار کند.

وی همچنین می‌گوید:

«لا شكّ أن مقبرة البقيع محشوة بالجماء الغفير من سادات الأمة و قد ابتنى عليها مشاهد»[3]

«شک نیست که بقیع پر است از بزرگان و سروران امت، که بر قبور آنها بارگاه‌هایی بنا شده است.»

---

۱. تاريخ المدينة المنوره، ج۱، ص۹۴.

۲. همان.

۳. همان، ص۸۶.

۵. نووی

نووی، شارح صحیح مسلم، دربارهٔ بقیع و اهمیت آن می‌نگارد:

«وی به تأسی از عالمان دیگر اهل سنت، همین دیدگاه را درباره بقیع ارائه می‌کند که بقیع در نظر پیامبر خدا ﷺ دارای مکانت و جایگاه عظیمی بوده و به دلیل اهمیتی که در نظر پیامبر ﷺ داشته، ایشان کراراً به بقیع رفته‌اند و سیره‌شان همین بوده که به بقیع فراوان بها دهند.»

ایشان نیز حدیث معروف عایشه را درجلد هفتم شرح مسلم آورده و سپس توضیحاتی را در آن باب مطرح کرده است که حاکی از نگاه احترام آمیز به بقیع از سوی ایشان بوده است:

«يَخْرُجُ رسول الله ـ صَلَّى الله عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ ـ مِنْ آخِرِ اللَّيْل الَى الْبَقِيعِ فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ».[1]

«پیامبر ﷺ در آخر شب به بقیع رفته و به درگاه پروردگار عرضه می داشت: خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرز.»

۶. اسحاق بن راهویه

اسحاق بن راهویه در مسند خودش، فضایلی را برای بقیع آورده که بسیار مهم و دارای اهمیت است:

«عن ذكوان أبي صالح السمان، عن أبي سلمة، عن عائشة قالت: قال رسول الله ـ صلى الله عليه [وآله] وسلم ـ لجبريل إني أحبّ أن أراك في صورتك، فقال: أو تحب ذاك؟ فقلت: نعم، فواعده جبريل في بقيع الغرقد لمكان كذا وكذا من الليل فلقيه رسول الله ـ صلى الله عليه [وآله] وسلّم ـ في موعده فنشر جناحاً من أجنحته وقال روح جناحين من أجنحته فسد أفق

۱. شرح صحيح المسلم، النووی، دارالكتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ج۷، ص۴۱.

السماء حتی ما یری رسول الله ـ صلی الله علیه [وآله] وسلّم ـ من السماء شیئاً وأجیب رسول الله ـ صلی الله علیه [وآله] وسلم ـ عند ذلك».[1]

«از ذکوان ابو صالح سمان، از ابو سلمه، از عایشه نقل شده که پیامبرخدا(ص) به جبرئیل گفت: من دوست می دارم که تورا در صورت خودت ببینم. جبرئیل پرسید: آیا این امر را دوست می‌داری؟ پیامبر(ص) فرمود: آری. پس جبرئیل به پیامبر(ص) در بقیع غرقد وعده داد، به خاطر مکان‌های بزرگی که در آن است. پس پیامبر(ص) در بقیع جبرئیل را در صورت واقعی‌اش دید که پری از پرهای خود را گشود. پیامبرخدا(ص) فرمود: بخشی از بال او، افق آسمان را گرفت. و این به گونه‌ای بود که پیامبر(ص) از عالم ماده چیزی را نمی‌دید.»

اینکه جبرئیل، به پیامبر(ص) وعده حضور در بقیع را جهت رؤیت صورت واقعیش می دهد، نشانه‌ای بزرگ بر فضل و عظمت و جایگاه بلند بقیع است.

۷. ابن حبان

ابن حبان در صحیح خود، به فضیلت و اهمیت بقیع اشاره کرده و حدیثی این‌گونه آورده است:

«أخبرنا الحسن بن سفیان قال: حدثنا قتیبة بن سعید قال: أخبرنا إسماعیل بن جعفر عن شریك بن أبي نمر عن عطاء بن یسار عن عائشة أنّها قالت: کان رسول الله ـ صلّی الله علیه [وآله] وسلم ـ کلّما کانت لیلتها من رسول الله ـ صلی الله علیه [وآله] و سلّم ـ یخرج من آخر اللیل إلی البقیع فیقول: السَّلاَمُ عَلَیْکُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ ... اللهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِیعِ الْغَرْقَدِ».[2]

«حسن بن سفیان بر ما نقل کرده، گفت: قتیبة بن سعید در روایتی گوید: اسماعیل بن جعفر از شریک بن ابی‌نمر، از عطاء بن یسار و او از عایشه نقل کرده: هر شب که نوبت

۱. مسند ام المؤمنین عائشه، اسحاق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی المروزی، مکتبه الایمان، ۱۴۱۰هـ.ق، ج۲، ص۴۹۱.
۲. صحیح، ابن حبان، تألیف امیر علاءالدین، ۱۴۱۴هـ.ق، بی نا، ص۴۴۴.

حضـور پیـامبرﷺ در خانـه او بـود، آن حضـرت در اواخـر شـب راهـیِ بقیـع مـی‌شـد و می فرمود: سلام و درود بر شما، خانه قوم مؤمن، خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرز!»

۸. جارالله زمخشری

جارالله زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث، موارد قابـل تـوجهی را بـرای بقیع آورده که حاکی از عظمت بقیع در نگاه او بوده است.

«إنّ الناس قحطوا علی عهده فخرج إلی بقیع الغرقد فصلی بأصحابه رکعتین جهراً فـیهما بالقرائة ثمّ قلب ردائه ثمّ رفع یدیه فقال: اللّهم صاحت بلادنا و اغبرت أرضنا و هامت دوابّنا اللهمّ ارحم بهائمنا الحائمة و الانعام السائمة و الاطفال المحتلة.»[1]

«مردم، در دوران پیامبر خداﷺ گرفتار قحط و تنگنـا، بـه جهـت نباریـدن بـاران شدند، پیامبرﷺ به بقیع غرقد رفته، با اصحاب دو رکعت نماز ــ که قرائت را مخفی می‌گفت ــ خواندند، سپس عبای خود را وارونه کردند و دست‌هـای مبـارک را بـه سمت آسمان بلند نموده، عرضه داشتند: خدایا! شهرهای ما خشک شد و زمین‌های ما را گرد و خاک گرفت و رو به مرگ نهادند. چارپایانمان عطشـان شـدند، خـدایا! رحم کن بر چهارپایان تشنه و علف‌خوار ما و کودکان بی پناهمان.

همین متن را، متّقی هندی، در جلد هشتم کنز العمـال، بـا اضـافاتی نقـل کـرده کـه اضافات آن این‌گونه است: پیامبر خداﷺ در ادامه، گفتند:

«اللهم منزل البرکات من أماکنها وناشر الرحمة من معادنها بالغیث المغیث أنت المستغفر للآثام فنستغفرك للجامات من ذنوبنا ونتوب إلیك مـن عظـیم خطایانـا، اللهـم أرسـل السماء علینا مدراراً ... فلما فرغ رسول الله ـ صلی الله علیه [وآله] وسلّم ـ حتّـی جـادت السماء حتّی أهم کلّ رجل منهم کیف ینصـرف إلی منزلـه فعاشـت البهـائم وأخصـبت الأرض وعاش الناس، کلّ ذلك ببرکة رسول الله ـ صلی الله علیه [وآله] وسلّم ـ ».[2]

---

۱. الفائق فی غریب الحدیث، جارالله محمود بن عمر زمخشری، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ه‍.ق، ج۲، ص۲۷۷.

۲. کنزالعمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، مؤسسة الرساله، بیروت، بی‌تا، ج۸، ص۴۲۶.

«بار خدایا! فرستنده برکت‌ها از جایگاه آن! و نشر دهنده رحمت‌ها از معادن آن، که در آن باران‌های متراکم است. بار خدایا! تو بخشنده گناهانی. از تو برای گناهان بزرگمان، طلب بخشش می کنیم و به تو بازمی‌گردیم از بزرگی گناهان. خدایا! باران رحمتت را پیوسته بفرست ... آنگاه که پیامبر خداﷺ از دعا فارغ شد، آسمان بارانش را نازل کرد؛ به گونه‌ای که هر فردی تلاش می‌کرد و می‌کوشید: چگونه به منزل بازگردد. پس چارپایان متنعم و زمین سبزه زار شد و مردم شادمان گردید، همه این‌ها به برکت وجود پیامبرﷺ بود.»

متقی هندی در کنزالعمال، دعاهای فراوانی را نقل کرده که فرد عازم بقیع، باید آن را بخواند؛ مانند:

«السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ إِنَّا بِكُمْ لاَحِقُونَ».[۱]

درود بر شما خانه قوم مؤمن، شما پیش از ما رفتید و ما به شما ملحق می شویم.

بسیاری از عالمان و بزرگان اهل سنت؛ مانند احمد بن حنبل در مسند، بخاری در صحیح و نیز مسلم در صحیح خودش، نسائی در مسند و بسیاری دیگر، در جای خود، از فضیلت و عظمت بقیع سخن گفته‌اند و سیره و سنت پیامبرﷺ نسبت به حضور در بقیع را مطرح کرده‌اند که به دلیل عدم نیاز، از ادامه این بخش از نوشتار دست باز می‌داریم.

۱. کنزالعمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، مؤسسة الرساله، بیروت، بی‌تا، ج۱۵، ص۶۴۸.

فصل دوم:

صحابه راستین پیامبر ﷺ

مقدمه

بقیع، تربتی مطهّر و خاکی نورافزاست. تلألؤ نورش، آسمان‌ها را خیره کرده، قدسیتی کبریایی دارد که در ملکوت اعلا، کرّوبیان بر آن نظاره می‌کنند. آری، در این خاک، پاکان و نیکان بسیاری آرمیده‌اند:

عباس، عموی گرامی پیامبرﷺ، که غم‌ها از چهره آن حضرت زدود. عثمان بن مظعون، همان‌که پیامبرﷺ به او توجهی ویژه داشت، مهاجری همراه که دو هجرت کرد و تا پایان عمرش همگام با پیامبر بود و پیامبر، پس از فراقش و ارتحال او به ملکوت الهی، پیشانی‌اش را بوسید و در غمش گریست و درباره‌اش فرمود: «**نِعمِ السَّلَفُ لَنا**».

اسعد بن زراره، ابوسعید خدری، عبدالله بن مسعود و صدها صحابی گرامی پیامبر، که پشتوانه و تکیه‌گاه و همواره ملازم رسول گرامیﷺ اسلام بودند و در صحنه‌های نبرد بدر و احد و خندق و... حضوری مخلصانه داشتند.

ابراهیم، فرزند گرامی رسول مهر و رحمت، که آن حضرت به شدت به او علاقه داشت اما اراده و تقدیر الهی این بود که در سنین طفولیت، روح کریمش به ملکوت الهی پرواز کند.

همسران پیامبرﷺ؛ جویریه، سوده، عایشه، میمونه، حفصه، امّ‌حبیبه، امّ‌سلمه، صفیه و ماریه که در حکم مادران امت‌اند.

فاطمه‌بنت‌اسد، کفالت‌گر وجود نورانی پیامبرﷺ، عبدالله جعفر و عقیل بن ابی‌طالب.

عمّه‌های پیامبرﷺ که در دوران عسرت و سختی، اموال خود را در مکه وانهادند و

به سیرت رسول الله ﷺ به مدینه هجرت کردند تا در کنار رسول خاتم ﷺ آرامش یابند.

بقیع، همان مکانی است که پیامبر ﷺ فرمود: «از این آرامگاه، هفتاد هزار تن محشور می‌شوند و بدون حساب وارد بهشت می‌گردند؛ گویا صورت‌های ایشان، ماه شب چهارده است»؛ «**وُجُوهُهُمْ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْر**».[1]

بقیع، جگرگوشگانی از پیامبر ﷺ را نیز در دل نهفته دارد:

امام حسن مجتبی علیه السلام؛ سبطی از دو سبط، همو که با برادر خویش همواره بر دوش نبی ﷺ بود. همو که صلح قهرمانانه و شهادت ایثارگرانه و عشق‌بازی میدان طف را به نمایش تاریخ بشری نهاد.

امام عارفان و سید ساجدین علیه السلام، که باقیمانده حادثه طف و تداوم‌بخش وجود امامت بود؛ او که میدان‌های نبرد و مجاهدت را با حضور در حادثه طف و با دعاهای حماسی‌اش در کنار تربت پاک پیامبرخدا ﷺ، از خود بروز داد. اوست زینت پرستندگان، صبور و مقاوم میدان‌های پس از حادثه عاشورا. پس از اسارتش، دودمان اموی را به خاک سیاه نشاند.

باقرالعلوم علیه السلام؛ شکافنده دانش‌ها و برون‌آورنده هسته علم از درون کائنات، که فضایی علمی و افقی نوین را فراروی شیعیانش گشود.

صادق آل‌البیت علیه السلام؛ آن پیشوای صادق، نشردهنده حقایق، راهبر و راهنمای کشتی امت اسلام درگرداب‌ها و طوفان‌ها که در برابر تحریف‌های مبطلان و غالیان و بدعت مغرضان، لوای علم و آگاهی و تربیت عالمان فرهیخته را برافراشت.

و نیز دختران پیامبرخاتم ﷺ، خواهران بانوی دو جهان و بیت الأحزانش.

قبر غمبار و یادآورنده جانبازی میدان عشق، امّ‌البنین، مادر پسرانی که در کربلا به دست غولان و سفاکان پرپر شدند.

---

۱. وفاء الوفا، ج۳، ص۸۸۶.

قبور شریف شهیدان نبرد اُحد و مقاومان در حرّه و نیز مادر رضاعی پیامبرﷺ، حلیمه سعدیه.

آری، همه اینان در بقیع آرمیده‌اند و رازهای نهفته بسیار دارند که در این اثر، از مدفنشان و اندکی از گذر روزگارشان وا میگویم و مساعدت و فضل و یاری خدای را در این راه آرزومندم.

طبقات و گروه‌های خفته در بقیع

خفتگان در خاک مطهّر بقیع، به چند طبقه و گروه تقسیم می‌شوند:

الف) صحابه صادق؛

ب) عموم صحابه؛

ج) خویشاوندان و اهل بیت پیامبرﷺ؛

د) همسران و دختران پیامبرﷺ؛

هـ) شهیدان میدان‌های جهاد و شهادت؛

و) منسوبین پیامبرﷺ؛

ز) تابعین.

قبور صحابه مطهر و یاران صادق

پیامبر خداﷺ، که درود خدا بر او باد، صحابه‌ای خالص و صادق داشت که در تمام دوران حیاتشان وفادار به راه و سیره آن حضرت بودند. آنان شخصیت‌هایی بزرگ بودند که همواره پیامبرﷺ را یاری می‌کردند. یاد آن شخصیت‌های والامقام در خور تأمل است که در بخش نخست به شرح حال این صحابه می‌پردازیم:

۱. عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون، شخصیتی بزرگ و از اصحاب والا مقام پیامبرگرامی اسلامﷺ است. کنیه وی ابوالسّائب (پدر سائب) است. وی چهاردهمین شخص از مسلمانان بود

که با عشق و خلوص و آگاهی تمام بـه پیـامبرﷺ ایمـان آورد و در راه آرمـان‌هـای آن حضرت، مقاومت‌ها و جانفشانی‌ها کرد. ابن مظعون از افرادی است کـه پـس از تحمّـل سختی‌های دوران اولیه عسرت‌ها، همگام با دیگر مهاجران اولیـه، بـه حبشـه مهـاجرت کرد. فرزند او «سائب» نیز همراه وی بود. او پس از تحمل سختی‌های این هجـرت، کـه دوری از رسول گرامیﷺ و خانواده و شهر محبوبش (مکـه) را بـه همـراه داشـت، بـه مدینه هجرت کرد. در نبرد سرنوشت‌ساز و حماسه‌آفرین بدر شرکت داشت و با یلان و شجاعان سپاه کفر، پنجه در پنجه انداخت و غرور و حماسه آفرید.

او فردی عبادت‌پیشه بود و در عبادت تلاش و مداومت بسیار داشت. همواره شب‌ها را به عبادت مشغول بود و روزها را روزه می‌گرفت. به پا دارنده نمـاز شـب و روزه در روز و جهاد در راه حق بود.

او از کثرت تمایل به عبادت، چند صباحی ریاضت پیشه کرد کـه بـا منـع پیـامبرﷺ مواجه شد. ازاین‌رو تا هنگام بدرود زندگی، در کنار حضرت رسولﷺ کمر به اطاعـت و خدمت بست. از شهوات دوری کرد و کمتر با زنان معاشرت داشت. چنان‌که گفته‌اند: باز هم از پیامبرﷺ تقاضا کرد که اجازه دهد ترک دنیا کند اما رسول اللهﷺ منعش نمود.

عثمان بن مظعون کسی است که پیش از نزول آیات بر حرمت شراب، خود بـا درک بدی و فساد شراب، آن را بر خود حرام کرد و چنین گفت:

لا أشربُ شراباً يذهب عقلي و يضحك بي مَن هُوَ أَدْنَى مِنّي.[1]

شراب نمی‌آشامم؛ زیرا عقلم را از بین می‌برد و می‌دانم کسانی که از من پایین‌ترنـد بر من خواهند خندید!

قال محمد بن علي بن حمزة: أسلم قديماً. قال ابن اسحق: أسـلم عـثمان بـن مظعـون بعـد ثلاثة عشر رجلاً و هاجر إلى الحبشة هو و ابنه السّائب الهجـرة الأولَـى مـع جماعـة مـن

---

۱. تاریخ المدینة المنوره، ج۱، ص۱۰۱.

المسلمين فبلغهم و هو بالحبشة إنّ قريشاً أسلمت فعادوا، ثمّ هاجر عثمان إلَى المدينة، و كان من أشدّ الناس اجتهاداً في العبادة، يصوم النهار و يقوم الليل و يجتنب الشهوات و يعتزل النساء.[1]

محمد بن علی بن حمزه گوید: عثمان بن مظعون از مسلمانان نخستین است. ابن اسحاق گفته است: عثمان بن مظعون پس از سیزده نفر ایمان آورد و به حبشه مهاجرت کرد همراه با پسرش سائب در هجرت اولیه. به همراه گروهی از مسلمانان و... وقتی شنیدند که قریش اسلام آورده‌اند، به مدینه بازگشتند. بیشترین تلاش را در عبادت داشت. روزها را روزه و شب‌ها را به عبادت مشغول بود. از شهوات دنیوی کناره گرفت و از زنان دوری گزید.

وقال المباركفوري: هو أخ رضاعي لرسول اللهﷺ.[2]

مبارکفوری گوید: عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبرﷺ بود.

عثمان بن مظعون، محبوب پیامبرﷺ

پیامبر خداﷺ به شدت علاقه‌مند به عثمان بن مظعون بود و پر واضح است که دلایل آن، ایمان شدید عثمان بن مظعون و همگامی وی با پیامبرﷺ در میدان‌های مختلف بوده است.

فإنّ عثمان بن مظعون كان من زهّاد الصّحابة و أكابرها و كان رسول اللهﷺ يحبّه حبّاً شديداً.[3]

عثمان بن مظعون از زهدپیشگان صحابه رسول اللهﷺ و از بزرگان آنها است و پیامبر گرامیﷺ او را بسیار دوست می‌داشت.

۱. تعجیل المنفعه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۲۸۳.

۲. بقیع الغرقد، محمد امین الأمینی، ص ۸۵.

۳. شخصیات أخری من الصحابة، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸.

بدرود زندگی

عثمان بن مظعون، پس از جنگ بدر و کسب افتخار همگـامی بـا پیـامبرﷺ در ایـن جنگ، دعوت الهی را لبیک گفت و روحش به جانب معبود پرکشید.

و هو أوّل المهاجرين موتاً بالمدينة في شعبان عَلَى رأس ثلاثين شهراً من الهجرة.[۱]

او نخستین مهاجری است که در ماه شعبان و پس از سی‌مـاه از هجـرت، در مدینـه دعوت الهی را لبیک گفت.

قال ابوغسان: و أخبرني عبدالعزيز عن الحسين بن عمارة عن شيخ من بني‌مخـزوم يـدعي عمر، قال: كان عثمان بن مظعون من أوّل من مات من المهاجرين.[۲]

ابوغسان گوید: عبدالعزیز خبرم داد که حسین بن عماره گفته است... عثمان بن مظعون ــ که رضوان الهی بر او باد! ــ از اولین مهاجرانی است که در مدینـه، بـدرود حیـات گفت.

بوسه پیامبرﷺ بر صورت عثمان بن مظعون

به دلیل علاقه وافری که پیامبرﷺ به ابن مظعون داشت، پس از مرگش صورت او را بوسید:

و قَبَّل النّبيّﷺ وجهه بعد موته، و لمّا دفن قال: نِعمَ السَّلَفُ لَنَا.[۳]

پیامبر خداﷺ، پس از مرگ ابن مظعون، بر صورت وی بوسه زد و چون دفن شـد، فرمودند: نیکو سلفی برای ما بود.

جایگاه عثمان بن مظعون در نزد پیامبرﷺ

عثمان بن مظعون در نزد پیامبرﷺ جایگاهی والا داشت. پـس از مـرگ وی، نکـات بلندی را در منزلت وی بیان فرموده است:

---

۱. شخصیات أخری من الصحابة، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص۲۳۸.

۲. همان، ص۹۷۹.

۳. همان، ص۲۳۸.

أخرج البخاري و ابن جرير عن أُمّ العلاء، أنّ رسول اللهﷺ، دخل على عثمان بن مظعون و قد مات... فقد جاء اليقين، إني لأرجو له الخير.[1]

بخاری و ابن جریر، به نقل از امّ العلا گفته‌اند: پیامبرﷺ پس از مرگ عثمان بن مظعون بر وی وارد شده، فرمودند: یقین دارم که خیر و رحمت برای او است.

ابن شبه نقل کرده که پیامبرﷺ حرمت فراوانی برای وی قائل بود و همواره ایشان نظر لطف و محبت خویش را به وی ابراز می‌فرمود:

عن محمّد بن قدامة عن موسى عن أبيه قال: قال رسول اللهﷺ ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقيع يكن لنا سلفاً، فنعم السلف عثمان بن مظعون.[2]

محمد بن قدامه از موسی از پدرش نقل کرده که پیامبر خداﷺ فرمودند: عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید که سلفی بود برای ما، پس نیکو سلف و درگذشته‌ای بود عثمان بن مظعون.

رسول اللهﷺ به دلیل جایگاه رفیع و بلندی که برای عثمان قائل بود، فرزند گرامی‌اش ابراهیم را در جوار وی دفن کرد، تا به جوار عثمان متبرک گردد. این نکته را سمهودی در کتاب «وفاء الوفا» نقل نموده و سید محسن امین، در «کشف الارتیاب» آن را نکته‌ای مقبول دانسته و گفته است: ابن مسعود هم وصیت کرده که وی را به قصد تبرّک در جوار عثمان بن مظعون دفن کنند:

روى ابن سعد في طبقاته عن أبي عبيدة بن عبدالله، أن ابن مسعود قال: ادفنوني عند قبر عثمان بن مظعون، و ذلك قصداً إلى التبرك بجواره ولأنّ النبي أمر بدفن ابنه ابراهيم عنده كما في وفاء الوفا للسمهودي.[3]

---

۱. الذين دعا لهم النبی، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۹۷۹.

۲. تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳. کشف الإرتیاب، السید محسن الأمین، الطبعة الثانیه، ۱۳۸۲ق. ۱۹۵۲م، ص ۳۵۲.

ابن سعد در کتاب طبقات از ابوعبیدة بن عبدالله روایت کرده که: ابن مسعود وصیت کرد مرا در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن کنید و این وصیت بـه قصـد متبـرک شدن در جوار او است و نیز به خاطر اینکه پیامبرﷺ با همین انگیـزه، امـر فرمـود فرزندش ابراهیم را در کنار ابن مظعون دفن نمایند، چنان‌که سمهودی هـم در وفـاء الوفا نقل کرده است.

از مکانت و جایگاه عثمان بن مظعون در نظر پیامبرﷺ، همین بس کـه آن حضـرت خود سنگ لحد وی را بر قبرش نهادند.

فقالوا بعد موته یا رسول الله! این ندفنه؟ قال: بالبقیع. قالوا: فلحد رسـول الله و فضّـل حجر من حجارة لحده، فحمله رسول اللهﷺ فوضعه عند رجلیه.[1]

پس از اینکه عثمان از دنیا رفت، پرسیدند: ای پیامبر خداﷺ! کجـا دفـنش کنـیم؟ فرمود: در بقیع. گفتند: سنگ لحد را رسـول الله نهادنـد و بلنـد سـاختند سـنگی از سنگ‌های لحدش را. آن سنگ را پیامبرﷺ خود حمل کردند و در موضع دو پـای عثمان بن مظعون نهادند.

پیامبرخداﷺ به دلیل شدت علاقه‌ای که به وی داشتند، بر وی گریستند.

عن عائشة أنّ النبيﷺ قبّل عثمان بن مظعون و هو میّت و یبکي و عیناه تُهَرَقان.[2]

از عایشه نقل شده که پیامبر خـداﷺ، عثمـان بـن مظعـون را بوسـیدند و بـر وی گریستند و از دو چشم مبارکشان، اشک جاری بود.

مکان دفن وی در بقیع

طبق نقل‌هایی که سمهودی در وفاء الوفـا آورده، او در روحـاء بقیـع مـدفون اسـت؛ روحاء مکانی است در وسط بقیع و چنین می‌گوید:

---

۱. تاریخ المدینة المنوره، ج۱، ص۱۰۲.

۲. همان، ص۱۰۲.

قال ابوغسّان: و أخبرني بعض أصحابنا قال: لم أزل أسمع إنّ قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زرارة بالرّوحاء من البقيع، و الرّوحاء المقبرة التي وسط البقيع يحيط بها طرق مطرّقة و وسط البقيع.[1]

ابوغسّان گوید: بعضی از اصحاب ما خبر داده‌اند: همواره می‌شنیدم که قبر عثمان ابن مظعون و اسعد بن زراره در روحاء، در بقیع است و روحاء مکانی است در وسط بقیع که راه‌های گوناگونی به سمت آن وجود دارد و در وسط مقبره بقیع است.

در نقل دیگری است که بعدها محمد حنفیه در روحاء خانه‌ای خریده و قبر عثمان ابن مظعون، کنار خانه وی بوده است:

حدّثنا محمد بن يَحْيَى عن الدراوردي، عن أبي سعيد عن سعيد بن جبير بن مطعم: رأيت قبر عثمان بن مظعون عند دار محمد بن علي الحنفيّة.[2]

از سعید بن جبیر بن مطعم نقل شده که گفت: قبر عثمان بن مظعون را در کنار خانه محمد حنفیه فرزند علی، مشاهده کردم.

۲. اسعد بن زراره انصاری خزرجی

پیش از هجرت پیامبرﷺ به یثرب، این شهر در آتش فتنه قبایلی می‌سوخت؛ دو قبیله اوس و خزرج اختلاف‌های دیرینه‌ای داشتند. هر یک از این دو، به قبیله‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شدند. اسعد بن زراره، از قبیله بنی‌نجار و از بزرگان این قبیله بود. فتنه‌ها و درگیری‌های داخلی مدینه، وجود بزرگ‌مردی را می‌طلبید که اهل مدینه زمام امور خویش را به او بسپارند. آوازه پیامبرﷺ در مدینه پیچید. آنان افراد شاخصی را به مکه فرستادند تا برآوردی از وضعیت رسول الله داشته باشند. اسعد بن زراره نقیب طایفه بنی‌النجار بود که به همراهی گروهی، به مکّه اعزام شدند تا از نزدیک پیامبر را ببینند. این گروه، پیامبرﷺ را در

۱. وفاء الوفا، ج۳، ص۸۵.
۲. تاریخ المدینة المنوره، ج۱، ص۱۰۱.

عقبه مشاهده کردند. نتیجه این ملاقات، انعقاد پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر را به همراهی دوستانش در عقبه ملاقات کرد و پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر را به همراه دوستانش در عقبه ملاقات کردند و پیمان عقبه دوم انعقاد یافت و نیز در سال بعد، پیمان عقبه سوّم منعقد شد. اسعد بن زراره در پیمان‌های سه‌گانه عقبه شرکت داشت و با پیامبرﷺ پیمان بست.

قالوا في شأنه: أسعد بن زرارة الأنصاري الخزرجي، أحد النقباء ليلة العقبة و أول من بايع النبيﷺ ليلتئذٍ، و قد شهد العقبة الأولى و الثانية و الثالثة، و كان نقيب بني‌النجار، و هو أول من صلّى الجمعة بالمدينة.[1]

در شأن و منزلت اسعد بن زراره گفته‌اند: او انصاری خزرجی است. یکی از بزرگان و برجستگان در شب عقبه است. او اول کس از اهل مدینه است که با پیامبرﷺ بیعت کرد تا از وضعیتی ناپسند رها شود. در عقبه اولی، دوم و سوم حضور داشت و نقیب طایفه بنی‌نجار بود. اسعد اول کسی است که نماز جمعه را درمدینه به پا داشت وکمک‌های شایانی به هجرت پیامبر کرد و آماده کننده زمینه برای حضور پیامبرﷺ در مدینه بود. وی منزلت والایی در نزد رسول الله داشت».

اولویت‌های شخصیتی اسعد بن زراره

اسعد بن زراره در میان صحابه پیامبرﷺ به چند اولویت و امتیاز، برجستگی و شهرت یافت که می‌توان این اولویت‌ها را برای او برشمرد:

۱. اولین فرد انصاری از صحابه است که در عقبه با پیامبرﷺ بیعت کرد و به ایشان ایمان آورد.

۲. در هر سه پیمان عقبه، شرکت داشت.

۳. آماده کننده زمینه ورود پیامبرﷺ به مدینه بود و قبیله بنی نجار را آماده استقبالی

---

۱. تعجيل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعه، ص۳۲.

شکوهمند از آن حضرت کرد.

۴. نخستین شخصیتی است که پیامبرﷺ بر او نماز میت خواند.

۵. اولین کسی است که پیامبرخداﷺ پیشاپیش جنازه‌اش حرکت کرد و برای او دعا و استغفار نمود.

۶. اولین صحابی پاکباخته‌ای است که به دستور پیامبرﷺ در مقبره مطهر بقیع دفن گردید.

البته بیان این نکته لازم است که اختلافی میان مورخان، در مدفون اول بقیع وجود دارد؛ بسیاری را عقیده بر آن است که اوّلین مدفون بقیع عثمان بن مظعون بود و شاید بتوان به نوعی میان روایات متعارض جمع کرد و آن اینکه گفته شود، اولین مدفون از مهاجرین، عثمان بن مظعون است و اولین مدفون از انصار اسعد بن زراره.

۷. اولین کسی است که به دستور پیامبرﷺ، در سه جامه کفن شد؛ از جمله جامه‌ها بُرد است.

قال ابن سعد: لّما توفّی أسعد بن زرارة حضـر رسول الله غسله و كفنه في ثلاثة أثـواب، منها برد، وصلّى عليه، و رئي رسول اللهﷺ يمشـي أمام الجنازة، و دفنه بالبقيع.[1]

ابن سعد گوید: وقتی اسعدبن زراره وفات یافت، پیامبرﷺ برای غسل او حاضر شده، در سه جامه کفنش کردند، که از جمله جامه‌ها بُرد است و دیده شده که رسول اللهﷺ پیشاپیش جنازه اسعد بن زراره حرکت می‌کردند.

زمان پاسخ به دعوت الهی

همه مورّخان بر این عقیده‌اند که اسعد بن زراره پس از نُه ماه از هجرت وفات یافت. اگر این نقل درست باشد، باید گفت که او در بدر حاضر نبوده و از آنجا که عثمان بن مظعون در بدر حضور داشته، باید گفت: اسعد بن زراره نخستین فرد از میان صحابه است که پس از هجرت، دعوت الهی را لبیک گفت.

---

۱. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج۳، دارصادر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶م، ص ۶۱۱.

و في كنزالعمال: مات أسعد بن زرارة على رأس تسعة أشهر من الهجرة، قال البغوي: بلغني أنّه أوّل من مات من الصحابة بعد الهجرة، و أوّل ميّت صلّى عليه النبيﷺ و أول من دفن بالبقيع، و ذلك قبل بدر.[۱]

در کنز العمال نقل شده که اسعد بن زراره در آغاز ماه نهم پس از هجرت، دعوت الهی را لبیک گفت. بغوی گوید: به من خبر رسیده او اوّلین شخص از صحابه است که پس از هجرت وفات یافت و اولین کسی است که پیامبرﷺ بر او نماز میت گزارد و اول کسی است که در بقیع مدفون گردید.

روحاء مکان دفن اسعد بن زراره

پیشتر اشاره داشتیم که روحاء در وسط بقیع قرار گرفته؛ همانجا که راه‌های گوناگون به سمت آن بوده است و همانجا که عثمان بن مظعون نیز در آنجا مدفون گردید. قبر اسعد بن زراره هم طبق نقل مورخان، در روحاء بقیع واقع گردیده است.

واقدی نقل کرده که پیامبر خداﷺ اسعد بن زراره را در روحاء بقیع دفن کرد.

نویسنده و مورخ بزرگوار، محمد امین امینی، در کتابش، درباره بقیع، پس از بررسی چگونگی شکل‌گیری بقیع و بررسی این نکته که چه کسی اولین بار در بقیع دفن شد، آیا آن شخص اسعد بن زراره بوده یا عثمان بن مظعون؟ چنین می نگارد:

وكيف‌كان، فقبرهما في الروحاء التي في وسط البقيع: فقد روي ابن شبّه عن أبي‌غسان لم أزل أسمع إنّ قبر عثمان بن مظعون و أسعد بن زرارة بالرّوحاء من البقيع، والروحاء المقبرة التي وسط البقيع يحبط بها طرق مطرقة وسط البقيع.[۲]

به هر روی، قبر آن دو شخصیت (عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره) در روحاء، در وسط بقیع قرار دارد. ابن شبّه از ابوغسان روایت کرده که همواره می‌شنیدم قبر

۱. کنزالعمال، ج۶، ص۲۱۹.

۲. بقیع الغرقد، ص۴۰ به نقل از تاریخ المدینة المنوره، ج۱، ص۱۰۱.

عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره، در روحاء بقیع است و روحاء مقبره‌ای است در وسط بقیع که راه‌های گوناگون بر آن میرسد.

در پایان یاد از اسعد بن زراره، گفتنی است او با مرضی که در لسان عرب ذبحه نامیده می‌شود، از دنیا رفت و شاید مراد از ذبحه مرگ ناگهانی باشد. در عبارات دیگر، به جای ذبحه، شهقه آمده است.

۳. ابوسعید خدری

شخصیت بزرگوار دیگری که از صحابه صادق پیامبرﷺ است و در قبرستان بقیع مدفون گردیده، سعدبن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران و از بزرگان و اهل فضیلت صحابه آن رسول گرامی است. او شهرت به ابوسعید خدری یافت؛ چون منسوب به خُدری است که مکانی است به نام خدره.

او از راویان احادیث پیامبرﷺ و صاحب مکاتبات از آن حضرت و امام علی و امام حسن مجتبی و امام حسین‌علیهما السلام است، جایگاهی والا در نزد پیامبرخدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی و سیدالشهداعلیهم السلام داشته است.

وی شاهد بسیاری از سخن‌ها، عمل‌ها و اقدامات پیامبرﷺ بوده و آگاهی به موقعیت اهل‌بیت‌علیهم السلام و دشمنان آنان داشته است. امیرمؤمنان علی، فاطمه زهرا و حسنین‌علیهم السلام در نقل‌های بسیاری، ابوسعید خدری را شاهد بر ایراد سخنانی از پیامبرﷺ درباره اهل بیت دانسته‌اند و از مردم خواسته‌اند که از ابوسعید خدری فضل اهل بیت‌علیهم السلام را بپرسند.

ابن اثیر دربارهٔ او می‌نویسد:

أبو سعيد الخدري، سعد بن مالك بن شيبان الأنصاري، من مشهوري الصحابة و فضلائهم و هو من المكثرين من الرواية عنه مات سنة ۷۴ من الهجرة يوم الجمعة و دفن بالبقيع.[1]

---

۱. اسد الغابه، ج۲، ص ۲۸۹.

ابوسعید خدری، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران صحابه و فضلای ایشان بوده و از کسانی است که روایات فراوانی از پیامبر نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از هجرت وفات یافت و در بقیع گردید.

وقال الشيخ الطوسي: توفّى ابوسعيد في يوم الجمعة، سنة أربع و سبعين و دفن بالبقيع و هو ابن أربع و تسعين.[۱]

شیخ طوسی گفته است: ابوسعید خدری، در روز جمعه، در سال ۷۴ هـ.ق از دنیا رفت در حالی که دارای سنی ۹۴ ساله بود و در بقیع دفن گردید.

وصیت ابوسعید خدری

ابن عساکر، از عبدالرحمان، پسر ابوسعید خدری نقل کرده که گفت: پدرم به من این‌گونه سفارش کرد: پسرم! سن من بسیار بالارفته و زمان رفتنم فرار رسیده است. سپس گفت: دستم را بگیر. وقتی دستش را گرفتم، گفت: به بقیع برویم. او را درحالی‌که به دستم تکیه داشت، به بقیع بردم، تا این که به مکانی در بقیع رسیدیم که کسی در آنجا دفن نشده بود. به من امر کرد: پسرم! هرگاه از دنیا رفتم مرا در این مکان دفن کن. در آن خیمه‌ای بر پا مکن و آتشی میفروز. بر من گریه نکن. کسی را به جهت دفن من آزار مده. متواضعانه پشت سرم حرکت کن. وقتی مردم ما را می‌دیدند، می‌پرسیدند: به کجا می‌روید؟ چیزی به آنان نگفتم و پدرم از پاسخ دادن منعم نمود. آن‌گاه که لحظه وفاتش رسید، او را به بقیع بردم، مردم جمع شدند به‌گونه‌ای‌که پر و آکنده از جمعیت شده بود.[۲]

۴. اسید بن حضیر بن سماک اشهلی

وی از بزرگان صحابه پیامبرﷺ و از نقبا و بزرگان انصار است؛ فردی است که در زمان ورود پیامبرﷺ و مهاجران (از مکه) به مدینه، خانه‌اش را در اختیار مهاجران قرار

---

۱. اختیار معرفة الرجال، محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشّی، ج۱، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص۲۰۱.
۲. ر.ک: تاریخ مدینة دمشق، ج۲۰، ص۳۹۷.

داد. اموال خود را میان آنان تقسیم کرد و ایثار را برگزید. پدر وی، رییس قبیله اوس است. یوم بعاث را شاهد بوده. او معروف به «حضیر الکتائب» است. به وسیله مصعب بن عمیر، صحابی پاکباخته پیامبرﷺ که اولین مبلّغ راه رسالت بود، ایمان آورد. در زمان هجرت پیامبرﷺ به استقبال آن حضرت آمد و شور و شعف زاید الوصفِ جوانی انجام داده. تلاش وسیعی کرد تا پیامبرﷺ در دعوتش در مدینه توفیق یابد. در ورود پیامبرﷺ، به جمع قبیله خود وارد شد و بشارت به بزرگ‌ترین منّت الهی بر اهل یثرب داد.

در کتاب بقیع الغرقد دربارهٔ وی چنین نوشته شده است:

أسید بن حضیر بن سماك الأشهلي من سادات الأنصار و كان نقيباً و هو ممّن شهد العقبتين و بدراً... كنيته ابويحيَى، و قد قيل: أبوعتيق... أسلم على يدي مصعب بن عمير.[1]

اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، از بزرگان انصار است، سرپرستی را (نقابت) داشت. از کسانی است که در دو عقبه حاضر بود و در نبرد بدر حضور داشت. کنیه‌اش ابویحیی و به قولی ابوعتیق است به دست مصعب بن عمیر اسلام آورد.

بدرود حیات اسید

اسید بن حضیر بن سماک اشهلی، در دوران خلافت خلیفه دوم، عمر بن خطاب دعوت الهی را لبیک و بدرود حیات گفت و به سوی خالق هستی پرکشید.

ابن حبان می‌نویسد:

مات في شعبان في خلافة عمر بن الخطاب سنة عشرين، وصلّى عليه عمر بن خطاب و دفن بالبقيع.[2]

در ماه شعبان، در عهد خلافت عمربن خطاب به سال بیست هجرت حیات را وداع گفت و عمر بن خطاب بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

---

۱. بقیع الغرقد، ص ۲۲۰.

۲. مشاهیر علماء الأنصار، ابوحاتم محمد بن حبان، دارالوفاء، ۱۹۷۶م، ص ۳۳.

۵. خنیس بن حذافه

از دیگر یاران مهاجر پیامبرﷺ خنیس بن حذافه است. او ایمان کامل به پیامبرﷺ داشت و از کسانی است که با اخلاص کامل به مدینه هجرت کرد و در خانه ارقم بن ابی‌ارقم، حضور یافت و آیات اولیه فرود آمده را با عشقی راستین نوشید و در جان خود جای داد.

شهد خنیس بدراً، و مات علی رأس خمسة و عشرین شهراً من مهاجرة النبيﷺ، و دفنه بالبقیع إلی جانب قبر عثمان بن مظعون.[1]

خنیس در ماجرای جنگ بدر حضور داشت و در آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت رسول گرامیﷺ دعوت حق را لبیک گفت. پیامبرﷺ بر جنازه وی نماز گزارد و دستور داد او را در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن نمایند.

۶. سعد بن معاذ

سعد بن معاذ از اصحاب پیامبرﷺ و از انصار است. به پیامبرﷺ ایمان کامل آورد. مردی رشید و تنومند و زیبا صورت بود. در جنگ‌ها، همگام با پیامبرﷺ شرکت داشت. در ماجرای جنگ خندق حاضر بود. تیری از جانب سپاه دشمن به او اصابت کرد و بر زمین افتاده و به شهادت رسید. او در هنگام شهادت ۳۵ سال داشت.

پیامبر خداﷺ فرمان داد بدن ایشان را به مدینه آورده، در بقیع دفن کردند. «**فصلّی علیه رسول اللهﷺ و دفن بالبقیع**»[2]؛ «پیامبرﷺ بر او نماز خواند و در بقیع دفن گردید».

معطر بودن قبر سعد

روایاتی چند وارد شده که مسلمانان هنگامی که به دستور پیامبرﷺ جایگاه قبرش را حفر می‌کردند، بوی خوش عطر از آن به مشام حفرکنندگان می‌رسید و آنان از بوی خوش آن سرمست بادهٔ معنا و معنویت شدند.

---

۱. الطبقات الکبری، ج۳، ص۳۹۲.

۲. همان.

روی ابن سعد عن أبي سعید، قال: کنت أنا ممّن حفر لسعد قبره بالبقیع: فکان یفوح علینا من المسك کلما حفرنا قترة من تراب، حتّی انتهینا إلی اللحد.[1]

ابن سعد از ابی‌سعید روایت کرده، گفت: من جزو کسانی بودم که برای سعد قبر می‌کندیم. هنگام حفر، بوی بسیار خوشی به ما می‌رسید و هر چه می‌کندیم، این بوی همچنان می‌رسید تا به نهایت حفر لحد رسیدیم.

اهمیت وجودی سعد

سعد بن معاذ، به راهنمایی مصعب بن عمیر، راه و شیوه مسلمانی را برگزید. او توانست در مدتی کوتاه، طایفه خود را به اسلام مؤمن سازد و خود با ایمانی پرشور، از صحابه بزرگ پیامبرﷺ محسوب می‌شد و موقعیتی معنوی و خاص در میان اصحاب یافت. در بدر، پیشاپیش قبیله اوس بود. در نبرد بدر، دو پرچم وجود داشت؛ پرچم مهاجران و مکیان، که در دست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود و پرچم انصاریان و اهل مدینه، که سعد بن معاذ آن را در دست داشت.

سعد بن معاذ و طایفه بنی‌عبدالأشهل، در واقعه اُحد شرکت داشتند و هم او بود که نماینده پیامبرﷺ در مذاکره با بنو قریظه بود و حکمیت از جانب آن حضرت را داشت.

سمهودی در وفاء الوفا می نویسد: «به مناسبت مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد».[2]

با توجه به همین اهمیت وجودی بود که پیامبرﷺ در بقیع، هنگام دفن سعد بن معاذ سه بار تسبیح گفت و مسلمانان همراهش تسبیح گفتند. بقیع به تموّج در آمد، چهره پیامبرﷺ اندک تغییری یافت که همه پرسیدند: ای فرستاده خدا! از چه رو رنگتان تغییر یافت؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت، اما او رهایی یافت.

ابن سعد در طبقات در این باره می‌نویسد:

---

۱. الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۹۰.

۲. وفاء الوفا، ج۱، ص۲۸۵.

و رسول الله واقف علی قدمیه فلما وضع في قبره، تغـيّر وجـه رسـول الله و سـبّح ثلاثـاً فسبّح المسلمون ثلاثاً حتّى ارتجّ البقيع، ثمّ كبّر رسول الله ثلاثاً و كبّر أصحابه ثلاثاً حتّى ارتجّ البقيع بتكبيره، فقيل يا رسول الله رأينا بوجهك تغيّراً و سبّحت ثلاثاً، قال: تضايق على صاحبكم قبره. . ثمّ فرّج الله عنه.[1]

پیامبر خداﷺ روی دو پای مبارک ایستاده بودند و چون سعد در قبـر نهـاده شـد، رنگ چهره‌اش تغییر یافت. سه بار سبحان الله گفتند. مسلمانان هم سـه بـار تسـبیح گفتند. بقیع به هیجان آمد. پیامبر خدا بار دیگر سه بار تکبیر گفتند و اصـحاب هـم گفتند. بقیع باز هم به حرکت و تموّج در آمد. پرسیدند: ای فرستاده خدا، چرا چهره شما تغییر یافت وتسبیح فرمودید؟ فرمود: قبر برسعد سخت گرفت امـا او را وانهـاد وآسان شد».

البته روایت شده که علت این فشار برسعد، اخـلاق تنـدی بـود کـه بـا خـانواده‌اش داشت! خداوند همه ما را از فشار و سختی‌های قبر در امان دارد! ان شاء الله.

۷. مقداد بن اسود

ابوسعید مقداد بن اسود، با نام کامل مقداد بن عمرو بن ثعلبة بن مالک بن ربیعة بـن عامر بـن مطـرود البهرانـی الکنـدی، از صـحابه بزرگـوار پیـامبر اسـلامﷺ اسـت. او از حضرموت به مکه آمد و از نخستین گروندگان به پیامبر بزرگوار اسـلامﷺ و از کسـانی است که تا پایان عمر شریفش، بر ایمان خود استوار ماند. پـس از رحلـت پیـامبرﷺ در کنار علی‌ؑ بود و جزو شیعیان و پیروان آن حضرت شمرده می‌شد.

مقداد، در رخداد خلافت، در جلسه‌ای، بیان بلند و استواری دارد که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

---

۱. الطبقات الکبری، ج۳، ص۴۳۳.

مَا رَأَیْتُ مِثْلَ مَا أُوذِیَ بِهِ أَهْلُ هَذَا الْبَیْتِ بَعْدَ نَبِیِّهِمْ، وَ إِنِّی لأَعْجَبُ مِنْ قُرَیْشٍ تَرَكُوا رَجُلاً مَا كانَ أَعْلَمُ مِنْهُ وَ لاَ أَقْضَی مِنْهُ بِالْعَدْلِ.[1]

من اهل بیتی، مانند اهل بیت پیامبر را ندیدم که پس از رحلت آن حضرت، این اندازه مورد آزار و اذیت قرار گرفته باشد. من در شگفتم از قریش، آنان مردی را رها کردند که داناتر و عادل‌تر از او وجود ندارد.

در همین جلسه، عبدالرحمان بن عوف، به مقداد نهیبی می‌زند و می‌خواهد او را از ادامه گفتارش مانع شود که مقداد با صدای بلند می‌گوید:

إِنِّی أُحبّهم لحبّ رسول اللهﷺ إیّاهم و إنّ الحقّ فیهم ومعهم یا عَبدالرحمَن وإِنّی لأَعْجَبُ مِن قُرَیش إنّما تَطَاولوا، والله لو أجد عَلَی قریش أنصاراً لقاتلهم کقتال آباءهم.[2]

من به آنان عشق می‌ورزم؛ چنان‌که پیامبرخدا به آنان عشق می‌ورزید و به خاطر این‌که حق در میان‌آنها و با آنها است، ای عبدالرحمان! من از قریش در شگفتم که در حق آنان دستبرد زدند. به خدا سوگند اگر یاوری داشتم که با قریش بجنگم، با آنان می‌جنگیدم؛ چنان‌که با پدرانشان جنگیدم.

در روز غدیر

بعد از رویداد غدیر و نصب علیؑ به امارت مسلمانان، به وسیله پیامبرﷺ آن حضرت به گروهی که نامشان را بردند، فرمان دادند: برخیزند و بر علی، به خاطر امیری‌اش بر مسلمانان تبریک بگویند و مقداد جزو آنان بود. آنان از جای برخاسته، بر علیؑ سلام دادند و بیعت کردند. مقداد در آن روز با علی بیعت کرد و تا آخر عمرش بر این بیعت استوار ماند و پیمان را نشکست.

امیر مؤمنان علیؑ خود، ماجرا را این‌گونه توضیح می‌دهند:

۱. شرح اصول کافی، مولی صالح مازندرانی، ج۱۲، بی‌تا، بی‌نا، ص۴۶۴.
۲. همان، ص۴۶۵.

فقال النبي صلی الله علیه و آله : قُمْ یا سلمان، قم یا مقداد، قم یا جندب، قم یا عمّار... فبایعوا لأخي علي علیه السلام و سلّموا علیه بامرة المؤمنین، فقاموا باجمعهم فبایعوا لي وسلّموا عليّ بِإِمْرَة المؤمنین.[1]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به پا خیزید سلمان، مقداد، جندب و عمار! ... با علی، برادرم بیعت کنید و بر او به عنوان امیرمؤمنان سلام کنید. آنان همگی برخاستند و بر من، به عنوان «امیرمؤمنان» سلام کردند.

دفاع مقداد از حق علی علیه السلام

علی علیه السلام در امر خلافت، مدافعان اندکی مانند سلمان، مقداد و ابوذر را داشت. پس از ماجرای سقیفه، در هر جمعی که یاران علی علیه السلام حضور داشتند، از آن حضرت دفاع می‌کردند؛ چنان‌که سلیم بن قیس هلالی گوید:

فَقَامَ الْمِقْدَادُ فَقَالَ یَا عَلِيُّ بِمَا تَأْمُرُ وَاللهِ إِنْ أَمَرْتَنِي لأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي وَ إِنْ أَمَرْتَنِي كَفَفْتُ. فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: كُفَّ يَا مِقْدَادُ وَ اذْكُرْ عَهْدَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا أَوْصَاكَ بِهِ.[2]

مقداد برخاست، پس گفت: ای علی! به چه چیز فرمان می دهی؟ به خدا سوگند اگر مرا مأمور کنی گردنشان را می‌زنم و اگر بگویی دست نگه‌دار، دست نگه می‌دارم. علی علیه السلام فرمود: دست نگهدار ای مقداد! و یاد کن عهد پیامبر صلی الله علیه و آله را که برای چنین روزی فرمان به صبر داد.

عسرت روزگار

مقداد، به لحاظ معیشت، در سختی روزگار می‌گذراند و بر این عسرت، شاکر و صبور بود؛ چنان‌که نقل است که علی علیه السلام در دوران پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در خانه چیزی نداشتند.

عبدالله بن مسعود گوید: علی علیه السلام به نزد ابی‌ثعلبه جهنی رفتند و دیناری برای رفع نیاز

---

۱. الهدایة الکبری، حسین بن همدان الخصیبی، مؤسسة البلاغ، بیروت، لبنان، ۱۹۹۱م، ص۱۰۲.

۲. سلیم بن قیس الهلالی، التابعی الکبیر، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، بی‌تا، بی‌نا، ص۱۵۶.

زندگی زهراعلیهاالسلام تهیه کردند. تا برای خانه چیزی فراهم نمایند؛ زیرا سه روز بود که چیزی در خانه برای رفع گرسنگی نداشتند. حضرت، پول را گرفت و به سمت بازار رفت تا چیزی تهیه کند.

فمرّ بالمقداد قاعداً في ظلّ جدار قد غارتا عيناه من الجوع فقال له عليعليه‌السلام : يا مقداد ما أقعدك في هذه الظّهيرة في ظلّ هذا الجدار؟ فقال: يا أباالحسن، أقول كما قال العبد الصالح لما تولّي إلَى الظّلّ، ربّ إنّي لما أنزلت إليّ من خير فقير، قالعليه‌السلام مذ كم؟ فقال: مذ أربع يا اباالحسن، قال عليّعليه‌السلام: فنحن منذ ثلاث و أنت منذ أربع، أنت أحقّ بالدينار. [1]

حضرت هنگام گذر از راهی، دید که مقداد در سایه دیواری نشسته و چشمانش به کاسه سر رفته است. پرسید: ای مقداد! چرا وسط ظهر در این‌جا نشسته‌ای؟ مقداد گفت: ای ابا الحسن! به تو می‌گویم آنچه را که عبدصالح به خدا گفت؛ که ای خدا! من به لقمه‌ای نان محتاجم. حضرت پرسید: مقداد! از چه زمانی غذا نخورده‌ای؟ مقداد گفت: چهار روز است. حضرت فرمود: ما سه روز است که غذا نخورده‌ایم و تو چهار روز! پس آن دینار را به مقداد داده فرمودند: تو به این پول سزاوارتری.

مقداد درحالی که روزگار به عسرت و سختی می‌گذراند، همواره صابر، شکور و سپاسگزار بود؛ «**وكان المقداد بن اسود، صبوراً قوّاماً شكوراً**». [2]

صبر و بردباری مقداد به حدّی بود که سلمان با آن عظمت و مکانت، به‌پایش نمی‌رسید.

ابوبصیر از امام صادق‌علیه‌السلام نقل کرده که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به سلمان فرمود:

يا سلمان! لو عرض علمك على المقداد لكفر، يا مقداد لو عرض صبرك على سلمان لكفر. [3]

ای سلمان! اگر علم تو به مقداد عرضه شود، کافر می‌شود. ای مقداد! اگر صبر تو هم بر سلمان عرضه شود، کافر می‌گردد.

---

۱. شرح الاخبار، قاضی نعمان المغربی، ج۲، مؤسسة النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی‌تا، ص۲۶.

۲. همان، ص۲۸.

۳. همان.

بهشت، مشتاق مقداد

مقداد، به جهت عظمت و والایی شأنی که داشته، جزو چهار نفری است که بهشت مشتاق دیدار آنها است.

عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللهِ علیه‌السلام: الْحَدِيثُ الَّذِي جَاءَ فِي الْأَرْبَعَةِ. قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قُلْتُ: الْأَرْبَعَةُ الَّتِي اشْتَاقَتْ إِلَيْهِمُ الْجَنَّةُ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَ أَبُوذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ.[1]

عمرو بن سعید مدائنی نقل کرده از قول عیسی بن حمزه که گفت: از امام صادق علیه‌السلام درباره آن چهار نفر پرسیدم، حضرت فرمود: کدام چهار نفر؟ گفتم: چهار نفری که بهشت مشتاق آنان است؟ فرمود: آنها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار هستند.

مقداد، در ماجرای دفن شبانه زهرا علیهاالسلام در کنار علی علیه‌السلام حضور داشت و هرگز روی خوش به مخالفان علی علیه‌السلام نشان نداد.

مدفون در بقیع

مقداد، در سال ۳۳ هجری، در منطقه جرف، سه فرسنگ بیرون مدینه، از دنیا رفت.

فَحُمِلَ عَلَى رِقَابِ الرِّجَالِ وَ كانَ يَوم مَاتَ ابن سَبعِينَ سَنَة، وَصَلَّى عَلَيهِ عُثمان بن عفان، و دُفِنَ بِالبَقِيع.[2]

مردان مسلمان او را بر دوش خود حمل نموده، به مدینه آوردند. روزی که از دنیا رفت، هفتاد سال داشت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۸. عبدالله بن مسعود

ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مسعود، از اصحاب گرامی و مشهور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. او از صاحبان مصاحف و مفسران بزرگ قرآن مجید بود. در مکه متولد شد و در کودکی

---

۱. الاختصاص، محمد بن نعمان المفید، علی اکبر الغفاری، جماعة المدرسین، بی‌تا، ص۱۱

۲. الغدیر، ج۵، ص۶۸.

به چوپانی گوسفندان عقبة بن ابی‌معیط اشتغال داشت و تا دوره جوانی بـه همـین کـار، برای عقبه ادامه داد.

اولین دیدار، رخداد یک معجزه

محدّثان نقل کرده‌اند که او در آغاز بعثت، بر اثر معجزه‌ای که از پیامبرﷺ دیـد، اسـلام آورد و به صف مسلمانان وارد شد. شریف مرتضی، در «رسائل المرتضی»، چنین آورده است:

ابو عبدالرحمن عبدالله بن مسعود بن غافل الهذلي حليف بني‌زهرة، وكان إسـلامه قـديماً وكان سببه أنّه كان يرعى غنماً فمرّ به الرسول و أخذ شاة حائلاً من تلك الغنم، فدرت به لبناً غزيراً، فلمّا رآى هذه من الرسول اسلم به.[1]

ابوعبدالرحمان عبدالله بن مسعود بن غافل هذلی، هم‌پیمان بنـی‌زهـره و از مسـلمانان نخستین بود و انگیزه مسلمان شدنش آن‌بود که روزی هنگام چرانـدن گوسـفندان، پیامبر خداﷺ از نزدیکش می‌گذشتند که گوسفندی را گرفته، بر پستان‌هایش کـه شیر نداشت دست زدند و آن پر از شیر شد و شیری گوارا داد. عبـدالله بـن مسـعود وقتی این اعجاز را از آن حضرت دید، ایمان آورد و مسلمان شد.

او از نخستین مسلمانانی بود که به پیامبرﷺ ایمان آورد.

بلاذری گوید:

هو سادس ستة دخلوا في الإسلام، وقد هاجر هجرة الحبشة وهجرة المدينة، وشهد بـدراً والمشاهد مع الرسولﷺ.[2]

او ششمین نفری است که مسلمان شد و به حبشه و سپس به مدینه هجرت کـرد. در جنگ بدر حضور یافت و در دیگر معرکه‌ها همگام با پیامبرﷺ بود.

از شاهکارهای او در جنگ بدر آن بود که سرِ ابوجهل را با شمشیر خود از تنش جدا کرد. عبدالله از شخصیت‌های نام‌آوری است که هم شیعیان، به دلیل قرابتش با پیامبرﷺ و

---

١. رسائل المرتضی، الشریف المرتضی، ج٢، دارالقرآن الکریم بقم، اعداد: سید مهدی جرجانی، بی‌تا، ص٢٠٢.
٢. فتوح البلدان، بلاذری، ج۴، دارالعلم بیروت، ١٩٨٧م، ص٣٠٢.

اعتقاد وافرش به علی علیه‌السلام و هم اهل سنت، به دلیل منزلتش در نزد پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و صـحابه، به او فراوان احترام می‌نهند و شخصیتش را ممتاز می‌دانند.

نخستین کسی که قرآن را با صدای بلند خواند

او نخستین کسی است که قرآن مجید را با صدای بلند خوانده است و قرائتی بسـیار شـیوا و رسـا و آمیختـه بـا لحنـی زیبـا داشـته اسـت. نقـل اسـت کـه روزی اصـحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجدالحرام، کنار کعبه اجتماع داشتند، که آنان چنین گفتند:

وَاللهِ مَا سَمِعَتْ قُرَيْشٌ هَذَا الْقُرْآنَ يُجْهَرُ لَهَا بِهِ قَطّ، فَمَنْ رَجُـلٌ يُسْـمِعُهُمْ؟ فَقَـالَ عَبْـدُ اللهِ بْـنُ مَسْعُودٍ: أَنَا. قَالُوا: إِنّا نَخْشَاهُمْ عَلَيْك، إِنّمَا نُرِيدُ رَجُلاً لَهُ عَشِيرَةٌ يَمْنَعُهُمْ مِنْ الْقَـوْمِ إِنْ أَرَادُوهُ، قَالَ: دَعُونِي فَإِنّ اللهَ سَيَمْنَعُنِي. قَالَ: فَغَدَا ابْنُ مَسْعُودٍ حَتّى أَتَى الْمَقَامَ فِي الضّحَى، رَافِعاً صَـوتَهُ بِسْمِ اللهِ الرّحْمَنِ الرّحِيمِ، الرّحْمَنُ عَلّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الإِنْسانَ، عَلَّمَهُ الْبَيان... .[1]

به خدا سوگند قریش هرگز قرآنی را که بر پیامبر نازل شده، نشنیده‌اند. آیـا فـردی هست که قرآن را به گوش قریش برساند؟ عبدالله مسعود گفت: مـن قـرآن را بـا صدای بلند می‌خوانم تا قریش بشنوند. اصحاب گفتند: مـردی بخوانـد کـه قبیلـه و عشیره‌ای داشته باشد که اگر قریش خواستند بـه او آزاری برسـانند، قبیلـه‌اش از او دفاع کنند. گفت: رهایم کنید، که خداوند شرّ آنها را از من باز خواهد داشت. سپس شروع کرد و آیات سوره رحمان را با صدای بلند تلاوت کرد.

مورخان آورده‌اند که قریش در شگفت شدند کـه ایـن چـه صـدایی و چـه کلمـاتی است؟ و به این جهت، او را کتک می‌زدند و ناسزایش می‌گفتند.

حافظ قرآن

او حافظ قرآن بود و همه قـرآن را از آغـاز تـا پایـان ازحفـظ داشـت و در مواقـف بسیاری، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او می‌فرمود قرآن را از بر بخواند و او استقبال می‌کرد و قرآن را در نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تلاوت می‌کرد.

---

۱. فتوح البلدان، ج۴، ص۳۰۳.

نزدیکی‌اش به پیامبرﷺ

چنان قرابتی به پیامبرﷺ داشت که او را «**صاحب السفل لرسول اللهﷺ**» می‌دانستند؛ یعنی کسی که افتخار می‌کرد کفش‌های پیامبرﷺ را به دست گیرد، زیرا هنگامی که پیامبرﷺ به مسجد یا محفلی وارد می‌شد، کفش‌های خود را که درمی‌آورد، عبدالله بن مسعود، کفش‌های پیامبرﷺ را به دست می‌گرفت و به این کار خود می‌بالید.

دیدگاه علی‌علیه‌السلام درباره ابن مسعود

مورخان آورده‌اند که گروهی از صحابه در نزد علی‌علیه‌السلام حاضر بودند.

فقالوا له: «يا أمير المؤمنين، ما رأينا رجلاً كان أحسن خلقاً ولا أرفق تعليماً، ولا أحسن مجالسةً، ولا أشد ورعاً من عبدالله بن مسعود... قال: اللهم إنّي أشهدك.. اللهم إنّي أقول مثل ما قالوا، أو أفضل. . لقد قرأ القرآن فأحلّ حلاله، وحرّم حرامه. فقيه في الدين، عالم بالسنة.[1]

گفتند: ای امیرمؤمنان، ما مردی خوش اخلاق‌تر و نیک فراگیرتر و خوش مجلس‌تر و پرهیزگارتر از عبدالله بن مسعود ندیده‌ایم. علی‌علیه‌السلام چنین گفت: خدایا! تو را گواه می‌گیرم که من هم آنچه را که صحابه می‌گویند، معتقدم، بلکه او را برتر از آنچه می‌گویند، می‌دانم. او قرآن را قرائت نمود. حلالش را حلال و حرامش را حرام دانست. او دانای در دین و عالم به سنت است.

مناعت طبع ابن مسعود

ابن مسعود دارای مناعت طبعی عجیب بود. در زمان خلافت عثمان، بیمار و بستری شد، که در همان بیماری هم از دنیا رفت. خلیفه (عثمان) به عیادتش رفت. دید اندوهگین است. پرسید: از چه ناراحتی؟ گفت: از گناهانم. خلیفه پرسید: چه میل داری تا برآورم؟ گفت: مشتاق رحمت خداوندم. خلیفه گفت: اگر موافق باشی، طبیبی بیاورم. عبدالله بن مسعود گفت: طبیب، بیمارم کرده است.

---

۱. بحارالانوار، ج۴۵، ص۲۸۵.

خلیفه گفت: اگر مایل باشی، دستور دهم عطایی از بیت المال برایت بیاورند؟

عبدالله گفت: آن زمان که نیازمند بودم عطا و بخشش به من دریغ می کردی و حتی حقوق مرا از بیت المال قطع کردی، ولی اکنون که نیازی ندارم می خواهی به من، مال عطا کنی؟ گفت: اگر تو را به مال و ثروت نیازی نیست عطاهای من برای دخترانت می‌ماند و بعد از مرگ تو محتاج نمی‌شوند.

در پاسخ گفت: دخترانم را نیز به عطاهای تو نیازی نیست؛ زیرا به آنان سفارش کرده‌ام که هر شب، سوره واقعه را بخوانند. چون از پیامبرخدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: اگر کسی هر شب، سوره واقعه را بخواند، فقر و بی چیزی به او روی نمی‌آورد و محتاج مردم نمی‌شود.

عبدالله بن مسعود دارای اخلاص و حکمتی وافر بود و از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله حکمت را فرا گرفته است. همواره دارای اجتهاد بوده و حتی در بستر مرض از اجتهاد و فهم و درک حقایق دینی غفلت نداشته است. عاش سعیداً ومات سعیداً.

پاسخ به دعوت الهی

او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تا سال ۳۲ هجرت، به حیات پرافتخار خویش دامه داد. در کنار علی علیه السلام زندگی کرد و به سیره آن حضرت با خلفا همکاری نمود تا جایی که به دینش آفتی نرسد.

مات بالمدینة سنة ۳۲ من الهجرة النبویّة ودفن بالبقیع و کان عمره حین مات بضع وستین سنة.[1]

در مدینه، به سال ۳۲ هجرت از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید و عمر شریفش هنگام مرگ شصت و چند سال بود.

۹. اسامة بن زید

اسامة بن زید بن حارثة بن شراحیل کلبی، کنیه‌اش ابومحمد و از فرزندان اسلام است که جاهلیت را درک نکرد. اسامة بن زید، خادم پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. او

---

۱. رسائل المرتضی، ج۲، ص۲۰۲.

کسی است که پیامبرﷺ را برگزید و از طریقه و سیره پیامبرﷺ تبعیت کرد. دارای صفات کریم و خصال برجسته بود. به رغم کمی سن و جوانی‌اش، فردی مؤمن و در ایمان خود محکم و استوار بود.

اشتیاق پیامبرﷺ به اسامه

پیامبرخداﷺ به اسامة بن زید علاقه و اشتیاقی وافر داشت و او را فردی دارای صلاحیت و شایستگی می‌دانست. روایاتی را حاکم حسکانی درباره او نقل کرده است:

قالت السيّدة عائشة: ما ينبغي لأحد أن يبغض أسامة، بعد ما سمعت رسول اللهﷺ يقول من كان يحب الله و رسوله، فليحب أسامة.[1]

عایشه گفته است: سزوار نیست که کسی به اسامه خشم بورزد، خصوصاً که از پیامبر اکرمﷺ شنیدم که فرمود: هر کس خدا و رسولش را دوست می‌دارد، باید اسامه را دوست بدارد.

جیش (لشکر) اسامه

از مواردی که برجستگی و رتبت بالای اسامه را در نزد پیامبرﷺ نشان می‌دهد، جیش اسامه است که به اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

در سال نهم هجرت، وقتی خبر رسید رومیان برای حمله به حوزه اسلامی آماده شده‌اند، پیامبرﷺ با لشکریان خویش به تبوک رفتند و بدون جنگ بازگشتند، ولی پس از ماجرای حجةالوداع، سپاهی سنگین را فراهم آورد و خود لباس رزم بر تن اسامه بست و به او چنین فرمان داد:

به نام خدا و در راه خدا نبرد کن. با دشمنان خدا بجنگ. سحرگاهان بر اهالی اُبنا یورش ببر و این راه را چنان سریع طی کن که پیش از رسیدن خبر حرکت تو به آنجا، خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید.[2]

---

۱. شواهد التنزيل، حاکم حسکانی، مؤسسة الطبع والنشر، ۱۹۹۰م، ص۲۸۷.

۲. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲هـ.ش، ص۴۸۶.

تحوّلات سریع و عجیبی پس از این واقعه در تاریخ روی داد. پیامبرﷺ در بستر بیماری شدید قرار گرفتند که سرانجام با همین بیماری و تب، به سوی خدا رحلت کردند.

پیامبرﷺ در اثنای بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی‌هایی می‌شود و گروهی به فرماندهی اسامه، طعن می‌زنند. وی از این جریان سخت خشمگین گردیده، آهنگ مسجد کرد...

هان! ای مردم، من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم. گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده‌اید. ولی اعتراض و سرپیچی شما تازگی ندارد، پیش از این، از فرماندهی پدر او «زید» انتقاد می‌کردید. به خدا سوگند، هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش برای این مقام لایق و شایسته است. من او را سخت دوست دارم. مردم! درباره او نیکی کنید و دیگران را در حق او به نیکی سفارش کنید. او از نیکان شما است.[۱]

هضم نشدن اسامه در فتنه امویان

اسامه در فتنه امویان هضم نشد و هرگز به جانب امویان و غاصبان خلافت علیعليه‌السلام متمایل نشد.

کان یحب علیّاً کثیراً و یبصر الحق بجانبه... وقال لعلیّعليه‌السلام: انّك لو کنت في شدق الأسد، لأحببت أن أدخل معك فیه.[۲]

علیعليه‌السلام را بسیار دوست می‌داشت و حق را با بصیرت در جانب علی می‌دید. روزی به آن حضرت گفت: اگر در لانه شیر قرار گیری، دوست دارم با تو ای علی در آن جایگاه وارد شوم.

۱. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ه.ش، ص۴۸۸.
۲. شواهد التنزیل، ص۲۸۰.

پاسخ اسامه به دعوت الهی

اسامه، عاقبت در سال ۵۴ هجرت و در اواخر خلافت معاویه، دعوت الهی را لبیک گفت و روح مطهّرش به لقای الهی شتاب گرفت. او از ابرار و متقین بود. مردم مدینه، بدنش را با عزت برداشته و به قبرستان بقیع برده و در آنجا دفن نمودند. او در هنگام پاسخ به دعوت الهی، ۷۵ سال سن داشت. عاش سعیداً ومات سعیداً مغفوراً.

۱۰. ارقم بن ابی‌ارقم

ارقم بن ابی‌ارقم قرشی، صحابی بلند مرتبه و والامقام پیامبرﷺ و از سابقین به اسلام است. در آغاز رسالت پیامبرﷺ ایمان آورد و چنان‌که مورّخان آورده‌اند، او سومین نفری است که به پیامبرﷺ ایمان آورد.

ارقم بن ابی‌ارقم، علاقه‌ای فراوان و شدید به پیامبرخداﷺ و ایمانی عمیق به رسالت آن حضرت داشت. از این‌رو، می‌کوشید پیامبرﷺ را در خانه خویش مسکن دهد و مخفی نماید.

عظمت خانه ارقم

خانه ارقم بن ابی‌ارقم به قدری در تاریخ شهرت یافت که این خانه، در دل تاریخ اسلامی، بخش مهم و اثرگذار از تاریخ اسلامی محسوب می‌گردد. خانه ارقم، خانه‌ای است که برای نخستین بار دعوت اسلامی در این خانه آغاز گردید و تبلیغ دین در آن انجام شد و اثر مهمی بر دوره‌های بعدی تاریخ اسلامی نهاد.

پیامبرﷺ پس از آزاری که از مشرکان قریش دیدند، به گونه‌ای رسمی خانه ارقم بن ابی‌ارقم را محل عبادت و تبلیغ قرار دادند؛ «رسول گرامی اسلام، خانه ارقم را محل عبادت قرار داد و در آنجا به تبلیغ و پرستش پرداخت».[1]

۱. فروغ ابدیت، ص۲۴۶.

مورخان مسلمان، خانه ارقم را بزرگ شمرده و درباره آن تعظیم‌ها و تجلیل‌ها نموده‌اند.

كانت دارُهُ عَلَى الصفا وهي الدار التي كان النبيﷺ، يجلس فيها في الإسلام و يدعوا إلى الإسلام في دار الأرقم، حتّى تكاملوا أربعين رجلاً، فخرجوا يجهرون بالدعوة إلى الله.[1]

خانه او بالای کوه صفا بود و آن، خانه‌ای بود که پیامبرﷺ درآن خانه می‌نشست و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، تا به چهل تن رسیدند، سپس از آن خانه بیرون شده، به صورت علنی به نشر دعوت اسلام اقدام نمودند.

ارقم بن ابی‌ارقم در جمع هجرت‌کنندگان به مدینه بود و در جنگ‌های بدر و اُحُد و بسیاری دیگر از جنگ‌ها همگام با پیامبرخداﷺ شرکت داشت. پیامبرﷺ در منطقه زریق مدینه به وی خانه‌ای واگذار کردند و او در آن خانه ساکن شد.

در تاریخ آمده است که ارقم بن ابی‌ارقم آماده می‌شد تا به بیت المقدس برود. پس از آنکه آماده شد، به حضور پیامبرﷺ آمد تا با وی وداع کند.

فقال الرسول: ما يخرجك؟ أحاجة أم تجارة؟ قال: لا يا رسول الله، بأبي أنت و أمّي، ولكنّي أريد الصّلاة في بيت المقدس، فقال الرسول: صلاة في مسجدي هذا خير من ألف صلاة فيما سواه من المساجد إلاّ المسجد الحرام.[2]

پیامبرخداﷺ فرمودند: چه چیز باعث شد که از مدینه خارج شوی؟ آیا نیازی موجب شد یا برای تجارت می‌روی؟ گفت: هیچ‌کدام، ای رسول خدا! لکن اراده کرده‌ام به سبب فضل بیت المقدس، در آنجا نماز بگزارم. پیامبرﷺ فرمود: یک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در غیر آن است، مگر مسجدالحرام. با سخن پیامبرﷺ ارقم ابن ابی‌ارقم از آهنگ خویش منصرف شد و در مدینه ماند.

---

۱. شواهد التنزیل، ص۲۱۵.

۲. بحارالانوار، ج۳۸، ص۱۶۵.

پاسخ ارقم به دعوت الهی

ارقم، روزگاری آمیخته با عزت و البته پس از پیامبرﷺ آمیخته با رنج را سپری کرد و در سال ۵۵ هجرت در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

توفّی بالمدینة سنة خمس و خمسین و هو ابن خمس و ثمانین سنة، وصلّی علیه سعد بن أبي‌وقاص، ودفن بالبقیع.[1]

[ارقم بن ابی‌ارقم] در مدینه از دنیا رفت. در سال ۵۵ هجرت و در سن ۸۵ سالگی سعد بن ابی‌وقاص بر او نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.

۱۱. ابوسفیان بن حارث

ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب نام اوست و گفته‌اند کنیه‌اش نیز همین است؛ یعنی همین ابوسفیان اسم او است. بعضی گفته‌اند نامش مغیره است. پسر عموی پیامبر خداﷺ و در واقع برادر رضاعی آن حضرت است.

قال ابن قتیبة: کان أخا رسول الله من الرضاعة، أرضعته حلیمة بلبنها أیّاماً وکان یألف رسول اللهﷺ فلمّا بعث عاداه و هجاه، ثم أسلم عام الفتح وشهد یوم حنین... .[2]

ابن قتیبه گوید: او برادر رضاعی پیامبرﷺ است، چون از حلیمه سعدیه شیر خورده و با پیامبرﷺ مأنوس بود، اما همین که پیامبرﷺ به رسالت برانگیخته شد، با آن حضرت موضع دشمنی و عداوت گرفت و در سال فتح مکه اسلام آورد و در جنگ‌هایی مانند حُنین شرکت کرد.

توجه پیامبرﷺ به ابی‌سفیان بن حارث

پیامبرﷺ به ابوسفیان بن حارث توجه و علاقه وافر داشتند به‌گونه‌ای‌که درباره‌اش فرموده‌اند:

---

۱. تاریخ مدینة دمشق، ج۴، ص۳۲۵.

۲. المعارف، ابن قتیبه، ج۲، دارالفکر للطباعة والنشر، بی‌تا، ص۱۲۶.

أبوسفيان أخي و خير أهلي و قد أعقبني الله من حمزة أباسفيان بن الحارث.[۱]

ابوسفیان، برادر و بهترین عضو خانواده من است. خداوند پس از حمزه، ابوسفیان را به من عنایت کرد.

شتافتن به سوی معبود

در سال بیستم هجرت، ابوسفیان بن حارث را دیدند که در بقیع قبری می‌کند و آن‌را منظم می‌سازد. هنگامی که فهمید، مردم از قضیه آگاه شدند، دچار اضطراب شدید شد و به آنان گفت: من قبر خودم را قبل از مرگم آماده می‌کنم. پس از سه روز در خانه خویش بر بستر قرار گرفت. فرزندان وی بر او گریستند. به آنان گفت: بر من مگریید، من از وقتی که مسلمانی برگزیده‌ام، خطایی مرتکب نشده‌ام.

مات في خلافة عمر سنة عشرين و صَلَّى عَلَيْه عمر ودفنه بالبقيع.[۲]

در زمان خلافت عمر، در سال بیستم از هجرت، از دنیا رفت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.

۱۲. کلثوم بن هدم

کلثوم بن هدم، شخصیتی بزرگ در میان صحابه است. او کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام ورود به مدینه، در قبا به خانه‌اش وارد شد.

كلثوم بن هدم الّذي نزل عليه رسول الله صلی الله علیه و آله بقبا لما قدم المدينة.

کلثوم بن هدم، کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به مدینه آمد، به خانه وی در قبا وارد شد.

او بزرگ قبیله عمرو بن عوف است. عمرو بن عوف قبیله‌ای اوسی بوده، کلثوم بن هدم،

---

۱. المعارف، ج۲، ص۱۲۸.

۲. بقیع الغرقد، ص ۲۱۳.

در قبا از سران و افراد مورد توجه آنجا بود و به عنوان فردی شاخص شناخته می‌شد. او در ماجرای پیمان عقبه، قبل از هجرت پیامبرخداﷺ مسلمان شد.

قیل: إنّه دفن بالبقیع، وأوّل من دفن قبل أسعد بن زرارة.[۱]

گفته شده او در بقیع دفن شد و نخستین کسی است که پیش از اسعد بن زراره دفن گردید.

۱۳. جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه بلند مرتبه و بزرگوار پیامبر خداﷺ و از مخلص‌ترین دوستداران خاندان عصمت و طهارت است. مادرش نسیبه، دختر عُقبة بن عدی، کنیه‌اش ابوعبدالله و یا ابوعبدالرحمان بوده است. وی در سال دوم؛ بعد از عقبه نخستین، با پدر خویش در عقبه حضور داشته است.

او شخصیتی بلندآوازه است که همواره در کنار پیامبرﷺ بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقر علیه السلام حیات داشته است. او همان کسی است که پیامبرخداﷺ به وسیلهٔ او به امام باقر علیه السلام سلام می‌فرستد. جابر در این باره چنین گفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللهِﷺ قَالَ لِي يَوْماً يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكْتَ وَلَدِيَ الْبَاقِرَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلامَ فَإِنَّهُ سَمِيِّي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي... .[۲]

همانا پیامبرخداﷺ ــ که درود خدا بر او و آلش باد ــ روزی به من فرمود: ای جابر! آن‌گاه که فرزندم باقر را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. او هم‌نام من و شبیه‌ترین مردم به من است.

همان‌گونه که اشاره کردیم، وی همواره در کنار پیامبرﷺ بوده و خود گفته است:

---

۱. بقیع الغرقد، ص۷۵.

۲. سلیم بن قیس الهلالی، کتاب سلیم بن قیس، ص۱۸۶.

«حضرت رسول، شخصاً در بیست و یک غزوه حاضر بود که من در نوزده غزوه آن شرکت داشتم».[۱]

از منابع تاریخی برداشت می‌شود، جابر در نبردهای بدر و اُحُد شرکت نداشته؛ زیرا پدرش او را از جنگ منع کرد ولی به مسلمانان و مبارزان آب می‌رساند. پس از رحلت پیامبرﷺ در تمام جنگ‌ها حاضر بود و در نبرد صفین در رکاب امیرمؤمنان، علی‌علیه‌السلام افتخار حضور داشت.

پدر جابر در کنار پیامبرﷺ

عبدالله، پسر عمرو خزرجی سلمی، پدر جابر، رییس قبیله بنی‌سلمه در عقبه دوم با پیامبرﷺ بیعت کرد. در جنگ بدر و اُحد، در رکاب پیامبرﷺ و ملازم آن حضرت بود و سرانجام در اُحد به شهادت رسید.

جابرگوید: «آن‌گاه که پدرم در احد تصمیم گرفت به میدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در این جنگ کشته می‌شوم و پس از خود، جز پیامبرﷺ، کسی را از تو دوست‌تر ندارم. قرض‌های مرا بپرداز. تو را درباره خواهرانت سفارش می‌کنم. او نخستین کسی است که پس از شهادتش، گوش و بینی‌اش را بریدند».[۲]

بزرگی جابر در نگاه پیامبرﷺ

جابر بن عبدالله انصاری محبوب پیامبرﷺ و در نظر آن حضرت، از جایگاه رفیعی برخوردار بود.

در غزوه «ذات‌الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمین خوابید. جابر هر چه نهیب زد، از جای بر نخاست. در این حال، پیامبرﷺ از انتهای جمعیت رسید و فرمود: جابر! چه می‌کنی؟

---

۱. پیغمبر و یاران، محمدعلی عالمی، ج۲، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶.

۲. همان، ص۱۱۴.

جابر گفت: پدر و مادرم به فدایت! شـترم از راه بازمانـده اسـت. پیـامبرﷺ پرسـید: چوب یا عصا داری؟

جابر گفت: آری. آن‌گاه عصایش را به آن حضرت داد و پیـامبرﷺ بـه وسـیله عصـا شتر را وادار کرد که از جا برخیزد. پیامبرﷺ بار دیگر شتر را خواباند و پای مبـارکش را بر دست‌های آن گذاشت و به جابر فرمان داد که سوار شتر شود. جابرگوید: هنگامی که سوار شدم، دیدم در اثر قدم‌های پیامبرﷺ، شترم از همه شتران پیشی گرفت». [۱]

پرسش پیامبرﷺ از قرض‌های پدر جابر

پیامبرﷺ از جابر پرسید: آیا عبدالله قرض‌هایش را ادا کرد؟

جابر: قرض‌های پدرم باقی است.

پیامبرﷺ: طلبکارتان کیست؟

جابر: مرد یهودی.

پیامبرﷺ: زمان پرداخت کی است؟

جابر: هنگام خشک شدن و پختن خرما.

پیامبرﷺ: هرگاه خرما پخته شد، پیش از آن‌که در آن تصرف کنی مرا آگاه ساز...

جابر پس از خشک شدن و پختن خرما، به یاد پیـامبرﷺ آورد. پیـامبر بـه نخلسـتان جابر آمد و از هر نوع خرما مشتی برداشت و کناری گذاشت. آن‌گاه فرمود: بـه طلبکـار بگو بیاید. جابر طلبکار را آگاه کرد و او (مرد یهودی) آمد.

پیامبرﷺ به وی فرمود: طلب خود را از کدام خرما می‌ستانی؟

یهودی: همه اینها به طلب من کفایت نمی‌کند چه رسد به یک نوع آن!

پیامبرﷺ: از هر کدام که خواهی شروع کن و طلب خرمای خود را بستان.

یهودی: از خرمای صیهانی آغاز می‌کنم.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۱۱۶.

پیامبرﷺ با نام خدا شروع کن به پیمانه کردن. تمام پیمانه‌هایش را گرفت و خرما همچنان باقی بود! پیامبرﷺ به جابر امر کرد باقی خرماها را به خانه خود ببر تا برکت یابد».[۱]

آری، جابر بن عبدالله انصاری، از جایگاهی رفیع نزد پیامبرﷺ برخوردار بود. از نمونه‌ها و نشانه‌های این علاقه‌مندی، دعوت پیامبرﷺ از جابر به شرکت در برخی نشست‌های آن حضرت بود. مکرّر به خانه جابر می‌رفت. حفرکنندگان خندق را برای خوردن غذا به خانه جابر برد. برای جابر و پدرش دعا می‌کرد. اخبار غیبیه را در مواقف مختلف به جابر اعلام می‌نمود. جابر را جزو دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام خود نامید و نیز سلام خود را به وسیله ایشان به امام باقر علیه‌السلام رساند و موارد بسیار دیگر که در کتب حدیثی و روایی آمده است.

جابر بن عبدالله در قلّه رفیع روایتگری

جابر بن عبدالله انصاری، در سلسله روات و احادیث، دارای جایگاه بلند و رفیع است. ایشان چون پیوسته در کنار پیامبرﷺ بود، احادیث نبوی فراوان در سینه‌اش نهفته داشت. از رازهایی خبر داد که از پیامبرﷺ شنیده بود. از حوادثی فتنه‌خیز گفت که پیامبر آگاهش کرده بود. او ماجراهای فراوانی را به چشم خود دیده بود؛ ماجراهای تخلّف از فرمان‌های پیامبرﷺ، عظمت حادثه‌ها، عظمت پیامبرﷺ، عظمت علی علیه‌السلام، مظلومیت و غربت خاندان پیامبرﷺ بعد از رحلت آن حضرت، ماجرای غم پنهان زهرا و علی علیهماالسلام، ماجرای رفتن علی و فاطمه علیهماالسلام به در خانه‌های مهاجر و انصار... همچنین حضور در کنار علی علیه‌السلام و همدردی با آن حضرت در ماجرای دفن فاطمه علیهاالسلام، مظلومیت و غربت بیست و پنج ساله علی علیه‌السلام و حوادث غمبار این دوره، شهادت و غربت علی علیه‌السلام، ماجراهای دردآور دوران امامت امام مجتبی علیه‌السلام، جگر فروریخته آن حضرت در تشت، غم‌های جگرگوشه دیگر زهرا علیهاالسلام و سبط دیگر نبیﷺ، حسین بن علی علیه‌السلام، و

---

۱. بحارالانوار، ج۱۶، ص۳۱.

سرهای بریده و بر نیزه قرار گرفته، نظاره صحنه اسیران پس از حادثه غمبار نینوا، غربت امام سجادؑ و... و بالاخره دعاهای آن گرامی در کنار قبر پیامبرﷺ، و مناجات‌های جانگداز شبانه امام سجادؑ، ماجرای حرّه و دیدن حمله مسرف بن عقبه تبهکار و سرانجام شهادت سجّاد اهل بیتؑ و نیز حوادث غمبار دیگر. از همه مهمتر، زیارتش از شهیدان واقعه طف و گریستن و نالیدن بر مزاری که همه عظمت‌ها در آن مدفون گردید؛ مزار سبط نبیﷺ، سید شهیدان عالِم انسانیت و عاقبت، رساندن سلام گرم پیامبرﷺ به باقر اهل‌بیتؑ و البته با این همه، هنوز هم در عظمت جابر و شأنش حرف‌های گفتنی بسیار است و این تصویری در حد و توان ما بود که ارائه کردیم.

بالأخره، او روایتگری صادق، امین، عاشق، دلسوخته، غم‌دیده و هجران‌کشیده است که گویی غم همه تاریخ را در دل خود نهفته داشت.

با این وصف، اگر روایات پیامبرﷺ و اهل‌بیتؑ تا دوره امام باقرؑ را بنگرید، کمتر روایتی است که در سلسله روات آن، شخصیت عظیم جابر، خودنمایی نکند.

جابر و حدیث لوح فاطمهؑ

از افتخارات جابر، نقل حدیث لوح و قرار داشتن در سلسله راویان این حدیث است؛ حدیثی که ائمهؑ، به آن می‌بالیدند. حدیث لوح چنین است:

ابوبصیر از امام صادقؑ نقل کرد که پدرم امام باقرؑ به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است، آیا فرصتی هست بیایی با هم بنشینیم و آن حدیث را با شما در میان گذارم؟

جابر: آری ای فرزند رسول‌الله! هر زمان که فرمان دهید، حاضرم.

امامؑ: می‌خواهم مرا از لوحی که دست مادرم زهراؑ دیده‌ای خبر دهی که در آن چه نوشته بود؟

جابر: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان پیامبرخداﷺ برای تبریک و تهنیت ولادت

حسین بن علی علیهما السلام به خانه زهرا علیها السلام رفتم. لوح سبزی در دست او دیدم که گمان کردم زمرّد است. در آن نوشته‌ای دیدم که مانند نور آفتاب روشن بود. گفتم: دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این چه نوری است؟ زهرا علیها السلام فرمود: این لوحی است که خداوند برای پدرم هدیه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام شوهرم و دو فرزندم و نام‌های پیشوایان و جانشینان از فرزندانم. پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند. سپس جابر اضافه کرد که من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه‌ای از آن برداشتم.

امام علیه السلام: جابر! ممکن است آن را به من نشان دهی؟

جابر: آری.

امام علیه السلام به اتفاق جابر به خانه وی رفتند و جابر قطعه‌ای از پوست نازک بیرون آورد و به امام باقر علیه السلام تقدیم کرد.

امام علیه السلام: جابر! لوح را نگه‌دار تا من از حفظ بخوانم و ببین که صحیح است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه‌ای است از خدای عزیز و حکیم که توسط جبرئیل امین از نزد پروردگار جهانیان برای محمد که نور خدا و سفیر او به سوی بندگان و واسطه میان خلق و خالق و دلیل و راهنمای به سوی او است، فرستاده است.

محمد! نامِ مرا بزرگ شمار و نعمت‌هایم را شکر گزار و منکر آن مباش. منم پروردگار عالمیان، جز من خدایی نیست. منم شکننده و خوارکننده ستمگران، هلاک‌کننده سرکشان، پاداش دهنده روز رستاخیز. منم خدا و جز من خدایی نیست، هر که امیدوار به فضل غیر من باشد و یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی دهم که احدی از جهانیان را چنین عذاب نکرده باشم! مرا بپرست و بر من توکّل کن. هر پیامبری که فرستادم و مدتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم و او را

شهادت نصیب ساخته، زندگی‌اش را به سعادت منتهی کردم.

او برترین شهیدان در نزد من، کلمه تامّـه و حجّـت بالغـه مـن اسـت. بـا دوسـتی و دشمنی او است که ثواب و عقاب می‌دهم. اوّل ایشان، بعـد از حسـین، سـیدالعابدین و زینت‌دهنده اولیا و فرزند او همنام جدّ پسندیده‌اش (محمد باقر) شکافنده علـم و مرکـز دانش من می‌باشد.

ششم آنها جعفر صادق است. آن کس که درباره او شک نماید، هلاکش می‌کنم. هـر که او را رد کند مرا رد کرده است. او را درباره شیعیانش مسرور می‌گـردانم. پـس از او، فرزندش موسی است. در دوران او، فتنه و آشوب‌های تاریک و دهشتناکی رخ می‌دهـد ولی وجوب حفظ او و همچنان تکلیف من است. هر کس یک آیه از کتاب الهی را تغییـر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر کسانی که پس از گذشتن زمان موسی بـن جعفـر، منکر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علی بن موسی اسـت؛ کسـی کـه بـار سـنگین نبوت را بر دوشش می‌نهم و او را به اطلاع کامل بیازمایم. درآخر، اهریمنی متکبـر او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح، ذوالقرنین بنا کـرده، در کنـار بـدترین آفریـده‌هـایم (هارون الرشید) مدفون می‌گردد. چشم او را به فرزندش محمد، روشـن مـی‌گـردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجّت و دلیل بر خلق من اسـت. بهشـت را جایگاه او قرار می‌دهم. درباره او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت می‌کـنم. فرزنـد او علی است، سعادت را به او می‌دهم. او ولـی و یـار مـن اسـت. او داعـی بـه راه خـدا، فرزندش حسن، خزانه‌دار علم من و برای جهانیـان، مایـه رحمـت اسـت. در او، کمـال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب مشاهده می‌شود. فرزندش حجت الهی اسـت. بـه وسیله او تمام فتنه‌ها را از روی زمین برمی‌چینم، و به خاطر او لغزش‌ها را دفع می‌کـنم. گرفتاری‌ها و سنگینی‌ها را برمی‌دارم، درود و رحمت بر اینان باد.

جابر: به خدا قسم همین طور است که قرائت کردید.

عبدالرحمان بن سالم که راوی این حدیث است می‌گویـد: ابوبصـیر گفـت: اگـر در

مدت عمر خود، جز این حدیث را نمی‌شنیدی تو را کافی بود. آن را جز برای اهل‌بیت خود و اهلش نقل مکن».[1]

جابر و علاقه به خاندان پیامبرﷺ

جابر ارادت عمیقی به خاندان پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام داشت.

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود:

> پدرم از پدرش امام زین‌العابدین‌علیه‌السلام نقل کرد، همان سالی که امام مجتبی‌علیه‌السلام از دنیا رفتند، من روزی پشت سر پدر و عمویم از کوچه‌های مدینه می‌گذشتیم، در آن هنگام، تازه به حدّ بلوغ رسیده یا نزدیک به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و جماعتی از قریش و انصار برخوردیم. جابر با دیدن امامان، خود را به پای حسن و حسین‌علیهماالسلام افکند و می‌بوسید، مردی از قریش که از بستگان مروان بود بر او خُرده گرفت که با این سن و موقعیتی که از مصاحبت پیامبرخداﷺ کسب کرده‌ای، چنین می‌کنی؟ جابر گفت: ای مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام این دو بزرگوار را می‌دانستی، بر من اشکال وارد نمی‌کردی، بلکه خاک زیر پایشان را می‌بوسیدی.[2]

روایات فراوانی در این باره، در منابع روایی ما وجود دارد که گفته‌اند جابر علاقه فراوان به خاندان عصمت و طهارت‌علیهم‌السلام داشت و نقل‌ها و داستان‌های فراوانی در کتب تاریخی آمده است که پرداختن به آنها، نوشته را از مسیر اصلی خود خارج خواهد کرد و در همین زمینه، باید به زیارت جابر بن عبدالله انصاری در اربعین اشاره کرد که آن گرامی، با چه سوز و گدازی به زیارت امام حسین‌علیه‌السلام و شهدای کربلا پرداخته است!

---

۱. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج۲، ص۶۰۶.

۲. بحارالانوار، ج۴۱، ص۳۰۲.

جابر و حجاج بن یوسف ثقفی

جابر بن عبدالله انصاری، به دلیل عشق عمیق و وافری که به اهل‌بیت علیهم السلام و خاندان عصمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضایل علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و اهل‌بیت علیهم السلام می‌پرداخت. به همین دلیل حجاج بن یوسف ثقفی، هنگامی که بر مدینه مسلّط شد، جابر و گروهی دیگر را به جرم طرفداری از علی علیه السلام و انتشار فضایل آنها دستگیر کرد و مورد آزار و شکنجه قرار داد.

هنگامی که عبدالله بن زبیر در مقابل عبدالملک مروان به دعوی خلافت برخاست، عبدالملک، خلیفه مروانی، حجّاج بن یوسف را برای دستگیری وی به مکه فرستاد. عبدالله به خانه کعبه پناه برد. حَجّاج خانه را آتش زد. پس از دستگیری ابن زبیر، حکومت مکه و مدینه بر او مسلّم شد. پس از آنکه مسجد را از سنگ‌ها و خون‌ها پاک کرد، به مدینه رفت و یک ماه یا بیشتر دراین شهر توقّف کرد. مردم مدینه را به جرم کشتن عثمان، با انواع شکنجه آزار داد. از جمله با مهر فلزّی گداخته، دست جابر بن عبدالله انصاری، آن صحابی بزرگ و یار باوفای پیامبر اسلام را مهر زد... و گردن بسیاری دیگر را ممهور ساخت.[1]

مرگ جابر و دفن در بقیع

جابربن عبدالله انصاری، افتخارات زیادی کسب‌کرد و نامش در تاریخ اسلام بلندآوازه و ماندگار شد.

او از شدت ضعف و در اثر زیادی سن، در سال ۷۷ هجرت دار فانی را وداع گفت. سینه‌اش لبریز از عشق به پیامبرﷺ و اهل‌بیت علیهم السلام و پر از معارفی بود که توسط آن گرامیان به او منتقل شده بود.

توفّی جابر سنه سبع و سبعین و صلّی علیه أبان بن عثمان و کان أمیر المدینة و کان عمر جابر أربعاً و تسعین سنة... .[2]

---

۱. الغدیر، ج۹، ص۲۲۴.

۲. تاریخ ابن اثیر، ابی‌الحسن علی بن محمد الجزرنی، ج۱۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا، ص۲۵۷.

جابر، در سال ۷۷ هجری از دنیا رفت و ابان بن عثمان که امیر مدینه بود، بر او نماز گزارد و ۹۴ سال عمر کرد.

جابر بن عبدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش، طبق نقل‌های تاریخی، در ضلع شرقی بقیع است. لیکن حوادث و ماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبر آن بزرگوار گردید.

«**صَلَّى عَلَيْهِ مَلاَئِكَةُ السَّمَاءِ**»؛ «فرشتگان آسمان‌ها بر او درود فرستاده و می‌فرستند».

۱۴. صهیب بن سنان

صهیب بن سنان رومی، ابویحیی، که نامش عبدالملک بوده، صحابی معروف پیامبرخدا صلی الله علیه و آله است؛ چنان‌که مبارکفوری در کتاب «تحفة الأحوذی» آورده است:

منزل صهیب در سرزمین موصل، میان دجله و فرات بوده است. رومیان بر این ناحیه دست یافتند و وی به اسارت آنان درآمد و به روم برده شد. دوران کودکی و جوانی‌اش را در رم گذراند. طایفه بنی‌کلب او را خریده، به مکه آوردند. پس از آن، عبدالله جدعان او را از بنی‌کلب خرید و مدت‌ها برده عبدالله جدعان بود. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت برگزیده شد، به آن حضرت ایمان آورد و با عبدالله جدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذیت فراوان دید. او از مستضعفان و رجال صفّه بود. با پیامبر به مدینه هجرت کرد.[1]

به نوشته مبارکفوری و برخی دیگر از مورخان، صهیب بن سنان از اصحاب صفه بوده و جزو کسانی است که شب‌ها را به عبادت می‌پرداخت و روزها را در میدان‌های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان می‌جنگید.

درباره این شخصیت، مطالب چندانی در دست نیست، لیکن روایاتی گویای عظمت

---

۱. تحفة الاحوذی، ابن عبدالرحیم المبارکفوری، ج۲، دارالکتب العلمیة، التبیان، ۱۲۸۳ه‍.ق، ص۳۰۴.

جایگاه او در اندیشه پیامبر است. «**الصُّـهَیبُ، هُـوَ صُـهَیْبُ بْـنُ سِـنَانٍ، مَـوْلَی رَسُـولِ الله**»[۱]؛ «صهیب، همان صهیب بن سنان است که غلام و خدمتکار پیامبر خداﷺ بود».

نکاتی بدیع درباره صهیب

چنان‌که پیشتر اشاره داشتیم، پیامبرخداﷺ بسیار به صهیب بن سنان علاقه‌مند بود. در روایتی آمده است که پیامبر خداﷺ فرمودند:

مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِالله وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَلْیُحِبَّ صُهَیْبًا حُبَّ الْوَالِدَةِ لِوَلَدِهَا.[۲]

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس دوست بدارد صهیب را، مانند دوستی و محبت مادر به فرزندش.

همچنین در روایاتی دیگر از علیؑ درباره صهیب، به نکاتی بدیع اشاره شده که دلالت بر عظمت شأن و والایی جایگاه او در نزد پیامبرﷺ و علیؑ دارد:

کَانَ صُهَیب مِمَّن اعْتَزَلَ الْفِتْنَةَ فِي المَدِینَة وَ أَقْبَلَ عَلَی عَليؑ.[۳]

صهیب از کسانی بود که در فتنه‌های مدینه از آنها کناره گرفت و به علیؑ روی آورد.

گرویدن این شخصیت نامی، در فتنه‌های بر باد دهنده و دهشتناک مدینه به علیؑ و کناره‌گیری از این فتنه‌ها، دلالتی روشن بر وجود ضمیری روشن و فکری تابنده در صهیب دارد و اگر نبود این روشنی‌ها و بصیرت‌ها، هرگز صهیب در آن فتنه‌هایی که اصحاب کبار پیامبرﷺ هم لغزیدند، کناره نمی‌گرفت و به علیؑ ملحق نمی‌شد.

مرگ و بدرود حیات

حاکم از عبدالله بن نمیر نقل کرده که گفت:

صهیب یکنّی أبا یحیی وهو صهیب بن سنان النمري من النمر بن قاسط، و کان أصابه

۱. التحریر الطاووسی، الشیخ حسن صاحب المعالم، تحقیق فاضل الجواهری، مکتبة آیةالله المرعشی، ۱۴۱۱ه.ق، ص۹۲.
۲. بحارالانوار، ج۴۱، ص۳۲۶.
۳. همان، ص۳۲۷.

سبي فوقع بأرض الروم، فقيل: صهيب الروم، بلغ سبعين سنة، و كان يخضب بالحناء، مات بالمدينة في شوال سنة ثمان و ثلاثين و دفن بالبقيع.[1]

صهیب، با کنیه ابویحیی خوانده می‌شود و او همان صهیب بن سنان نمری، از تیره نمر بن قاسط است. وی به اسارت رفت و در سرزمین رم بود. گفته شده، صهیب رومی، به هفتاد سالگی رسید. عادت او این بود که با حنا خضاب می‌کرد. در مدینه در ماه شوال سال ۳۸ هجری بدرود حیات گفته و در بقیع مدفون گردید».

صهیب بن سنان را در ردیف صحابی پاکباخته و خالص پیامبر ﷺ یاد کرده‌اند که در بیشتر نبردها همراه و در کنار پیامبر ﷺ بود. البته وی در مکه نیز زیسته است که در خانه عبدالله جدعان سختی‌های فراوانی دید.

صهیب بن سنان در نبردهای بسیاری در کنار پیامبر خدا ﷺ بود و افتخارات فراوانی نصیب او گردید. «**مات بالمدينة سنة ثمان و ثلاثين في خلافة علي بن أبي‌طالب**»[2]؛ «در مدینه از دنیا رفت، در سال ۳۸ هجری، در زمان خلافت علی علیه‌السلام».

طبق نقل ابن اثیر، حاکم مدینه و برخی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع، دفنش کردند. البته در مطاوی روایی انعکاس یافته که صهیب، در اواخر عمر از مسیر حق انحراف یافت و به مخالفت با بیعت با علی علیه‌السلام پرداخت.[3]

۱۵. شمّاس بن عثمان

شمّاس بن عثمان، از قبیله بنی‌مخزوم و فرزند عثمان بن الشرید و صفیه بنت ربیعة بن عبدشمس است. او از مردان و معاریف مکه و از اشراف بلندآوازه این شهر بود که در دوران جاهلیت، به رسم آنان می‌زیست. در اسنادی که مبارکفوری ارائه کرده، او بردگانی داشته و به شدت به رسوم جاهلیت وفادار بوده است.

---

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۴۵۰.
۲. تحفة الاحوذی، ج۲، ص۳۰۳.
۳. ر.ک: اسد الغابه، ج۲، ص۳۶.

رسالت پیامبر گرامی اسلامﷺ، باعث تحوّل عجیبی در روحیه او گردید. بـه محضـر آن حضرت آمد و تقاضا کرد که اسلام را بر او عرضه نماید. پیامبرخداﷺ کلمات وحی را برای او بیان کرد. وی به محض شنیدن بخش‌هایی از کلمات نورانی پیامبرﷺ، ایمـان آورد. در این دوره، آزار فراوانی از قبیله خود و قبیله قریش تحمـل کـرد. بـا سـختی و شدتی که یاران نخستین پیامبرﷺ داشتند، او به همراه شخصیت‌های بزرگی مانند جعفـر ابن ابی‌طالب، به دستور پیامبرخداﷺ، به حبشه هجـرت کـرد. بـدین‌روی، شـماس بـن عثمان از مهاجران نخستین است که تمام امکانات و متعلّقات را به خاطر ایمان خـویش رها کرد. پس از هجرت پیامبرﷺ به مدینه و سپری‌شدن دوران رنج و شکنجه مسلمانان در مکه، به همراه مهاجران نخستین، در هجرت دوم، به مدینه رهسپار شد.

وی در ردیف اصحاب صفّه درآمد و سپس به منزل مبشّر بـن عبدمنـذر رفـت و در منزل وی سکنی گزید. در ماجرای عقد اخوّت میان مسلمانان، پیامبرخـداﷺ میـان او و حنظلة بن ابی‌عامر، عقد اخوّت بست. «**شـهد البـدر و الأحـد مـع رسـول الله...**»[1]؛ «همـراه پیامبرﷺ در بدر و اُحد شرکت کرد».

شمّاس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسیار برداشـت. بـه فرمـان پیـامبرﷺ بـه مدینه انتقال یافت و پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. پیامبرخـداﷺ بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

۱۶. ابوقتاده انصاری

اسم او «حارث» و به گفته‌ای «نعمان» و کنیه‌اش ابوقتاده است. وی فرزند «رِبْعِی بْـن بَلْدَمَة انصاری» است و مادرش «کبشه»، دختر «مظهر بن حزام» می‌باشد.

ابوقتاده در زمره اصحاب پیـامبرﷺ و از شـجاعان و دلاوران کـم‌نظیـر و از برتـرین یاران پیامبرﷺ است که به همین سبب «فارس رسول‌الله» لقبش دادند.

---

۱. شهداء الاسلام فی عصر الرسالة، مؤسسة البحوث الاسلامیة، مرکز الاعلام.

مورّخان نگاشته‌اند:

ابوقتاده در تمام غزوه‌ها و جنگ‌های صدر اسلام همراه پیامبرﷺ بوده لیکن درباره حضور وی در بدر، یک رأی و یک نظر نیستند، لذا برخی او را از بدریون می‌دانند و جمعی هم بر این عقیده‌اند که او از جنگ احد به بعد حضور داشته است.[۱]

ابوقتاده و همگامی‌اش با علیؑ

ابوقتاده از یاران مخلص و با وفای امیرمؤمنان بوده و در تمام جنگ‌های زمان خلافت آن حضرت (مانند جمل، صفین و نهروان) حضور داشته و در جمل و صفین، ملازم رکاب آن حضرت بوده است.[۲]

ابوقتاده، والی مکه

هنگامی که علیؑ به خلافت رسید، خالد بن عاص بن هاشم بن مغیره مخزومی را که از سوی عثمان والی مکه بود عزل کرد و ابوقتاده انصاری را بر ولایت آن شهر منصوب کرد لیکن پس از مدتی، وی را از سمت خویش برکنار نمود و قثم بن عباس را به جایش گمارد.

ابوقتاده به خاطر عشق وافری که به علیؑ داشت، از مکه راهی کوفه شد و در کنار آن حضرت تا پایان عمر شریفش در کوفه ماند.

آن‌گاه که امیرمؤمنانؑ آماده حرکت به سوی بصره و جنگ با ناکثین گردید، ابوقتاده مطالبی گفت که حکایت از ایمان عمیق او به ولایت آن حضرت و وفاداری نسبت به او داشت.[۳]

امیرمؤمنانؑ در جنگ خوارج، سپاه خود را آرایش داد و فرماندهی میمنه را به

---

۱. ر.ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۷، ص۲۳۷.

۲. اسدالغابه، ج۵، ص۳۷۹.

۳. تاریخ طبری، ج۴، ص۴۹۳.

حُجر بن عدی و میسره را به شیث بن ربعی یا معقل بـن قـیس ریـاحی و سـواره نظـام را بـه ابوایوب انصاری و پیاده نظام را به ابوقتاده انصاری سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.[1]

خطیب بغدادی نقل می‌کند: «هنگامی که امیرمؤمنان علـی‌علیه‌السلام از جنـگ بـا نهروانیـان فراغت یافت، ابوقتادة انصاری، با شصت یا هفتاد نفر از اصحاب رسول اللهﷺ، به مدینه مراجعت نمود».[2]

ابوقتاده به محض ورود به مدینه، به دیدار عایشه شتافت وگفت‌وگوهایی میان آنان انجـام گرفت. در پایان، عایشه گفت: ای ابوقتاده! نباید چیزی مانع آن شـود کـه مـن حقّـی دربـاره علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام بگویم و آن این است که از پیامبرخداﷺ شنیدم درباره علی‌علیه‌السلام فرمود:

تفترق أمّتي على فرقتين، تمرق بينهما فرقة محلّقون رئوسهم محفّون شـواربهم... يقرئـون القرآن لاتتجاوز تراقيهم، يقتلهم أحبّ النّاس إليّ و أحبّهم إلى الله تعالى.[3]

امتم به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی از دین خـارج مـی‌شـوند، سرهایشـان را می‌تراشند، شارب‌های خود را کوتاه مـی‌کننـد. قـرآن تـلاوت مـی‌کننـد کـه از حنجره‌شان تجاوز نمی‌کند. این گروه را کسانی می‌کشند کـه نـزد مـن و خداونـد محبوب‌ترین بندگان خدایند.

چون عایشه اقرار به حقانیت علی‌علیه‌السلام کرد، ابوقتاده گفت: حال که می‌دانـی علـی‌علیه‌السلام محبوب‌ترین آفریده خدا در نزد پیامبرﷺ و خداوند است اکنون چرا بـا او بـه مخالفـت برخاسته‌ای؟! عایشه از پاسخ طفره رفت.

تاریخ وفات ابوقتاده

ابوقتاده در سـال ۴۸ یـا ۵۰ هجـری، پـس از خلافـت امیرمؤمنـان و دوران امامـت امام مجتبی‌علیه‌السلام در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.[4]

---

۱. تاریخ طبری، ج۴، ص۴۹۳.
۲. همان.
۳. تاریخ بغداد، ج۱، ص۱۶۰.
۴. اسدالغابة، ج۱، ص۱۲۰.

۱۷. قیس بن سعد بن عباده

نامش قیس، کنیه‌اش ابوعبدالله، پدرش سعد بن عباده، رییس قبیله خزرج بود و مادرش فکهیه نام داشت. ولادتش را اندکی پیش از ظهور اسلام دانسته‌اند. او در همان روزهای نوجوانی و در سن ۱۲ سالگی به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله گرایش یافت و به گروه مسلمانان پیوست و از صحابه مکّی پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده می‌شود.

با پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و پس از غزوه بنی‌المصطلق، در همه جنگ‌های آن حضرت شرکت داشت. در مکه کنار رسول الله صلی الله علیه و آله و در مدینه همگام با آن حضرت بوده و خدمات فراوانی را در جبهه‌های جنگ به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نموده است.

حضور در واقعه غدیر

طبق نقل ابن اثیر در «اُسدالغابه»، قیس بن سعد در واقعه غدیر حضور داشت و با توجه به ایمان عمیقی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و بیانات آن حضرت داشت، یکی از دوازده نفری است که با ابوبکر، رویاروی شد و در اثبات فضیلت و حقانیت علی علیه السلام دفاعیه‌های فراوانی را ارائه کرد. علی علیه السلام او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض کلامی بسنده کردند.

حضور در نبردهای دوران امام علی و امام مجتبی علیهما السلام

قیس بن سعد در نبردهای جمل، صفین و نهروان، حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی پرداخت و جراحاتی برداشت. او در دوران علی علیه السلام به فرماندهی شرطةالخمیس رسید و از یاران با وفای علی علیه السلام بود.[1]

قیس بن سعد درکنار علی علیه السلام افتخار می‌کرد و به خود می‌بالید که همگام با شخصیتی است که محبوبترین فرد در نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله است.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۲۳۲.

ایشـان، همچنـین مـدتی را از ناحیـه علـیؑ فرمانـدار آذربایجـان بـود ودر زمـان امام مجتبیؑ از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت به شمار می‌رفـت و پـس از امام مجتبیؑ جزو محبّان و پیروان امام حسینؑ بوده است.

بازگشت به مدینه و لبیک دعوت الهی

چنان‌که از ماجرای زندگی وی برمی‌آید و ابـن‌اثیـر بـه آن اشـاراتی رمـزی و کوتـاه نموده، قیس در سال ۱۹ پس از هجرت، در فتح مصر شرکت کـرد و مـدتی را همانجـا ساکن شد تا اینکه در ماجرای اعتراض و شورش مردم مدینه علیه عثمـان و قتـل وی و خلافت علیؑ به مدینه بازگشت. او همچنـین در کوفـه، در کنـار امیرمؤمنـانؑ بـود و پس از شهادت آن حضرت، بـه مدینـه بازگشـت و در آغـاز امامـت امـام حسـینؑ سال ۶۱ هـ.ق، در مدینه دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گشت.[۱]

۱۸. ابورافع

در نام وی اختلاف است؛ بعضی او را طالب و برخی خزیمه خوانده‌انـد.[۲] کنیـه وی ابورافع است. خاندانش از سـابقین وپیشـگامان اسـلام انـد. خانـدان ابورافـع از برتـرین خانواده‌های شیعه هستند که به نام وی به عنوان «آل ابی‌رافع» شهرت یافته‌اند.

مسلمانی ابورافع، در همان روزهای نخسـتین رسـالت روی داد. او دو بـار هجـرت کرد؛ هجرت به حبشه و هجـرت بـه مدینـه. در تمـام جنـگ‌هـا، در کنـار پیـامبرﷺ و مـلازم رکـاب آن حضـرت بـوده اسـت. جنـگ‌هـای اُحـد، بـدر، خنـدق و حنـین از جنگ‌هایی است که نام وی در شمار مجاهدان آن صحنه‌ها، بـه صـورتی پررنـگ ثبـت شده است.

---

۱. ر.ک: اسدالغابة، حرف ق.

۲. ر.ک: همان، ج۵، ص۳۰۳.

نماز بر دو قبله

روزی‌که پیامبرﷺ در مسجد قبلتین (۱۵ شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور بـه تغییـر قبله شد، ابورافع در کنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گزارد.

در کنار علی‌علیه‌السلام

بعد از رحلت پیامبرخداﷺ ملازم علی‌علیه‌السلام بود و همراه آن حضرت به کوفه رفـت و خزانه‌دار کوفه شد.

ماجراهای فراوانی در باره ابورافع و خزانه‌داری بیت‌المال علی‌علیه‌السلام در کتـب تـاریخی مطرح شده است.[۱]

بعد از شهادت امام علی‌علیه‌السلام با امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می‌شد. کتاب «السـنن و الأحکـام و القضـایا» از تصـنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی‌علیه‌السلام نقل می‌کند. عبدالله و علی نیز از فرزنـدان او هسـتند و از اصـحاب و یـاران بـا وفـای علـی‌علیه‌السلام بـه شـمار رفتـه‌انـد. کتـاب «قضـایا امیرالمؤمنین» از تصنیفات عبدالله است و علی بن ابی‌رافـع نیـز کتـاب‌هـای بسـیاری در فنون فقه نگاشته است.[۲] کتاب‌هایی در «وضو» و «صلاة» از نوشته‌های او است.

مرگ ابورافع و دفن وی در بقیع

به نوشته فاکهی، ابورافع در سال ۵۸ هجرت از دنیـا رفـت و در قبرسـتان بقیـع بـه خاک سپرده شد. اما ابن خلکان و دیگران می‌نویسند: «**توفّی في المدينـة في نفـس العـام الـذي استشهد فيه الامام أميرالمؤمنين و دفن بـالبقيع**»[۳]؛ «در مدینه، در سالی که علی‌علیه‌السلام به شهادت رسید [سال ۴۰ ه.ق] وفات یافت و در بقیع مدفون گردید».

---

۱. فروغ ابدیت، ج۲، ص۲۱۸.
۲. ابورافع، مولی رسول الله، السید ناصر الطیبی، مجمع البحوث الاسلامية، ۱۴۱۲ه.ق، ص ۶۴.
۳. وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج۴، ص۳۴۶.

۱۹. جبلة بن عمرو انصاری (ساعدی)

او از یاران بزرگ و با فضیلت پیامبر بود و از فقهای صحابه به شمار می‌آمد. «**کان جبلة ابن عمرو فاضلاً من فقهاء الصحابة**»[1]؛ «جبلة بن عمر و از افراد فاضل و از فقهای صحابه بود».

وی در کنار پیامبرﷺ در جنگ‌های فراوان، از جمله بدر و اُحد و خندق و... حضور داشت و کلمات نورانی پیامبرﷺ را فرا می‌گرفت و از پیامبرﷺ درباره مفاهیم و محتوای آیات می‌پرسید و آنها را در سینه خود حفظ می‌کرد.

در جبهه علی‌علیه‌السلام

پس از رحلت پیامبرﷺ جبلة بن عمرو از علی‌علیه‌السلام جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. با آن حضرت به کوفه رفت و در نبردهای جمل، صفین و نهروان حضور فعال داشت.[2]

او از منتقدان ماجرای سقیفه بود و همواره از مظلومیت و حقانیت علی‌علیه‌السلام سخن می‌گفت.

در برابر عثمان

او با توجه به اعتقاد شدید به حقانیت علی‌علیه‌السلام در برابر خلفا، موضع تندی داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضعگیری‌های صریح می‌پرداخت.

«جبلة بن عمرو نخستین کسی است که با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدین ترتیب که روزی جبله در میان گروهی از افراد قبیله بنی‌سعد نشسته بود و زنجیری در دست داشت، عثمان که از آنجا عبور می‌کرد، به آنان سلام کرد. مردم جواب سلام او را گفتند. در این هنگام جبله رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می‌دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می‌شود؟ سپس رو به عثمان کرده، گفت: باید این نورچشمی‌ها را طرد کنی و گرنه این زنجیر را به گردنت خواهم انداخت.

عثمان گفت: کدام نورچشمی‌ها؟ من برای انجام کارها افراد شایسته را انتخاب می‌کنم.

---

۱. اسدالغابة، ج۵، ص۱۸۷.

۲. شخصیت‌های اسلامی شیعه، جعفر سبحانی، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹، ص۱۰۷.

جبله پاسخ داد: آیا مروان، معاویه، عبدالله بن عامری و عبدالله بن سعد ابی‌سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب کرده‌ای؟

اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبرﷺ خون بعضی از آنان را هدر اعلام نموده و هیچ ارزشی در اسلام ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسخی نداشت، آنجا را ترک کرد. از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری شدند».[1]

همچنین موضع‌گیری تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغه مدینه، حارث بن حکم، در تاریخ مشهور است.

به تسلّط حارث بن حکم به بازار مدینه به دستور وی اعتراض کرد. عثمان، حارث را داروغه بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسیده از اطراف را می‌خرید و به قیمت دلخواه خود می‌فروخت و مجالی برای بازاریان باقی نمی‌گذاشت. حارث علاوه بر این، کرایه دکانداران و دست‌فروش‌ها را برای خود جمع‌آوری می‌کرد و با مردم، بدرفتاری می‌نمود و هر چه مسلمانان در مورد کوتاه کردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت‌وگو کرده بودند، او ترتیب اثر نداده بود و همین امر موجب اعتراض شدید جبله بود.[2]

باری، جبله نه تنها در زمان حیات عثمان با او مبارزه می‌کرد، بلکه از آنجا که او را عنصری خطاکار می‌دانست، پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند، از این کار جلوگیری کرد. از این رو، جنازه عثمان را به حش کوکب بردند و در آنجا به خاک سپردند.[3]

در بحارالانوار، متنی در خصوص وساطت افراد دارد که جبله، دست از عثمان

---

۱. شخصیت‌های اسلامی شیعه، ص۱۰۸ به نقل از تاریخ طبری، ج۵، ص۱۱۴.

۲. همان.

۳. الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۱، ص۵۶۶.

بردارد ولی او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزیده و پای فشـرده اسـت. در ایـن زمینه، مباحث مفصلی درباره وی در الغدیر[1] وجود دارد که خوانندگان را بـه آن کتـاب ارجاع می‌دهیم.

إِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مَشَى إِلَى جَبَلَةَ وَ مَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَسَـأَلاهُ الْكَـفَّ عَـنْ عُثْمَانَ. فَقَالَ وَ اللهِ لا أَقْصُـرُ عَنْهُ أَبَداً، وَ لا أَلْقَـى اللهَ فَـأَقُولُ ﴿أَطَعْنـا سـادَتَنا وَ كُبَراءَنـا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلا...﴾.[2]

زید بن ثابت با پسرعمویش ابواسید ساعدی نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او برنمی‌دارم و نمـی‌خـواهم خـدا را در حـالی ملاقات کنم که در برابر سؤال خداوند بگویم: ما از بزرگان و رییسان خود اطاعـت می‌کردیم، آنها ما را گمراه کردند.

۲۰. حاطب بن ابی‌بَلْتَعه

حاطب بن ابی بَلْتَعه الخالفی اللخمی، متوفّای سال ۳۰ هجرت و مدفون در بقیع است. مشهور آن است که چون حَطَب (هیزم) جمع می‌کرده، حاطب بر نام اصلی‌اش غالب شـد و به تدریج آن را به فراموشی سپرد. حاطب اهل یمن بود و به مکه آمد و در مکـه، چـون عشیره و قبیله‌ای نداشت، هم‌پیمان زبیر بن عوام، برادرزاده حضرت خدیجـهؑ گردیـد و پس از آنکه پیامبرﷺ به رسالت مبعوث شد، درکنار کوه ابوقبیس، آن حضـرت را ملاقـات کرد و به وی ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری ساخت.

او یکی از یاران پاک نهاد و با کفایت و دانشمند حضرت رسولﷺ بود که روایـاتی هم در فضیلت و مقام والای او از پیامبرﷺ نقل شده است:

یکی از غلامانش به حضور پیامبر خداﷺ آمد و از حاطب شکایت کـرد و گفـت:

---

۱. الغدیر، ج۹، ص۲۱۲.

۲. بحارالانوار، ج۲۱، ص۲۹۲.

ای فرستاده خدا، حاطب به جهنّم می‌رود؟ پیامبر در پاسخ وی فرمودند: نه؛ زیـرا او در جنگ بدر و حدیبیه شرکت داشت و خدای متعال از کسانی که در بدر بوده‌انـد، راضی است.[۱]

مهاجری بدری

حاطب بن ابی‌بلتعه، در نزد پیامبرﷺ جایگاهی برجسته داشت و شخصیتی بـود بلنـد آوازه. او با پیامبرﷺ از مکه به مدینه هجرت کرد و افتخار شرکت در جنگ بدر نصیبش شد.

و حاطب مهاجريّ بدريّ، له كرامة عند الرسول.[۲]

حاطب، شخصیتی بدری و مهاجری بود که در نزد پیامبر جایگاهی والا و مـوقعیتی ارجمند داشت.

او همچنین در حدیبیه همراه پیامبرﷺ حضور داشت و شاهد پیمان حدیبیه نیز بود.

روایتگر حضرت رسولﷺ

حاطب، راوی احادیث پیامبرخداﷺ بود و از آن حضـرت روایـات فراوانـی را نقـل کرده است که به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ . عن حاطب بن أبي بلتعة مرفوعاً عن رسـول اللهﷺ: «مَـنْ زارني بعـدَ مـوتي فكـأنّما زارني في حياتي ومَنْ مات في أحد الحرمين بُعث يوم القيامة من الآمنين».[۳]

از حاطب بن ابی بلتعه، از پیامبرخداﷺ روایـت کـرده کـه آن حضـرت فرمـود: هرکس مرا بعد از مرگم زیارت کند، گویا در دوران حیاتم مرا زیارت کرده و هـر کس در یکی از دو حرم (مکه و مدینه) از دنیا برود، روز قیامت از عذاب الهـی در امان است.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۰۷.

۲. اجوبه مسائل جارالله، السید شرف الدین، مطبعه عرفان، صیدا، لبنان، ۱۳۷۳ه.ق، ص ۲۴.

۳. الغدیر، ج۵، ص۳۰۹.

۲ . عن حاطب بن أبي بلتعه قال: قال رسول اللهﷺ: «یزوج المؤمن في الجنّة اثنتین وسبعین زوجة من نساء الآخرة واثنتین من نساء الدنیا».[۱]

هر مؤمنی در بهشت، با هفتاد و دو زن بهشتی ازدواج می‌کند و دو نفر آنها از زنان دنیا می‌باشند.

نامه حاطب به مشرکان

پس ازآنکه پیامبرﷺ در حدیبیه، با قریش و اهل مکه پیمان بست، از شرایط آن پیمان این بود که هر طایفه دیگری اگر خواست با پیامبرﷺ و قریش پیمان ببندند، آزاد است و کسی نباید به ایشان حمله و تجاوز کند. قبیله خزاعه داخل پیمان پیامبرخداﷺ شدند و طایفه بنوبکر با قریش پیمان بستند، ولی با تحریک قریش وکمک آنها، بنوبکر به خزاعه شبیخون زدند، پس از آن ترسیدند که مبادا پیامبرﷺ تصمیم به جنگ با آنها بگیرد، از این رو، درصدد کشف و فهم این مطلب برآمدند که آیا پیامبرﷺ با آنها وارد جنگ خواهد شد یا خیر. پیامبرﷺ هم تصمیم گرفت به قصد فتح مکه حرکت کند و از خدا خواست که اهل مکه از تصمیم او آگاه نشوند. در این میان، حاطب که مسلمان شده و به مدینه هجرت کرده بود و خانواده‌اش در مکه به سر می‌بردند و چون یمنی بودند کسی را درمکه نداشتند، قریش نزد خانواده او آمده، پیشنهاد کردند که نامه‌ای به حاطب بنویسند و به او بگویند که قریش را در جریان تصمیم پیامبرﷺ بگذارد که آیا به قریش حمله خواهد کرد یا خیر؟ خانواده حاطب پذیرفتند و نامه‌ای نوشته، به زنی به نام ساره دادند که به مدینه ببرد و به حاطب بدهد. هنگامی که ساره به مدینه رفت، پیامبرخداﷺ پرسید: آیا مسلمانی انتخاب کرده و به اینجا آمده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: آیا به مدینه کوچ کرده‌ای؟ گفت: نه. پیغمبرﷺ پرسید: پس چه چیزی باعث شد که به این سفر بیایی؟ گفت: ای پیامبرخداﷺ، شما در مکه پناهگاه و آقای من بودید، همه رفتند و

---

۱. الاصابه، ج۲، ص۵.

من محتاج شما شدم، اکنون آمده‌ام تا به من کمک کنید.

پیامبرﷺ فرمودند: جوانان مکه چه شدند مگر به تو کمکی نمی‌کنند؟

ساره (از آنجا که ساره آوازه خوان مکه بود، طبیعی بود که جوانان مکه یاری‌اش کنند) گفت: بعد از پیشامد بدر و کشته شدن بزرگان قریش آنها دیگر دل و دماغی ندارند.

پیامبرﷺ به بنی‌هاشم فرمود: به او کمک کنید. بنی‌هاشم هـم کمـک شـایانی بـه وی رساندند و مرکب و توشه و لباس به او دادند. حاطب نیز نامه‌ای برای اهل مکه نوشـت و به همراه ده دینار و یک برده به وی داد و در نامه به اهل مکه نوشته بـود کـه محمـد درصدد جنگ با شما است، احتیاط نگهدارید!

وقتی ساره به سوی مکه راه افتاد، جبرئیل نازل شد و پیـامبرﷺ را از اقـدام حاطـب آگاه کرد. پیامبرﷺ زبیر را فرستاد و فرمود: تا فـلان محـل برویـد، در آنجـا زنـی را در هودجی خواهید یافـت کـه نامـه‌ای بـا فـلان مشخصـات در دسـت دارد، آن را از وی بازستانید و برگردید. آنان به محل معهـود آمدنـد و سـاره را در هـودج یافتنـد. هرچـه تفتیش کردند چیزی نیافتند. او سوگند یاد کرد که چیزی همراه من نیست.

زبیر پیشنهاد کرد که برگردیم. علی بن ابـی‌طالـبؑ فرمـود: پیـامبرﷺ و همچنـین جبرئیل به ما دروغ نگفته‌اند، شمشیر را کشید و فرمود: نامـه را بـده و گرنـه گردنـت را می‌زنم. ساره وقتی وضع را چنین دید، از لای مـوی سـرش نامـه را بیـرون آورد و بـه ایشان داد. آنان نامه را نزد پیامبر آوردند.

رسول اللهﷺ حاطب را به حضور خواست و از وی پرسید: این نامه از آنِ تو است؟ حاطب گفت: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین نامه‌ای بنویسی؟

حاطب در پاسخ حضرت گفت: از زمانی کـه مسـلمان شـده‌ام بـه کفـر برنگشـته و پیوسته به راه شما ایمان داشته و دارم. همان‌طور که می‌دانیـد هـر یـک از مهـاجران بـه مدینه بستگانی در مکه دارند که از خانواده خود حمایت کند، اما مـن چـون اهـل مکـه

نیستم، کسی را در این شهر ندارم. خواستم راهی بیابم که به وسیله آن، خانواده‌ام مورد آزار قرار نگیرند.

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حاطب راست می‌گوید. به او جز سخن نیک نگویید. عمر گفت: ای پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، اجازه دهید گردن این منافق را بزنم!

حضرت فرمود: عمر! تو چه می‌دانی؟! خداوند به اهل بدر توجهی ویژه دارد و گناهانشان را بخشیده و بهشت را بر آنان واجب کرده است.[1]

در این هنگام بود که آیه مبارکه سوره ممتحنه نازل شد که:

﴿يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِما جاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً في سَبيلي وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَيْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ...﴾ (ممتحنه: ۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده، کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید، داناترم.

حاطب و سفارتش به مصر

از کارهای مهم و پر ارزش حاطب، که معرف شخصیت وی نیز می‌باشد، بردن نامه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به مقوقس، پادشاه مصر است. هنگامی که آن حضرت تصمیم گرفت به

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۷۶. «يا حَاطِبُ مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ قَالَ: يا رَسُولَ الله مَا بِي أَنْ لاَ أَكُونَ مُؤْمِناً بِالله وَ رَسُولِهِ، وَ لَكِنِّي أَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لِي عِنْدَ الْقَوْمِ يدٌ يدْفَعُ اللهُ بِهَا عَنْ أَهْلِي وَ مَالِي، وَ لَيسَ مِنْ أَصْحَابِكَ أَحَدٌ إِلاَّ وَ لَهُ هُنَاكَ مِنْ قَوْمِهِ مَنْ يدْفَعُ اللهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ، قَالَ: صَدَقَ، لا تَقُولُوا لَهُ إِلاَّ خَيراً، قَالَ: فَعَادَ عُمَرُ، فَقَالَ: يا رَسُولَ الله قَدْ خَانَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ، دَعْنِي فَلأَضْرِبْ عُنُقَهُ. قَالَ: أَ وَ لَيسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، وَ مَا يدْرِيكَ لَعَلَّ اللهَ اطَّلَعَ عَلَيهِمْ، فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ أَوْجَبْتُ لَكُمُ الْجَنَّةَ».

سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به آیین اسلام دعوت کند، نامه‌ای هم به مقوقس، حاکم مصر نوشت. پس از مهر کردن نامه فرمود: چه کسی حاضر است این نامه را به مقوقس برساند و از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟

حاطب گفت: من این دستور را انجام می‌دهم. پیامبرﷺ فرمود: «**بارك الله فيك يا حاطب**».

حاطب نامه را گرفته، با پیامبرﷺ و اهل خویش خداحافظی کرد و راهی مصر شد. راه طولانی میان مدینه و مصر را پیمود ولی آن‌گاه که وارد مصر شد، به او گفتند پادشاه در اسکندریه، در ویلای مخصوص کنار دریا است. حاطب خود را به اسکندریه رساند ولی نگهبانان مانع از ورودش به ویلا شدند و نگذاشتند نامه را به مقوقس برساند.

در این هنگام نقشه‌ای به ذهنش خطور کرد و سوار کشتی شده، در ساحل دریا، مقابل کاخ شاهنشاهی، نامه را سر چوبی بلند کرد تا سلطان مصر متوجه گردید و او را احضار کرد.

حاطب با وقار و شهامت، به حضور سلطان مصر رفت و نامه پیامبر اسلامﷺ را به سلطان داد. پس از آنکه سلطان نامه را گشود و آن را خواند، به حالت اعتراض رو به حاطب کرده، گفت: اگر کسی که این نامه را از جانبش آورده‌ای پیغمبر و فرستاده خدا است، چرا به کسانی که آزارش می‌دهند و از وطن بیرونش کرده‌اند نفرین نمی‌کند تا هلاک شوند؟!

حاطب که از قرآن و دستورات آن مطالبی مهم را فرا گرفته بود، بی‌درنگ در پاسخ سلطان گفت: مگر عیسی پیامبر نبود، پس چرا به یهودانی که در مقام کشتنش بودند نفرین نکرد؟ مقوقس از پاسخ حکیمانه حاطب شادمان شد و گفت: «**أحسنت، أنت حكيمٌ من عند حكيمٍ**»[1]؛ «توحکیمی و از جانب حکیمی خردمند آمده‌ای».

---

۱. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، ج۲، ص ۵۴۰.

حاطب که زمینه را مناسب دید گفت:

إنّه کان قبلك من یزعم أنّه الربّ الأعلی ـ یعني فرعون ـ فأخذه الله نکال الآخرة و الأولی فانتقم به، ثمّ انتقم منه، فاعتبر بغیرك، و لا یعتبر غیرك بك.[1]

همانا پیش از تو مردی (فرعون) در این آب و خاک سلطنت داشت که خیال می‌کرد، او پروردگار بزرگ جهانیان است. خداوند مورد مؤاخذه و عذابش قرار داد و به ذلّت و خواری دنیا و آخرت گرفتارش کرد. پس تو که وارث این آب و خاکی، از سرگذشت او عبرت گیر و زندگی خود را مایه عبرت دیگران قرار مده.

سپس او را موعظه کرد و موعظه‌هایش در مقوقس تأثیری عمیق گذاشت. مقوقس، علائم و نشانه‌های وجودی پیامبرﷺ را از حاطب پرسید و حاطب به خوبی آنها را پاسخ داد. مقوقس به رسالت پیامبر اذعان و اعتراف کرد، ولی ایمان نیاورد. هدایایی را برای پیامبر خداﷺ فرستاد؛ از جمله هدایا، دو خواهر بودند به نام سیرین و ماریه قبطیه که حاطب آنها را سالم به حضور پیامبرﷺ آورد. پیامبرﷺ سیرین را به عقد حسّان بن ثابت و ماریه را به عقد خود در آورد. ابراهیم از ماریه قبطیه تولد یافت.

مرگ حاطب بن ابی‌بلتعه

پس از رحلت پیامبر گرامیﷺ حاطب در مدینه ماند. دوران خلافت ابوبکر را سپری کرد. دوران عمر را دید و در عصر خلافت عثمان، دیده از جهان فرو بست. عثمان بر جنازه وی نماز خواند و در حشّ کوکب، منطقه‌ای در وسط قبرستان بقیع مدفون گردید.

۲۱. حکیم بن حزام

حکیم بن حزام، پسر برادر حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام در دوره جاهلیت از اشراف و برجستگان مکه بود و از افراد دارای مکانت و موقعیت در آن دوران محسوب

---

۱. الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج۲، ص ۵۴۰.

می‌گردید. دارالندوه که مرکز شورا و مجلس مشورتی قریش در دوره جاهلیت بود، در اختیار وی قرار داشت. هرگاه قریش تصمیم می‌گرفتند در دارالندوه گرد هم آیند، باید از او اجازه می‌گرفتند. او مسلمانی برگزیده بود و دارالندوه تا دوره خلافت و حاکمیت معاویه در اختیار او بود اما در این زمان او دارالندوه را در ازای صدهزار درهم به معاویه فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و به فقرا و مساکین بخشید. به این جهت عبدالله بن زبیر بر او ایراد گرفت که «**بعت مكرمة قريش**» یعنی تو، عزت و شرافت قریش را فروختی! در پاسخ گفت: «**ذهبت المكارم إلّا التقوى**»؛ «جز پرهیزکاری، همهٔ عزت‌ها از بین رفت».

حکیم بن حزام، در بدر جزو لشکر قریش بود، ولی به نحو عجیبی از صحنه جنگ گریخت و از مرگ رهایی یافت که پس از آن، شدیدترین و جدّی‌ترین سوگندش این بود: «**والّذي نجاني يوم بدر**»؛ «سوگند به خدایی که مرا در جنگ بدر نجات داد».[1]

حکیم بن حزام سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد. در فتح مکه مسلمان شد و در جنگ حنین همراه پیامبرﷺ شرکت داشت. به دلیل تأثیر عمیقی که مسلمانی او برجای گذاشت و نقش بارزی که در ماجرای جنگ حنین داشت، پیامبرﷺ صد شتر به وی بخشید تا بدین‌وسیله هم او را در مسلمانی، بر اسلام دلگرم سازد و هم ترغیبی باشد برای عشیره و قبیله او درگرایش به اسلام، که چنین هم شد.

«حکیم بن حزام، مردی سخاوتمند، بخشنده و دارای طبعی عالی بود؛ از جمله پس از مسلمان شدنش به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را با خود مُحرم نمود و در وقوف به عرفه، به گردن هر یک از آنان طوق طلایی افکند که بر آنها این جمله نقش بود: «**عتقاء الله عن حكيم بن حزام**»؛ «آزاد کرده‌های خدا از جانب حکیم بن حزام».

از طبع بلند او همین بس که در زمان خلیفه اول و دوم، حتی از حق خود از

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۸۲.

بیت المال گذشت تا اینکه عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! گواه باشید که هرچه بـه حکیم اصرار می‌کنیم حق خود را از بیت المال بستاند، نمـی‌پـذیرد! وی تـا دم مـرگ از کسی چیزی قبول نکرد.[۱]

او طبع بلند وصفت مناعت را از یک جمله پیامبرﷺ کسب کرد. او خود مـی‌گویـد: دو بار از پیامبرخداﷺ تقاضای کمک کردم، فرمود: مال و ثـروت دنیـا، ظـاهری خـوش دارد و شیرین است، هرگاه کسی با حفظ سخاوت و شرافت، مالی به دست آورد بـر او مبارک است و اگر با پست گردانیدن نفس و پست‌طبعی بـه دسـت آورد، بـر او مبـارک نباشد. آن‌گاه او مانند کسی است که هرچه می‌خورد سیر نمی‌شود و علاوه «**و الیدُ العُلیٰ خیرٌ من یدِ السُّفْلیٰ**»[۲]؛ «دست بالا بر دست زیرین برتری دارد».

حکیم گفت: «ای پیامبر خدا، به آن خدایی که تو را به پیامبری بر انگیخـت، پـس از این، نه از شما ونه غیر شما چیزی نخواهم پذیرفت».[۳]

حکیم بن حزام در فتنه‌های پس از پیامبرﷺ

پـس از رحلـت پیامبرخـداﷺ در فتنـه‌هـایی کـه در مـاجرای خلافـت پـیش آمـد، حکیم بن حزام کناره گرفت و انزوا اختیار کرد ولی چنان‌که در «اسدالغابه» آمـده، پـس از روی کار آمدن علیؑ جانب آن حضرت را گرفت. واقعیت این است که اسـناد تـاریخی اشاره چندان روشنی در این باره ندارد.

بدرود زندگی

حکیم، سرانجام در سال ۵۴ یا ۵۸ هجـری، در مدینـه دیـده از جهـان فـرو بسـت. خلیفه سوم (عثمان بن عفان) بر جنازه او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۸۲.
۲. مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج۱، ص۲۳۱.
۳. همان.

۲۲. قتادة بن نعمان

قتادة بن نعمان، برادر ابوسعید خدری از طرف مادر و از طایفه خزرج است. او اهـل مدینه بوده و از انصار محسوب می‌گردد. قتـاده همـراه اهـل مدینـه، در عقبـه، خـدمت پیامبرﷺ رسید و مفتخر بـه پـذیرش اسـلام شـد. در جنـگ‌هـای فراوانـی در کنـار آن حضرت بود؛ مانند بدر، اُحُد، خندق، حنین، تبوک و جنگ‌های دیگری که پیـامبرﷺ در آنها حضور داشت.

در فتح مکه همراه پیامبرﷺ بود و پرچم بنی‌ظفر را در دست داشت و در میان یاران آن حضرت، از تیراندازان به نام و معروف محسوب می‌شد.

«در جنـگ اُحـد تیـری بـه چشـمش اصـابت کـرد وآن را از حدقـه بیـرون آورد و برگونه‌اش آویخت. در همان حال، خدمت پیامبرﷺ آمده و گفـت: «ای پیـامبر گرامـی، تازه با زنی ازدواج کرده‌ام که او را زیاد دوست می‌دارم، می‌ترسم اگر مـرا در ایـن حـال ببیند، علاقه‌اش را از من ببرد. پیامبر با دستان مبارکش چشم او را در جایش گذاشـت و این‌گونه دعا کرد: «**اللهمّ اکسها جمالاً**»؛ «خدایا! او را زیبا گردان!» در اثر دعای پیامبر، چشـم قتاده از اول بهتر و زیباتر شد و بر بینایی‌اش افزون گشت و هرگز مریض نشد».[1]

قتاده، روایتگر صادق

قتادة بن نعمان انصاری خزرجـی، از راویـان صـادق پیـامبرﷺ اسـت کـه روایـات فراوانی در سلسله روات شیعه و اهل سنت از او نقـل گردیـده و معلـوم اسـت کـه در حفظ کلام رسول اللهﷺ اصرار بلیغی داشت.

از جمله روایات نقل شده از او، روایت زیر است که به عنوان نمونه به آن اشاره می‌کنیم:

عن قتادة بن نعمان بن زید قال: قال رسول اللهﷺ: «نزل عـليّ جبریـل بأحسـن مـا کـان یـأتيني صورة فقال: إن السلام یقرئك السلام یا محمد ویقول: إنّي أوحیت إلی الدنیا أن تمرري وتنکـدي

۱. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج۳، ص۱۲۷۶.

وتضيقي وتشدّدي على أوليائي حتّى يجبو لقائي وتوسّعي وتسهّلي وطيبي لأعدائي حتّى يكرهوا لقائي فإنّي جعلتها سجناً لأوليائي وجنّة لأعدائي... رواه الطبراني و... .[1]

قتادة بن نعمان بن زید روایت کرده که پیامبر خداﷺ فرمود: جبرئیل با زیباترین صورت به نزدم آمد و گفت: ای محمد! خدای متعال به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: وحی کردم به دنیا که سخت بگیر و در فشار قرار ده و در تنگنا بگذار اولیا و دوستانم را تا اینکه در جست‌وجوی دیدار من و درخواست وسعت و آسانی از ناحیه من باشند و بر دشمنانم آسان گیر تا اینکه دیدار مرا ناخوش دارند؛ زیرا که من دنیا را زندان اولیای خود و بهشت دشمنانم قرار دادم.

این روایت را طبرانی ودیگران هم روایت کرده‌اند.

اجابت آخرین دعوت

قتادة بن نعمان، بعد از پیامبرﷺ در مدینه مرارت‌های زیادی را شاهد بود و همه را تحمل کرد و هرگز در ایمانش خللی ایجاد نگردید.

قتاده در سال ۲۳ هجرت، در ۶۵ سالگی از دنیا رفت. عمر، بر جنازه او نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید و در جوار رحمت حق آرمید.[2]

۲۳. مالک بن قیس (ابوخیثمه)

مالک بن قیس، اهل مدینه و از طایفه خزرج است. کنیه‌اش ابوخیثمه و به کنیه شهرت دارد. او ازیاران با وفای پیامبرﷺ بود، «در جنگ اُحد، خندق، حنین، ذات السلاسل، ذات العشیره و حمراء الاسد، در حالی که جراحاتی از جنگ اُحد به تن داشت شرکت کرد».[3]

---

۱. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی‌بکر الهیثمی، ج ۱۰، ص۲۸۹، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی‌تا.
۲. اسدالغابه، ج۴، ص۹۱.
۳. همان.

«**هو ممّن شهد بدراً و ما بعدها من المشـاهد**»؛[1] «او از کسانی است که در بدر و دیگر مشـاهد حضور داشت».

ابوخیثمه در جنگ تبوک؛ مانند چند تن دیگر از خواص یاران پیامبرﷺ از رفـتن بـه میدان جنگ خودداری کرد ولی پس از ده روز از حادثه تبوک و رفتن پیـامبر بـه میـدان جنگ، به شدت پشیمان شد و طی ماجرایی، به سمت تبوک حرکت کرد.

«پس از ده روز از حرکت پیامبرخداﷺ، یک روز ظهر هنگام گرمای شـدید تابسـتان مدینه، به خانه آمد. در میان باغی که داشت برای هر یـک از دو همسـر خـود سـایبانی ساخته بود، که در تابستان در آن زندگی می‌کردند. چون وارد شد، دید زنـانش هرکـدام دیوارهای سایبان خود را آب پاشیده‌اند تا هوای داخل خنک شود و هر یـک کـوزه آب خنکـی آمـاده کـرده و غـذای مطبـوعی تهیـه دیـده‌انـد و بـه انتظـار وی نشسـته‌انـد. ابوخیثمه نگاهی به وضع زنان افکند و با خود گفت: انصـاف نیسـت کـه پیامبرخـداﷺ در زیر آفتاب و در مقابل باد و گرما باشد ولی ابوخیثمه در زیـر سـایبان و آب سـرد و غذای آماده و در کنار همسران زیبایش در آسایش بـه سـر بـرد. بـه خـدا سـوگند وارد هیچ یک از خانه‌های شما نمی‌شوم و از آب سرد و غـذای گـرم اسـتفاده نمـی‌کـنم تـا به پیـامبرﷺ ملحـق شـوم. وسـایل سـفرم را آمـاده کنیـد کـه مـن رفتنـی شـدم. زنـان در مقام تهیه وسایل سفر همسرشان شدند و ابوخیثمه شتر خود را آماده کرد و به سـوی تبوک راه افتاد.

وی در میان راه با عمیر بن وهب جمحی رفیق شد. همین که نزدیـک سـپاه پیـامبرﷺ شدند، ابوخیثمه به رفیـق خـود گفـت: مـن بـه جهـت تخلّـف از همراهـی بـا پیـامبرﷺ گناهکارم. قدری تأمّل کن تا تنها به حضور پیامبرﷺ بروم و از آن حضرت عذر بخواهم.

ابوخیثمه وقتی نزدیک اردوی پیامبرﷺ رسید، شخصـی بـه پیـامبرﷺ عـرض کـرد:

---

۱. نیل الاوطار، محد بن علی شوکانی، ج۵، ص۳۸۷، دار الجلیل بیروت، ۱۹۷۳م.

کسی از راه دور می‌رسد. پیامبرﷺ فرمود: خداکند ابوخیثمه باشد! چون نزدیک‌تر شد، گفتند: به خدا سوگند او ابوخیثمه است!

وی شترش را خوابانید و شرفیاب حضور پیامبرﷺ گردید. حضرت به او فرمود: ابوخیثمه! از تو انتظار همین بود. او داستان حرکتش را به عرض پیامبرﷺ رسانید و پیامبرﷺ درباره‌اش دعا کرد».[۱]

در سیره ابن هشام آمده است: مالک بن قیس (ابوخیثمه)، ماجرای تخلف خود از شرکت در جنگ تبوک و سپس رفتنش به این جنگ را چنین سروده است:

لَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ فِي الدِّينِ نَافَقُوا أَتَيْتُ الَّتِي كَانَتْ أَعَفَّ وَأَكْرَمَا

وَ بَايَعْتُ بِالْيُمْنَى يَدِي لِمُحَمَّدٍ فَلَمْ أَكْتَسِبْ إِثْمًا وَلَمْ أَغْشَ مُحَرَّمَا

تَرَكْتُ خَضِيبًا فِي الْعَرِيشِ وَصِرْمَةً صَفَايَا كِرَامًا بُسْرُها قَدْ تَحَمَّمَا

وَكُنْتُ إِذَا شَكَّ الْمُنَافِقُ أَسْمَحْتُ إِلَى الدِّينِ نَفْسِي شَطْرَهُ حَيْثُ يَمَّمَا[۲]

چون دیدم مردم در دین نفاق می‌کنند، من راهی را برگزیدم که به تقوی و بزرگواری نزدیک‌تر بود. با دست راستم با پیامبر بیعت کردم و گناهی را مرتکب و حرامی را انجام ندادم. حتی زنان زیبا را در سایه گذاشتم و از درختان خرمای پرباری که رسیدنش نزدیک بود دست کشیدم. هنگامی که منافق در دین شک می‌کرد، روانم به همان سوی که دین به آن توجه می‌دهد روی می‌آورد.

ازجمله دعاهای ابوخیثمه، این است:

اللَّهُمَّ وَ لاَ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَ لاَ تَنْزِعْ عَنِّي صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي.[۳]

خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وا منه و از من امور شایسته‌ای را که عطا کرده‌ای دریغ مدار.

---

۱. سیره، ابن هشام، ج۲، ص۵۲۱.
۲. همان، ج۴، ص۱۶۳؛ الروض الأنف، ج۴، ص۲۹۵.
۳. سیره، ابن هشام، ج۴، ص۱۶۳.

ابوخیثمه درسال ۲۵ هجری، در اواخر خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع، مقبره عمومی شهر مدینه مدفون گردید.

۲۴. ابی بن کعب، سید القرّاء

او از فضلا و فقهای صحابه پیامبر ﷺ و کاتب وحی نبی بوده و استاد مسلّم قرآن؛ در حفظ، قرائت، تفسیر و در ارائه آرای پیامبر ﷺ بوده است.

ابی بن کعب، از جمله دوازده نفری است که در عقبه با پیامبر ﷺ بیعت کرد و در تمهید زمینه ورود آن حضرت به مدینه، تلاش‌های بسیار کرد.

ابی بن کعب، خود نقل کرده است که: «پیامبرخدا ﷺ از من پرسید: کدام آیه از کتاب خدا نزد تو بزرگ‌تر و کریم‌تر است؟

گفتم: آیه: ﴿**اللّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ...**﴾، (آیة الکرسی).

پیامبر ﷺ در این هنگام، دستی به سینه‌ام زد و فرمود: یا اباالمنذر، این علم تو را گوارا باد! از این زمان، او به این کنیه (ابوالمنذر) معروف گردید».[1]

ابی بن کعب نقل کرده که: «عصر روز سقیفه، به جمعی از انصار برخوردم. پرسیدند: از کجا می‌آیی؟

گفتم: از نزد اهل بیت پیغمبر علیهم‌السلام.

گفتند: درچه حالی بودند؟

گفتم: جمعیتی که خانه ایشان محل فرود آمدن جبرئیل و خوابگاه پیغمبر خدا بود و اکنون وحی از خانه ایشان قطع شد و حق مسلّم آنها از دست رفته، چگونه می‌توانند باشند؟ این جمله را ابی بن کعب نقل کرد وگریست و کسانی که حاضر بودند نیز به سختی گریستند.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۱، ص۱۷۲.

و نیز نقل کرده که چون سوره ﴿**لَمْ يَكُنِ الَّذينَ كَفَرُوا...**﴾[1] نازل شد، جبرئیل عرضه داشت: یا رسول الله! خداوند امر فرموده است این سوره را به ابی بن کعب بیاموزی! ابی گفت: یا رسول الله! خداوند مرا نام برد؟ فرمود: آری، سپس گریست. از وی پرسیدند: خوشحال شدی؟ گفت: چرا خوشحال نشوم با آنکه خدا فرموده است: از فضل و رحمت پروردگار باید خوشحال شوند».

ابی بن کعب، مؤید به روح القدس

در میان صحابه پیامبرﷺ، تعداد انگشت شماری هستند که مؤید به روح القدس بوده‌اند؛ ازجمله آنها همین شخصیت بلندآوازه است که پیامبرﷺ در حقش فرمود: «**يَا أُبَيّ مَا زِلت مُؤَيّداً بروح القدس**»[2]؛ «ای ابی، تو همواره مؤید به روح القدس هستی».

علت مؤید بودن او به روح القدس، انس همواره او با قرآن بوده است. که خودش نقل کرده است:

و عن أُبيّ بن كعب أنّ رسول اللهﷺ قال: مثل القرآن في قلب المؤمن فكما أنّ هذا المصباح يستضاء به.[3]

از ابی بن کعب نقل شده که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: داستان و مثل قرآن در قلب مؤمن، مانند چراغی است که به وسیله آن نور حاصل می‌گردد.

ابی بن کعب، راوی خبیر و آگاه نبی

ابی بن کعب، روایتگری بزرگ است که خبیر و بینا است و از نبی گرامیﷺ روایات فراوان نقل کرده است که چون تعداد این روایات قابل احصا و شمارش نیست به یک روایت کوتاه اشاره می‌کنیم:

---

۱. نور: ۹۸.
۲. بحارالانوار، ج۸، ص۲۴.
۳. همان، ج۴، ص۲۴.

رَوَى أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: بُشِّرَ هَذِهِ الأُمَّةَ بِالسَّنَاءِ وَ الرِّفْعَةِ وَ النُّصْرَةِ وَ التَّمْكِينِ فِي الأَرْضِ. فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلَ الآخِرَةِ لِلدُّنْيا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الآخِرَةِ نَصِيبٌ.[1]

ابی بن کعب گوید: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بشارت ده این امت را به برجستگی و بلندمرتبگی و یاری الهی و قدرت در زمین. پس هرکس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، درآخرت بهره‌ای نخواهد داشت.

روایات نقل شده از ابی بن کعب، به لحاظ کثرت و انبوهی، بیشترین است.

قرائت ابی بن کعب، مطلوب امامان شیعه علیهم السلام

از مطاوی روایات برمی‌آید که قرائت ابی بن کعب، در نزد امامان، به عنوان یک قرائت مطلوب و شاخص شمرده می‌شد.

از جمله روایاتی که بر این موضوع دلالت می‌کند این روایت است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «**انّا أهل بيت نقرأ القرآن كما قرأه أبيّ بن كعب**»[2]؛ «ما خاندانی هستیم که قرآن را مانند ابی بن کعب قرائت می‌کنیم».

این جمله بلندای شأن و علوّ رتبه و شخصیت منیع او را در نظرها مجسّم می‌سازد و نیز نشان می‌دهد که او از جانب ائمه علیهم السلام مورد تأیید بوده است.

ابی بن کعب و دفاع از خاندان رسالت

در ماجرای خلافت، تعدادی از یاران علی علیه السلام در مجلس ابوبکر بودند و به مخالفت شدید با خلافت خلیفه اول پرداختند و به وی اعتراض کردند. یکی از قوی‌ترین، داناترین و عالم‌ترین آنها ابی بن کعب بود که خطبه‌ای طولانی و بلیغ را در آن مجلس ایراد کرد. اکنون به دلیل اهمیت آن خطبه، قسمتی از آن را نقل می‌کنیم.

عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُوبَكْرٍ

---

۱. بحارالانوار، ج۱۸، ص۱۲۲.

۲. همان، ص۱۲۵.

قَامَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَ كَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ اتَّبَعُوا مَرْضَاةَ الرَّحْمَنِ وَ أَثْنَى اللهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ وَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الإِيمانَ وَ أَثْنَى اللهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ تَنَاسَيْتُمْ أَمْ نَسِيتُمْ أَمْ بَدَّلْتُمْ أَمْ غَيَّرْتُمْ أَمْ خَذَلْتُمْ أَمْ عَجَّزْتُمْ أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ الله قَامَ فِينَا مَقَاماً أَقَامَ صلى الله عليه و آله لَنَا عَلِيّاً فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ وَ مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَهَذَا أَمِيرُهُ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، طَاعَتُكَ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ بَعْدِي؟ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه و آله قَالَ أُوصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْراً فَقَدِّمُوهُمْ وَ لا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ أَمِّرُوهُمْ وَ لاَ تَأَمَّرُوا عَلَيْهِمْ؟ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ أَهْلُ بَيْتِي الأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي؟ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ أَهْلُ بَيْتِي مَنَارُ الْهُدَى وَ الْمُدِلُّونَ عَلَى الله؟ أَ وَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْهَادِي لِمَنْ ضَلَّ؟... أَ فَمَا تَفْقَهُونَ؟ أَ مَا تُبْصِرُونَ؟ أَ مَا تَسْمَعُونَ؟ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الشُّبَهَاتُ فَكَانَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِي سَفَرٍ أَصَابَهُ عَطَشٌ شَدِيدٌ حَتَّى خَشِيَ أَنْ يَهْلِكَ فَلَقِيَ رَجُلاً هَادِياً بِالطَّرِيقِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْمَاءِ؟ فَقَالَ: أَمَامَكَ عَيْنَانِ إِحْدَاهُمَا مَالِحَةٌ وَ الأُخْرَى عَذْبَةٌ، فَإِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْمَالِحَةِ ضَلَلْتَ وَ هَلَكْتَ وَ إِنْ أَصَبْتَ مِنَ الْعَذْبَةِ هُدِيتَ وَ رَوِيتَ فَهَذَا مَثَلُكُمْ أَيَّتُهَا الأُمَّةُ الْمُهْمَلَةُ كَمَا زَعَمْتُمْ... وَ إِنَّكُمْ بَعْدَهُ لَنَاقِضُونَ عَهْدَ رَسُولِ الله صلى الله عليه و آله وَ إِنَّكُمْ عَلَى عِتْرَتِهِ لَمُخْتَلِفُونَ وَ مُتَبَاغِضُونَ... فَقَدْ تَمَارَيْتُمْ وَ زَعَمْتُمْ أَنَّ الاخْتِلافَ رَحْمَةٌ، هَيْهَاتَ أَبَى كِتَابُ الله ذَلِكَ عَلَيْكُمْ يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا و...﴾.[1]

از يحيى بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از جدش، از على عليه السلام نقل كرده كه فرمود: چون ابوبكر نخستين خطبه خلافت را خواند و آن روز جمعه، اول ماه مبارک رمضان بود، ابى بن كعب برخاست و خطبه‌اى خواند و چنين گفت: اى مهاجران كه هجرت كرديد براى رضايت خدا؛ اى انصار كه خداوند در قرآن از آنها ستايش

۱. بحارالانوار، ج۲۸، ص ۲۲۴.

کرد، فراموش کردید یا خود را به فراموشی زده‌اید؟ آیا تغییر نمودید؟ آیا خـواری را برگزیدید؟ آیا ناتوانی پیشه کردید؟ آیا نمی‌دانید که پیامبرخداﷺ علی‌علیه‌السلام را به امامت برگزید و فرمود: «هرکس که من مولای اویم، این علی، مولای او اسـت؟» آیا نمی‌دانید که پیامبرﷺ فرمود: «ای علی، تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی، اطاعت تو بعد من برمردم واجب است؟» آیا نمی‌دانید کـه پیامبرخـداﷺ فرمود: شما را سفارش می‌کنم درباره علی و اهل بیتم. پس آنها را مقدم بدارید و بـر آنها پیشی نگیرید. فرمانشان را اطاعت کرده، به آنها فرمان ندهید؟ آیا نمی‌دانید که پیامبرخداﷺ فرمود: اهل بیت من امامان بعد از مـن هسـتند؟ آیـا نمـی‌دانیـد کـه پیامبرخداﷺ فرمود: اهل بیت من نشانه‌ها و معیـارهـای هـدایت‌انـد کـه مـردم را راهنمایی به حق می‌کنند؟ آیا شما نمی‌دانید که پیامبرخداﷺ فرمود: ای علـی، تـو هدایتگر گمراهانی؟ آیا درک نمی‌کنید؟ آیا بصیرت نداریـد؟ آیـا نمـی‌شـنوید؟ شبهات و فتنه‌ها بر شما عارض شد؟ داستان شما همچون داستان مردی است کـه در سفری تشنگی شدید بر او عارض شده باشد که به معـرض هلاکـت رسـیده، پـس مردی را می‌نگرد که می‌تواند هدایت‌گر باشـد. از او جـای آب را مـی‌پرسـد و او می‌گوید: پیش روی تو، دو چشمه است؛ یکی چشمه‌ای که آبش شور شده اسـت و دیگری چشمه‌ای که آبی گوارا دارد و می‌گوید از آب شور کـه بخـوری هـلاک می‌شوی و آب گوارا رحمت و حیـات اسـت. ایـن اسـت داسـتان شـما ای امّـت فریب خورده... شما پس از پیامبر پیمان الهـی را شکسـتید و شـما بـر عتـرت آن حضرت جفا کردید و با همه روشن بودنِ راه، در آن با یکدیگر اختلاف کردید. به اختلاف افتادید و اختلاف خود را ــ به گمان باطلتان ــ رحمت دانستید! ههیات، دور باد رحمت و مغفرت از شما! این کتاب خدا است که می‌فرماید: «از آنان مباشید که با هم تفرقه کردند.

ابی بن کعب، سپس رو به ابوبکر نمود و اعتراض‌هـای تنـدی بـه وی کـرد کـه تـو گمراه‌شده‌ای؟! همه کارهای خیری که انجام دادی تباه گردید...

سخنرانی ابّی بن کعب اثر عمیقی در تاریخ نهاد

این است اثر وجودی ابی بن کعب، حامی آل محمدﷺ که درتاریخ دوره اول اسلامی نقشی اساسی و مهم از خود برجای گذاشت. سینه‌اش مالامال از اسرار نهفته‌ای بود که پیامبر رحمتﷺ به او منتقل کرده بود و صندوق سؤالی بود و مؤید به روح القدس، حامی با وفای علی‌علیه‌السلام در شب‌های تاریک و دیجور دوره پس از رحلت نبی مکرم، که سخنانش در صندوق تاریخ همچنان مضبوط است و نقل‌هایی که او از رسول گرامی کرده، در جای‌جای منابع و متون فقهی، حدیثی، تاریخی، عرفانی و حتی فلسفی امت اسلامی درخشش دارد.

در ضمن، روایات فراوانی از ابی بن کعب در فضیلت هریک از امامان شیعه‌علیهم‌السلام نقل شده که جای تعقیب آنها در این نوشتار وجود ندارد.

وفات ابی بن کعب

در تاریخ وفات این شخصیت بلندمرتبه اسلامی، میان مورّخان اختلاف است؛ این مسأله از تاریخ ۱۹ تا ۳۶ هجرت در نوسان است ولی از نقل‌های مجلسی در «بحارالانوار» و طبرسی در «احتجاج» بر می‌آید که تاریخ وفات ابی بن کعب در سال ۳۶ قمری است؛ دوران پس از انتقال خلافت به علی‌علیه‌السلام او از دنیا مفارقت کرد، درحالی که مؤید به روح القدس بود و نام بلندش در دل تاریخ معارف دینی همچنان می‌درخشد.

جایگاه دفن وجود مبارکش در وسط روحاء است که محلّی است در قبرستان بقیع.

در «مستدرک سفینة البحار» نقلی است به این مضمون که:

سنة ۱۹ مات أبيّ بن كعب و زينب بنت جحش و ابوالهيثم بن تيهان و أُسيد بن حضير و ابوسفيان بن الحارث بن عبدالمطّلب و دفنوا بالبقيع و وقع النار في الحّرة و حجّ بعده عمر.[۱]

۱. مستدرک سفینة البحار، الشیخ علی النمازی، ج۵، ص۲۱۰، مؤسسة النشر الاسلامی لجماعة المدرسین.

در سال ۱۹ هجری (قمری)، ابی بن کعب و زینب بنت جحش و ابوالهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب وفات کردند و در بقیع مدفون شدند و آتشی در حرّه مدینه افتاد و بعد از آن عمر به حج رفت.

۲۵. ابوالهیثم بن التیهان الاشهلی

نامِ ابوهیثم بن تیهان انصاری، «مالک» بوده و از یاران و صحابه صادق و راستین پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است. حاکم نیشابوری درباره وی می‌نویسد:

عن محمد بن اسحاق قال: و شهد العقبة الأولى و الثانية من الأنصار، ثمّ من بني‌عبدالأشهل أبوالهيثم بن التيّهان و اسمه مالك حليف لهم و هو نقيب شهد بدراً و لا عقب له.[1]

از محمد بن اسحاق نقل است که درباره ابوالهیثم گفت: در عقبه اول و دوم به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و از انصار شمرده شد. او از طایفه بنی‌عبدالأشهل، معروف به ابوالهیثم بن تیهان و نامش مالک است. سوگند خورده با پیامبر و نقیب و بزرگ مدینه بوده، در بدر حضور یافته و پس از او فرزندی نبوده است.

چنان‌که در بحث مربوط به ابی بن کعب هم دیدیم، نام او در کنار ابی بن کعب آمده و از دوازده نفری است که در روز حاکمیت ابوبکر، به او اعتراض و از حق ربوده شده علی علیه‌السلام دفاع کرد.

ابوالهیثم و خلافت ابوبکر

ابو الهیثم، از گروه دوازده نفری است که به ابوبکر، در روزی که خطبه خلافتِ پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای اوّلین بار خواند، اعتراض کردند و به شدت به حمایت از علی علیه‌السلام برخاستند.

ابوالهیثم بن تیهان پس از خزیمة بن ثابت برخاست و چنین گفت:

---

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج۲، ص۲۸۵.

ابوبکر! به خاطر نداری زمانی را که پیامبرﷺ علی بن ابی‌طالب را در روز غدیر بر سر دست بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاَهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلاَه»؟ مردم دو دسته شدند، عده‌ای گفتند: پیغمبر با این عمل می‌خواهد علی را خلیفه و جانشین خود کند، دسته‌ای دیگر گفتند: می‌خواهد عظمت و احترامش را تثبیت نماید. در پی این مشاجره برای حلّ مطلب، کسی را به حضور پیامبرﷺ فرستادند تا کشف مطلب کند. حضرت فرمود: پس از من علی فرمانده شما است و از من گذشته و بعد از من او خیرخواه‌ترین افراد است.[۱]

اختلاف در تاریخِ وفات ابن تیهان

در تاریخ وفات یا شهادت ابن تیهان، اختلاف فاحش وجود دارد و این اختلاف در همه منابع به چشم می‌خورد. حاکم نیشابوری آن را در سنه بیست هجرت، در دوران خلافت عمر ثبت کرده است. ولی از برخی متون بر می‌آید که او در جنگ صفین، در رکاب علیؑ شرکت داشت و در صفین به شهادت رسیده است.

برخی مؤلفین، مانند حاکم نیشابوری، وفات او را در سال بیستم هجرت و برخی دیگر سال ۳۷ هجرت نوشته‌اند. به دلیل اهمیت مسأله، هر دو نقل را بررسی می‌کنیم:

چنان‌که اشاره شد، حاکم نیشابوری، استیعاب و برخی دیگر، نقل اول را آورده و گفته‌اند: زمان مرگش دوره خلافت عمر بود که وی بر جنازه‌اش در بقیع نماز گزارد و منابع دیگر، مرگ یا شهادت وی در صفین را نقل کرده‌اند.

ابوالهیثم در بقیع

از نقل‌هایی که در زیر می‌آید نیز چنین استفاده می‌شود که: ابوالهیثم در سال ۲۰ هـ.ق از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید.

---

۱. بحار الانوار، ج۲۸، ص۲۲۸.

حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است:

و حدّثنا إبراهيم بن إسماعيل بن أبي‌حبيبة: سمعت شيوخ أهل الدار؛ يعني بني‌عبدالأشهل، يقولون مات أبوالهيثم بن التيهان سنة عشرين بالمدينة.

و ايضاً حدّثنا سعيد بن راشد عن صالح بن كيسان قال: توفى أبوالهيثم بن التيهان في خلافة عمر بن الخطاب بالمدينة وصلّى عليه و دفن بالبقيع.[1]

ابراهیم بن اسماعیل بن ابی‌حبیبه روایت کرده که گفت: از شیوخ اهل الدار؛ یعنی بنی‌عبدالاشهل شنیدم که می‌گفتند: «ابوالهیثم بن تیهان در سال بیست هجری در مدینه وفات یافت».

همچین سعید بن راشد از صالح بن کیسان نقل کرده که گفت: «ابوالهیثم بن تیهان در دوره خلافت عمر بن خطاب در مدینه وفات یافت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید».

برخی منابع هم به حضور او در صفین گواهی داده‌اند.

ابن تیهان در کلام علی علیه‌السلام

کلامی از مولا علی علیه‌السلام نشان می‌دهد که ابوالهیثم در ردیف اول یاران آن حضرت قرار داشته است:

أَيْنَ إِخْوَانِيَ الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيِّهَانِ وَ أَيْنَ ذُوالشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجَرَةِ؟ ـ قَالَ ـ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ ثُمَّ قَالَ علیه‌السلام: أَوِّهِ عَلَى إِخْوَانِيَ الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَوُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ... .[2]

---

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج۲، ص۲۸۵.

۲. نهج البلاغة، خطبه ۱۸۱.

۲۶. نوفل بن حارث

او فرزند حارث بن عبدالمطّلب، پسر عموی پیامبرخداﷺ است و از نظر سن از تمام افراد بنی‌هاشم بزرگ‌تر بوده و همسال عباس، عموی پیامبرﷺ بوده است.

نوفل به اجبار در جنگ بدر با مشرکین همراه شد ولی اشعاری از او نقل شده که می‌رساند وی راضی به پیروزی پیامبرﷺ در بدر بوده و در همین جنگ به اسارت لشگر اسلام در آمد. پیامبرﷺ به او پیشنهاد کرد فدیه خود را بپردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبرخداﷺ فرمود: نیزه‌هایی را که در جدّه داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که کسی از آنها آگاه نبود. در این هنگام عرض کرد: اکنون یقین کردم که شما پیامبر خدایید؛ زیرا هیچ کس جز خدا نمی‌دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه ها را داد و آزاد شد و راه مسلمانی پیش گرفت.[1]

در جنگ اُحد سه هزار نیزه به پیامبر داد و آنها را میان سربازان اسلام تقسیم کردند. نوفل از جمله ده نفری بود که در میدان جنگ استقامت ورزید و از صحنه نبرد فرار نکرد. او به مدینه هجرت کرد و پیامبرﷺ در نزدیکی مسجد خانه‌ای به وی و عباس عمویش بخشید که با یک دیوار از هم جدا می‌شد.

مرگ نوفل بن حارث

نوفل بن حارث در سال ۱۵هـ.ق در دوره خلافت عمر، در مدینه بدرود زندگی گفته و عمر برجنازه وی نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.

۲۷. بَرَاء بن مَعْرُور

براء بن معرور، از قبیله خزرج و از صحابی مدنی و انصاری است. او از پیروان راستین و با وفای پیامبرخداﷺ است. در پیمان عقبه، در میان جمعیت هفتاد نفری

---

۱. طبقات الکبری، ابن سعد، ج۴، ص۴۴.

اهل یثرب حضور داشت که در تاریکی شب، هنگام خفتن کفار قریش، با عشق و شوقی بی‌حد و با ابراز وفاداری و جانفشانی در راه آرمان‌های نبوی، دست بیعت به پیامبرﷺ داد و با کلماتی که حاکی از ایمان و عشق سرشار وی به آن حضرت بود، اظهار ارادت نمود و قول داد که تا آخرین رمقِ حیات خویش، از پیامبرخداﷺ حمایت و پشتیبانی کند.

رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلّی آورده است:

وَ بَيْعَةُ الْعَقَبَةِ الثَّانِيَةِ وَ كَانُوا سَبْعِينَ رَجُلاً وَ امْرَأَتَيْنِ وَ اخْتَارَﷺ مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً لِيَكُونُوا كُفَلاَءَ قَوْمِهِ؛ جَابِرُ بْنُ عَبْدِالله، وَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ، وَ عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ، و... .[1]

در بیعت عقبه دوم، هفتاد مرد و زن بودند، که پیامبرﷺ دوازده تن از آنان را به نقابت و نمایندگی خویش برگزید، تا آن‌که به عنوان نماینده پیامبر در میان قومش باشند؛ از جمله آنان، جابر بن عبدالله انصاری و براء بن معرور و عبادة بن صامت بودند.

براء بن معرور نخستین بیعت‌کننده در عقبه

ابن معرور، از پیشگامان در بیعت با پیامبرﷺ بود و نخستین کس در میان هفتاد و دو نفر مرد و زن در عقبه که با پیامبرﷺ دست بیعت داد.

أوّلُ مَن بَايَعَ مِنهُم البَراءُ بنُ مَعرُور ثُمَّ تَبَايَعَ النَّاس.[2]

از میان آنها، نخستین کسی که با پیامبرﷺ بیعت کرد، براء بن معرور بود. سپس دیگران با آن حضرت دست بیعت دادند.

کسانی که از مدینه عازم مکه شده بودند، در ایام تشریق با پیامبر خداﷺ دیدار کردند و از آن حضرت خواستند نشستی را با آنان داشته باشد.

قَالَ أَسعدُ بْنُ زُرَارَة: فَلَمّا فَرَغْنَا مِنْ الحَجّ وَكَانَتْ اللّيْلَةُ الّتِي وَاعَدْنَا رَسُولَ اللهِﷺ وَمَعَنَا

---

۱. العدد القوية، رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق، ص۱۱۹.

۲. همان.

عَبْدُاللهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَرَامٍ أَبُوجَابِرٍ سَيِّدٌ مِنْ سَادَاتِنَا، وَشَرِيفٌ مِنْ أَشْرَافِنَا، أَخَذْنَاهُ مَعَنَا... ثُمّ دَعَوْنَاهُ إِلَى الإِسْلامِ وَأَخْبَرْنَاهُ بِمِيعَادِ رَسُولِ اللهِ ﷺ إِيّانَا الْعَقَبَةَ. قَالَ: فَأَسْلَمَ وَشَهِدَ مَعَنَا الْعَقَبَةَ، وَكَانَ نَقِيبًا... فَنِمْنَا تِلْكَ اللّيْلَةَ مَعَ قَوْمِنَا فِي رِحَالِنَا، حَتّى إِذَا مَضَى ثُلُثُ اللّيْلِ خَرَجْنَا مِنْ رِحَالِنَا لِمِعَادِ رَسُولِ اللهِ ﷺ حَتّى اجْتَمَعْنَا فِي الشّعْبِ عِنْدَ الْعَقَبَةِ، وَنَحْنُ سَبْعُونَ رَجُلاً وَمَعَنَا امْرَأَتَانِ مِنْ نِسَائِنَا؛ نُسَيْبَةُ بِنْتُ كَعْبٍ أُمّ عُمَارَةَ، وَأَسْمَاءُ بِنْتُ عَمْرٍو أُمّ مَنِيعٍ. قَالَ فَتَكَلّمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَتَلا الْقُرْآنَ وَدَعَا إِلَى اللهِ وَرَغّبَ فِي الإِسْلامِ ثُمّ قَالَ: أُبَايِعُكُمْ عَلَى أَنْ تَمْنَعُونِي مِمّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ قَالَ: فَأَخَذَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ بِيَدِهِ ثُمّ قَالَ: نَعَمْ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَنَمْنَعَنَّكَ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ أُزُرَنَا.[۱]

اسعد بن زراره گوید: چون از اعمال حج فراغت یافتیم، در شبی که پیامبرﷺ به ما وعده داده بود حاضر شدیم. عبدالله بن عمرو بن حزام ابوجابر، سید و بزرگ مدینه را که همراه خود برده بودیم نیز با ما در عقبه حاضر شد که او را به اسلام فراخواندیم و او مسلمانی برگزید. در عقبه هفتاد مرد بودیم، دو زن نیز با ما بودند؛ نسیبه دختر کعب، معروف به امّ عماره و اسماء دختر عمرو، معروف به امّ منیع. پیامبرﷺ در آن شب و در میان آن جمع، آغاز به سخن کرد و قرآن تلاوت نمود و ما را به اسلام فرا خواند. سپس فرمود: من با شما بیعت می‌کنم بر این‌که شما دشمنان را از من دفع کنید؛ چنان‌که از زنان و فرزندانتان دفع می‌کنید. در آن هنگام براء بن معرور دست پیامبرﷺ را گرفت و چنین گفت: آری قسم به آن‌که تو را به پیامبری بر انگیخت و به حق برانگیخت، ما دفع می‌کنیم از وجود شما دشمنان را، همان‌گونه که از فرزندان و زنانمان چنین می‌کنیم.

در متنی دیگر آمده است که براء بن معرور گفت:

ای پیامبرخدا، ما فرزندان میدان‌های جنگیم و اهل مقاومتیم و این مقاومت و جنگجویی را از نیاکانمان به ارث برده‌ایم. خاطرتان آسوده که پیوسته با شما خواهیم بود.

۱. الغدیر، ج۷، ص ۲۶۲.

مسلمانی بَراء در مدینه

براء بن معرور، مانند بسیاری از مدنی‌ها، پیش از هجرت مسلمان شد. او بـه وسـیله تبلیغات مُصعب بن عمیر اسلام را برگزید و قلبی پر از عشق و ایمان به پیامبرﷺ داشت و در این راه، سر از پا نمی‌شناخت. وقتی در عقبه به محضر آن حضرت شـرفیاب شـد، بار دیگر شهادتین را بر زبان جاری ساخت.

نماز به سوی کعبه

از رخدادهای برجسته و مسائل عجیب در زندگی براء بن معرور آن بود که همـواره کینه یهود را در دل داشت و از همین روی، پس از مسلمان شدنش، خوش نداشـت کـه به سوی بیت‌المقدس نماز بخواند، از این رو در سفری که از یثرب به مکه، برای دیـدار با پیامبرﷺ می‌رفت، با همین ذهنیت، به سوی کعبه نماز گزارد و هنگام مـرگ خـویش وصیت کرد که به سوی کعبه دفنش کنند؛ «**وَ لَمَّا حَضَـرَهُ المُوت أَوصَـى أَنْ يُـدْفَنَ وَيُسْـتَقْبَلَ بِـهِ الْكَعْبَة**».[1]

«در میان راه مکه و مدینه، به همراهان خود گفت: دلم راضی نمی‌شود. این بنا؛ یعنی خانه کعبه را پشت سر قرار دهم و به سمت شام و بیت‌المقدس نماز بگـزارم، بلکـه بـه سوی کعبه به نماز می‌ایستم. همراهان گفتند: ما نشنیده‌ایم که پیامبرﷺ جز به سوی شام و بیت‌المقدس نماز بخواند، ما مخالفت با پیامبرﷺ نمی‌کنیم. براء گفت: اما من به سوی کعبه نماز می‌گـزارم؛ چـون هنگـام نمـاز رسـید، او بـه سـوی مکـه و بقیـه بـه سـوی بیت‌المقدس نماز گزاردند. چون وارد مکه شدند، به کعب بن مالک گفت: پسر بـرادرم، بیا با هم نزد پیامبرﷺ برویم تا از عمل خود بپرسیم؛ زیـرا بـا مخالفـت بـا شـما فکـرم ناراحت است.

آن دو، پیش‌تر پیامبرﷺ را ندیده بودند اما هنگامی که وارد مسـجد شـدند، بـا نگـاه

۱. نفس الرحمان فی فضائل سلمان، میرزا حسین نوری طبرسی، تحقیق جواد قیومی، ۱۳۶۹هـ.ش، ص۷۵.

اول آن حضرت را شناختند. بَراء نزدیک شد و گفت: ای فرستاده خدا، خداوند مرا به اسلام هدایت کرد و به روش دیگر مسلمانان، به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزاردم، لیکن در این سفر که به مکه می‌آمدم، دلم راضی نشد که این خانه (کعبه) را پشت سر قرار دهم و لذا به سوی مکه نماز خواندم. دوستان و همراهانم به من اشکال کردند، شما چه می‌فرمایید؟ پیامبرﷺ فرمود: من به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارم، اگر صبر می‌کردی بهتر بود، سپس به سوی بیت‌المقدس برگشت و به جانب آن نماز گزارد.[1]

بَراء بن معرور، نقیب مدینه

بَراء بن معرور در بیعت عقبه، از سوی پیامبرخداﷺ به نقابت و مهتری قومش در مدینه برگزیده شد. این کار به دلیل جایگاه و عظمتی بود که براء در نزد پیامبر داشت. او در فاصله پیمان عقبه، تا هجرت پیامبرخداﷺ به یثرب، در این شهر تلاش گسترده‌ای در انتقال پیام‌های پیامبرﷺ به قوم خویش نمود و بیشتر آنان، توسط براء بن معرور مسلمانی را برگزیدند.[2]

نماز پیامبر خداﷺ و علیؑ بر جنازه براء بن معرور

روایات در تاریخ وفات بَراء بن معرور گوناگون است؛ برخی وفات او را یک ماه پیش از هجرت دانسته‌اند. این روایات با روایات متواتر دیگری که وفات وی را در چهار ماه نخست هجرت دانسته، متناقض است و ظهور بیشتر روایات، حاکی از آن است که براء در چهار ماه نخست هجرت پیامبرﷺ در مدینه از دنیا رفته است.

علامه مجلسیؒ مرگ او را در چهار ماه نخست هجرت دانسته است. وی می‌نویسد:

هنگامی که جنازه براء بن معرور را نزد پیامبرخداﷺ آوردند تا بر او نماز بگزارد، فرمود: علی بن ابی‌طالب کجا است؟ گفتند: او به قُبا، در پی کار یکی از مسلمانان

---

۱. الطبقات الکبری، ج۳، ص۸۸.

۲. ر.ک: همان، ص۶۱۸.

رفته است. پیامبر خداﷺ نشست و بر او نماز نخواند. گفتند: ای فرستاده خدا، چرا بر او نماز نمی‌خوانی؟ گفت: خدای بزرگ فرمود: نماز او را به تأخیر اندازم تا علی هم برسد و در نمازش حاضر شود و او را نسبت به سخنی که در حضور من به او گفت، حلال کند. یکی از افرادی که شاهد داستان گفت‌وگوی براء با علی بود گفت: ای فرستاده خدا، براء با علی شوخی کرد و سخنی جدّی نگفت تا خداوند او را بدان مؤاخذه و سرزنش کند. پیامبرﷺ فرمود: اگر جدی گفته بود، خدای متعال همه اعمالش را نابود می ساخت، گرچه از عرش تا فرش زر و سیم صدقه داده باشد، اما او شوخی کرد و در این مورد، از سوی علی حلال شده است، اما من می خواهم که کسی از شما نپندارد علی از براء ناخشنود است. از این رو می‌خواهم علی حلالیت را ابراز کند تا خداوند بر قرب و بلندی مقام او در بهشت بیفزاید. چیزی نگذشت که علی بن ابی‌طالب حاضر شد و در برابر جنازه ایستاد و گفت: ای بَراء، خدایت رحمت کند! تو مردی بسیار روزه‌دار و نمازگزار بودی و در راه خدا از دنیا رفتی. آن‌گاه پیامبرخداﷺ فرمود: اگر میتی از دعای پیامبر بی‌نیاز بود، بی‌شک این دوست شما با دعای علی درباره او بی نیاز شده (یعنی دیگر با دعای علی، براء نیازی به دعای رسول الله ندارد) سپس پیامبرخداﷺ برخاستند و بر جنازه براء نماز گزاردند و در بقیع، بدن مطهرش را دفن نمودند.[1]

پیامبر خداﷺ چون از تجهیز و تکفین براء بن معرور فارغ شدند و در مجلس عزا نشستند، فرمودند: شما ای بازماندگان و اولیای بَراء، به تبریک سزاوارترید تا تسلیت؛ زیرا برای براء در حجاب‌های آسمان، قبه‌ای بر پا شد تا روحش به آسمان عروج کند. روح او را به بهشت بردند و همه خازنان بهشتی، روحش را دریافت نمودند.[2]

---

۱. الامام علی‌ؑ، احمد الرحمانی الهمدانی، مرکز انتشارات فرهنگی منیر، ۱۳۷۷هـ.ش، ص ۷۷۴.

۲. همان، ص۷۷۵.

«**وَ صَلَّى رَسُولُ اللهِﷺ، عَلَيهِ وَ كَبَّرَ أَربَعاً وَ دَفَنَهُ بِالبَقِيعِ**»[۱]؛ «و پیامبرخداﷺ بر جنازه او نماز گزارده، چهار تکبیر گفتند و در بقیع دفنش کردند».

۲۸. بِشر بن براء بن معرور

شخصیت نام‌آور دیگری که در بقیع دفن گردیده، بشر بن براء بن معرور است. براء ابن معرور، فرزندی دارد به نام بِشر که او نیز از بزرگان و اشراف مدینه است و در عقبه با پیامبرخداﷺ بیعت کرد و در بدر و اُحُد و دیگر غزوات پیامبرﷺ شرکت داشت و در راه پیامبرﷺ و آرمان‌های والای آن حضرت جانفشانی‌های فراوان نمود.

روایات فراوانی حضور او را در عقبه مورد تأکید قرار داده‌اند.

وكان أهل بيعة العقبة الآخرة، ثلاثة وسبعين رجلاً و امرأتين وهم: أسيد بن حضير النقيب، أبوالهيثم بن التيهان النقيب... البراء بن معرور النقيب، بشر بن البراء الخزرجي و... .[۲]

و اهل بیعت عقبه آخر، هفتاد و سه مرد و دو زن بودند... که از جمله آنان، اسید بن حضیر نقیب، ابوالهیثم بن تیهان، نقیب قوم خویش، براء بن معرور، نقیب قومش و بشر بن براء بن معرور خزرجی بودند.

همراه با پیامبرﷺ در خیبر

از غزوه‌هایی که در آن، بِشر بن بَراء بن معرور، بیش از همیشه، در کنار پیامبرﷺ بوده، حادثه فتح خیبر است. هنگام نماز و در زمان غذا خوردن، با پیامبرﷺ بوده است. پیامبر خداﷺ به ایشان علاقه داشته و این علاقه را بارها به وی اظهار کرده‌اند.

توطئه یهود بر ضدّ پیامبرﷺ و شهادت بِشر

هنگامی که پیامبر خداﷺ خیبر را فتح کرد و پیش از آن، در غزوه‌های فراوانی بر یهود چیره شد، بر آنان سنگین آمد، از این رو زنی یهودی به نام زینب دختر حارث،

---

۱. نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص۷۵.

۲. هجرة النبی الی المدینة...، مرکز المصطفی، ۱۳۷۸ ه‍.ش، ص ۱۰۰.

برادرزاده مرحب، برای گرفتن انتقام از پیامبرﷺ در قتل برادرش مرحبِ خیبری، در ماجرای فتح خیبر، تصمیم گرفت به گونه‌ای پیامبر را به قتل برساند و به ایشان سم بخوراند. بنابراین پرسید: پیامبرﷺ از اعضای گوسفند، کدام عضو را بیشتر از همه دوست می‌دارند؟ گفتند: پیامبرﷺ دست گوسفند را دوست دارد. به این جهت، گوسفندی را ذبح کرده و همه آن را کباب کرد و سم در اعضای آن، به خصوص دست‌هایش قرار داد و خدمت پیامبرخداﷺ آورد. پیامبرﷺ لقمه‌ای از آن غذا در دهن گذاشتند و بی‌درنگ از دهن بیرون آورده، فرمودند: دست نگهدارید که این غذا، خودش می‌گوید من مسموم هستم. همه یاران دست کشیدند؛ ولی بشر بن براء ابن‌معرور قبل آن، لقمه‌ای را فرو برده بود که همین لقمه به شدت در وجود او اثر گذاشت و همانجا از دنیا رفت. و در واقع به شهادت رسید توسط زنی یهودی، که بر اساس تحریک دیگر یهودیان در آن غذا سم ریخته بود.

حدّثنا وهب بن بقية، حدثنا خالد، عن محمد بن عمرو، عن أبي سلمة، أنّ رسول اللهﷺ أهدت له يهودية بخيبر شاة مصلية... كانت زينب بنت الحارث زوجة سلام بن مشكم و لم يأكل النبيﷺ و الآكل كان بشر بن براء بن معرور، فمات بشر بن براء بن معرور الأنصاري.[1]

وهب بن بقیه گوید خالد برای ما روایت کرد از محمد بن عمرو، و او از ابوسلمه که زنی یهودی، به نام زینب دختر حرث (حارث) همسر سلاّم ابن مشکم، گوسفندی مسموم را برای پیامبر خداﷺ آورد، اما حضرت از آن تناول نکرد و فقط در دهانش گذاشت و بیرون آورد، اما بشر بن براء بن معرور، لقمه‌ای خورد و در اثر آن سمّ، از دنیا رفت.

البته در سندهای مورد اعتماد تاریخی آمده است که پیامبر خداﷺ، گرچه از آن غذا

۱. اهم مناظرات الشیعة، الإنتصار، العاملی، دار السیرة، بیروت، لبنان، ۱۴۲۱ ه‍.ش، ص۴۸۷.

نخورد، اما همان لقمه‌ای را که در دهان خویش گذاشت، اثر سم در وجود مبارکش باقی ماند و گاهی در وجود آن گرامی اثر می‌گذاشت و حال ایشان را منقلب می‌ساخت و به همین جهت بسیاری از مورّخان عقیده دارند که پیامبرﷺ در اثر همان سم زن یهودی، به شهادت رسیده‌اند و مرض آخرین ایشان اثر سم زن یهودی بوده که در خیبر به پیامبرﷺ داده شده است.

موعظه بِشر در برابر یهود

بشر بن براء بن معرور، همراه با معاذ بن جبل در جریان خباثت‌های مکرر یهود، به میان آنان رفته و به موعظه‌شان پرداخته است.

در کتاب «متفرقات در اسباب نزول» این‌گونه آمده است:

نزلت هذه الآية في بني‌قريظة و بني‌نضير؛ ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ، فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.[1]

این آیه درباره بنی‌قریظه و بنی‌نضیر نازل شده است: و آن‌گاه که کتابی از نزد خدا برای آنان آمد و آن تصدیق می‌کرد آنچه را که به آنان نازل شده بود و آنها از قبل اظهار فتح و پیروزی کردند و چون آنچه را که می‌شناختند به آنان داده شد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد!

در تفسیر این آیه، ابن عباس که آشنا به علم تفسیر از جانب پیامبرﷺ شد، کلمه «**يَسْتَفْتِحُونَ**» را چنین تفسیر کرده است:

يستفتحون، أي: يستنصرون على الأوس و الخزرج لرسول اللهﷺ قبل مبعثه: فلمّا بعثه الله من العرب و لم يكن من بني‌اسرائيل كفروا به.[2]

---

۱. متفرقات فی اسباب النزول، مرکز المصطفی، ۱۳۷۶ هـ.ش، مرکز الرسالة، ص ۲۶.
۲. همان، ص ۳۷.

آنها اظهار می‌داشتند که پیروز خواهند شد؛ یعنی به وسیله پیامبر خداﷺ بر اوس و خزرج غلبه خواهند کرد؛ هنگامی که خداوند پیامبر را از عرب برانگیخت و از بنی‌اسرائیل برنینگیخت به ایشان کفر ورزیدند.

ابن عباس ادامه داده است: پس از اظهار کفر یهود، دو نفر به نزد یهود رفته و آنها را شماتت کردند؛ یکی معاذ بن جبل و دیگری بشر بن براء بن معرور بود.

فقال بشر بن البراء بن معرور، یا معشر الیهود: اتقوا الله و أسلموا، فقد کنتم تستفتحون علینا بمحمد و نحن أهل الشرك، و تصفونه، و تذکرون أنّه مبعوث، فقال سلام بن مشکم: ما جاءنا بشيء نعرفه و ما هو بالذي کنّا نذکر لکم فأنزل الله تعالی هذه الآیة... .[1]

بشر بن براء بن معرور گفت: ای جماعت یهود، تقوا پیشه کنید و مسلمان شوید. شما کسانی بودید که پیش از رسالت محمدﷺ بر ما، طلب و اظهار نصرت می‌کردید و او را به صفات نیک می‌ستودید. حال چرا این موضع را گزیده‌اید؟ سلاّم بن مشکم گفت: محمد چیزی را که ما می‌خواستیم نیاورده و آنچه را یاد می‌کردیم محقّق نکرده، سپس این آیه نازل شد... .

مورّخان آورده‌اند که پیامبرخداﷺ از همان سم دچار مریضی شد، مادر بشر به عیادت پیامبرﷺ آمد. حضرت به وی فرمودند: «ای مادر بشر، اثر همان لقمه‌ای که در خیبر با پسر تو خوردم، گاهی در من ظاهر می‌شد تا اینکه این بار نفسم را قطع می‌کند».

فقالﷺ یا أمّ بشر، ما زالت أکلة خیبر التي اکلت بخیبر مع ابنك تعاودني، فهذا أوان قطعت ابهري فکان المسلمون یرون أنّ رسول اللهﷺ مات شهیداً مع ما أکرمه الله به من النبوّة.[2]

پیامبرﷺ فرمود: ای مادر بشر، همواره لقمه خیبر که با پسرت خوردیم، مرا به

۱. متفرقات فی اسباب النزول، مرکز المصطفی، ۱۳۷۶ هـ.ش، مرکز الرسالة، ص۳۸.
۲. بقیة اخبار مرض النبی و وفاته، مرکز المصطفی، مرکز الرساله، ۱۳۷۸هـ.ش، ص۹۴.

مرض وا داشت که امروز هم برای همان به عیادتم آمده‌ای. پس اکنون زمان قطع نفس من است و مسلمین اعتقاد دارند که پیامبرخداﷺ شهید از دنیا رفته، به اضافه کرامتی که خدا به او به نبوت فرموده.

البته در مطاوی و مسانید تاریخی آمده است که پیامبرخداﷺ، پس از شهادت بِشر، زن یهودی را آوردند و دستور دادند که او را به سزای عملش برسانند و او را کشتند.

مدفون در بقیع

پیامبر خداﷺ بشر بن براء بن معرور را در بقیع دفن کرد و خود، شخصاً بر جنازه‌اش نماز گزاردند. رحمت و غفران و رضوان الهی، بر این حماسی پاکباخته و شهید «**فَصَلّی عَلَیهِ رَسُولُ الله وَ دُفِنَ بِالبقیع**»[۱]؛ «پیامبر بر او نماز گزاردند و در بقیع دفن گردید».

۲۹. عبدالله بن سلام

از دیگر یاران مخلص، با وفا و صادق پیامبرخداﷺ، عبدالله بن سلام است. وی بر آیین یهود بود، که با شنیدن آوازه پیامبرخداﷺ ـ به اینکه در مکه، مردی از عرب به رسالت برانگیخته شده و نامش «محمد» است ـ به مکه رهسپار شد تا به حضور آن حضرت برسد و با توجه به اخباری که در تورات خوانده بود، می‌خواست استفاده کند که آیا نشانه‌هایی که تورات درباره پیامبرخاتمﷺ داده، صحیح است یا خیر؟

در مجمع الزوائد هیثمی آمده است:

یوسف بن عبدالله بن سلام، از پدرش عبدالله بن سلام، نقل کرده آن‌گاه که عبدالله ابن سلام یهودی بود به احبار یهود گفت: من با پدرانم و با ابراهیم و اسماعیل عهدی بسته‌ام در زمانی که محمّد فرستاده خدا می‌آید، به دین او بگرویم، به این جهت، چون شنیدم که پیامبرخداﷺ در مکه به رسالت برانگیخته شد، به مکه رفتم،

---

۱. بعض ما جاء فی غزوة خیبر، مرکز المصطفی، مرکز الرسالة، ۱۳۷۸ هـ.ش، ص۱۲۷.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در موسم حج، در منا دیدم، تا چشمان پیامبر به من افتاد، پرسید: تو عبدالله سلامی؟ گفتم: آری. فرمود: نزد من بیا. نزدیکش رفتم. حضرت از من پرسید: «**أَنْشُدُكَ بِاللهِ، يَا عَبْدَاللهِ بْنَ سَلامٍ أَمَا تَجِدُنِي فِي التَّوْرَاتِ رَسُولَ اللهِ**»؛ «تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نام مرا در تورات، به عنوان رسول الله ندیده‌ای؟» گفتم: نام و سیمای شما را در تورات خوانده‌ام. سپس از ایشان خواستم خدا را برایم توصیف کند. آن حضرت سوره توحید را برایم تلاوت کردند. به ایشان عرض کردم: ای فرستاده خدا، چگونه می‌توانم به آیین شما وارد شوم؟ فرمود: بگو: «**أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ**»؛ «من شهادتین بر زبان جاری ساختم و مسلمانی برگزیدم».[1]

بازگشت به مدینه و انتظار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

عبدالله بن سلام وقتی مسلمان شد، به مدینه بازگشت و چون در میان یهودیان می‌زیست اسلامش را کتمان کرد و پوشیده داشت و نمازش را مخفیانه، به شیوه اسلامی می‌گزارد و منتظر بود که پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه هجرت کند. خودش چنین نقل کرده است:

شنیدم که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه هجرت کردند؛ فریاد مردم مدینه را در انتظار نبی شنیدم. جمعیت انبوهی منتظر قدوم آن حضرت بودند. من بالای درخت خرمایی رفتم و چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک شدند خودم را از روی درخت انداختم تا به حضورش شرفیاب گردم، چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا دید، فرمود: ای عبدالله بن سلام، یقین دارم که اگر موسی را هم می‌دیدی، این‌گونه از بالای درخت خودت را نمی‌انداختی! گفتم: آری، ای فرستاده خدا، من شوق به زیارت شما دارم و از دیدار شما به حدی خوشحالم که با دیدن موسی، چنین خوشحال نخواهم شد: «**فأجلسَني رَسُولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله في حِجرِه و مَسَحَ على رأسي و سمّاني يوسف**»[2]؛ «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا در کنار خود نشاند و دست مبارکش را بر سرم کشید و نامم را یوسف گذاشت».

---

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۹، ص۳۲۶.

۲. همان، ص۲۲۷.

در کنار پیامبر خداﷺ

عبدالله بن سلام، پس از هجرت پیامبرﷺ همواره در کنار آن حضرت بود و در بسیاری از نبردها، در رکابش حضور داشت. در بدر و اُحُد و احزاب و حُنَین شرکت کرد و از یاران باوفا و صادق پیامبر گرامیﷺ بود.

طبق نقل طبرانی، عبدالله بن سلام، در حفر خندق و در ماجرای غزوه احزاب در کنار پیامبر و علیؑ بود و در هنگام حفر خندق، اشعاری در دفاع از پیامبرﷺ به صورت حماسی می‌خواند.

نزول آیه قرآن در شأن وی

وقتی عبدالله بن سلام مسلمان شد، بر یهود گران آمد و آنان پیوسته درصدد بودند که با وی مرتبط شده، از او بخواهند که اسلامش را انکار کند. این آیه مبارکه در همین زمینه، نازل شد:

﴿یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِکُمْ لا یَأْلُونَکُمْ خَبالاً وَدُّوا ما عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیاتِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۸)

ای مؤمنان! بیگانگان را همراز خود مگیرید، چه آنها از هیچ‌گونه آسیب‌رسانی در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. دوست دارند شما در رنج باشید. همانا دشمنی از گفتارشان پیداست، و کینه‌ای که دلشان نهان می‌دارد بزرگ‌تر است. به راستی ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.

راوی رسول اللهﷺ

عبدالله بن سلام، راوی صادق پیامبرﷺ بود و روایات فراوانی را از پیامبرخداﷺ در سینه خود داشته و در هر مجلسی آنها را بیان می‌کرد. بدین روی، در کتب روایی معتبر، عبدالله بن سلام، از راویان برجسته پیامبر خداﷺ معرفی گردیده است.

برای نمونه، دو ـ سه روایت را که او از پیامبرﷺ نقل کرده، می‌آوریم:

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سَلامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِﷺ يَقُولُ: مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوُضُوءَ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، أَوْ أَرْبَعًا ـ شَكَّ سَهْلٌ ـ يُحْسِنُ فِيهِمَا الركوع وَالخُشُوعَ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ اللهَ غَفَرَ لَهُ.[1]

عبدالله بن سلام گوید: شنیدم از پیامبر خدا ــ درود خدا بر او باد ــ که می‌فرمود: هرکس وضو بگیرد و وضویی نیکو بگیرد، سپس قیام کرده، دو یا چهار رکعت نماز بگزارد و رکوع درستی انجام دهد و با خشوع و حضور قلب نماز را اقامه کند، سپس از خداوند طلب مغفرت نماید، خداوند همه گناهانش را می‌بخشد.

وَعَن عَبدِالله بن سلام، انه قال: قال النبيﷺ: الحياء من الإيمان و لا ايمان لمن لا حياء له.[2]

عبدالله بن سلام نقل کرده که پیامبرخداﷺ فرمودند: حیا نشانه ایمان است و ایمان ندارد کسی که حیا ندارد.

وعَن عَبدِالله بن سلام: إنّ النّبيﷺ قال: خير النساء من تسرّك إذا أبصرت و تطيعك إذا أمرت و تحفظ غيبتك في نفسها و مالك.[3]

عبدالله بن سلام از پیامبرخداﷺ نقل کرده که فرمود: بهترین زن آن است که خوشنودت سازد آن‌گاه که به او می‌نگری و اطاعتت کند آن‌گاه که فرمانش می‌دهی و در غیاب تو خود را برایت حفظ کند و نگاهبان مالت باشد.

عبدالله بن سلام همچنین روایات بسیاری در زمینه‌های مختلف از پیغمبرخداﷺ نقل کرده است و در سلسله راویان غدیر خم و فضایل علی‌ؑ، به صورت مبسوط منعکس است که به جهت خودداری از طولانی‌شدن بحث، از اشاره به آنها صرف‌نظر کرده و خوانندگان را به کتب تاریخی در این زمینه ارجاع می‌دهم.

---

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۲، ص۲۷۸.
۲. همان، ج۱، ص۹۱.
۳. همان، ج۴، ص۲۷۲.

مدافع خلافت

در کارنامه زندگی عبدالله بن سلام، همگامی با علیؑ، پس از رحلت پیـامبر خـداﷺ، انعکاس کامل دارد. ولی در ماجرای انقلاب مردم علیه عثمان، از اینکه خلیفه‌کشی در میان مسلمانان رایج شود، به شدت بیمناک بود و مردم را از آن برحذر می‌داشت.

طبرانی از عبدالله بن سلام نقل کرده است:

حين هاج الناس في أمر عثمان: أيّها النّاس لا تقتلوا هذا الشيخ واستعتبوه فإنّـه لـن تقتـل أمّة نبيّها فيصلح أمرهم حتّى يهراق دماء سبعين ألفاً منهم ولن تقتل أمة خليفتها فيصلح أمرهم حتّى يهراق دماء أربعين ألفاً. فلم ينظروا فيها قال وقتلوه.[1]

هنگامی که مردم در مخالفت با عثمان شورش کردند و درصدد کشتن وی برآمدند، چنین گفت: ای مردم، این پیرمرد را نکشـید و رهـایش کنیـد؛ زیـرا هـیچ امتـی پیامبرش را نکشت مگر این‌که شیرازه امورشان از هم گسست و سـزاوار بـود کـه خون هفتاد هزار نفرشان بر زمین بریزد و هرگز نمی‌کشد امتـی خلیفـه‌ای را مگـر اینکه سزاوار است خون چهل هزار نفرشان بریزد. آنان به گفته وی توجه نکردند و خلیفه را کشتند.

عبدالله بن سلام بعد از قتل عثمان می‌گفت: «مردم با این عملِ خود، باب فتنـه علیـه خلیفه به حق را گشودند».

البته نیک می‌دانیم که علیؑ هم در ماجرای انقلاب مردم مدینه علیه عثمان، هرگـز راضی به کشته شدن خلیفه نبودند و به همـین جهـت حسـنینؑ و محمـد حنفیـه را مأمور کردند که از خلیفه نگهبانی کنند و حتی خلیفه را که در مضیقه بی‌آبـی قـرار داده بودند، سیراب سازند و برایش آب ببرند و شاید عبدالله بن سلام هم از همـین جهـات، مخالف کشته شدن خلیفه بوده است.

---

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۹، ص۹۲.

گفتار علی﴿ع﴾ درباره عبدالله بن سلام

علی﴿ع﴾ درباره عبدالله بن سلام، جمله‌ای را بیان کرده که بسیار مهم است. آن حضرت در پیشامد ماجرایی فرموده است: «**دعوه فانه منّا اهل البیت**»؛ «رهایش سازید که او فردی از ما اهل بیت است».

فجلس عبدالله بن سلام بعد قتل عثمان أيام في الطريق لعليّ، فقال: أين تريد يا عليّ؟ فقال: أريد أرض العراق. قال: عبدالله بن سلام: لا تأتي العراق وعليك بمنبر رسول الله﴿ص﴾. فوثب به أناس من أصحاب علي وهموا به فقال علي: دعوه فإنّه منّا أهل البيت.[1]

عبدالله بن سلام، چند روز بعد از قتل عثمان، در راه علی﴿ع﴾ نشست، تا آن حضرت را ببیند. هنگامی که آن حضرت اراده داشت به عراق برود، او را دید، پرسید: به کجا اراده کرده‌ای یا علی؟ حضرت فرمود: می‌خواهم به عراق بروم. عبدالله بن سلام گفت: به عراق مرو و بر تو باد به قبر پیامبر خدا﴿ص﴾. اصحاب علی با او برخورد کردند و می‌خواستند مانع از گفتار او شوند، حضرت فرمود: رهایش سازید که او فردی از ما اهل‌بیت است.

فضایل عبدالله سلام فراوان است و او در واقع، عالم به شریعت بود و جزو کسانی است که معاذ بن جبل همواره دیگران را سفارش می‌کرد که از علم عبدالله بن سلام بهره گیرند.

لذا ذهبی، در سیر اعلام النبلاء آورده است که عبدالله بن سلام، جزو کسانی است که «**عنده علم الکتاب**»؛ «**در نزد او است علم کتاب**».[2]

عبدالله سلام، به مناسبت اسم‌گذاری که پیامبر﴿ص﴾ برای او کرد، نام فرزند بزرگ خود را یوسف نهاد و یوسف نیز شخصیتی ممتاز نزد رسول خدا﴿ص﴾ محسوب می‌گردید.

---

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۹، ص۹۲.

۲. ر.ک: سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج۲، ص۴۱۸.

عبدالله بن سلام، مدفون در بقیع

ابن حبّان[1] گوید: عبدالله بن سلام از بهترین صحابه پیامبرخداﷺ بود؛ «**وَ هُوَ مِن خِیَارِ صَحَابَةِ الرَّسُول**» یعنی او از نیکان و بهترین‌های اصحاب پیامبرﷺ بود که در سال ۴۳ه .ق، در مدینه در گذشت. مسلمانان پیکر او را با اندوه به بقیع برده و بر آن نماز گزاردند و در بقیع مدفونش کردند.

۳۰. کعب بن عمرو

کعب بن عمرو از دیگر آرمیدگان در بقیع است. وی مشهور به ابوالیسر و دارای پیشینه‌ای نیک بوده و از اصحاب باوفای پیامبرخداﷺ است که در کتب رجال نام برده شده است.

حضور در پیمان عقبه

کعب از کسانی است که همراه با یثربیان، در آخرین پیمان عقبه حضور داشته و با پیامبرخداﷺ بیعت می‌کند. مسلمانی او در یثرب، به وسیله مُصعب بن عُمیر بوده است.

حضور در بدر و بیعت رضوان

کعب بن عمرو، هم در بیعت رضوان حضور داشته و هم در بدر. علامه امینی در کتاب ارزشمند «الغدیر» او را در زمره کسانی یاد می‌کند که در بیعت رضوان و بدر حضور داشته و در جلد نهم کتاب یاد شده آورده است:

> در روز جنگ جمل، گروهی از برجستگان صحابه پیامبرخداﷺ زیر پرچم علی علیه السلام حضور داشتند. آنان از نامداران امت بودند و بیشترشان در جنگ صفین، همراه حسن و حسین، در کنار علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بودند. اینها کسانی بودند که هم در بیعت رضوان حضور داشتند و هم در بدر.[2]

---

۱. تاریخ الصحابة، ج۴، ص ۲۸۰؛ کتاب الثقات، ج۳، ص۳۲۸.
۲. الغدیر، ج۹، ص ۲۶۷.

علامه سپس از نام آنها یاد می‌کند و می‌نویسد:

۱. اُسید بن ثعلبه انصاری، بدری؛ ۲.ثابت بن عبیدانصاری، بدری که در صفین کشته شد... ۳.کعب بن عمرو، ابوالیسر یا ابوزعنه، بدری، که در بیعت رضوان حضور داشت.[۱]

شجاع در میدان‌های رزم

کعب بن عمرو در میدان‌های رزم و نبرد، دلاوری بزرگ و فردی شجاع و نترس بود که در ماجرای اسیر گرفتن گروهی از کفار قریش، پیامبرخداﷺ به او فرمود: «**أَعَانَكَ عَلَیهِم مَلَكٌ كَرِیمٌ**»[۲]؛ «فرشته‌ای کریم تو را بر آنان یاری داد».

راوی احادیث پیامبرﷺ

کعب بن عمرو، یا ابوالیسر، از راویان احادیث پیامبرخداﷺ بود که از او روایات فراوانی در مسانید صحیح فریقین باقی مانده است که جهت دوری از طولانی‌شدن بحث، از آوردن نمونه خودداری می‌کنیم.

مدفون در بقیع

طبق نقل ابن حجر عسقلانی، کعب بن عمرو (ابوالیسر) در سال ۵۵ه‍.ق در مدینه وفات یافت. «**صَلَّی عَلَیهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسلِمِینَ وَ دُفِنَ بِالبَقِیع**».[۳]

۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس

او از بزرگان اصحاب است که در بیعت عقبه حضور داشته و در جنگ‌های بدر و اُحُد شرکت کرده و از بزرگ‌ترین افتخاراتش آن است که مدتی خادم پیامبر خداﷺ بوده و در غدیر خم، ماجرای نصب علی‌علیه‌السلام به مقام امامت مسلمانان را از نزدیک دیده

۱. الغدیر، ج۹، ص۲۶۸.

۲. بعض ما جاء فی جبرئیل و بعض الملائکة، مرکز المصطفی، ص ۱۶۲۴.

۳. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۸۰، دارالکتاب العربی، ۱۹۸۷م، ص ۴۳۷.

است. وی در حدیث شاهدخواهی علی علیه السلام بر ماجرای غدیر و حاضران در آن، از هفده نفری است که در حضور خلیفه اول (ابوبکر) به‌پاخاستند و شهادت قاطع دادند و سوگند صریح یاد کردند که به چشم خود دیدند پیامبرخداﷺ در ماجرای غدیرخم، علی علیه السلام را به رهبری امّت بعد از خویش، نصب کردند.

سهل بن سعد، همراهی صادق برای پیامبرﷺ

سهل بن سعد ساعدی همراهی صادق برای پیامبرﷺ بود و تقریباً تمام دوران رسالت را با آن حضرت همراهی کرد؛ به‌گونه‌ای‌که کمتر غزوه‌ای است او در کنار پیامبرﷺ حضور نداشته باشد. اگر بخواهیم تمام موارد همگامی و حضورش با پیامبرگرامی اسلامﷺ را بنگاریم، از حد یک مقاله فراتر خواهد رفت، لذا به بیان نمونه‌ای از آن همگامی اکتفا می‌کنیم:

سهل بن سعد گوید:

جُرِحَ وَجْهُ رَسُولِ اللهﷺ... يَوْمَ أُحُدٍ ... وَ كُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ وَهُشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهﷺ تَغْسِلُ الدَّمَ وَكَانَ عَلِي بْنُ ابِيطالب يَسْكُبُ عَلَيْها بِالْمِجَنِّ فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لا يَزِيدُ الدَّمَ إِلاَّ كَثْرَةً أَخَذَتْ قِطْعَةَ حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ.[1]

در ماجرای جنگ اُحد، صورت پیامبرﷺ جراحتی یافت و چهار دندان پیشین آن رسول گرامی شکست و بر سر شریفش در اثر جراحت ورمی ایجاد شد، فاطمه علیها السلام پیامبر را مداوا می‌کرد و خون را از پیشانی آن حضرت می‌شست و علی علیه السلام با ظرفی آب می‌ریخت. فاطمه علیها السلام وقتی دید آب بر خون چیره نمی‌شود و خونریزی بند نمی‌آید، قطعه حصیری را برداشت و آن را سوزانده، خاکسترش را بر محل جراحت بست و خون بند آمد.

---

۱. أضواء علی الصحیحین، الشیخ محمد صادق النجمی، مؤسسة المعارف الاسلامیّة، ۱۴۱۹هـ.ق، ص۲۴۷؛ اسرار الفاطمیة، الشیخ محمد فاضل المحمودی، ص۲۵۹؛ صحیح مسلم، ج۵، ص۱۷۸.

سهل، روایتگری ولایتمدار

سهل بن سعد، یکی از راویان خاندان رسالت است. روایتگری است که ولایت علی علیه‌السلام را در دل داشت و روایات بسیاری از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در امامت علی علیه‌السلام نقل کرد. او بسیاری از روایات را که نقل کرده، خود ناظر، شاهد و شنونده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. به نمونه‌ای از این روایات اشاره می‌کنیم:

حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رضی‌الله‌عنه أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: لَأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلاً يَفْتَحُ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: أَيْنَ عَلِي بْنُ ابي‌طالب؟ فَقِيلَ: هُوَ يَا رَسُولَ اللهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ فَأُتِي بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ حَتَّى كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ، فَقَالَ عَلِي: يَا رَسُولَ اللهِ، أُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا. فَقَالَ: انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلاَمِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللهِ فِيهِ، فَوَاللهِ لأَنْ يَهْدِيَ اللهُ بِكَ رَجُلاً وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ.[1]

یعقوب بن عبدالرحمان از ابن حازم نقل کرده که گفت: سهل بن سعد ساعدی به من خبر داد که پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز خیبر فرمود: پرچم را سحرگاهان به مردی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را به دست او محقق می‌سازد؛ مردی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. سهل گفت: مردم شب را به صبح آوردند، در حالی که در این اندیشه بودند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرچم را به چه کسی خواهد سپرد!؟ آن‌گاه که صبح شد، خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند و هر کدام امیدوار بودند که پرچم به او داده شود، اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: کجا است

---

۱. المسانید، محمد حیاة الانصاری، ج۱، بی‌تا، بی‌نا، ص۱۱۷ و ج۲، ص۲۰۴.

علی بن ابی‌طالب؟ گفته شد: علی درگیر درد چشم است. پیامبرﷺ فرمود: او را بیاورید. علی را آوردند. حضرت از آب دهانش به چشم علی کشید و برایش دعا کرد. چشم علی‌علیه‌السلام بهبود یافت. گویی که دردی نداشته است! در این هنگام پیامبرﷺ پرچم را به علی سپرد. علی‌علیه‌السلام خطاب به پیامبرﷺ گفت: من با آنان می‌جنگم تا همچون ما، به مسلمانی درآیند. پیامبرﷺ فرمود: پیشگامانی را بفرست و به اسلام دعوتشان کن و به آنان بگو که خدا درباره ایشان چه چیزی را دوست می‌دارد. سوگند به خدا که اگر یک نفر به وسیله تو هدایت شود، برای تو بهتر است از تمام نعمت‌های روی زمین.

پایداری سهل در ولایت علی‌علیه‌السلام

کینه آل مروان نسبت به اهل بیت‌علیهم‌السلام را به خوبی می‌دانیم و نیز آگاهیم که بیشترین کینه را، این دودمانِ مطرود نسبت به علی‌علیه‌السلام داشته‌اند. در همین راستا مروانیان می‌کوشیدند یاران علی را نیز به انواع آزارها و اذیتها، شکنجه کنند. از این رو، فردی از آل مروان که از سوی معاویه بر مدینه گماشته شده بود، دستور داد سهل بن سعد ساعدی را بیاورند. وقتی سهل را حاضر کردند، آن فرد دستور داد که سهل به علی‌علیه‌السلام ناسزا گوید، اما سهل از این کار خودداری کرد و حاضر به سبّ علی‌علیه‌السلام نشد.

آن فرد خبیث گفت: حال که حاضر نیستی، علی را دشنام داده، ناسزا بگویی، بگو خداوند ابوتراب را لعنت کند (!) سهل گفت: برای علی، نامی محبوبتر از ابوتراب نیست و هنگامی که او را با کنیه «ابوتراب» می‌خوانند، خوشحال می‌شود و من هرگز چنین کاری را نمی‌کنم؛ زیرا خودم شاهد بودم که علی‌علیه‌السلام در خانه نبود و پیامبر خداﷺ به خانه علی رفتند و دیدند او در خانه نیست، از دختر خویش فاطمه‌علیهاالسلام پرسیدند: علی کجا است؟ فاطمه‌علیهاالسلام عرض کرد: از خانه بیرون رفت. پیامبر به سمت مسجد رفتند و دیدند علی‌علیه‌السلام در گوشه‌ای از کوچه منتهی به مسجد، روی خاک‌ها نشسته و بر

چهره‌اش مقداری گرد و غبار است. حضرت به ایشان فرمود: برخیز ای ابوتراب! پس از این، علی‌علیه‌السلام خوش‌ترین کلمه را کلمه ابوتراب می‌دانست و هرگاه به این کنیه خوانده می‌شد، خوشنود می‌گردید».[1]

بدین‌سان، سهل بن سعد از ناسزاگویی به علی‌علیه‌السلام خودداری ورزید و مورد آزارها و شکنجه‌های بسیاری واقع شد و همواره مورد عذاب قرار می‌گرفت.

سهل و نقل حدیث قهقری

حدیثی است که سهل بن سعد ساعدی آن را از پیامبرخداصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که در مضامین حدیثی، معروف به «حدیث قهقری» است. مضمون آن چنین است:

عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد السّاعِدِي، قَالَ: قَالَ النَّبِيصلی‌الله‌علیه‌وآله: ... لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، ... فَأَقُولُ: إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَيَّرَ بَعْدِي»، «وَيُقَالُ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».[2]

از سهل بن سعد ساعدی است که گفت: پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: در روز قیامت، اقوامی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها هم مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها حایل و مانع ایجاد می‌شود. من به خداوند عرض می‌کنم: آنان از من هستند. در جوابم گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه‌ها کردند؟! من می‌گویم: وای، وای بر کسانی که بعد از من، سنتی را تغییر داده باشند و گفته می‌شود، آنان به عقب برگشتند و قهقری اختیار کردند.

سهل، ناظر کاروان اسیران کربلا و سرها بر نیزه‌ها

سهل بن سعد ساعدی، خود نقل کرده که آهنگ بیت‌المقدس کردم. به شام که رسیدم، دیدم شهری است پردرخت و خوش آب و هوا و نیز دیدم که همه شهرها را

---

۱. المنتخب من صحاح الستة، محمد حیاة الأنصاری، بی‌تا، بی‌نا، ص۲۲.

۲. مناقشة عقائدیّة، السید بدرالدین الکاظمی، المملکة العربیة السعودیه، نشر الحجاز، ۱۳۹۷ه.ق، ص۹.

آذین بسته‌اند و سردرهایی مجلّل ساخته‌اند. اسب‌ها را زین کرده و محفل‌هایی نصب نموده‌اند و مردم هلهله می‌کردند و جشن گرفته بودند. زنانی هم دف و چنگ می‌زدند و شادی را افزون می‌ساختند.

با خود گفتم: آیا شامیان عیدی دارند که چنین شادمانی می‌کنند؟ از مردی پرسیدم: مگر شما عید دارید؟ گفت: گویا شامی نیستی؟ از کدام دیاری؟ گفتم: از اهالی مدینه‌ام. گفت: شگفت نیست که امروز از آسمان خون ببارد و زمین اهلش را به کام خود فرو برد. پرسیدم: برای چه؟! گفت: اکنون اسیران آل‌الله و سر مطهّر حسین‌علیه‌السلام را بر نیزه کرده، می‌آورند.

فَقُلْتُ وَا عَجَبَاهْ يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَ النَّاسُ يَفْرَحُونَ. قُلْتُ مِنْ أَيِ بَابٍ يُدْخَلُ فَأَشَارُوا إِلَى بَابٍ يُقَالُ لَهُ بَابُ سَاعَاتٍ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى رَأَيْتُ الرَّايَاتِ يَتْلُو بَعْضُها بَعْضاً فَإِذَا نَحْنُ بِفَارِسٍ بِيَدِهِ لِوَاءٌ مَنْزُوعُ السِّنَانِ عَلَيْهِ رَأْسٌ مِنْ أَشْبَهِ النَّاسِ وَجْها بِرَسُولِ اللهﷺ.[1]

گفتم: وای بر این مردم، که سر حسین بن علی‌علیهماالسلام به ظالمی هدیه داده شود و آنان شادمانی کنند. پرسیدم: آنان را از چه دری وارد شام می‌کنند؟ آن مرد گفت: از باب ساعات. در همین اثنا دیدم که پرچم‌ها پشت سر یکدیگر آمدند. سواری را دیدم که پرچمی وارونه بر دست دارد و نیزه‌ای و بر بالای نیزه سری را دیدم که شبیه‌ترین صورت را به رسول گرامی اسلامﷺ دارد.

عَنْ كَامِلِ الْبَهَائي، قَالَ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِي: رَأَيْتُ الرُؤُوسَ عَلَى الرِّمَاحِ وَ يَقْدُمُهُم رَأْسُ الْعَبّاسُ بْنُ عَلِيعلیهماالسلام فَنَظَرْتُ إِلَيهِ كَأَنَّهُ يَضْحَكُ، وَ رَأْسَ الإِمَامِعلیه‌السلام، كَانَ وَرَاءَ الرُّؤُوسِ، أَمَامَ الْمُخَدَّراتِ وَلِلرأْسِ الشَّرِيفَةِ مَهَابَةً عَظِيمَةً وَ يُشْرِقُ مِنْها النُّورُ بِلِحْيَةٍ مُدَوَّرَة قَدْ خَالَطَها الشَّيْب وَصَلب عَلَى شَجَرَة. فَاجْتَمَعَ النّاس حَولَهَا يَنْظُرُونَ إِلَى النُّورِ

---

۱. الامام الحسین، الحاج حسین الشاکری، بی‌تا، بی‌نا، ص۲۲۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۲۷.

السَّاطِعِ فأَخَذَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، دَعَاهُم ابْن زِيَاد مَـرَّةً أُخْـرَى فَلَـمَّا دَخَلُـوا عَلَيْـهِ وَ أَيْـنَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بَيْنَ يَدَيهِ وَالأَنْوَارِ الإلهِيَة تَتَصَاعَدُ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ... .[۱]

از کامل بهایی نقل شده است که سهل بن سعد ساعدی گفت: سرهـا را بر نیزه دیدم و پیشاهنگ آنان، سر مطهّر عباس بن علی علیهما السلام بـود. بـه او نگریسـتم، گویـا کـه می‌خندید و سر مطهر امام علیه السلام، پشت سر همه سرها قرار داده شده بـود و پـیش‌روی زنان حرم عصمت و طهارت. آن سر مطهر مهابت و جلالتی بزرگ داشت که از آن نوری به آسمان ساطع بود؛ سری که پیری برآن عارض گشته بود و بر درختی نهاده بودند. مردم، گرد آن سر نـورانی و مطهّـر جمـع شـده بودنـد و نـور جلالـتش را می‌نگریستند و آن سر مطهّر قرائت قرآن می‌نمود. آنـان را ابـن زیـاد فراخوانـد و سر مطهر حسین را پیش او بردند و سر را پیش روی خود نهاد، در حالی کـه انـوار الهی از آن سر نورانی به آسمان کشیده می‌شد.

سهل بن سعد، روایتگر حدیث فاطمه علیها السلام

سهل بن سعد ساعدی روایتگر حدیث فاطمه زهرا علیها السلام است؛ روایتی که حضرت زهرا از پدر بزرگوارش نقل فرموده، که پدرم به علی علیه السلام فرمود: ای علی! تو خلیفه من بعـد از منی و بعد از تو، فرزندت حسن، و بعد از فرزندت حسن، فرزندت حسین علیهما السلام، و بعد از حسین، فرزندش علی بن الحسین علیه السلام و پس از او، فرزندش محمد بن علی الباقر علیهما السلام و پـس از او، فرزندش جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و بعد از او فرزنـدش موسـی بـن جعفـر علیهما السلام، و پس از او، فرزندش علـی بـن موسـی الرضـا علیهما السلام و پـس از او، فرزنـدش محمـد بـن علـی الجواد علیهما السلام و پس از فرزندش علی بن محمـدالهادی علیهما السلام و پـس از او، فرزنـدش حسـن بـن علی العسکری علیهما السلام، و بعد از او فرزندش که نامش هم نام من است و خداوند بـه وسـیله او، زمین را پر از عدل و داد می‌نماید پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد؛

---

۱. الامام الحسین، ص ۲۳۲.

يَفْتَحُ اللهُ بِهِ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَهُمْ أَئِمَّةُ الحَقِّ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُمْ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُمْ.[1]

خداوند به دست مهدیعجّل‌الله‌فرجه شرق و غرب عالم را فتح می‌کند. آنان، امامان حق و زبان‌های راستین خدایند. پیروز است کسی که آنان را یاری کند و خوار و بی‌مقدار است کسی که آنان را خوار شمارد.

جنایت حجاج بن یوسف ثقفی در حق سهل

حجاج بن یوسف ثقفی که از پلیدترین و جنایتکارترین حاکمان دوران اموی بود، جنایات فراوانی را بر یاران علی و طرفداران اهل بیتعلیهم‌السلام وارد نمود؛ از جمله آن جنایات، جنایتی بود که بر جابر بن عبدالله انصاری و سهل بن سعد ساعدی وارد ساخت. حجاج، ایشان را به جرم دوستی اهل بیتعلیهم‌السلام احضار کرد و فرمان داد از علیعلیه‌السلام، آن امیر تقوا و عدالت و پاکی بیزاری بجویند؛ اما هیچ‌یک از آن دو شخصیت بزرگ و برخی از کسانی که با آنها بودند، حاضر به چنین کاری نشدند. آنها در برابر دژخیم تاریخ ایستادند و بر ولایت علیعلیه‌السلام و تبعیت از آن حضرت پای فشردند، ولی حَجّاج دستور داد بر دست و گردن آنها آهنی سرخ شده قرار دادند. دست‌های هر دو بزرگوار و گردن آنها را با آهن گداخته علامت نهادند تا به زعم خود، مردم عبرت گیرند و ولایت علیعلیه‌السلام را فرو نهند!

كَانَ الحُجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ الثَّقَفِي، قَدْ خَتَمَ فِي يَدِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِالله الأَنْصَارِي وَ فِي عُنُقِهِ وَ فِي يَدِ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِي وَ عُنُقِهِ، يُرِيدُ إِذْلاَلَهُمْ وَ أَنْ يَجْتَنِبَهُمُ النَّاس.[2]

حجاج بن یوسف ثقفی به دست و گردن جابر بن عبدالله انصاری و به دست و گردن سهل بن سعد ساعدی با آهن گداخته علامت نهاد و سرخ کرد و غرضش آن بود که آنها را خوار سازد و به مردم بگوید که از آنها دوری جویند.

---

۱. المهدی المنتظر، الحاج حسین الشاکری، ج۱، چاپخانه ستاره، ۱۴۲۰ه.ق، ص۱۸۵.

۲. تدوین السنة الشریفه، السید محمدرضا الجلالی، بی‌نا، ۱۴۱۲ه.ق، ص۴۷۸.

مدفون در بقیع

در آغاز اشاره داشتیم که سهل بن سعد، اراده بیت المقدس کرده بود که در شام با حادثه مؤلمه اسارت خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و فرزندان و زنان و خواهران گرامی امام حسین علیه السلام مواجه شد.

تواریخ معتبری، مانند «مروج الذهب» مسعودی و «الاستیعاب» نقل کرده‌اند که سهل ابن سعد ساعدی همراه کاروان اسیران به کربلا بازگشت و تا زمانی که در قید حیات بود، در مدینه ماند و در صدمین سال حیاتش در سال ۹۱ هـ.ق، دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید.

ابوالعباس سهل بن سعد الأنصاري الخزرجي الساعدي، المتوفی ۹۱ هـ. في المدينة، و دفن بالبقيع.[1]

ابوالعباس، سهل بن سعد انصاری خزرجی ساعدی، در ۹۱ هـ.ق در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.

۳۲. جبیر بن مُطعِم

جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف، صحابی جلیل القدر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و پسر عموی آن حضرت است. پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله بر روش خود که بر سیره قبایل موجود در مکه بود، ثابت ماند، ولی در ماجرای فتح مکه، در زمره طلقا بود که به دست پیامبر آزاد شد و مورد لطف آن حضرت قرار گرفت و بعد از آن، به اسلام گروید و به خوبی اسلام را درک کرد و به احکام نورانی اسلام تشرف یافت و عامل به دستورات اسلام بود:

هو ابن المطعم بن عدي الذي هو من الطلقاء الذين حسن اسلامهم.[2]

---

۱. الوافی بالوفیات، ج۶، ص۳۳۴.

۲. اسد الغابة، ج۵، ص۲۸۷ و ج۱، ص۳۲۳.

او پسر مطعم بن عدی است که جزو آزادشدگان است؛ آنان که اسلامشان نیکو شـد و به نیکی به آن عمل کردند.

پدر او مردی بزرگوار بود که در مکه پیامبر را، هنگام بازگشت از طـائف پنـاه داد و از این رو است که پیامبرﷺ در دوران رسالتش از مطعم بن عدی به نیکی یاد کرده است.

ثُمّ كَانَ ابنُهُ جُبَير شَرِيفاً مُطَاعاً وَ لَهُ رِوَايَـة أحَادِيـث، رَوَى عَنْـهُ وَلَـدَاهُ الفَقِيهَـان مُحَمَّـد وَ نَـافِع، وَسُلَيمَانُ بنُ صُرَد، وَ سَعِيدُ بْنُ المُسَيَّب، وَآخَرُونَ وَ أَبُوسَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَن، وَ كَثِيرٌ مِنَ الرُّواة.[1]

پسر وی (مطعم) که جبیر باشد، فردی بود شریف و مطاع (کـه دیگـران اطـاعتش می‌کردند). او احادیثی را بیان کرده که دو فرزندش محمد و نافع و سلیمان بن صرد خزاعی و سعید بن مسیّب و دیگران و ابوسلمة بن عبدالرحمان و بسیاری از راویـان احادیث، از او نقل روایت و حدیث کرده‌اند.

وَ قَالَ ابْن إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالله بْنُ أَبِيبَكْر وَغَيْرِهِ قَالُوا: أَعْطَـى رَسُـولُ اللهﷺ المُؤَلَّفَـة قُلُوبُهُم، فَأَعطَى جُبَير بْنَ مُطْعِم مِئَةَ مِنَ الإبِلِ... كَانَ جُبَير مِن حُلَمَاءِ قُـرَيشٍ وَسَـادَتِهِم، وَكَانَ يُؤخَذُ عَنهُ النَّسَب.

ابن اسحاق نقل کرده که عبدالله بن ابوبکر و دیگران گفته‌اند: پیامبرخـداﷺ بـه کسـانی برای تألیف قلوب هدایایی دادند؛ از جمله به جبیر بن مطعم صد شـتر عنایـت کردنـد و جبیر از انسان‌های بردبار قریش و از بزرگان آنها شمرده می‌شد و قریش خود را مفتخـر می‌دانستند که نسبتشان را با او بیان بدارند و خود را به او منسوب نمایند.

عالم به انساب عرب

جبیربن مطعم در علم انساب مهارت فراوان داشت. برخی از مورخان نوشته‌انـد: «**وَ كَـانَ جُبَيْرُ بْن مُطعِمٍ، أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَب**»[2]؛ «جبیر بن مطعم، داناترین مردم به نسب عرب بود».

---

۱. اسد الغابة، ج۱، ص۳۲۴.

۲. شرح احقاق الحق، السید المرعشی، ج۱۲، من منشورات مکتبة آیت الله المرعشی، بی‌تا، ص ۹۰.

ازاین‌رو، بسیاری از کسانی که می‌خواستند از قبیله خود آگاهی یابند و بدانند که نسبتشان قرشی است یا غیر قرشی و یا از قبایل زیرمجموعه قریش بوده‌اند، به او مراجعه می‌کردند و او به درستی پاسخشان را می‌داد و این، نشانه هوش بالا و فطانتی بود که در جبیر بن مطعم وجود داشت.

روایتگر روایاتی از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

جبیر بن مطعم، روایاتی را از پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطعِم، قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : أَ لَسْتُ بِوَلِيِّكُم؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ الله. قَالَ: إِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ الله وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا.[1]

از جبیر بن مطعم نقل است که گفت: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای مردم، آیا من سرپرست و حاکم و صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: آری، ای فرستاده خدا! فرمود: یقین دارم که به زودی از سوی خدا دعوت می‌شوم و دعوت حق را اجابت می‌کنم، من می‌روم و در میان شما دو امر گرانبها و ارزشمند را باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید که بعد از من چگونه پاسشان می‌دارید.

شخصیت بزرگ جبیربن مطعم، سبب شده است که بسیاری از مورخان او را به عنوان راوی حدیث غدیرخم به حساب آورده و از زمره آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله یادش کرده‌اند.

دفن در بقیع و تاریخ وفات

جبیر بن مطعم، روزگار خود را با عزت در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سپری کرد و با حلم و بردباری ویژه رفتار نمود. او از بزرگان قریش بود و پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در مدینه

---

۱. خلاصه عقبات الانوار، السید حامد النقوی، ج۲، سید علی حسینی میلانی، بی‌نا، ۱۴۰۴ه.ق، ص۲۴۱.

روزگار گذراند و در دفاع از علی علیه السلام مبالغه زیاد کرد.

جبیر در سال ۵۷هـ.ق و به گفته مدائنی در سال ۵۸ و یا ۵۹ وفات نموده و در قبرستان بقیع دفن شده است.[۱]

۳۳. نوفل بن حارث

نوفل بن حارث بن عبدالمطّلب در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شخصیتی محترم و معزّز داشت. او پسر عموی آن حضرت بود و از تمام افراد بنی‌هاشم که شیوه مسلمانی برمی‌گزیدند، سن و سال بیشتری داشت. او هم‌سن عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

نوفل بن حارث بر اثر تعصب ویژه‌ای که داشت در مکه مسلمان نشد، لیکن همواره اسلام را محترم می‌شمرد. نوفل، ناگزیر همراه مشرکان در جنگ بدر حضور یافت، لیکن اشعاری از او نقل شده که نشان می‌دهد وی به پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و لشکر اسلام یقین داشته است. او در جنگ بدر اسیر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی پیشنهاد کرد که فدیه خود را بپردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نیزه‌هایی را که در جدّه داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که احدی از آن آگاه نبود. در این هنگام خطاب به پیامبر گفت: اکنون یقین کردم که تو پیامبر خدایی؛ زیرا هیچ‌کس جز خدا نمی‌دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه‌ها را داد و آزاد شد و آیین اسلام را برگزید.[۲]

لطف پیامبر به نوفل بن حارث

بر اساس شواهد تاریخی، پیامبر صلی الله علیه و آله در چندین مورد به نوفل بن حارث لطف فراوان نمود و این به خاطر نقشی است که نوفل در دادن ابزار جنگی به پیامبر صلی الله علیه و آله ایفا کرده بود؛ چه آنکه «در جنگ حنین، سه هزار نیزه فراهم ساخت و به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید تا آنها

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۹۵؛ تاریخ ابن خیاط، ص ۲۷۲؛ اسد الغابه، ج۱، ص۳۹۸.

۲. پیغمبر و یاران، ج۵، ص۲۹۶.

را میان سربازان جبهه اسلام تقسیم کنند. همچنین طبق نقل ابن سعد در طبقات، بسیاری از افراد در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند اما نوفل جزو ده نفری بود که استقامت ورزیدند و در مقابل دشمن ایستادند و از نبرد نگریختند».[۱] اشاره شد که در برابر از خودگذشتگی‌ها و کمک‌های قابل توجه نوفل به مسلمانان، مانند دادن وسایل دفاعی به آنان، پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به وی لطف فراوان کرد؛ از جمله اینکه، پس از هجرت نوفل به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله در نزدیکی مسجد، خانه‌ای به او و عباس بخشید که با یک دیوار از هم جدا می‌شد. او تا زمانی که زنده بود، در آن خانه زیست و همواره آن خانه را از الطاف پیامبر صلی الله علیه و آله به خودش می‌دانست و در نزد همگان به آن افتخار می‌کرد.

بدرود حیات و دفن در بقیع

نوفل بن حارث، در قضایای دوره خلافت، بی‌طرف ماند ولی در دل، حق را به علی علیه السلام و خاندان رسالت داد. عاقبت در سال ۱۵هجری، در زمان خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید:

فَحَمَلَهُ عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ بَيْنَ الْعَمُودَيْنِ حَتّى وَضَعَهُ بِالبَقِيعِ وَصَلَّى عَلَيهِ بِالبَقِيعِ.[۲]

او را عمر بن خطاب، میان دو ستون حمل کرد تا آنکه در بقیع بر زمین نهاد و بر او در بقیع نماز خواند و دفنش نمود.

۳۴. ابوعَبْس، عبدالرحمان

أبوعبس بن جبر بن عمرو بن زيد بن جشم بن حارثة واسمه عبدالرحمن.[۳]

ابوعبس فرزند جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثة بن حارث اوسی است و اسم او عبد الرحمان است.

---

۱. ر.ک: طبقات، ج۴، ص۴۴.

۲. الطبقات الکبری، ج۳، ص۶۱۶.

۳. سیر اعلام النبلاء، جزء ۱۰، ص۴۰۵.

او صحابه پیامبر خدا است که در نبردها و جنگ‌های بدر و اُحد شـرکت داشـت. از او فرزندان زیادی در مدینه باقی ماند. همه روزه به حضور پیامبر می‌رسید تا از حـال آن بزرگوار آگاه باشد و در تاریخ دوره اسلامی‌اش نگاشته شده که روزی را بدون رسـیدن به محضر پیامبرﷺ، به پایان نبرد و در جمعه و جماعت مقید به شرکت بود.

علم کتابت

او به کتابت عربی آشنایی کامل داشت و با خطی خوش، عربی را مـی‌نگاشـت و در موارد فراوانی، به دستور پیامبرخداﷺ متن‌های مهم را می‌نگاشت که در سلسـله روات حدیثی، نقل‌های چندی که به دستور پیامبرﷺ نگاشته وجود دارد.

شکستن بت‌ها

وقتی پیامبرﷺ به ابوعبس فرمـان داد همـراه ابـوبردة بـن نیـار، مأموریـت شکسـتن بت‌های بنی‌حارثه را به عهده بگیرند، در او شور زایدالوصفی به وجود آمد و بـه همـراه ابوبرده رفتند و بت‌های قبیله بنی‌حارثه را درهم شکستند. پیامبرﷺ میان او و خنیس بن حذافه سهمی، که در بخش‌های پیشین شرح حال او را آوردیم، پیمان اخوت و بـرادری بست.

شرکت ابوعبس در قتل کعب بن اشرف

سریه‌ای در مدینه روی داد به نام «سریه قتل کعب بـن اشـرف». ایـن سـریّه در مـاه ربیع‌الاول سال سوم هجرت برای قتل کعب بن اشرف ترتیب داده شد.

کعب بن اشرف، شاعر بود و پیامبرﷺ و اصحابش را هجو می‌کرد و در اشعار خـود کافران قریش را بر ضدّ مسلمانان برمی‌انگیخت. هنگامی کـه پیـامبرﷺ بـه مدینـه آمـد، مردم مدینـه ترکیبـی از گـروه‌هـای مختلـف بودنـد. طوایـف اوس و خـررج جمعیـت مسلمانان را تشکیل می‌دادند. طوایـف دیگـر (یهودیـان و مشـرکان) بـا ایـن دو طایفـه هم‌پیمان بودند. مشرکان و یهودیان مدینه، پیامبرﷺ و اصحاب آن حضرت را به شـدت

آزار می‌دادند و خداوند متعال پیامبر خود و مسلمانان را به شکیبایی و گذشت فرمان می‌داد تا اینکه در مورد آنان آیه‌ای نازل شد.

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذينَ أَشْرَكُوا أَذى كَثيراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ﴾ (آل عمران: ۱۸۶)

به یقین همه شما در احوال و جان‌های خود آزمایش می‌شوید! و از کسانی که پیش از شما به آنها (کتاب) آسمانی داده شده (یهود) و همچنین از مشرکان، سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیش بگیرید، شایسته‌تر است؛ زیرا این، از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

البته آیات دیگری هم در همین راستا نازل شد.

کعب بن اشرف از ناسزا گفتن و آزار رساندن به پیامبر ﷺ و مسلمانان خودداری نمی‌کرد. بلکه در این امر زیاده‌روی داشت. هنگامی که زید بن حارثه برای بشارت دادن پیروزی بدر بیرون آمد و کعب بن اشرف اسیران را در اسارت دید، ناراحت شده، به قوم خود گفت: «وای بر شما! به خدا سوگند امروز زیر زمین برای شما بهتر از روی زمین است. اینها که کشته و اسیر شدند، سران و بزرگان مردم بودند. شما چه فکر می‌کنید؟» آنها گفتند: «تا زنده هستیم با محمد دشمنی می‌ورزیم». کعب بن اشرف گفت:

چه ارزشی دارد؟ او خویشان خود را لگدکوب کرد و از میان برد. ولی من پیش قریش می‌روم و آنها را برمی‌انگیزم و برای کشته‌شدگانشان مرثیه می‌سرایم. شاید آنها راه بیفتند و من هم همراه آنها می‌آیم. اینجا بود که عازم مکه شد.[۱]

کعب، مرثیه‌ها سرود و اشعار حسان بن ثابت را هجو کرد. چون حسان بن ثابت شنید، به هجو کعب آغاز کرد. مکیان موضع کعب را نپذیرفتند و او ناگزیر شد که از مکه به مدینه

---

۱. عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل، سیدالناس، ابوالفتح محمد، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۴ه‍.ق، ج ۱، ص ۳۴۸.

باز گردد. چون خبر آمدن او به مدینه رسید، پیامبرﷺ فرمود: «خدایا! در ازای اشعاری کـه او سروده و شرّی که آشکار ساخته، به هر طریقی که صلاح میدانی او را جزا ده!»

تصمیم پیامبرﷺ

پیامبرخداﷺ به مسلمانان فرمود: چـه کسـی شـرّ کعـب بـن اشـرف را از مـن دفـع می‌کند؟ چند تن از آنان اعلام آمادگی کردند و گفتند: ای فرستاده خدا، ما می‌توانیم شـرّ او را دفع کنیم. آنان عبارت بودند از: محمد بن مسـلمه، ابونائلـه، ابـوعبس بـن جبـر و حارث بن اوس. «آنان گفتند: ای پیامبرخدا، ما او را می‌کشیم. به ما اجازه بده که هر چه لازم باشد بگوییم. جز این چاره‌ای نیست. پیامبر فرمود: هر چه می‌خواهید بگویید».[1]

ابونائله و ابوعبس نزد کعب رفتند و در ظاهر، از محمدﷺ بدگویی کردند و گفتنـد: او ما را به زحمت انداخته است! به هر طریقی بود او را آماده کردند که مثلاً بـا آنـان در نابودی پیامبرﷺ همکاری کند. او پیشنهاد آنان را پذیرفت اما تضمین خواست. ابونائلـه و ابوعبس برای اینکه بتوانند با خود سلاح همراه ببرنـد، گفتنـد بـه تـو سـلاح جنگـی می‌دهیم و او پذیرفت. این چهار نفر، شبانه حضـور پیـامبرﷺ رسـیدند و مـاجرا را بـه پیامبرﷺ گفتند. حضرت فرمود: کار خوبی کرده‌اید، اکنـون بـه یـاد و نـام خـدا برویـد. پیامبرﷺ آنان را تا بقیع بدرقه کرد و آنها به سمت خانه کعب بن اشرف به راه افتادند.

ابوعبس و همراهان چون کنار خانه کعب رسیدند، دو تن از ایشان (ابونائلـه و ابـوعبس) او را صدا زدند. کعب بن اشرف که تازه عروسی کرده بود، چـون برخاسـت، زنـش گوشـه لباسش را گرفت و پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: با آنان قراری دارم. نائله برادر رضـاعی مـن است، اگر می‌دانست خوابم بیدارم نمی‌کرد و با دست خود جامه‌اش را گرفت و رفت.[2]

پس از ساعتی گفت‌وگو، آن چهار تن به کعب اطمینان دادند که همراه او خواهند بـود و

---

۱. البداية و النهاية، ج۴، ص۵۰.

۲. الطبقات الكبرى، ج۲، ص۲۴.

از وی خواستند که با هم، برای ادامه گفتگو به شرح العجـور برونـد و بـه راه افتادنـد. نائلـه دست به موهای کعب برد و گفت: چه موهای زیبا و معطری داری؟ کعب گفـت: آری، ایـن عطر را همه روزه به موهایم می‌مالم. بالاخره اطمینان یافت کـه مسـأله‌ای نیسـت و خطـری تهدیدش نمی‌کند. ابونائله بار دیگر به موهای او دست زد و همان سخن را تکرار کرد و بـاز مسافتی رفتند. دفعه سوم، ابونائله دست خود را به موهای او برده، آن را به چنـگ گرفـت و محکم به عقب فشار داد و به حارث و ابـوعبس گفـت: بکشـید دشـمن خـدا را! آن دو بـا شمشیر به جانش افتادند و شرّش را از سر اسلام و مسلمانان کوتاه کردند.

بدرود حیات و دفن در بقیع

ابوعبس، صحابی پاکباخته پیامبرﷺ تا زمان خلافت عثمان در مدینه روزگار گذراند، لیکن متأسفانه نقل چندانی از چگـونگی موضـع‌گیـری‌هـا و عقایـدش پـس از رحلـت پیامبرﷺ در دست نیست، اما قـدر مسـلّم آن اسـت کـه نکوهشـی در منـابع و مطـاوی تاریخی از وی نشده است. در هر حال در سال ۳۴ هـ ق. در دوره خلافت عثمان، بدرود حیات گفت و در بقیع دفن گردید:

مات أبوعبس في سنة أربع وثلاثين في خلافة عثمان بن عفان و هو ابن سبعين سنة وصلّى عليه عثمان ودفن بالبقيع.[۱]

ابوعبس، در سال سی و چهارم هجرت، در دوره خلافت عثمان از دنیا رفت، در حـالی کـه هفتاد سال از سن وی گذشته بود. عثمان بر او نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

۳۵. عبدالله بن امّ مکتوم

نامش عبدالله فرزند عمرو است. او در مکه به دنیا آمد و در همـان شـهر زیسـت تـا آنکه پیامبر خداﷺ رسالت یافت و مبعوث گردید. پس از شنیدن دعـوت پیـامبرﷺ، بـه جمع یاران آن حضرت پیوست و مسلمانی برگزید و شیفته آیات وحی شد.

---

۱. الطبقات الکبری، ج۳، ص ۴۵۱.

هجرت به مدینه

ابن امّ‌مکتوم، صحابی صادق پیامبرﷺ، همواره در کنار آن حضرت بود و چون آن گرامی، به مدینه هجرت کرد، ابن امّ‌مکتوم هم پس از چند روز، همراه با کاروان مهاجران، به مدینة النبی هجرت نمود و همواره صداقت و ارادتش به پیامبرﷺ را حفظ کرد و تا پایان عمر آن حضرت و پس از رحلت ایشان، ملازم آرمان‌هایش بود.

ابن امّ مکتوم، مؤذن پیامبرﷺ

پیغمبر خداﷺ دو مؤذن داشت: مؤذنی مشهور و نامدار به نام «بلال بن رباح حبشی» و عبدالله بن امّ‌مکتوم؛

ـ كَانَ لِرَسُولِ اللهﷺ مُؤَذِّنَانِ؛ أَحَدُهُمَا بِلاَلٌ وَ الآخَرُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَ كَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ أَعْمَى وَ كَانَ يُؤَذِّنُ قَبْلَ الصُّبْحِ.[۱]

پیامبر خداﷺ دو مؤذن داشت؛ یکی از آن دو، بلال (ابن رباح حبشی) بود و دوّمی، عبدالله بن امّ‌مکتوم که نابینا بود وپیش از صبح (برای نماز شب) اذان می‌گفت.

ـ وَ كَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ يُؤَذِّنُ قَبْلَ بِلاَل بالصُّبْحِ وَ كَانَ يُؤَذِّنُ بِلاَل بَعدَ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ.[۲]

ابن امّ‌مکتوم پیش از بلال اذان می‌گفت و بلال بعد از ابن ام‌مکتوم.

در روایتی دیگر این‌گونه آمده است که در ماه مبارک رمضان پیامبرﷺ فرمودند:

إِذَا أَذِنَ ابنُ أُمِّ مَكتُومٍ فَكُلوا فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ بِاللَّيلِ وَ إِذَا أَذِنَ بِلاَلُ فَامسِكُوا.[۳]

هرگاه ابن امّ‌مکتوم اذان گفت، بخورید که او در شب اذان می‌گوید و هر گاه بلال اذان گفت امساک کرده و از خوردن باز ایستید.

در واقع، اذان ابن امّ‌مکتوم به معنای اعلام این نکته بوده که مردم بدانند دارند وارد

---

۱. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۱۱.

۲. کشف اللثام، بهاء الدین محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، معروف به فاضل هندی، منشورات مکتبة المرعشی، ۱۴۰۵هـ.ق، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۳۳۸.

صبح می‌شوند، مواظب باشند که بعد از او بلال اذان خواهد گفت.

به خوبی می‌دانیم که شأن مؤذن در صدر اسلام، شأن والایی بوده و مقامی معنوی است که پیامبرخدا ﷺ این مقام معنوی را به افرادی می‌دادند که در نظر ایشان، برای این امر، صالح و شایسته بودند و البته به معنای آن نیست که دیگر صحابه صادق پیامبر ﷺ این محبوبیت و جایگاه را نداشته‌اند؛ زیرا به افراد معدودی برای گفتن اذان نیاز بوده است.

امامت بر مردم در نماز جماعت

عبدالله بن امّ‌مکتوم، فردی نابینا بوده که به دستور پیامبر ﷺ بر مردم اقامه جماعت می‌کرد؛ زیرا او هم دارای تقوا و ملکه عدالت نفسانی بود و هم در نماز قرائتی زیبا داشت و از همین رو، هنگامی که برخی از یاران پیامبر ﷺ از ایشان درباره امامت جماعت به وسیله ابن امّ‌مکتوم پرسیدند: حضرت فرمود: «**یَؤُمُّکُمْ أَقْرَؤُکُم**»[1]؛ «باید با قرائت‌ترین شما بر شما امامت کند».

و آن‌گاه که افراد از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند: آیا می‌شود نابینا بر مردم اقامه جماعت کند؟ می‌فرمود: «**إِمَامَةُ ابنِ أُمّ مَکتُوم فَضلٌ لَکُم**»[2]؛ «امامت ابن امّ‌مکتوم فضیلتی است بر شما».

علاّمه حلّی در تذکرة الفقها این‌گونه نگاشته است:

> **أنّ النّبي ﷺ استخلف ابن أمّ مکتوم یؤمّ الناس و کان أعمی. قال الشعبي: غزا النّبي ﷺ ثلاث عشرة غزوة، کلّ ذلك یقدّم ابن أمّ مکتوم یصلّي بالناس.**[3]
>
> پیامبر خدا ﷺ ابن امّ‌مکتوم را جانشین خویش ساخت تا بر مردم اقامه جماعت کند، در حالی که نابینا بود. شعبی از قول پیامبر ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ در سیزده غزوه ابن ام‌مکتوم را پیش انداخت تا برای مردم نماز جماعت بخواند.

---

۱. الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۰۵.

قال ابن حجر: رواه جماعة من أهل العلم بالنسب والسيرة: أنّ النبي استخلف ابن أمّ مكتوم ثلاث عشر مدّة في الأبواء وبواط، و ذي العشيرة و غزوته في طلب كرز بن جابر، و غزوة السويق و غطفان و غزوة أحد و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و في خروجه في حجة الوداع و في خروجه إلى بدر... و كان النبيﷺ يستخلفه على المدينة، يصلّي بالناس عامّة غزواته، استخلفه على المدينة في غزوة بنيالنضير و غزوة الخندق و في غزوة بنيقريظة و غزوة بنيلحيان.[1]

ابن حجر و جماعتی از اهل علم که دانش سیره و نسب را می‌دانستند، نقل کرده‌اند که پیامبرﷺ در سیزده غزوه ابن امّ‌مکتوم را جانشین خویش کرد؛ مانند ابواء و بواط و ذی العشیره و غزوه‌ای که پیامبر در جستجوی کرز بن جابر بود و غزوه غطفان و اُحُد، و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و نیز هنگام رفتن به حج وداع و در جنگ بدر او را برای امامت جماعت در مدینه جانشین خود کردند... و نیز پیامبر او را جانشین خویش می‌ساخت تا در مدینه بماند و در تمام غزوه‌ها بر مردم امامت جماعت کند. همچنین او را در غزوه بنی‌نضیر، خندق، بنی‌قریظه و غزوه بنی‌لحیان جانشین خویش ساخت که در مدینه بر مردم امامت جماعت کند.

درسی از زندگی ابن امّ مکتوم

در منابع تاریخی نقل شده که روزی ابن امّ مکتوم به خانه پیامبرﷺ رفت. زمانی که او وارد خانه شد، دو تن از همسران پیامبرﷺ در نزد پیامبرﷺ بودند. آنها پوشش و حجاب نگرفتند، پیامبرﷺ به آنان دستور داد که حجاب خود برگیرند.

آن دو گفتند: ای فرستاده خدا، او نابینا است! پیامبرﷺ پرسید: آیا شما هم نابینا هستید؟

روته أمّ سلمة قالت: كنت أنا و ميمونة عند النبيﷺ فأقبل ابن أمّ مكتوم فقال: «احتجبا عنه» فقلنا: إنّه أعمى، فقال: أ فعمياوان أنتما؟![2]

۱. الاصابة، ج۴، ص۴۹۵.

۲. الطبقات الکبری، ج۸، ص۱۷۶.

امّ سلمه روایت کرده که من و میمونه نزد پیامبرﷺ بودیم و ابن امّ‌مکتوم وارد شد، پیامبرخداﷺ فرمودند: حجاب خود برگیرید. گفتیم: او که نابینا است، چه نیازی به حجاب است؟ فرمود: آیا شما هم نابینا هستید؟

در روایت دیگر آمده است:

قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ لَهما أُدْخُلاَ الْبَيْتَ. فَقَالَتَا إِنَّهُ أَعْمَى. فَقَالَ: إِنْ لَمْ يَرَكُمَا فَإِنَّكُمَا تَرَيَانِه.[۱]

پیامبرﷺ به ایشان (دو تن از همسرانش) فرمودند: وارد خانه شوید. آنان گفتند: ابن امّ‌مکتوم ما را نمی‌بیند. حضرت فرمودند: او شما را نمی‌بیند، شما که او را می‌بینید.

از این ماجرا، به خوبی می‌توان فهمید که زنان در مسأله حجاب باید نهایت دقت را بکنند و در هر حالی، خود را از نامحرم بپوشانند.

نزول آیات سوره عبس درباره ابن امّ مکتوم

﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جاءَهُ الأَعْمى * وَما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرى﴾ (عبس: ۱ـ۴)

چهره درهم کشید و روی برتافت، از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود! تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند، یا متذکّر گردد و این تذکّر به حال او مفید باشد!

مرحوم طبرسی نقل کرده است:

قيل نزلت الآيات في عبدالله بن أمّ مكتوم و هو عبدالله بن شريح ابن مالك بن ربيعة الفهري من بني‌عامر بن لؤي و ذلك أنّه أتى رسول اللهﷺ و هو يناجي عتبة بن ربيعة و أبا جهل بن هشام و العباس بن عبدالمطّلب و أمية بن خلف، يدعوهم إلى الله و يرجو إسلامهم فقال: يا رسول الله أقرئني و علّمني ممّا علمك الله، فجعل يناديه و يكرّر النّداء و لا يدري أنّه مشتغل مقبل على غيره حتّى ظهرت الكراهة في وجه رسول اللهﷺ

---

۱. تاریخ بغداد، ج۸، ص۳۳۴.

لقطعه کلامه... فنزلت الآیات، و کان رسول الله بعد ذلك یکرمه و إذا رآه، قال: مرحباً بمن عاتبني فیه ربّي و یقول له: هل لك من حاجة؟ و استخلفه علی المدینة مرّتین في غزوتین.[1]

گفته شده، آیات اول سوره عبس، درباره عبدالله بن امّ‌مکتوم نازل شده است؛ در زمانی که پیامبر خداﷺ با عتبه و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطّلب و امیة بن خلف، گفت‌وگو می‌کرد تا آنها را ارشاد و هدایت کند و به اسلام فرا بخواند، که در این هنگام، عبدالله بن امّ‌مکتوم وارد شد و گفت: ای پیامبر! بخوان بر من آنچه را که بر تو نازل شده و آموزشم ده. این سخن را مکرر با صدای بلند می‌گفت و نمی‌دانست که پیامبرﷺ مشغول گفت‌وگو و ارشاد دیگران بود، که نوعی کراهت در چهره حضرت ظاهر شد، به خاطر آنکه کلام رسول را قطع نمود. پس در این هنگام این آیات (آیات نخست سوره عبس) نازل شد. پیامبرﷺ بعد از این ماجرا او را احترام می‌کردند و هرگاه ایشان را می‌دیدند، می‌فرمودند: درود بر کسی که خدا درباره او به من عتاب کرد و خطاب به او (ابن امّ‌مکتوم) فرمود: ای ابن امّ‌مکتوم، آیا حاجتی داری از من بخواهی؟ و پیامبر ابن امّ‌مکتوم را بارها به جای خود بر مدینه جانشین ساختند.

برخی از مفسران نقل کرده‌اند که کراهت در چهره حضرت رسول نبود بلکه در چهره امیة بن خلف بود که نابینایی وارد شد و...

البته منظور ما این نیست که کراهت در چهره چه کسی ظاهر شده، مراد آن است که آن فرد یا پیامبرﷺ مورد عتاب قرار گرفته؛ زیرا ابن امّ مکتوم زمینه پذیرش و هدایت داشته؛ چنان‌که بعداً هم این نکته نمودار شد و لذا پیامبر او را مورد تکریم و احترام قرار داد.

---

۱. بحارالانوار، ج۱۷، ص۷۸.

نابینایی، معلّم قرآن

ابن امّ‌مکتوم، حافظه‌ای قوی و سرشار داشت. با اینکه چشمانش نمی‌دید، قرآن را حفظ بود و به افراد دیگر می‌آموخت و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم به ابن امّ‌مکتوم دستور دادند که او قرآن را به دیگران بیاموزد.

بخاری به اسناد خود از ابن اسحاق از براء بن معرور آورده است که می‌گفت: از اصحاب نبی گرامی صلی الله علیه و آله نخستین کسانی که در مدینه بر ما وارد شدند، مصعب بن عمیر و عبدالله بن امّ‌مکتوم بودند که قرآن کریم را به ما می‌آموختند و ما هم به سخنان آنها گوش فرا می‌دادیم و قرآن را از آن دو فرا گرفتیم.[1]

بدرود زندگی

ابن امّ‌مکتوم، بعد از رحلت نبی گرامی صلی الله علیه و آله تا سال ۲۳ق. در قید حیات بود. تاریخ، از زندگی او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل چندانی ندارد، جز اینکه در نقل‌ها وارد شده که او در جنگ قادسیه هم حضور داشت و اذان می‌گفت و قرآن تلاوت می‌کرد.

و قد غزا ابن أمّ مكتوم، و كان يمسك الرآية في بعض حروب القادسية.[2]

ابن ام‌مکتوم در جنگ‌ها وغزوات حضور داشت و پرچم را در بعضی از جنگ‌های قادسیه به دست می‌گرفت.

در هر حال، ابن امّ‌مکتوم، تا سال ۲۳ ه‍.ق در قید حیات بود و خدمات فراوانی را به اسلام کرد.

او در زمان خلافت عمر، زندگی را بدرود گفت و در جوار حق آرمید؛ «**صَلَّى عَلَيهِ عُمَرُ بنُ الخَطّابُ وَ دُفِنَ بِالبَقِيعِ**»[3]؛ «عمر بن خطاب بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید».

---

۱. کشف الفهارس، سید محمدباقر حجتی، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ه‍.ش، ص ۱۳۲.

۲. تفسیر الثعالبی، عبدالرحمان بن محمد بن مخلوف الثعالبی، ج۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۷م، ص ۲۵۴.

۳. الطبقات الکبری، ج۳، ص ۲۱۴.

نکته قابل یادآوری این است که فردی نابینا این همه محبوبیت می‌یابد. معلّم قرآن و نیز جانشین پیامبرﷺ در مدینه در غیاب او می‌شود و در نماز، امام مردم می‌شود و هرگز راه انحراف نمی‌رود و پیامبرﷺ به او فوق‌العاده احترام می‌گذارد.

۳۶. قیس بن عاصم مِنقَری

قیس بن عاصم بن سنان بن خالد بن منقر بن عبید بن مقاعس التمیمی المنقری، کنیه‌اش ابوعلی و یا ابوطلحه و یا ابوقبیصه بوده که بیشتر مورخانِ نام‌آور گفته‌اند: او همان ابوعلی، قیس بن عاصم منقری است.

قدم في وفد بني‌تميم على رسول اللهﷺ و ذلك في سنة تسع، فلمّا رآه رسول اللهﷺ قال: هذا سيد أهل الوبر. و كانﷺ عاقلاً حليماً مشهوراً بالحلم.[1]

او (قیس بن عاصم) در سال نهم هجرت، با جمعی از بنی‌تمیم بر پیامبر خداﷺ وارد شد، چون فردی عاقل و حلیم و مشهور به حلم بود، پیامبرﷺ تا او را دیدند، فرمودند: این مرد، آقای انسان‌ها است.

تحریم شراب در عهد جاهلیت

به این دلیل که فردی عاقل و خردمند بود و ضررهای شراب را می‌دانست، پیش از ظهور اسلام، خوردن شراب را بر خود حرام کرد و دیگر لب و دهان خویش را بر آن آلوده نمی‌ساخت و می‌گفت: شراب زایل‌کننده خِرد و اندیشه است. تحریم شراب از این رو بود که او در دوره جاهلیت تجارت شراب داشت، روزی به اندازه‌ای شراب آشامید که از خود بی‌خود شد؛ لذا در حال مستی گریبان ناموس خویش گرفت و بر وی سخنان بیهوده گفت و به ماه می‌نگریست و یاوه می‌گفت، چون به هوش آمد، ماجرای سخنان بیهوده‌اش را به وی گفتند. از کار خویش به شدّت نفرت یافت، همانجا شراب‌ها را بریخت و افراد گماشته بر شراب را آزاد کرد، پول‌های کسب شده از راه

---

۱. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج۱، ص ۴۰۰.

تجارت شراب را به مستمندان داد و آن را بر خود تحریم کرد و سوگند خورد که هرگز لب به شراب آلوده نسازد. او آن‌گاه این اشعار را سرود:

رَأَیْتُ الْخَمْرَ صَالِحَةً وَفِیهَا خِصَالٌ تُفسِدُ الرَّجُلَ الْحَلِیمَـا
فَلاَ وَ الله أشربها صـحیحاً وَلاَ أشـفی بهـا أبَـداً سَـقِیماً
وَ لاَ أعطی بها ثَمَناً حَیَاتی وَ لاَ أدعـو لَهـا أبَـداً نَـدِیماً
فَإِنَّ الخَمرَ تفضح شَاربیهَا وتجنیهم بها الأمـر العظیمـا[1]

شراب چیز خوبی است؛ ولی در آن خصوصیتی است که مرد حلیم را تباه می‌کند. بـه خـدا سوگند، در حال صحّتم هرگز آن را نخواهم آشامید و هرگز از آن به عنوان معالجه اسـتفاده نخواهم کرد. تا زنده‌ام پولی برایش هزینه نمی‌کنم و همنشین خود را به آن نخواهم خوانـد؛ زیرا شراب، آشامنده‌اش را رسوا می‌کند و منشأ خطرهای بزرگی است.

پند و اندرز پیامبر صلی الله علیه و آله به قیس بن عاصم

انسان‌های خردمند و با هوش همـواره در پـی کسـب دانـش و معرفـت‌انـد و در هـر مرتبه‌ای از دانش که باشند باز هم می‌کوشند تا از افراد لایق و اندیشمند بهره ببرنـد. قـیس که خود مردی حکیم است، همین که به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله دست می‌یابـد، همـواره در کنـار آن حضرت قرار می‌گیرد و ملتمسانه می‌خواهد که از شریعه علم نبـی بهـره گیـرد. قـیس در جلسه نخست پس از مسلمانی‌اش، از محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تقاضای پند و موعظه کرد.

خلیفة بن حصین گوید: از قیس بن عاصم منقری شنیدم که می‌گفت: بر پیامبرخـدا صلی الله علیه و آله وارد شدم که در میان جماعتی از بنی‌تمیم بود. از آن حضرت موعظه خواستم، فرمـود: بـا آب سدر غسل کن. امرش را اطاعت کردم و به محضرش رفتم. بـار دیگـر عـرض کـردم: مرا موعظه فرما تا به آن سود برم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

یَا قَیْسُ، إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلاًّ، وَ إِنَّ مَعَ الْحَیَـاةِ مَوْتـاً، وَ إِنَّ مَـعَ الـدُّنْیَا آخِـرَةً، وَ إِنَّ لِکُـلِّ شَیْءٍ

---

۱. اسدالغابة، ج۳، ص۲۲۴.

حَسِيباً، وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً، وَ إِنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَاباً، وَ لِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَاباً، وَ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَاباً، وَ إِنَّهُ يَا قَيْسُ لاَ بُدَّ لَكَ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ، وَ هُوَ حَيٌّ، وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ، وَ إِنْ كَانَ لَئِيماً أَسْلَمَكَ، لاَ يُحْشَرُ إِلاَّ مَعَكَ، وَ لاَ تُحْشَرُ إِلاَّ مَعَهُ، وَ لاَ تُسْأَلُ إِلاَّ عَنْهُ، وَ لاَ تُبْعَثُ إِلاَّ مَعَهُ، فَلاَ تَجْعَلْهُ إِلاَّ صَالِحاً، فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ صَالِحاً لَمْ تَأْنَسْ إِلاَّ بِهِ، وَ إِنْ كَانَ فَاحِشاً لاَ تَسْتَوْحِشْ إِلاَّ مِنْهُ وَ هُوَ عَمَلُكَ.[1]

بدان ای قیس! که با عزّت، ذلّت و خواری همراه است و با زندگی مرگ، و با دنیا آخرت، و با هر چیزی حسابگری است و با هر چیزی مراقب و نگهبانی است. هر حسنه‌ای را ثوابی است و هر گناهی را عقوبتی و هر مدتی را پایانی. ای قیس! برای تو ناچار رفیقی باید در قبرت، در حالی که تو مرده‌ای و او زنده است. اگر رفیق خوبی باشد، تو را گرامی می‌دارد و اگر بد باشد، تو را تسلیم نکبت و عذاب سازد. او جز با تو محشور نخواهد شد و جز با تو برانگیخته نمی‌شود و جز درباره تو از او نخواهند پرسید و در قیامت جز با او مبعوث نشوی. پس همنشین قبر خود را قرار مده مگر امری صالح و نکو و شایسته، که اگر خوب باشد نجاتت دهد و اگر بد باشد برای تو منشأ ترس شود. و آن، عمل و کردار تو است.

در متن روایت آمده است که قیس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

ای رسول گرامی! اگر این سخنان شما به شعر درآید، مطلوب است. فردی از صحابه به نام صلصال که در گفتن شعر مهارت داشت، آن را این‌گونه به شعر در آورد:

تَخَيَّرْ قَرِيناً مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا ... قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ
فَلاَ بُدَّ لِلإِنْسَانِ مِنْ أَنْ يُعِدَّهُ ... لِيَوْمِ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيُقْبِلُ
فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولاً بشَيْءٍ فَلاَ تَكُنْ ... بغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللهُ تَشْغَلُ
فَمَا يَصْحَبُ الإِنْسَانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ ... وَ مِنْ قَبْلِهِ إِلاَّ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ
أَلاَ إِنَّمَا الإِنْسَانُ ضَيْفٌ لأَهْلِهِ ... يقِيمُ قَلِيلاً عِنْدَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ[2]

---

۱. اعلام الدین فی صفات المؤمنین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، مؤسسة آل البیت، بی‌تا، ص ۳۳۲.
۲. همان، ص ۳۳۳.

از کردار خویش، دوستی برای خود برگزین که رفیق آدمی در گور (برزخ) همانا اعمال او است. پس ناگزیر، انسان باید عملی را برای روز رستاخیز و روزی که فراخوانده می‌شود برگزیند. پس اگر به کاری سرگرم می‌شوی، مراقب باش کاری باشد که رضای خدا در آن است. پس پیش و پس از مرگ، جز عمل انسان، همنشینش نخواهد بود. همانا آدمی در جمع خانواده‌اش میهمانی بیش نیست که اندکی در میان ایشان درنگ و سپس به سرای آخرت کوچ خواهد کرد.

قیس، حلیم و بردبار

در تاریخ عرب، حلم و بردباری را به احنف بن قیس مثال می‌زنند لیکن با این حال وقتی از احنف بن قیس پرسیدند حلم را از که آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم منقری. یک بار او را دیدم که روبروی خانه‌اش تکیه به شمشیر کرده و مردم را پند و اندرز می‌داد. در این میان، کشته‌ای را با مردی که دست‌هایش را بسته بودند، آوردند. به قیس گفتند: این پسرِ برادر تو است که پسرت را کشته است! اما به خدا سوگند، قیس نه تکیه‌اش را از شمشیر گرفت و نه سخنش را قطع کرد، بلکه به سخنانش ادامه داد و بی‌آنکه حواسش به هم بریزد و یا لکنتی به او دست دهد، سخنش را به پایان رساند. چون از سخنرانی فارغ شد، متوجه پسر برادرش گردید و گفت: پسر برادرم! بد کاری مرتکب شدی، خدایت را نافرمانی کردی، رحِم و خویشاوندی خود را بریدی! تیر خود را درباره خودت به کار انداختی و افرادت را کم کردی!

سپس پسر دیگرش را طرف سخن قرار داد و گفت: «بازوهای پسر عمویت را باز کن و برادرت را به خاک بسپار و صد شتر دیه برادرت را از مال من به مادرت تقدیم کن؛ زیرا او از عشیره و فامیلی دیگر است».[1]

۱. اسد الغابة، ص ۲۲۹.

حضور قیس در فتح مکه، حنین و طائف

پیشتر اشاره شد که قیس بن عاصم در سال نهم هجرت، به پیامبرخداﷺ ایمان آورد، اما در عین حال، بسیاری از مورخان نوشته‌اند که سال هشتم و قبل از فتح مکـه رخ داده و لذا در فتح مکه هم شرکت داشت و در حنین و طائف نیز با پیامبر خـداﷺ بـود و در کنارش با دشمنان او جنگید.

وَكَانَ شَيخاً عَالماً حَلِيماً مُعَمّداً وَ شَاهد الفتح و الحنين و الطائف.[1]

قیس، پیرمردی عالم، دارای حلم و سن زیاد بود که در فتح مکه و حنین و طائف نیز حضور داشت.

همراه کاروان به دربار هِرقل

در سال نهم هجرت، پیامبرﷺ چند نفر را به دربار هِرقل فرستاد که نامه پیـامبرﷺ را به او برسانند و به اسلام دعوتش کنند، در میان آن چند نفری که به دربار هرقـل رفتنـد قیس بن عاصم منقری، فرد دانای حلیم و بردبار بود.

هنگامی‌که فرستادگان پیامبرﷺ، مقابل هرقل قرار گرفتند، هرقل بـدون فـرد متـرجم گفت: چه کسی داناترین شما است که از او پرسش‌هایم را بپرسم؟ همه آنان، بـه قـیس ابن عاصم نگریستند. هرقل خطاب به قیس گفت: به حق دینـی کـه داری، از معجـزات پیامبرتان چه دیده‌ای؟

قیس در پاسخ وی گفت: در سفری با پیامبر بودم کـه مـردی عـرب خـدمت ایشـان رسید، پیامبر از او پرسید: آیا گواهی می‌دهی که خدایی جز خـدای عـالم نیسـت و مـن فرستاده خدایم؟ مرد عرب گفت: چه کسی هست به آنچه که می‌گـویی گـواهی دهـد؟ پیامبر به درختی که در آن حوالی بود اشاره کرده، فرمودند: این درخت گواهی می‌دهـد.

---

۱. معنی معجزات الأنبیا، مرکز الرساله، بی‌تا، ص ۲۳۹.

پیامبر درخت را فراخواند و درخت نزدیک آمد و سه بار پیامبر از او شهادت و گـواهی خواست و درخت سه مرتبه به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی داد. سپس پیـامبر به درخت امر کرد که به جای خود باز گردد و درخت بازگشت.

هرقل گفت: ما در کتاب خود خوانده‌ایم که فردی از امّت پیـامبر شـما اگـر گنـاهی کند، بر او یکی نوشته شود و اگر عملی خیر انجام دهد، ده ثـواب بـرایش مـی‌نویسـند. قیس گفت: آری، او پیامبر ما است که این آیه بر او نازل شد: ﴿**مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلاَ يُجْزى إِلاَّ مِثْلَها**﴾.

هرقل گفت: پیامبری که موسی به وجود او بشارت داده، در روز قیامت گواه بـر مـردم و شاهد بر آنها است. قیس گفت: آری، چنین است، قرآن هـم فرمـود: ﴿**يـا أَيُّهـا النَّـبِيُّ إِنَّـا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّـراً وَ نَذِيراً**﴾؛ «ما ای پیامبر، تو را شاهد، بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم».

نصایح قیس هنگام مرگ

قیس به هنگام مرگش، این جملات را ـ که برای همیشه و همـه انسـان‌هـا راهگشـا است ـ خطاب به فرزندانش بیان کرد:

يَا بني خُذُوا عنّي، فإنّه ليس أَحد أَنصح لكم منّي، إِذا أَنا متّ فسوّدوا كباركم لاَ تسوّدوا صغاركم فيسفه الناسُ كِبَـارَكم وتَهُونُـوا علـيهم وعلـيكم بإصـلاح المـال، فإنّـه منبهـة الكريم، ويُسْتَغنى به عن اللئيم، وإِيّاكم و المسأَلة، فإنّها آخر كسب الرجل، فإذا متّ فلا تنوحوا عليّ... .

فرزندانم! از من فراگیرید که فردی مشفق‌تر و ناصح‌تر از خـودم برایتـان سـراغ نـدارم. هرگاه من مُردم، بزرگانتان را محترم شمارید و بر خود سیادت وآقایی دهید، ولـی افـراد کم مایه و کوچک را سیادت ندهید که مردم، بزرگان شما را سفیه و نادان می‌پندارنـد و برحذر می‌دارم شما را از اینکه چیزی از مردم بخواهید که آخرین کسب و تـلاش شـما خواهد شد. هرگاه مُردم، بر من نوحه و زاری نکنید.

هنگامی که قیس از دنیا رفت، عبدة بن طبیب درباره‌اش چنین سرود:

علیک سَلامُ الله، قَیْسَ بن عاصم   ورَحْمَتُهُ ما شَاءَ أن یَتَرَحَّما

فما کان قیس هلکه هلک واحد   ولکنه بنیان قوم تهدّما

سلام ورحمت خدا بر تو ای قیس‌بن عاصم! تا آن زمان که رحمتش شامل حال مخلوقات است. مرگ قیس مرگ یک فرد نبود، بلکه مرگ او بنیان قومی را درهم ریخت.

قیس، مدفون در بقیع

قیس بن عاصم، تا سال ۲۰ هجرت در قید حیات بود و در دورهٔ خلافت عمر، خلیفه دوم، بدرود زندگی گفت؛ «**فَصَلَّی عَلَیهِ عُمَرُ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسلِمِینَ وَ دَفَنُوهُ فِی البَقِیعِ**»[۱]؛ «عمر با گروهی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع دفنش کردند».

۳۷. عبدالله بن عتیک

عبدالله بن قیس بن اسود، از طایفه بنی‌سلمه، مردی انصاری و اهل مدینه است. او از نامداران مدینه و از صحابه و یاران با وفای پیامبرخداﷺ است.

عبدالله بن عتیک، با تبلیغات مُصعب بن عمیر، در جریان رسالت پیامبر قرار گرفت. او برای دیدن پیامبرﷺ به مکه رفت و آن حضرت را در عقبه ملاقات کرد و اسلام آورد.

ابن عتیک، مجاهدی انصاری

عبدالله بن عتیک، دارای روحیه جهادگری و مبارزه بود و از این رو، در بیشتر جنگ‌ها شرکت داشت و خود در سریه‌ای پیشگام بود و آرمان پیامبرﷺ را محقّق ساخت.

---

۱. اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۲۲.

سریه‌ای از سریه‌ها، در تاریخ به نام عبدالله بن عتیک معروف است. این سریه، در منابع مختلف تاریخی ضبط گردیده و مورخان اتفاق‌نظر دارند که عبدالله بن عتیک در آن نقشی اساسی داشت و ابن ابی‌الحقیق را به قتل رساند.

در تاریخ آمده است بعد از قتل کعب بن اشرف، که برضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه‌های فراوان داشت، جمعی از یاران آن حضرت به حضورش رفتند و گفتند:

یا رسول الله، أَرسلنا إِلی ابن أَبي حُقَيْق، فأَرسل أَباقتادة و ابن عتيك وأَبيض بن الأَسود، وعبدالله بن أنيْس، وقال لهم: لا تقتلوا صبّياً ولا امرأَة. فذهبوا فدخلوا الدار ليلاً، وغلقوا على كل قوم بابهم من خارج، حتى إِذا استغاثوا لم يستطيعوا أَن يخرجوا، ثم صعدوا إِليه في علية له إِليها عجلة فإذا هم به نائم أَبيضُ كأَنه القِرطاس، فتعاطوه بأَسيافهم فضربوه، فصرخت امرأته فهموا أَن يقتلوها، فذكروا نَهْيَ رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقتلوا امرأَةً ولا صبياً فنزلوا... .[1]

ای فرستاده خدا! ما را به سوی ابن ابی‌حقیق بفرست، تا به قتلش رسانده و مسلمین را از شرّش برهانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله اباقتاده و ابن‌عتیک و عبدالله بن انیس را فرستادند و به آنها فرمودند: کودک و زنی را نکشید، آنها شبانه رفتند وبه خانه ابن ابی‌حقیق وارد شدند. قبل از رفتن، در خانه افراد آن محل را از پشت بستند، که نتوانند خارج شده و فریاد بزنند و او را برهانند. سپس از دیوار پله‌ها بالا رفتند، دیدند که خواب است. او را در خواب به قتل رساندند و با شمشیر بر بدنش تاختند. همسرش فریاد زد، اراده قتلش نمودند، اما ناگهان این سفارش پیامبر یادشان آمد که کودک و زن را نکشید.

توضیح این نکته لازم است که ابن ابی‌حقیق مخفیانه بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه می‌کرد و زمینه را برای جنگ و توطئه قریش بر ضدّ آن حضرت آماده می‌ساخت. پس لازم بود شرّش از دامن مسلمانان برطرف شود؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله اراده کرد و اصحاب یاد شده و در

---

۱. اخبار المدینة المنورة، ابو زید عمر بن شبه النمیری البصری، ج۲، ص۴۶۳.

رأس آنها عبدالله بن عتیک رفتند و شرّ ابن ابی‌حقیق را از سر پیامبرﷺ و اسلام کوتاه کردند. این واقعه در سال ششم هجرت، در ماه رمضان رخ داد.

معروف‌شدن این سریه به «سریه عبدالله‌بن‌عتیک»، نشان از آن دارد که ابن‌عتیک، شجاعت و دلیری فوق‌العاده‌ای داشته و پیامبرﷺ او را سردسته گروه انصار نمود تا بروند و شرّ ابن ابی‌الحقیق را برطرف سازند. در دیگر متون تاریخی، ماجرای سریه یاد شده، مفصل آمده و نقش عبدالله بن عتیک به صورت پررنگی مطرح گردیده است که در این نوشتار به همین حد اکتفا کردیم و جهت یادآوری عظمت عبدالله بن عتیک، آن را کافی می‌شماریم.

عبدالله بن عتیک، در نبرد بدر و اُحد و خندق و بسیاری از نبردهای دیگر شرکتی فعال داشته و پیامبر بارها در سخنان خود از او به نیکی یاد کرده است.

ابن عتیک راوی پیامبرﷺ

عبدالله بن عتیک، روایات فراوانی را از قول پیامبرﷺ نقل کرده وهمین معنا، ملازمت و همراهی ایشان با پیامبرﷺ را حکایت می‌کند که در اینجا به نقل دو روایت از ابن عتیک که از پیامبرخدا نقل کرده است می‌پردازیم:

۱. عَنِ ابْنِ جَابِرِ بْنِ عَتِيكٍ الأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ إِنَّ مِنَ الْغَيْرَةِ مَا يُحِبُّ اللهُ، وَمِنْها مَا يُبْغِضُ اللهُ، فَأَمَّا الْغَيْرَةُ الَّتِي يُحِبُّ اللهُ، فَالْغَيْرَةُ فِي اللهِ، وَإِنَّ مِنَ الْخُيَلاَءِ مَا يُحِبُّ اللهُ، أَنْ يَتَخَيَّلَ الْعَبْدُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الْقِتَالِ، وَأَنْ يَتَخَيَّلَ عِنْدَ الصَّدَقَةِ، وَأَمَّا الْخُيَلاَءُ الَّتِي يُبْغِضُ اللهُ، فَالْخُيَلاَءُ لِغَيْرِ الدِّينِ.[1]

از ابن عتیک انصاری نقل شده که گفت: پیامبرخداﷺ فرمود: نوعی از غیرت است که خدا آن را دوست می‌دارد و نوع دیگر را مبغوض می‌شمارد، آن غیرتی را که خداوند دوست دارد، غیرت در راه خداست و غیرتی که دشمنش می‌شمارد، غیرت در غیر راه خداست. فخر و تفاخر هم، چنین است؛ خداوند نوعی از آن را دوست

۱. موارد الظمان، محمد بن حبان، الهیثمی، بی‌تا، بی‌نا، ص۳۱۹.

می‌دارد و نوع دیگر را دشمن؛ نوعی که دوست می‌دارد آنجا است که انسان در میدان جنگ و جهاد در راه خدا بر خود فخر و مباهات می‌کند. (چراکه ادای تکلیف کرده است) اما تفاخری که در نزد خدا مبغوض است، تفاخر در غیر راه خداوند است.

۲. عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَتِيكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً فِي سَبِيلِ اللهِ فَخَرَّ عَنْ دَابَّتِهِ فَمَاتَ أَوْ لَدَغَتْهُ حَيَّةٌ فَمَاتَ أَوْ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ. [1]

از عبدالله بن عتیک نقل شده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: هرکس از خانه خود، در راه خدا و برای خدا خارج شود و از مرکب خود بیفتد و بمیرد و یا ماری او را نیش زند و بمیرد و یا به مرگ ناگهانی گرفتار گردد، اجرش بر خداوند است.

ابن عتیک، مدفون در بقیع

برخی از مورّخان؛ مانند خیرالدین زرکلی نگاشته‌اند که او در یمامه به شهادت رسید، اما مورّخان نام‌آور دیگر؛ چون طبری، مقریزی، حاکم حسکانی و حاکم نیشابوری، نامش را در ردیف کسانی ثبت کرده‌اند که در مدینه وفات یافت و در خلافت عمر از دنیا رفت و عمر بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی و الرشاد» آورده است:

عبدالله بن عتيك بن قيس بن الأسود بن الحارث الأنصاري الأوسي، من أجلّة أصحاب الرسول، توفى في المدينة في خلافة عمر، فصلّى عليه و دفنه في البقيع. [2]

عبدالله بن عتیک بن قیس بن اسودبن حارث انصاری اوسی، از بزرگان صحابه پیامبر است. او در مدینه، در دوره خلافت عمر وفات یافت. عمر بر وی نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.

---

۱. تفسیر القرطبی، ابن عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، ج۱۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵هـ.ق، ص۸۹.

۲. سبل الهدی و الرشاد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۳م، ص۹۵.

۳۸. حکیم بن حِزام

نامش حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزّی، قریشی اسدی است. او سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد و یکصد و بیست سال عمر کرد.[۱]

او در درون خانه کعبه متولّد شد و مادرش فاخته او را در آب زمزم غسل داد.

حاکم نیشابوری می‌نویسد:

و أُمُّه فاختة، بنت زهیر بن أسد بن عبد العُزّی وكانت ولدت حكيماً في الكعبة و هي حامل فضربها المخاض و هي في جوف الكعبة فولدت فيها فغسله في حوض الزمزم و لم يولد قبله في الكعبة أحدٌ.

حکیم بن حزام برادر حضرت خدیجه کبری، همسر گرامی پیامبرخداﷺاست. او در عهد جاهلیت از بزرگان اشراف و قریش بود. طبق نقل‌های مکرّر تاریخی، دارالندوه، مرکز مشورتی قریش، در اختیار وی بوده که در دوران معاویه، آنجا را صد هزار درهم به وی فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و میان مستمندان و بینوایان مکه توزیع کرد.

ابن اثیر در «أُسد الغابه» چنین نگاشته است: «حکیم بن حِزام، پس از آنکه دارالندوه را به معاویه فروخت، عبدالله بن زبیر بر او طعنه زد و ایراد گرفت که «**بِعتَ مَكْرُمَةَ قُرَيشٍ؟**» یعنی عزّت و شرافت قریش را فروختی؟! وی در پاسخ گفت: «**ذَهَبَتْ المُكَارِمُ إلاَّ التَّقْوَى**»؛ «جز پرهیزکاری، همه عزت‌ها از بین رفته‌اند».[۲]

فتح مکه و مسلمانی حکیم بن حزام

حکیم بن حزام در ماجرای فتح مکه مسلمانی برگزید و در شمار صحابه بزرگ پیامبر گرامی اسلامﷺ در آمد و پس از مسلمانی، به مدینه مهاجرت شخصی کرد و در کنار پیامبرﷺ همواره ملازم آن حضرت بود؛ به‌گونه‌ای‌که پرسش‌های فراوانی را از آن

---

۱. مستدرک، ج۳، ص۴۸۳.

۲. اسد الغابة، ج۵، ص۲۵۲.

حضرت می‌کرد که پرسش‌های جالبی است و در مطاوی تاریخی و حدیثی معروف است.

حکیم، در بدر جزو لشکر قریش بود، لیکن به‌گونه عجیبی گریخت و از کشته شدن نجات یافت که پس از آن، سخت‌ترین و شدیدترین سوگندش آن بود که: «**وَالَّذِي نَجَّانِي يَومَ بَدرٍ**»؛ «قسم به کسی که در روز جنگ بدر مرا نجات داد».[1]

پر واضح است که اگر در جنگ بدر، به دست مسلمانان کشته می‌شد، در حال شرک بود و دیگر توفیق مسلمانی و تشرّف به اسلام را نداشت و از آن همه فیض و برکات باز می‌ماند.

سخاوت و جود حکیم بن حِزام

حکیم بن حزام مردی با سخاوت و دارای طبعی بلند و روحی بخشنده و کریم بود. او به جهت شکرانه نعمت مسلمانی‌اش، بعد از مسلمانی و هجرت به مدینه، به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را لباس احرام پوشاند تا در وقوف به عرفه آنها را آزاد کند. غلام‌ها را به مکه برد و در عرفه به گردن هر یک طوق طلایی افکند که بر آنها این جمله نقش شده بود؛ «**عُتَقَاءُ الله عَن حَکِیمِ بنِ حِزامٍ**»[2]؛ «این‌ها از سوی حکیم، آزادشده‌های راه خدایند».

از طبع بلند او همین بس که در زمان ابوبکر و عمر، حتی از حق خود از بیت‌المال هم گذشت و نپذیرفت تا آنکه عمر در میان مردم اعلام کرد: «مردم! شما گواه باشید هرچه به حکیم اصرار می‌کنم، حق خود را از بیت‌المال بستاند، نمی‌پذیرد. او تا لحظه مرگ هم از کسی چیزی قبول نکرد».[3]

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۸۲.
۲. اسد الغابة، ج۲، ص۴۰.
۳. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۸۳.

حکیم بن حِزام و صله رحم

از ویژگی‌های بارز و برجسته وی، صله رحم بود. حتی آن‌گاه که بنی‌هاشم در کنار پیامبرﷺ بودند و در شعب ابوطالب در محاصره اقتصادی به سر می‌بردند و کسی جرأت نداشت با مسلمانان مراوده و داد و ستد داشته باشد و مشکلی را از آنها برطرف نماید، حکیم بن حزام در چنین موقعیتی خطیر و حساس، برای زندانیان و محصورشدگان شعب، غذا می‌فرستاد و آنها را به طور رایگان و به جهت صله رحم، به مسلمانان و پیامبرﷺ تقدیم می‌کرد.

علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است:

> روزی حکیم بن حزام برای مسلمانانی که در شعب محاصره شده بودند آذوقه می‌برد، ابوجهل با وی برخورد کرد و پرسید: کجا می‌روی و این آذوقه‌ها چیست؟ حکیم گفت: آنها را برای محمد و یارانش می‌برم. ابوجهل اعتراض کرد و گفت: این مخالفت با قراردادی است که امضا کرده‌ای، تو را رسوا خواهم کرد! جلوی او و آذوقه‌ها را گرفت وگفت: نمی‌گذارم آنها را به شعب ابوطالب ببری. از حکیم بن حزام اصرار و از ابوجهل منع و اعتراض... تا اینکه کار به زد و خورد انجامید. ابوالبختری که از قریش بود، به پشتیبانی از حکیم برخاست و گفت: ابوجهل! حیا نمی‌کنی؟! این مرد گندمی را که از عمه‌اش پیش او بوده برایش می‌برد و تو مانع ادای حق می‌شوی؟ درگیری به آنجا رسید که ابوالبختری با استخوانِ ساق پای شتر بر سر ابوجهل کوبید و سر وی مجروح شد و خون جاری گشت. تمام این ماجرا را حمزة بن عبدالمطّلب از نزدیک می‌دید، لیکن از خوف آنکه مخالفت‌ها شدیدتر شود، دخالت نکرد.[1]

در زندگی حکیم بن حزام، صله رحم جایگاه خاصی داشت؛ چنان‌که در مدینه

۱. بحارالانوار، ج۱۹، ص۱۹.

همواره برای عمه‌های پیامبرﷺ هدایایی می‌برد و به نوعی آنها را از نظر مالی تأمین و حمایت می‌کرد؛ زیرا دوران مدینه دوران عسرت مسلمانان بود و عمّه‌های پیامبرﷺ از مکّه به مدینه مهاجرت کرده بودند. حکیم به آنها و به عموم بنی‌هاشم کمک می‌رساند.

او در دوره جاهلیت نیز بسیار صله رحم می‌کرد. بعد ازآنکه مسلمان شد، از پیامبرخداﷺ پرسید: ای فرستاده خدا، آیا اموری مانند صله رحم، که در عهد جاهلیت انجام داده‌ام، برایم خیری دارد؟ پیامبرﷺ فرمود: «**أَسْلَمْتَ عَلَى مَا أَسْلَفْتَ مِنْ خَيْرٍ**»[1]؛ «آنچه در گذشته عمل خیر انجام داده‌ای، نیکو و سالم است».

و بدین‌سان پیامبرﷺ به وی اطمینان داد که آنچه در گذشته و دوره جاهلیت صله رحم انجام داده، در نظر خدا نیکو و منشأ برکت است.

حکیم بن حزام، راوی پیامبرﷺ

از افتخارات بزرگ حکیم بن حزام آن است که از پیامبرﷺ روایات فراوانی را نقل کرد. برای نمونه به سه روایت که ایشان از پیامبرﷺ نقل کرده، اشاره می‌کنیم:

۱. رَوَى حَكِيمُ بْنُ حِزَام أَنَّ النَّبِيَّﷺ نَهَى أَنْ تُقَامَ الحُدُودُ فِي المَسَاجِدِ.[2]

حکیم بن حزام نقل کرده که پیامبرخداﷺ از جاری شدن حدود الهی در مساجد نهی کردند.

۲. و قد نهى رسول اللهﷺ حكيم بن حزام عن بيع ما ليس عنده، فقال: لا تبع ما ليس عندك يعني ما لا تملك.[3]

همانا پیامبرخداﷺ حکیم بن حزام را نهی کردند از فروش چیزی که در اختیارش نیست. پس فرمودند: آنچه را که نزد تو نیست، نفروش؛ یعنی چیزی را که مالک آن نیستی.

---

۱. المحلّی، أبومحمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری، ج۱۰، دارالفکر، بی‌تا، ص۲۰۱.

۲. الخلاف، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ه.ق، ص۲۱۲.

۳. تذکرة الفقها، جمال الدین حسن بن یوسف، علی بن مطهر الحلّی، مکتبة المرتضویة، بی‌تا، ص۱۲۸.

۳. عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِﷺ فَأَعْطَانِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ: يَا حَكِيمُ إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، مَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ، بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ النَّفْسِ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلاَ يَشْبَعُ وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ الْيَدِ السُّفْلَى.[1]

حکیم بن حزام گفت: از پیامبرﷺ درخواست کمک مالی کردم، عطایم کرد. بار دیگر درخواست کردم، باز عطایم کرد، بار سوم درخواست کمک کردم، باز هم عطا کرد. آن‌گاه فرمود: ای حکیم، این مال، سبزه‌ای شیرین است، هرکس آن را با سخاوت دریافت کند، بر او مبارک خواهد بود، و هر کس او را با نفسانیت و برتری‌جویی بخواهد، خداوند در آن برکتی قرار نخواهد داد و او همچون فردی خواهد بود که بخورد و سیر نشود و بدان که دست فراتر و بخشنده، بهتر است از دستی که امساک کرده و بخل می‌ورزد.

اگر به منابع فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنت رجوع کنید، خواهید دید که حکیم ابن حزام در رأس راویان پیامبرﷺ است.

شنونده صدایی عجیب از آسمان

حکیم بن حزام، در جنگ بدر در سپاه کفر حضور داشته، او خود نقل می‌کند که در روز جنگ بدر، برای شکست سپاه اسلام اجتماع نمودیم. اما واقعه‌ای عجیب دیدم و از آن روز در دلم این نکته ایجاد شد که پیامبرخداﷺ از جانب خدا مورد تأیید قرار گرفته و به نوعی مترصد فرصت بودم که موقعیت برایم مهیا شود تا به او ایمان بیاورم:

عَن حَكِيم بن حِزام قَالَ: الْتَقَيْنَا فَاقْتَتَلْنَا، فَسَمِعْتُ صَوْتًا وَقَعَ مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ مِثْلَ وَقْعِ الحَصَاةِ فِي الطَّسْتِ وَ قَبَضَ النَّبِيّﷺ الْقَبْضَةَ فَرَمَى بها فَانْهَزَمْنَا... .[2]

---

۱. شرح المهذب، ابی زکریا محی الدین النووی، دارالفکر، بی‌تا، ص ۲۴۶.

۲. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۹۶.

از حکیم بن حزام نقل است که گفت: در روز بدر گرد آمدیم تا با پیامبر بجنگیم، ناگهان صدایی از آسمان شنیدم که به زمین می‌آمد؛ مانند افتادنِ سنگ‌ریزه‌ها در طشت. پیامبر از آن سنگ‌ریزه‌ها گرفتند و به سوی ما انداختند و ما از ترس آن سنگریزه‌ها گریختیم.

پاسخ حکیم بن حزام به دعوت الهی

حکیم بن حزام، عمری طولانی داشت. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره در مدینه بود و تا سال ۵۴ هجری، دوران حکومت معاویه، به دعوت الهی پاسخ گفت و از دنیا رخت بر بست. اهالی مدینه جمع شده، بر جنازه‌اش نماز گزاردند و در بقیع دفنش کردند.

حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبد العزّی بن قصيّ القرشيّ الأسدي... و کان من المؤلّفة قلوبهم... وتوفّی سنة أربع وخمسين أيّام معاوية... .[1]

حکیم بن حزام، فرزند خویلد، فرزند اسد بن عبد العزی، فرزند قصی قرشی اسدی است... و او از مؤلفة القلوب بود... در سال ۵۴ ق. در دوران حکومت معاویه از دنیا رفت.

حاکم نیشابوری در «المستدرک» آورده است:

و حکيم بن حزام، مات بالمدينة سنة أربع و خمسين و هو ابن مأة و عشرين سنة و دفن بالبقيع.[2]

حکیم بن حزام در سال ۵۴ هجرت در مدینه وفات یافت و جنازه‌اش در بقیع مدفون گردید.

---

۱. اسد الغابة، ج۱، ص۲۷۸.

۲. المستدرک، ج۳، ص۴۸۳.

فصل سوم:

دیگر صحابه پیامبر ﷺ

مقدمه

وَ عَجَّ عَلَى أَرضِ البَقِيعِ الَّذِي تُرَابُهُ يَجلُو قَذَى النَّاظِرِ[1]

در آغاز این سلسله مقالات ـ که مربوط است بـه شـناخت بقیـع و تـاریخ پرفـراز و فـرودش و نیـز شـرح حـالی اسـت از شخصـیّت‌هـای مـدفون آن ـ گـروه نخسـت از دفن‌شدگان در بقیع را به بررسی گذاشتیم. این گروه و طبقه، از یاران صـادق و راسـتین پیامبرﷺ بودند که در کنار آن حضرت ماندند و صداقت استواری خویش در میدان‌هـای جهاد و مبارزه و همگامی با پیامبرﷺ را به اثبات رساندند.

از این پس به شرح حال گروه و طبقه‌ای دیگر خواهیم پرداخت کـه نگـارش شـرح حال آنان، قدری دشوارتر است؛ چـه آنکـه در منـابع تـاریخی فراوانـی، شـرح زنـدگی بسیاری از یاران پیامبرﷺ آمده، لیکن با تأسف، به محلّ دفن آنان اشاره چندانی نشده و در بقیع نیز اثری از آنان بر جای نمانده است. پر واضح اسـت کـه شـمار ایـن طبقـه از یاران پیامبرﷺ، بیش از طبقه نخست و یاران صادق آن حضرت است که در شماره‌های پیشین از آنان یاد شد.

گروهی که در مباحث بعدی، به معرفی آنان می‌پردازیم، صحابه‌ای هستند که پس از پیامبرﷺ، از مسیر نورانی او فاصله گرفتند و حتی برخی از آنان، جفا بر آل رسولﷺ را پیشه خود کردند و بالاخره در تاریخ، مسیر انحرافی گشودند!

---

۱. کشف الغمة، ج۱، ص۱۵۳؛ مدائح الانوار، ص۲۳۶.

تاریخ اسلام از رفتار بعضی از آنان دردهای جانفرسا به دل دارد، چه آنکه ایشان در دوران غربتِ اهل بیت علیهم السلام، یار ظالم و معاند مظلوم شدند. گاه سکوت را گزیدند و گاه به هوای مُلک و ریاست، حقیقت را قربانی امیال درونی خود کردند و از آیات کریمه قرآن، پیرو متشابهات شدند؛

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ (آل عمران: ۷)

آنان که در قلب هایشان کژی و انحراف بود، از تشابهات پیروی کردند، به قصد فتنه‌جویی و تأویلی نفس‌گرایانه.

تعصّب، زیغ، کژی و انحراف، تمایل به حاکمیت تبار و قبیله، قربانی‌کردن حقیقت، برافروختن آتش کینه‌های بدری و خیبری، اصالت‌دادن به تبار و نژاد و قبیله، به جای اصالت دادن به سفارش‌ها و توصیه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و... پیشه آنان بود.

برخی‌شان آل پیامبر صلی الله علیه و آله را آزردند، خاندانی که خداوند در وصفشان فرمود: ﴿...**يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**﴾[1] و سرانجامِ کارشان به آنجا رسید که در سال ۶۱ پس از هجرت، آتشی در طف برافروختند و حادثه‌ای دردناک به وجود آوردند و گلویی را که بوسه پیامبر صلی الله علیه و آله را خاطره داشت، با خنجری از ستم و به نام خدا بریدند و خود را حقیقت! پنداشتند؛ ﴿**قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ**﴾.[2]

اکنون به شرح حال این گروه از دفن‌شدگان در بقیع می‌پردازیم:

۱. ابوهریره دوسی

در نام وی اختلاف بسیار است، به‌طوری که اگر مروری به کتاب‌های تاریخ و حدیث داشته باشیم، خواهیم دید هرکسی، با نامی از او یاد کرده است و در مقام

۱. احزاب: ۳۳.

۲. آل عمران: ۱۸.

بررسی آن نام‌ها، به شخص واحدی می‌رسیم که آن شخص، کسی جز ابوهریره نیست.

از ابوهریره با نام‌های زیر یاد کرده‌اند:

۱. ابوهریرة بن عامر بن عبد ذی الشّری بن طریف بن عتاب بن الدوسی؛ ۲. عبدشمس بن صخر؛ ۳. عبد تمیم؛ ۴. سعد بن حارث؛ ۵. عبدالعزّی؛ ۶. ابن عتبة بن عمرو بن عیسی بن حرب بن سعد بن ثعلبة بن عمرو بن نهم بن دوس؛ ۷. عامر بن عبدغنم؛ ۸. سعید بن دوس؛ ۹. عبد بن سُکَین و... .

به‌جا است در این باره، به کتاب «الاستیعاب فی معرفة الصحابه»، اشاره‌ای داشته باشیم:

أبوهريرة الدوسي، صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله ودوس هو ابن عُدثان بن عبدالله بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن نصر بن الأزد بن الغوث. قال خلفية بن خياط: ابوهريرة هو عمير بن عامر بن عبد ذي الشرى بن طريف بن عتاب بن أبي صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبة بن سليم بن فهم بن غنم ابن دوس... اختلفوا في اسم أبي‌هريرة واسم أبيه اختلافاً كثيراً لا يحاط به ولا يضبط في الجاهلية والإسلام فقال خليفة: ويقال: اسم أبي‌هريرة عبدالله بن عامر ويقال: برير بن عشرقة. ويقال: سكين بن دومة. وقال أحمد بن زهير سمعت أبي يقول اسم أبي‌هريرة عبدالله ابن عبدشمس ويقال: عامر... و يقال: عبدنهم بن عامر، و يقال: عبدغنم، و يقال: سعيد بن دوس، و يقال: كردوس و... .[1]

ابوهریره دوسی، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و دوس، عُدثان بن عبدالله بن زهران ابن کعب بن حارث بن کعب بن مالک بن نصر بن ازد بن غوث است. خلیفة بن خیاط گوید: ابوهریره، همان عمیر بن عامر بن عبد ذی الشّری بن طریف بن عتاب ابن ابی‌صعب بن منبة بن ثعلبة بن سلیم بن فهم بن غنم ابن دوس است. مورّخان، در

---

۱. الاستیعاب فی معرفة الصحابة، ج۴، صص ۱۷۶۹ و ۱۷۷۰.

نام ابوهریره و نام پدرش اختلاف کرده و هر یک چیزی نوشته‌اند، به‌طوری که احاطه و ضبط آنها در دوره جاهلیت و اسلام ناممکن است! خلیفه همچنین افزوده است: می‌گویند نام ابوهریره، عبدالله بن عامر است و گفته‌اند بریر بن عشرقه است و سُکَین بن دومه نیز نوشته‌اند. احمد بن زهیرگوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: اسم ابوهریره، عبدالله بن عبد شمس است وگفته‌اند: عامر است و عبدنهم نیز نوشته‌اند و برخی هم عبدغنم نامیده‌اند. سعید بن دوس نام دیگر او است و وی را دوس هم گفته‌اند و... .

ابن عبدالبرّ این اختلاف را به حدّی زیاد دانسته که می‌گوید: رسیدن به اسم واقعی ابوهریره ناممکن است! وی نام‌های ابوهریره را به دو بخش تقسیم می‌کند؛ نام‌هایی که در جاهلیت به آنها خوانده می‌شد و نام‌هایی که بعد از مسلمانی بر او نهادند. او با عناوین زیر به آنها پرداخته است: «**أمّا في الجاهلية...**». و «**أمّا في الاسلام...**».[1]

ابن عبدالبرّ تعدادی از نام‌های ابوهریره در دوران جاهلیت را ذیل عنوان «**أما في الجاهلية**» آورده و برخی از نام‌های وی بعد از مسلمان‌شدنش را هم در عنوان «**و أما في الاسلام**» ثبت می‌کند. او اسم خاصی را برای ابوهریره مشخص نمی‌کند وآنها را متعدّد و نامعلوم می‌داند ولی با قطع ویقین می‌توان گفت که شخصیتی در میان صحابه پیامبرخدا صلی الله علیه و آله، با نام ابوهریره بوده و این از مسلّمات تاریخی است.

علل اختلاف در نام وی

چندین دلیل برای اختلاف در نام وی نوشته‌اند که به سه مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. برخی گفته‌اند: علت اختلاف در نام‌های وی و پدرش، تصحیف و تحریف است؛ مانند برّ، که آن را برید و یزید نوشته و خوانده‌اند، یا عمرو، که عمیر و عامر هم گفته‌اند و یا سکن، که سکین هم خوانده شده است.

۱. الاستیعاب، ج۴، ص۵۷۰.

۲. نقل نام‌های متعدد برای پدرش که بـه وسـیله مورخـان، بـه صـورت تخمینـی و حدس و گمان نوشته شده است.

۳. نقل روایات فراوان از وی، دلیل دیگری است بر اختلاف نام او؛ بدین صورت که هر راوی نامی برایش بیان کرده تا شبهه‌ای پیش نیاید که چرا این همه روایت به وسـیله او نقل شده، تا در نتیجه، روایات وی، موهون و سست جلوه نکند.

ابوهریره، نامی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نهاد.

مسلمانی ابوهریره

ابوهریره در دو سال آخـر عمـر شـریف پیـامبر صلی الله علیه و آله اسـلام آورد. او در سـال هشـتم هجرت، همراه طایفه اشعری ـ که ابوموسی اشعری هـم جـزو ایشـان بـود ـ بـه مدینـه مهاجرت کردند و در خیبر، هنگامی که قلعه فتح شد و غنایم جنگی جمع‌آوری و آمـاده تقسیم گردید، بر پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده، مسلمان شدند. ابوهریره آن‌گاه که چشـمش بـه غنایم افتاد، از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای سهم کرد.

گرچه حضرت تصمیم داشتند که سهمی به او بدهند، لیکن از آنجا که وی با ابان بن سعید اختلاف و خصومت داشت، پیشنهاد کرد که ابان بن سعید از غنیمت محروم شود. این پیشنهاد بر ابان که در جنگ شرکت کرده بود گران آمد و با لحن توهین‌آمیزی بـه او گفت: ای وَبْر[۱] از کوه (قدوم ضأن) آمده و به مـا آویختـه‌ای؟! سـرانجام، ایـن اخـتلاف سبب شد که پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به وی ندهد.[۲]

ابن عبدالبرّ نوشته است: «**أسلم أبوهريرة عام خيبر و شهدها مع رسول الله صلی الله علیه و آله**».[۳]

ابوهریره در سال فتح خیبر اسلام آورد و در آن جنگ با پیامبرخدا صلی الله علیه و آله همراه بود».

---

۱. حیوانی است به اندازه گربه و دارای سُم.

۲. پیغمبر و یاران، ج۱، ص۱۵۶.

۳. الاستیعاب فی معرفة الصحابة، ج۴، ص ۱۷۷۱.

ابوهریره، در صُفّه

به نقل از بسیاری از مورّخان، ابوهریره بعد از مسلمانی، در صفّه زندگی می‌کرد و همراه صفه‌نشینان بود. هنگام مسلمان شدنش سی ساله بود و حرص فراوانی در شنیدن سخنان پیامبرﷺ داشت. او در خوردن غذا و سیر کردن خود جدّیت داشت و در این مورد زبانزد بود.

در جایی می‌گوید: «در صفّه مسجد زندگی می‌کردم، روزی با روزه تا شام به سر بردم و همچنان از شکم گرسنه رنج می‌بردم، در این هنگام برای قضای حاجت از مسجد دور شدم، چون برگشتم طعامی را که اغنیای قریش برای اهل صفّه می‌فرستادند، خورده بودند، با خود گفتم: اکنون کجا بروم؟ کسی گفت: نزد عمر بن خطاب برو، در حالی که عمر مشغول تعقیب نماز بود، به نزد وی رفتم، منتظر ماندم تا از نماز فارغ شد، چون به خانه رهسپار شد، نزد وی رفته، گفتم: قرائت مرا گوش کن. در حالی که جز طعام نظری نداشتم، عمر نیز به آیاتی چند از سوره آل عمران که تلاوت نمودم، گوش داد، ولی هنگامی که به خانه رسید داخل خانه شد و مرا به حال خود گذاشت».[1]

مانند همین ماجرا را برای ابوبکر نقل می‌کند و می‌گوید: «او هم به من توجّهی نکرد». و نیز می‌گوید: «جعفر بن ابوطالب در نظرم محبوب است و ازاین‌رو می‌گفت: «أفضل أصحاب الرسول، جعفر بن ابی‌طالب»[2]؛ «برترین فرد در بخشندگی، در میان اصحاب پیامبر، جعفر بن ابی‌طالب است».

علت این مسأله را هم خودش نقل کرده و گفته است: «هرگاه برای سیرکردن شکم خود، نزد جعفر می‌رفتم، او مرا سیر می‌کرد».

وی در جنگ صفین، هنگام خوردن شام و نهار، بر سر سفره معاویه می‌نشست و هنگام نماز پشت سر علی بن ابوطالبؑ می‌ایستاد و هرگاه جنگ شدت می‌گرفت، به

۱. پیغمبر و یاران، ج۱، ص ۱۶۰.
۲. الاستیعاب، ج۴، ص ۱۷۷۴.

کوه‌های اطراف می‌رفت. وقتی دلیل این کارش را پرسیدند، گفت: «**مضیرة معاویة أطیب و أدسم و الصّلاة خلف علي علیه السلام أفضل**»[۱]؛ «سفره معاویه بهتر و چرب‌تر است ولی نماز پشت سر علی علیه السلام فضیلت بیشتری دارد».

درباره تمایل شدید ابوهریره به سیر کردن شکم، مورّخان اهل سنت هم اشاراتی دارند؛ برای نمونه، ابن عبدالبرّ، می‌نویسد:

ثمّ لزمه وواظب علیه رغبةً في العلم راضیاً بشبع بطنه فکانت یده مع ید رسول الله صلی الله علیه و آله.[۲]

ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله بود و او را مواظبت می‌کرد، به خاطر رغبتی که به علم داشت و حرصی که بر سیر کردن شکم داشت، همواره دست او در سفره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

ابوهریره، به همین دلیل که تمایل فراوانی به سیر کردن شکم خود داشت، در زمان معاویه و چنان‌که اشاره داشتیم، در ماجرای جنگ صفین، لقب «شیخ المضیره» را به خود گرفت.

این لقب در زمان معاویه به او داده شد. مضیره، نام غذایی مخصوص، لذیذ و منحصر به فرد بود که از طرف دستگاه خلافت اموی، برای نویسندگان و شاعران وقت که با حکومت همکاری داشتند و به دعوت معاویه در سفره‌های دربار حضور می‌یافتند، ترتیب داده می‌شد و آن، ترکیبی از گوشت تازه گوسفند یا بره و شیر و روغن و ادویه‌جات رایج آن روزگار بود که اشراف‌زادگان می‌خوردند، شاعران دربار، با خوردن آن غذاهای لذیذ به وجد می‌آمدند و در مدح امرا و خلفا، شعر می‌سرودند. روایتگران نیز به جعل حدیث می‌پرداختند. این غذا آن قدر لذیذ بود که مردم بیچاره و حتی توانگر، غذاهای خوشمزه خود را تمثیل به مضیره معاویه می‌کردند... به دلیل حضور و رغبت شدید ابوهریره به این سفره و غذا، او را شیخ المضیره لقب دادند.[۳]

۱. پیامبر و یاران، ج۱، ص ۱۶۱.

۲. الاستیعاب، ج۴، ص ۱۷۷۱.

۳. الاصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، ج۳، دارالجیل بیروت، ۱۹۹۲م، ص۳۷.

ابوهریره و اعتراف به عظمت علی علیه‌السلام

ابوهریره بارها به فضیلت علی علیه‌السلام اعتراف کرده است. او می‌گوید: «معاذ بن جبل را دیدم که به علی بن ابی‌طالب چشم می‌دوخت. به او گفتم: چرا این همه به علی چشم می‌دوزی گویی که تا کنون او را ندیده‌ای؟ گفت: از پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «**النَّظَرُ إِلَی وَجْهِ عَلِی عِبَادَةٌ**»؛ «نگاه به چهره علی عبادت است».

ابن ابی‌الحدید معتزلی گوید:

> چون ابوهریره با معاویه به کوفه آمد شب‌ها در باب کنده می‌نشست و مردم در مجلس او شرکت می‌کردند. جوانی از کوفه آمده نزدش نشست و گفت: ای ابوهریره تو را به خدا آیا از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ای که در حق علی بن ابی‌طالب فرمود: خداوندا! دوست بدار هرکه او را دوست بدارد و دشمن دار، هرکه او را دشمن بدارد؟ گفت: آری.[1]

روایات فراوان به نقل از ابوهریره!

با این‌که ابوهریره درسال هشتم هجرت، مسلمانی برگزید و کمتر از دو سال در خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، اما به حدّی روایت از آن حضرت نقل کرده که این کثرت نقل، او را در معرض اتهام قرار داده و بسیاری از مورّخان و اهل حدیث، حتی از اهل سنت، در صحّت همه روایات او تردید دارند. تا آنجا که این قضیه، حتی مورد اعتراض عمر و عثمان قرار گرفت! علی علیه‌السلام او را به دلیل نقل این همه روایت نکوهش کرد.

نخستین کسی که او را از نقل خبر منع کرد، عمر بن خطاب بود. وی هنگامی‌که شنید ابوهریره روایاتی را به پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت می‌دهد که اصل و ریشه ندارد، او را به حضور خواست و از نقل حدیث منع نمود و در مرتبه دوم او را با تازیانه ادب کرد. اما او باز از جعل حدیث دست برنداشت و به تبعید تهدید شد. خلیفه دوم اعلام کرد که اگر از نقل حدیث دست نکشد، به سرزمین دوس، (که وطن اصلی وی بوده)

---

۱. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج۴؛ داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۷م، ص۳۰۲.

تبعید خواهد شد؛ چنان‌که به کعب‌الاحبار هم اعلام کرد اگر از نقل احادیث دست نکشی، به سرزمین میمون‌ها تبعیدت خواهم نمود.[۱]

کثرت روایات ابوهریره و عدم تناسب بسیاری از محتوای روایاتش، موجب شد که او به عنوان جعل‌کننده حدیث شهرت یابد که از نقل و بسط این مطالب خودداری می‌گردد.

ابوهریره و حکومت بحرین

پیامبرخداﷺ پس از بازگشت از جِعرانه، علاء حضرمی را با جمعی، از جمله ابوهریره به بحرین، نزد منذر بن ساوی فرستاد، منذر را به اسلام دعوت کردند. او اسلام آورده و در مسلمانی استواری گزید. همه بستگان منذر هم مسلمانی برگزیدند. مسیحیان هم به دادن جزیه راضی شدند. علاء به ابوهریره گفت: پیامبر به من در حق تو سفارش کرد، بگو چه کاری از من برای تو ساخته‌است؟ ابوهریره گفت: مرا مؤذن خود قرار ده. ابوهریره مؤذن او شد و همچنان در بحرین بود تا این‌که علاء فوت کرد. عمر او را به حکومت بحرین برگزید، ولی پس از چندی، مطالبی‌که با امانتداری وی سازش نداشت به عمر گزارش شد، لذا او را عزل نمود و عثمان بن ابی‌العاص را به جایش منصوب کرد. پس از مراجعت از بحرین معلوم شد که ابوهریره چهارصد هزار دینار با خود آورده است... عمر گفت: آنچه سرمایه اصلی‌ات بوده، به اضافه خرج کنونی‌ات بردار و بقیه را به بیت‌المال بسپار. پس دستور داد دوازده هزار از او بگیرند.[۲]

ابوهریره و اعتراف به عظمت علی، حسنین و اهل بیت علیهم‌السلام

روایات فراوانی در میان نقل‌های ابوهریره وجود دارد که وی به مقام، عظمت و جایگاه والای علی، حسنین و اهل‌بیت علیهم‌السلام اعتراف کرده است، که نقل تمام این روایات به درازا می‌کشد.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۱، ص۱۵۸ به نقل از کتاب ابوهریره، ص۸۴.

۲. همان، ص۱۶۲.

اصبغ نباته در حضور معاویه از ابوهریره پرسید: ای یاور پیامبرﷺ! به آن خدایی که غیر او خدایی نیست و عالم به غیب و حضور است و به حق پیامبرﷺ سوگندت می‌دهم که آیا در غدیر خم بودی؟ گفت: آری، در روز غدیر بودم. پرسید: از پیامبرﷺ درباره علی چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که فرمود:

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِي مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.[1]

هر که من مولای اویم، این علی، مولای او است. خدایا! دوست بدار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن می‌دارد. خدایا! یاری کن هر که علی را یاری کند و خوار بگردان، هر که علی را خوار نماید.

رویگردانی از علی‌علیه‌السلام و گرایش به معاویه

ابوهریره، در واقع به دلیل فضایل برجسته‌ای که در علی‌علیه‌السلام سراغ داشت، به ایشان علاقه‌مند بود و آن حضرت را دوست می‌داشت و لذا حدیث غدیر را به طور مفصل نقل کرده و در مواقف مختلفی که از وی راجع به ماجرای غدیر پرسش کرده‌اند، کلّیت ماجرا را توضیح داده و خبر ائمه اثناعشر را با نام هریک از امامان، از قول پیامبر خداﷺ نقل کرده است. اما هنگامی که دوران معاویه می‌رسد و حاکمیت به دست او می‌افتد و بخشش‌های هدفمندانه سیاسی او آغاز می‌شود، ابوهریره به سمت معاویه گرایش می‌یابد و زمینه را برای تثبیت حاکمیت وی مهیا می‌کند و اخباری را درباره او جعل و وضع می‌نماید. در هر حال، ابوهریره به فرزندان ابوالعاص خدمات فراوان می‌کند.

محمود ابوریه، از دانشمندان بزرگ اهل تسنن، در کتاب خویش با عنوان «شیخ المضیرة ابوهریره» تلاش‌های گسترده ابوهریره در تضعیف چهره امیرمؤمنان و فضیلت‌سازی برای معاویه را شرح داده، می‌نویسد:

---

۱. همان، به نقل از سفینة، ص ۱۶۴.

ابوهریره از وضع و جعل احادیث در طعن علی علیه السلام چیزی فرو نگذاشت و همزمان در خصوص آل ابی‌العاص به صورت عموم و معاویه به صورت خاص وضع نمود که شأن آنها را بالا ببرد.[۱]

مرگ ابوهریره و دفن در بقیع

ابوهریره، قصری در عقیق داشت که در همان قصر درگذشت. فرزندان عثمان او را از قصرش به مدینه حمل کرده، در بقیع به خاکش سپردند؛

كانت وفاته في قصره بالعقيق فحمل الى المدينة فكان ولد عثمان بن عفان يحملون سريره حتى بلغوا به البقيع حفظا بما كان من رأيه في أبيهم وصلّى عليه الوليد بن عتبة بن أبي سفيان وكان يومئذ أميراً على المدينة.[۲]

وفات ابوهریره در سال ۵۷ هجری رخ داد، که در این سال، سنش به ۷۸ می‌رسید.[۳]

۲. عبدالرحمان بن عوف

عبدالرحمان بن عوف الزهری، نسبش به چند واسطه به مرّة بن کعب می‌رسد. مادرش امّ کلثوم، دختر عتبه است. او صحابی پیامبر ﷺ بوده و هشتمین فردی است که اسلام آورد. عبدالرحمان ۲۱ سال پیش از بعثت به دنیا آمد. نامش در جاهلیت «عبدعمرو» بود که پیامبر ﷺ آن را به «عبدالرحمان» تغییر داد. او از قبیله بنی زهره و پسر عموی سعد بن ابی وقاص و داماد عثمان و از نخستین مهاجران به مدینه است. او در مهاجرت به حبشه نیز حضور داشته است.

---

۱. شیخ المضیرة ابوهریرة، علامه محمود ابوریه، دارالمعارف مصر، بی‌تا، ص ۲۰۰.

۲. ابوهریره، سید عبدالحسین شرف الدین، انتشارات انصاریان، قم، بی‌تا، ص ۲۱۰.

۳. همان، ص ۲۱۱.

شرکت در صحنه‌های مهم

عبدالرحمان بن عوف، آن‌گاه که مسلمان شد، در صحنه‌های مهم، حضوری فعال داشت. در نبردهای بدر و اُحُد، از کسانی بود که در میدان جهاد، مقاومت و رشادت از خود بروز داد.

نقش عبدالرحمان بن عوف در انتخاب عثمان

انتخاب خلفا، پس از رحلت پیامبرﷺ به یک شیوه و روش نبود؛ زیرا هر یک از خلفای سه‌گانه به نوعی خاص و به شکلی ویژه برگزیده شدند. هنگامی که خلیفه دوم دانست روزهای آخر عمر خویش را می‌گذراند و از گوشه و کنار به او گفته می‌شد جانشین تعیین کند و عایشه به وسیله عبدالله فرزند حذیفه پیامی فرستاد که: «امت محمد را بی‌شبان نگذار؛ زیرا که از فتنه می‌ترسم...».[1]

لاَ تَدَعْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ بلاَ رَاعٍ اسْتَخْلَفَ عَلَيْهِمْ وَ لاَ تَدَعْهُمْ بَعْدَكَ هَمْلاً فَإِنِّي أَخْشَى عَلَيْهِمْ الْفِتْنَةَ... .[2]

امت محمد را بی‌راهنما و حاکم مگذار، خلیفه را برگزین و امت را رها مکن که من بر امت محمد، از فتنه می‌ترسم. فرزند خلیفه به پدر خود همین نکته را گفت. برخی می‌گفتند «فرزند عمر، عبدالله باشد، اما خود خلیفه از بی‌کفایتی فرزندش آگاه بود و این رأی را نپذیرفت».[3]

پس عمر شش تن را برگزید که عبارت بودند از: علی‌علیه‌السلام، عثمان، طلحه، زبیر، سعد ابن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف. وقتی اینان پیرامون بستر خلیفه گِرد آمدند، او با چهره‌ای گرفته و تند به ایشان گفت: لابد همه می‌خواهید زمام امور را پس از من به

---

۱. الامامة و السیاسة، ابن قتیبه الدینوری، ج۱، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۳هـ.ق، ص۲۲.
۲. الغدیر، ج۷، ص۱۳۳.
۳. الامامة و السیاسة، ج۱، ص۲۳.

دست گیرید؟! در این هنگام خطاب به یک یک آنان، به جز علی علیه‌السلام سخنانی گفت و با ذکر دلایلی، هیچ یک را شایسته تصدّی خلافت ندانست. آن‌گاه رو به علی علیه‌السلام کرد و در سراسر زندگی آن حضرت نقطه ضعفی، جز شوخ طبعی و مزّاحی ایشان! نیافت و افزود: اگر او زمام امور را به دست گیرد، مردم را به مسیر حق و طریق آشکار، راهبری خواهد کرد.

فلمّا أحسّ بالموت، قال لابنه: اذهب إلى عائشة وأقرئها منّي السلام واستأذنها أن أقبر في بيتها مع رسول الله و مع أبي بكر، فأتاها عبدالله بن عمر، فأعلمها فقالت: نعم وكرامة، ثمّ قالت: يا بني أبلغ عمر سلامي و قل له لا تدع أمّة محمّد بلا راع استخلف عليهم ولا تدعهم بعدك هملاً، فإنّي أخشى عليهم الفتنة... فأرسل إليهم جميعهم وهم علي بن أبي‌طالب و عثمان بن عفّان وطلحة بن عبيدالله والزبير بن العوام وسعد بن أبي‌وقّاص و عبدالرحمن بن عوف... .[1]

وقتی خلیفه دوم مردن خویش را نزدیک دید، به فرزندش عبدالله دستور داد که: نزد عایشه برو و سلام مرا برسان و از او اجازه بگیر که در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر دفن شوم. عبدالله نزد عایشه رفت و او را به این مطلب آگاه ساخت. عایشه گفت: مانعی نیست. سپس گفت: فرزندم! سلامم را به خلیفه برسان و به او بگو که امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بی‌نگاهبان و بی زمامدار نگذار و برای خود جانشین تعیین کن و بعد از خود، امت را یله و رها مگذار که من از فتنه می‌ترسم! پس عمر، به سوی شش تن؛ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف فرستاد که گرد آیند و... .

به جز طلحه ـ که غایب بود ـ همگی گردآمدند. عمر در پایان این جلسه، فرمانی اکید وآمیخته با خشونت صادر کرد. ابن قتیبه، در کتاب خویش، ماجرا را با تفصیل گزارش کرده و این‌گونه می‌نویسد:

---

۱. الامامة و السیاسة، ج۱، ص۴۲.

إن استقام أمر خمسة منكم وخالف واحد فاضربوا عنقه، وإن استقام أربعة واختلف اثنان فاضربوا أعناقهما، وإن استقر ثلاثة واختلف ثلاثة فاحتكموا إلى إبني‌عبدالله، فلأي الثلاثة قضى فالخليفة منهم وفيهم، فإن أبى الثلاثة الآخرون ذلك فاضربوا أعناقهم.[۱]

اگر پنج نفر رأی واحدی داشتند و یک نفر مخالف بود، گردن آن یک نفر را بزنید و اگر چهار نفر هم‌رأی شدند و دو نفر مخالفت کردند، گردن آن دو را بزنید و اگر سه نفر متحد شدند و سه نفر مخالفت کردند، فرزندم عبدالله را حَکَم قرار دهید، هر یک از دو گروه (سه نفره) که رأی آورد، خلافت مربوط به آنان و در میان آنها است (که یکی گزینش می‌شود) و اگر سه نفرِ دوم مخالفت کردند، گردنشان را بزنید.

به گزارش ابن قتیبه، جمع حاضر (که شش نفر بودند) گفتند: ای خلیفه، نظر خود را بگو تا به آن عمل کنیم. عمر گفت: ای سعد! آنچه مانع من در انتخاب تو است، برخورد شدید و سخت‌گیری تو در امر امت است و ای عبدالرحمان بن عوف، آنچه مانع من از گزینش تو است، این است که تو فرعون این امّتی.

سپس غش کرد و بار دیگر به هوش آمد و این‌گونه گفت: ملاک انتخاب و تنها شخصی که سخنش برای دیگران حجت است، عبدالرحمان بن عوف می‌باشد. به هرکس که او رأی داد، همه به او رأی دهید![۲]

عبدالرحمان بن عوف خطاب به علی علیه السلام گفت: ای علی، با تو بیعت کنم و حکومت را به تو واگذارم، آیا طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و عمل ابوبکر و عمر حکم می‌رانی؟ علی علیه السلام فرمود: حکومت بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر آری، اما عمل به سیره شیخین، نه؛

---

۱. الامامة و السیاسة، ج۱، ص۴۳.

۲. همان، ص۴۵.

أن عبدالرحمن بن عوف قال لعلي: یا علي، هل أنت مبایعي علی کتاب الله وسنّة نبیّه وفعل أبي بکر وعمر؟ فقال علي ؑ: أمّا کتاب الله وسنّة نبیّه فنعم، و أمّا سیرة الشیخین فلا.[1]

بدین‌صورت، عبدالرحمان بن عوف، به حق عمل نکرد و خلافت اسلامی را به خارج از مسیر خود سوق داد...!

عبدالرحمان و حرکت به سوی دوزخ

گفته‌اند که روزی کاروان عبدالرحمان بن عوف به مدینه رسید. کاروان وی چنان بزرگ بود که ولوله در شهر افکند. عایشه پرسید: چه خبر است؟ گفتند: شتران عبدالرحمان رسید. عایشه گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: عبدالرحمان بر صراط افتان و خیزان می‌رود؛ چنان‌که گویی به دوزخ افتاده است! عبدالرحمان بن عوف وقتی این خبر را شنید، گفت: شتران و آنچه بر پشت دارند، در راه خدا باشد، شمارشان پانصد بود».[2]

عبدالرحمان بن عوف و مکنت مالی

در سال‌های نخست خلافت عثمان، عبدالرحمان در حد افراط، از عطایایی بهره‌مند شد.

عثمان ۲/۵۶۰/۰۰۰ دینار به وی بخشید، اما در اواخر عمر خلافتِ عثمان، بر سر مسائلی؛ از جمله مسأله خلافت بعد از عثمان، او به اختلاف و مخالفت با عثمان پرداخت.

گزارش ثروت انبوه عبدالرحمان و بخشش‌های بی‌جهت خلیفه به وی را، همه مورخان نوشته‌اند:

---

۱. وضوء النبی، السید علی الشهرستانی، ج۱، بیروت، ۱۴۱۵هـ.ق مطابق ۱۹۹۴م، ص۱۹۳.

۲. الامامة و السیاسة، ج۱، ص۴۹.

فالمعروف عن ابن عوف أنّه كان صاحب ثروة هائلة وأموال وفيرة، بلغت: ألف بعير، و مائة فرس، وعشـرة آلاف شاة، و أرضاً كانت تزرع على عشـرين ناضـحاً، وخرجـت كلّ واحدة من الأربع بنصيبها من المال الّذي تركه، فكان أربعة و ثمانين ألفاً.[۱]

معروف و مشهور آن است که عبد الرحمان بن عوف، دارای ثروتـی انبـوه بـود و اموال فراوانی اندوخته داشت (به او داده شده بود) که به هزار شتر و هـزار اسـب و ده هزار گوسفند می‌رسید و زمینی که بیست تـن آن را آبیـاری مـی‌کردنـد. هـر چهار نفر نصیبی را دریافت کردند که به حدّ هشتاد و چهار هزار دینار می‌رسید.

بیشتر ثروت عبدالرحمان را خلیفه سوم به او بخشیده بود.

مرگ عبدالرحمان بن عوف و خاکسپاری‌اش در بقیع

عبدالرحمان، در زمان خلافت عثمان بیمار شد و عثمان به عیادتش رفت اما از آنجـا که وی طمع در خلافت داشت و عثمـان روی خـوش بـه وی نشـان نـداده بـود، از او روی‌گرداند و سخن نگفت.

عبدالرحمان بن عوف در سال ۳۲ ق. دوران خلافت عثمان، در مدینه از دنیـا رفـت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع به خاکش سپردند.[۲]

عن عبدالواحد بن محمد بن عبدالرحمن بن عوف، قال: أوصى عبـد الـرحمن بـن عـوف ـ رضي الله عنه ـ إن هلك بالمدينة أن يدفن إلى عثمان بن مظعون، فلما هلك حفر لـه عنـد زاوية دار عقيل الشرقية فدفن هناك.[۳]

عبدالواحد فرزند عبدالرحمان بن عوف گوید: عبدالرحمان وصیت کـرد کـه اگـر در مدینه از دنیا رفت، در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شود. هنگامی که از دنیا رفـت، در زاویه شرقی دار عقیل، قبری برایش کندند و در آنجا مدفون گردید.

---

۱. وضوء النبی، ج۱، ص۷۳.
۲. السیرة النبویة، ج۱، ص۲۱۳.
۳. تاریخ المدینة المنورة، ج۱، ص۱۱۵.

۳. مغیرة بن شعبه

مغیرة بن شعبة بن ابی‌عامر بن مسعود ثقفی (ابوعیسی یا ابوعبدالله)، در شهر طائف به دنیا آمد. او پسر برادر عروة بن مسعود ثقفی، دیگر صحابی پیامبر ﷺ بود. در سال پنجم هجرت، آیین مسلمانی برگزید.

شیوه مسلمانی مغیره

به دلیل اینکه تزویر و مکر، جزو سرشت و ذات مغیره بوده، طبق نقل‌های مورّخان، مسلمان‌شدنش هم واقعی نبوده است؛ زیرا در سفری که با گروهی از قبیله بنی‌ثقیف به مصر، نزد مقوقس داشتند، با خود هدایایی می‌برند و مقوقس هم به آنان هدایایی می‌دهد. هدایا فراوان بوده و مغیره که در آن جمع، از همه فروتر بوده، از سرِ مکر، دستمالی بر سر می‌بندد و خود را به مریضی می‌زند. آنها که شراب همراه داشتند و می‌خواستند بیاشامند، به مغیره تعارف کردند اما او عذر آورد و گفت: سردرد دارم، نمی‌توانم بیاشامم، معذورم دارید. در عوض، من جام‌های شما را پر از شراب می‌کنم. آنان پذیرفتند و مغیره از سر مکر، به آنها شراب فراوان خوراند تا آنجاکه بی‌هوش افتادند! اینجا بود که همه را کشت و هدایا را صاحب شد و از ترس قبیله بنی‌ثقیف، به طائف نرفت و راهی مدینه شد و نزد پیامبر ﷺ رفت. پیامبرکه از ماجرای وی آگاه بود، او را نکوهش کرده، اسلامش را پذیرفت. بنابراین، مسلمانی‌اش از سر مکر و تزویر بود و حقیقت نداشت.[1]

مغیره و کارنامه‌اش

کارنامه مغیره با مسلمانی او سازگار نیست. در منابع تاریخی، می‌توان فرازهای ذیل را در کارنامه نادرخشانش دید:

۱. اسلام آوردنش به خاطر ترس از قبیله بنی‌ثقیف و به طمع حضور در نظام

---

۱. طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۴.

سیاسی ـ اجتماعی آن روز، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله.

۲. همگامی با جناح سیاسی مخالف در سقیفه.

۳. همگامی فعّال با تغییردهندگان مسیر خلافت، از علی علیه السلام به خلیفه اول.

۴. شرکت در هجوم به خانه فاطمه زهرا، دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله.

۵. گرفتن رشوه، با حرص و طمع.

۶. مخالفت با علی علیه السلام و فرزندان پاکش، به شکل گسترده.

۷. طرّاحی برای خلافت یزید و سعایت گسترده در این ماجرا.

۸. هموار کردن راه برای تداوم آزار به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام.

۹. سرپیچی از شرکت در جیش اسامه و... .

توضیح برخی موارد پیش‌گفته:

همکاری در تغییر مسیر خلافت

به دلایل بسیار، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین خود مشخص کرده بود و از این تصمیم حضرت، می‌توان برداشت کرد که تنها او صلاحیت بر این کار را داشته است.

مغیرة بن شعبه، جلو خانه پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه اول و دوم را دید و از آنان پرسید: از چه رو اینجا نشسته‌اید؟ گفتند: منتظریم این مرد (علی بن ابی‌طالب) بیرون بیاید تا با او بیعت کنیم. مغیره گفت: می‌خواهید این خاندان را بر مردم مسلّط کنید تا آنها را بدوشند!؟ خلافت را در قریش توسعه دهید تا بعداً نیز ادامه یابد. به پیشنهاد او، آنان بر این تصمیم مصمّم شدند و به سقیفه رفتند و پیش آمد آنچه نباید... .[1]

مغیره، در جمع مهاجمان به خانه فاطمه علیها السلام

مغیرة بن شعبه، با حمله‌کنندگان به خانه علی و فاطمه همراه شد. آنان به خانه فاطمه هجوم بردند و مغیره با لگد در خانه را شکست که به پهلوی آن حضرت خورد.

۱. پیغمبر و یاران، ج۵، ص ۲۷۲.

امام حسن مجتبی علیه‌السلام خطاب به مغیره می‌فرماید: «**أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ** ﷺ **حَتَّى أَدْمَيْتَهَا**»[1]؛ «تو بر پیکر فاطمه ضربتی وارد کردی و با آن ضربه بی‌هوشش ساختی».

در تاریخ، از نام مهاجمان به خانه فاطمه یاد شده و عبدالزهرا مهدی، در کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه»، از این افراد نام می‌برد: «... ۲. خالدبن ولید ۳. قنفذ ۴. عبدالرحمان بن عوف ۵. سلمة بن سلامه ۶. مغیرة بن شعبة و...».[2]

نوشته‌اند که مهاجمان ۲۲ نفر بوده‌اند و مغیره شکننده در بود.

مغیره و خطاهایی که مرتکب شد

او در زمان خلافت خلیفه دوم و سوم، مدتی نسبتاً طولانی، حاکم شهرهای بصره و کوفه بوده و در این مدت، اعمالی مرتکب شد که از مهم‌ترین نقاط تاریک زندگی‌اش محسوب می‌شود.

ثقفیان و دیگر اعراب، او را به مکاری و توطئه‌گری می‌شناختند. ظاهر آن است که وی، نقشی ویژه در کشتن مخالفان خلیفه دوم و مخالفان بنی‌امیه داشته است. فرزندخواندگان حارث در تلاشی که برای انتقام از مغیره انجام دادند، مدرکی به دست آورده و آن را در ازای کشتن عقبه، حارث و افرادی از قبیله بنی‌ثقیف افشا کردند و درصدد برآمدند وی را به قتل رسانند. فرزندخواندگان حارث متوجه شدند که نافع، نفیع، زیاد و شبل بن معبد در بصره، مغیره را با امّ جمیل دیده‌اند. آنان این خبر را میان مردم انتشار دادند و (در بصره) از امامت مغیره برای نماز جلوگیری کردند.[3]

درحالی‌که چنین خبری میان مردم پیچید، خلیفه دوم وی را از بصره به کوفه، که مرکز استان بزرگ‌تری بود، انتقال داد و در واقع او ترفیع درجه یافت و حتی این سخن در میان عرب شهرت یافت که:

---

۱. الهجوم علی بیت فاطمة، عبد الزهرا مهدی، ۱۴۲۱ هـ.ق. بی‌جا، ص ۱۱۸.

۲. همان.

۳. زندگی ابابکر و بستگانش، الشیخ نجاح الطائی، ۱۳۸۰ هـ.ش. بی‌جا، ص ۹۳ به نقل از طبقات ابن سعد.

غضب الله علیك، کما غضب أمیرالمؤمنین [عمر بن الخطاب] علی المغیرة، عزله عن البصرة واستعمله علی الکوفة![1]

خداوند بر تو خشم کند، همانطور که عمر بر مغیره خشم کرد. او را از بصره عزل و به کوفه فرستاد و حکومتش داد!

نقش کلیدی مغیره در ولایتعهدی یزید

از کارهایی که مغیره مرتکب شد، طرح و جا انداختن موضوع ولایتعهدی یزید بود و در واقع این کار، با طرّاحی و نقشه‌ریزی مغیره انجام شد. مورخان نوشته‌اند که معاویه می‌خواست او را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش بگمارد، مغیره که چنین دید، نزد یزید رفته، گفت: چرا معاویه به فکر تو نیست و تو را جانشین خودش معرفی نمی‌کند؟! یزید با شنیدن این موضوع تحریک شد و به پدرش معاویه پیشنهاد داد و در ضمن گوشزد کرد که مغیره توان عملی ساختن این کار را دارد. با شناختی که معاویه از گذشته و کارنامه یزید داشت و از سویی با امام حسن مجتبی علیه السلام شرط کرده بود که کسی را به جانشینی خود تعیین نکند، فکر می‌کرد مردم این موضوع را نمی‌پذیرند و این کار نشدنی است، لیکن با پیشنهاد مغیره امیدوار گردید و بار دیگر حکومت کوفه را که از حساس‌ترین مراکز اسلامی بود، به او واگذار کرد و فرمان داد که مقدمات این کار را در کوفه فراهم کند و از مردم آن سامان برای یزید بیعت بگیرد.[2]

مغیره و افتادن به دامن مرگ

در سال چهل و نهم هجرت، در کوفه طاعون آمد و جمعی فراوان به آن مرض مردند. مغیره که استاندار کوفه بود، برای حفظ جان خویش به قصد مدینه، از کوفه بیرون رفت، غافل از این که گرفتار طاعون شده بود! او با خواری تمام چشم از جهان

---

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج۷، ص۳۸۲.

۲. تاریخ طبری، ج۴، ص۸۶.

بست و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

البته درباره محل دفن و مرگ او اختلافی در تاریخ وجود دارد؛ برخی مرگ او را در همان کوفه دانسته‌اند اما نویسندگانی مانند صاحبان استیعاب، الکامل و قاموس نوشته‌اند که مرگ او در مدینه بوده است.[۱]

۴. سعد بن ابی‌وقاص

سَعد (مالِک) بن اُبی‌وَقّاص بْن اُهَیْب بْن عَبْدِ مَنَاف، از طایفه قریش و قبیله بنی‌زهره است.

اسلام سعد بن ابی‌وقاص

سعد بن ابی‌وقاص، از اسلام آورندگان نخستین است که در مکه و تحت‌الشجره، به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورد.

وَ هَذَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقّاصٍ مِن جُملَةِ السَّابِقِينَ وَ الْمُبَايِعِينَ تَحتَ الشَّجَرَةِ.[۲]

سعد بن ابی‌وقاص از پیشگامان به اسلام و بیعت‌کنندگان تحت شجره به پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

هجرت به مدینه

پس از هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه، سعد نیز هجرت کرد و به مدینه آمد. او با این‌که از امرای عرب بود، لیکن هرآنچه در مکه داشت وانهاد و هجرت به مدینه را برگزید.

شرکت سعد در میدان‌های نبرد

سعد در بیشتر غزوات همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و به فارِس عرب شهرت داشت. فردی دلیر، نترس و شجاع بود. او در اُحُد حاضر بود و نیز در نبرد بدر اسیر گرفت و به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد.

---

۱. ر.ک: قاموس الرجال و الاستیعاب.

۲. رسائل، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی، شیخ الطائفة، بی‌تا، بی‌نا، ص۱۲۹.

أنّ سَعْدَ بْنَ أَبِي‌وَقَّاص وَ عَبْدُالله بْنَ مَسْعُودٍ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرِ رضى الله عنهم اشتركوُا فِـيمَا يَغنِمُونَهُ، يَومَ بَدرٍ فَغَنِمَ سَعدٌ بَعيرَينِ و قيل بَل اَسَرَ اَسيرُين.[1]

سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بـن یاسـر در جمـع آوری غنیمـت شرکت داشتند و سعد دو اسیر را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد.

منابع تاریخی گواهی می‌دهند که او در خیبـر و احـزاب و حُنـین و همـه مراسـم و حَجّةالوداع و فتح مکه حضور داشته و افتخارات فراوانی نصیبش گردیده است.

نقل روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله

او احادیث بسیاری را از پیامبرخدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است. در سلسله راویان احادیـث اهل سنت بوده و روایاتی به ایشان منسـوب اسـت. البتـه برخـی از کتـب شـیعه نیـز از سلسله راویان پیامبرخدا صلی الله علیه و آله دانسته‌اند.

محیی‌الدین نووی روایات فراوانی را از ابـن ابـی‌وقـاص نقـل کـرده و او را مصـدر روایات بخاری و مسلم دانسته است؛ مثلاً آورده است:

عَن سَعْدِ بنِ أَبِي‌وَقّاصٍ وَ عَمّارِ بْنِ يَاسِر و... وَ جَابِرِ بْـنِ سَـمُرَة... وَ حَـدِيث سَـعْدُ بْـنُ أَبِي‌وَقّاصٍ، رَوَاهُ مُسلِمِ وَ البَزّارُ وَ الدَّارقُطنِي و ابنُ حِبّان... .[2]

از سعد بن ابی وقاص و عمار یاسر و... و جـابر بـن سـمره... و حـدیث سـعد بـن ابی‌وقاص و... روایت کرده آن را مسلم و بزار و الدارقطنی و ابن حبان... .

در هر حال، به دلیل همراهی فراوان با پیامبرخدا صلی الله علیه و آله مسموعات و مشاهدات فراوانـی داشته که آنها را نقل کرده است.

اهل سنت، احکام جنائز را از او فراوان آورده‌اند. ناگفته نمانـد کـه برخـی در اصـل مسأله تشکیک کرده و گفته‌اند که از او روایات فراوان نقل نشده و این، کتب اهل سنت

---

۱. الحاوی الکبیر، ماوردی، ج۶، ص۱۰۵۸.

۲. شرح المهذب، ابو زکریا، محیی الدین بن شرف النووی، ج۶، دارالفکر، بی‌تا، ص۳۵۹.

است که روایات فراوان به او نسبت داده‌اند. ابن حجر، ایـن تشـکیک را مطـرح نمـوده، می‌گوید: روایات اندکی از او نقل شده است.

حدث سائب بن يزيد، صحبت سعد بن أبي‌وقاص كذا و كذا سنة فلم أسمعه و حـدث عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله إلّا حديثاً واحداً.[1]

سائب بن یزید گفته، سالی را با سعد بن ابی‌وقاص بودم، در مدت این یک سـال، او از پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یک حدیث روایت کرد.

ابن حجر، همین نکته را دلیل شمرده است که روایات فراوان نبوده، بلکه اندک بوده است.

در عین حال، افراد دیگری چون ابن قدامه، در کتاب مغنی مدعی است که سعد بـن ابی‌وقّاص جزو روات کثیرالروایه است.[2]

شهادت سعد بن ابی‌وقاص بر سبقت علی علیه‌السلام در ایمان

سعد در نقل‌های خود گـواهی داده اسـت کـه علـی علیه‌السلام نخسـتین ایمـان‌آورنـده بـه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان مردان است:

شهد سعد بن أبي‌وقّاص الصحابي، بأن عليّاً أوّل المسلمين إيماناً.[3]

سعد بن ابی‌وقاص شهادت داده که از مسلمانان، علی علیه‌السلام نخستین کسـی اسـت کـه ایمان آورد.

عن السّدي قال: سمعتُ سعد بن أبي‌وقاص يقول: علي علیه‌السلام أوّل المسلمين سلماً.[4]

از سدی نقل شده که گفت: شنیدم از سعد بن ابی‌وقاص که می‌گوید: علی علیه‌السلام اوّلـین کسی است که اسلام آورد.

۱. ر.ک: التلخیص الحبیر، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، ج۵، دارالفکر، بی‌تا، ص۳۹۴.

۲. المغنی، ج۳، ص۲۳۵.

۳. مناقب امیرالمؤمنین، محمد بن السلیمان الکوفی، ج۱، مجمع احیاء الثقافة، قم. ۱۴۱۲ه‍.ق، ص۲۹۱.

۴. همان.

همچنین سعد در سلسه روات حدیث غدیر قرار دارد: «**رَوَی سَعد قِصَّةَ غَدِیرِ خُم**».[۱]

همچنین محمد بن سلیمان کوفی، حدیث منزلت را از قول سعد نقل کرده است:

عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي‌وَقّاصٍ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله خَلَّفَ عَلِيّاً فِي أَهْلِهِ، ثُمَّ لَحِقَ بِهِ، فَقَالَ لَـهُ: أَنْـتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلاَّ أَنَّهُ لاَ نَبِي بَعْدِي.[۲]

از سعد بن ابی‌وقاص نقل شده که پیامبرخـدا صلی الله علیه و آله علـی را در اهـل خـود جانشـین ساخت، سپس او را به خود چسبانید و فرمود: ای علی، نسبت تو به من، مانند هارون است به موسی، جز این‌که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

محمد بن سلیمان کوفی، طریق دیگری را هم از سعد بن ابی‌وقاص نقل کرده است:

عَن سَعدِ بنِ أَبِي‌وَقَّاص، عَن أُمِّ سَلمَة زَوجَةِ النَّبِي، إِنَّ النَّبِي قَالَ لِعَلِي أَ لاَ تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنزِلَةَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلاَّ أَنَّهُ لاَ نَبِي بَعْدِي.[۳]

از سعد بن ابی‌وقاص، از امّ سلمه، همسر پیامبر نقل شده که پیامبر به علی فرمود: آیا خوشنود نمی‌شوی که نسبت تو به من، همانند هارون باشد به موسی؟ جز این‌که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؟

همچنین حدیث سدّ ابواب، غیر باب علی را سعد بن ابی‌وقاص نقل کرده است.

سعد بن ابی‌وقاص از عشره مبشره!

در حدیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله، که در واقع اهل سنت آن را نسبت داده‌انـد و جـزو مجعولات تاریخ بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است، سعد بن ابی‌وقـاص، جـزو ده نفـری اسـت کـه بشارت بهشت به آنها داده شده است.

محیی‌الدین نووی، در کتاب «المجموع» آورده است: «**سعد بـن أبي‌وقّـاص... هـو أحـد**

۱. مناقب امیرالمؤمنین، محمد بن السلیمان الکوفی، ج۱، مجمع احیاء الثقافة، قم. ۱۴۱۲ه.ق، ص۲۹۱.

۲. همان. ص۵۱۳.

۳. همان.

العشرة المشهود لهم بالجنّة»[1]؛ «سعدبن ابی‌وقاص، یکی از ده نفری است که شـهادت داده شـد بـه آنها که اهل بهشت‌اند».

محیی الدین نـووی در مجلـدات مجمـوع خـود، روایـات فراوانـی را از سـعد بـن ابی‌وقاص، از پیامبرخداﷺ نقل کرده است.

سعد بن ابی‌وقاص فاتح قادسیّه

سعد در فتح قادسیه امیر لشکر بوده و با رشادت تمام قادسیه را فتح کـرده اسـت. او در این نبرد «فارِس الاسلام» لقب گرفت. پس از آن به همین لقب شهرت یافت.

این مسأله، حدیثی جالب دارد که نقل آن به طولانی شدن نوشتار می‌انجامـد، لـذا از آن پرهیز می‌کنیم.

عضو شورای انتخاب خلیفه

وی در شورای شش نفره انتخاب خلیفه، از سوی عمـر بـن خطـاب برگزیـده شـد. نفسانیات حاکم بر انسان، او را هم گرفتار کرد و موجب شد که چشـمانش را بـر حـق ببندد. او در این شورا جانب علیؑ را نگرفت و عثمان را به خلافت برگزید.

تخلّف از بیعت با علیؑ

سعد بن ابی‌وقاص از کسانی است که از بیعت با علـیؑ تخلّـف کـرد و در زمـره مخالفان آن حضرت قرار گرفت:

وكان سعد بن أبي‌وقّاص قد اعتزل عليّاً... و لم يحـضر في دومة الجندل و قال في جواب ابنه عمر بن سعد... فاحضر دومة الجندل فإنّك صاحبها غداً. فقال: مهلاً يا عمر، إنّي سمعت رسول الله ـ صلّى الله عليه ـ يقول: يكون من بعدي فتنة خير الناس فيها الخفي التقي.[2]

۱. شرح المهذّب، ج۳، ص۴۰۸.

۲. وقعة صفين، نصر بن مزاحم، مؤسسة العربية الحديثة، ۱۳۸۲هـ.ق، ص۵۲۸.

سعد بن ابی‌وقاص، از علی علیه السلام فاصله گرفت و در دومة الجندل (نبرد صفین) حاضر نشد، پسرش عمر بن سعد به او گفت: به دومة الجندل برو که تو امیر آن خواهی شد. پاسخ داد: سکوت کن، شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من فتنه‌ای پدید می‌آید، بهترین مردم انسانی است که خود را مخفی دارد و دوری گزیند.

آری، او با این برداشت غلط و انحرافی، از یاری علی علیه السلام دست کشید.

فرزند فاسد سعد

سعد بن ابی‌وقاص پسری دارد فاسد که نامش عمر است. او حادثه کربلا را پدید آورد و قلب ذریه و آل پیامبر را آزرد و خون بهترین‌ها را به طمع حکومت ری و دنیای فانی بر زمین ریخت.

سعد بانی شهر کوفه

شهر کوفه را سعد بن ابی‌وقاص به دستور خلیفه دوم بنا نهاد. جرجی زیدان، ادیب و مورخ مسیحی لبنانی می‌نویسد:

سعد پس از فتح عراق و غلبه بر ایرانیان، در مدائن فرود آمد و چند تن را به مدینه فرستاد تا مژده فتح را به عمر برسانند. عمر فرستادگان سعد را زرد و نزار دید و از ایشان سبب تغییر این حالت را پرسید. گفتند: بوی آب و هوای شهرها، رنگ ما را دگرگون کرده و عمر دستور داد سرزمینی را برای اقامت مسلمانان در نظر بگیرند که با مزاج آنان سازگار باشد. سعد زمینی را در کنار فرات، در نزدیکی حیره انتخاب کرد و در آغاز مانند بصره، خانه‌ها را با نی ساخت. اما چون پس از چندی نی‌ها آتش گرفتند با اجازه عمر، خانه‌ها را از خشت ساختند و کوفه بنا شد. کوفه در نزد شیعه، مقامی ارجمند دارد؛ زیرا که حضرت علی علیه السلام آنجا را مقر خلافت خود قرار داد و در همانجا کشته شد.[1]

---

۱. تاریخ تمدن، جرجی زیدان، ج۲، امیر کبیر، بی‌تا، ص۱۸۷.

سعد بن ابی‌وقاص مدفون بقیع

مورخان و شرح‌حال‌نویسان، درباره محل دفن سعد بن ابی‌وقاص مطلبی را نقل کرده‌اند که خلاصه آن چنین است: «او در اواخر عمر خود، یکی از دوستانش را به زاویه شرقی خانه عقیل، در کنار بقیع برد و از او خواست خاک‌های سطحی زمینی را کنار بزند، سپس چند عدد میخ که به همراه داشت، به عنوان علامت و نشانه به آنجا کوبید و وصیت کرد جنازه‌اش را در آن محل به خاک بسپارند و پس از مدتی‌که در قصر خود، در وادی عقیق و بیرون شهر از دنیا رفت، بدنش را به مدینه منتقل کردند و طبق وصیتش، در همان محل که علامت‌گذاری شده بود دفن نمودند».[1]

ابن دهقان... فخرجنا حتّى دللتهم على ذلك الموضع، فوجدوا الاوتاد، فحفروا له هناك و دفنوه.[2]

ابن دهقان (که به دستور سعد بن ابی‌وقاص، میخ‌ها را کوبید) گوید: پس از مرگ سعد، مردم را به قبر او و محل انتخابی او راهنمایی کردم. میخ‌ها را یافتند و قبرش را کنده و در همانجا دفنش نمودند.

جنازه‌اش را تا بقیع مشایعت کردند و مروان حکم بر جنازه‌اش نماز گزارد.

مقبره او در بیست متری شرقی مقبره مالک بن انس و در جهت شمال شرقی دار عقیل قرار دارد.

۵. سعید بن زید

سعید بن زید، فرزند عَمرو بن نُفَیل بن عَبدالعزّی بن ریاح بن عبدالله بن قُرط است. پدرش از کسانی است که پیش از بعثت پیامبر ﷺ از پرستش بت‌ها دوری جست و

---

۱. اسد الغابة، ج۲، ص۲۹۳، «**عن عبد الرحمن بن خارجة قال: أخبرني ابن دهقان قال: دعاني سعد بن أبي‌وقاص فخرجت معه إلى البقيع وخرج بأوتاد حتى إذا جاء من موضع زاوية دار عقيل الشرقية الشامية، أمرني فحفرت، حتى إذا بلغت باطن الارض ضرب فيها الاوتاد، ثم قال: إن هلكت فادللهم على هذا الموضع يدفنوني فيه. فلمّا هلك، قلت: ذلك لولده...**».

۲. تاريخ المدينة المنوره، ج۱، ص۱۱۶.

آن‌گاه که آن حضرت به رسالت مبعوث شد، به آیین اسلام گروید و ایمان آورد.

سعید بن زید از ایمان آورندگان نخستین در مدینه است. او پیش از خلیفه دوم عمر بن خطاب ایمان آورد.

كان سعيد من أوائل من أسلم، فقد أسلم قبل دخول رسول‌الله صلی الله علیه و آله دار الأرقم... و كان اسلامه قبل عمر و أسلم عمر في بيته، فسعيد زوج فاطمة أخت عمر. [1]

سعید از جمله کسانی است که در آغاز بعثت ایمان آورد. او قبل از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ارقم (برای تبلیغ مخفیانه دین) مسلمان شد. اسلام آوردن وی قبل از عمر بوده و عمر در خانه او مسلمانی برگزید. پس سعید همسر و شوهر فاطمه، خواهر عمر است.

عظمت پدر سعید

پدر سعید از شخصیت‌های ممتاز مکه در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و قبل از بعثت آن حضرت، از پرستش بت‌ها روی گردانید و به این جهت، درباره نزول آیه شریفه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر، اختلاف شده است که آن، درباره وی نازل شده یا ابوذر غفاری و یا سلمان فارسی:

﴿والّذينَ اجتَنَبُوا الطاغوتَ أن يعبُدُوها و أنابُوا إلى الله لَهُم البُشرى فبَشّر عبادِ * الّذينَ يستَمِعُونَ القولَ فَيتَّبِعُونَ أحسَنَهُ أولئكَ الّذينَ هداهُمُ الله و أولئكَ هُم أُولُوا الألبابِ﴾ (زمر: ۱۷و۱۸)

و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آنِ آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان‌اند.

---

۱. الطبقات الکبری، ج۵، ص۱۸۲.

نقش سعید بن زید در اسلام عمر

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، سعید بن زید شوهر خواهر عمر بن خطاب بوده و او در مسلمان شدن عمر تأثیر داشته است.

از انس بن مالک نقل شده که گفت: عمر بن خطاب درحالی‌که شمشیرش حمایل بود، از خانه خارج شد که مردی از بنی‌زهره او را دید. به او گفت: عمر! به کجا اراده کرده‌ای؟ گفت: می‌خواهم بروم محمد را بکشم! آن فرد گفت: چگونه امنیت خواهی داشت از بنی‌هاشم و بنی‌زهره اگر محمد را بکشی؟ عمر گفت: چگونه تو را می‌بینم گویا کودک شده‌ای و دینت را ترک کرده‌ای؟ آن فرد گفت: آیا بر امری شگفت، آگاهت نمایم؟ همانا خواهرت و همسر وی دین تو را ترک گفته‌اند. عمر به نزد آنها آمد در حالی که مردی از مهاجرین که خباب خوانده می‌شد، نزدشان بود. وقتی خباب صدای عمر را شنید، از ترس پنهان شد. عمر به خواهرش و همسر وی وارد شد در حالی که سوره طه را تلاوت می‌کردند. عمر پرسید: چه داستان شگفتی از شما شنیدم! ماجرا از چه قرار است؟ گفتند: غیر از ماجرایی که گذشته و پیامبر هدایت‌گری می‌کند، داستان دیگری نیست.[1]

عمر به آنان گفت: شاید شما از دین خود برگشته‌اید؟ سعید بن زید به وی چنین گفت: ای عمر! اگر حق در غیر دین تو باشد چه می‌کنی؟ عمر با او درگیر شد و ضربه‌ای شدید بر سعید وارد کرد. خواهرش آمد که از شوهر خود دفاع کند، او را هم زد و به زمین انداخت، خواهرش گفت: ای عمر اگر حق در غیر دینت باشد، باز تعصب می‌ورزی؟ و سپس گفت: «**أشهد أن لا إله إلّا الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله**».

عمر وقتی نتوانست مانع از گرایش خواهرش به دین جدید شود، مأیوس شده،

۱. اغتیال النبیﷺ، الشیخ نجاح الطائی، بیروت، دارالمهدی، ۱۴۱۹ه.ق. ۱۹۹۸م، ص۱۷؛ نفحات الأزهار، السید علی المیلانی، ج۵، ص۱۹۷، چاپ مهر، ۱۴۱۴ه.ق.

گفت: این نوشته را به من بدهید تا ببینم چه مطلبی است؟ عمر می‌خوانـد و خـواهرش می‌گفت: «**إنّك نجس، لايمَسُّهُ إلّا المُطَهَّرُونَ**». حرکت کن، غسـل کـن و وضـو بگیـر. عمـر غسل کرده، وضو گرفت و آن‌گاه نوشته را گرفته، خواند:

﴿طه * ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى * إِلاَّ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى * تَنْزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّماواتِ الْعُلى * الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى * لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى * وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى...﴾ فلمّا انتهى عمر الى قول القرآن ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوى * وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِما يُوحى * إِنَّني أَنَا اللهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْني وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري﴾.[1]

پس از این آیات، گفت: مرا به نزد محمد راهنمایی کنید. خباب کـه سـخن عمـر را شنید، از مخفی‌گاه خارج شده، گفت: عمر! تو را بشارت می‌دهم به اسلام، که در نهایت عمر خدمت پیامبرﷺ رسید و مسلمانی برگزید.

جهاد و همگامی با پیامبرﷺ در جنگ‌ها

از منابع عمده تاریخی برمی‌آید که سعید بن زیـد در کنـار پیـامبرﷺ در جنـگ‌هـای فراوانی شرکت داشت و پس از رحلت آن حضرت، چنـان‌کـه از منـابع اهـل سـنت بـر می‌آید، در کنار خلفا در جنگ‌های مختلفی حضور داشت؛ مـثلاً در جنـگ یرمـوک، در کنار عمر، خلیفه دوم و در فتح دمشق حضور جدی داشته است.

جایگاه سعید بن زید در منابع اهل سنت

در منابع مورخان اهل سنت، وی از جایگاهی برخوردار است که بسـیار بلنـد مرتبـه می‌نماید، چنان‌که آورده‌اند وی مستجاب الدعوه بوده است.

---

۱. نفحات الأزهار، ج۵، ص۱۹۸.

یک ـ سعید، مستجاب الدعوه

از هشام بن عروه روایت شده که به نقل پدرش گفت: اروی دختر اویس، گمان می‌کرد که سعید بن زید قسمتی از زمینش را غصب و به زمین خود ملحق کرده است و او پیوسته این گمان را در شهر مدینه واگو می‌کرد تا اینکه پیش مروان حکم رفت و به او شکایت برد. مروان عده‌ای را به نزد سعید فرستاد تا با او سخن بگویند. هنگامی که با او سخن گفتند، سعید، با کمال شگفتی پرسید، چگونه من به او ظلم کرده باشم و حال آنکه از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: اگر کسی به اندازه وجبی از زمین کسی را ظالمانه بگیرد، خداوند او را از هفت زمین به گردنش می‌آویزد. مروان گفت: آیا دلیلی بعد از این سخن وجود دارد؟ سعید علیه آن زن دعا (نفرین) کرد. خدایا! این زن گمان برده که من به او ستم روا داشته‌ام. خدایا! اگر دروغ گفته، چشم وی را نابینا کن و او را در چاه آن زمین بیفکن! زمینی که نسبت به آن با من نزاع دارد. خدایا! از حق و حقیقتی که در من است، بین مسلمانان نوری ایجاد فرما! بعد از مدت اندکی، بارانی در مدینه و در وادی عقیق آمد و از حدی که آنان در آن اختلاف داشتند، گذشت و برای مسلمانان ظاهر شد که او صادق و راستگو است. آن زن پس از یک ماه نابینا شد و در حالی که داخل آن زمین دور می‌زد، به چاه حفر شده آن زمین افتاد.[۱]

اینها و نمونه‌هایی از این‌گونه نقل‌ها در منابع مورخان اهل سنت، حاکی از آن است که از نظر آنان، سعید بن زید شخصیتی مستجاب الدعوه بوده است.

دو ـ سعید، در گروه عشره مبشّره

نکته دیگری که در احایث و منابع روایی عالمان اهل سنت به چشم می‌خورد، فضیلتی است که برای سعید بن زید نقل گردیده مبنی بر اینکه وی از ده نفری است که به آنها وعده بهشت داده شده و پیامبر خداﷺ آنها را اهل بهشت خوانده است.

---

۱. یاران جوان رسول الله ﷺ، یوسف عبدالکریم العیسایی، مترجم: نورالنساء ملازاده، بی‌جا، بی‌تا، ص۱۸۴.

عشره مبشّره، واژه ترکیبی مصطلح در تاریخ و حدیث اهل سنت است کـه بـر طبـق این حدیث، پیامبرﷺ به ده نفر بشارت بهشت داده است؛ یعنی این ده نفر قطعاً بهشـتی هستند و حتی با وجود گناهان متعدد، هرگز داخل جهنّم نخواهند شد.

حدیث مبشّره از چند طریق نقل شده که در این چند طریق، در متن حدیث اختلاف وجود دارد. فقط دو طریق آن را مورد اشاره قرار می‌دهیم:

الف) طریق عبدالرحمان بن عوف

احمد حنبل در مسند و ترمذی در سنن و نسائی در فضـائل الصـحابه، از قتیبـة بـن سـعید از عبـدالعزیز بـن محمـد الـدرداوردی از عبـدالرحمان بـن حمیـد از پـدرش عبدالرحمان عوف نقل کرده که رسول خداﷺ فرمود: ابوبکر در بهشت است و عمـر در بهشت است و عثمان در بهشت است و علی در بهشت است و طلحه در بهشـت اسـت و زبیر در بهشت است و عبدالرحمان بن عوف در بهشت است و سعید (سعید بن زید) در بهشت است و ابوعبیده جراح در بهشت است.[1]

ب) طریق سعید بن زید (که تقریباً همین‌گونه است).

این دو تن، خودشان از عشره مبشّـره هسـتند. روایـت عبـدالرحمان عـوف، تنهـا از طریق عبدالرحمان بن حمید زهری نقل شده کـه خـود عبـدالرحمان بـن حمیـد، جـزو صحابه نیست و تابعی بوده و عبدالرحمان بن عوف را درک نکـرده اسـت؛ زیـرا دقیقـاً متولد سال ۳۲ ق. است که سال وفات عبدالرحمان بن عوف است که بنابراین سند، این روایت کاملاً مخدوش است.

روایت سعید بن زید هم در کوفه و معاصر با معاویه اظهار شده است. سؤال مهم در اینجا این است که اگر این صحابی روایت را از پیـامبرﷺ شـنیده، چـرا در نقـل آن، تـا زمان معاویه کتمان کرده و به تأخیر انداخته و تنها در زمـان معاویـه آن را اظهـار کـرده

۱. مسند، احمد بن حنبل، ج۱، دارالحدیث، قاهره، ۱۹۸۵م، ص۱۹۳.

است؟ در حالی که در زمان‌های گذشته؛ یعنی زمان خلافت خلفا نیاز بیشتری به آن بوده است.

از سوی دیگر، چرا این روایت را خلیفه اول و دوم در اثبات حقانیت خلافت خود نقل نکرده‌اند؟ از سوی دیگر در این سند، چرا نامی از شخصیت‌های وارسته‌ای چون سلمان، ابوذر، عمار و مقداد که از صحابی بزرگ هستند و در ردیف چهار نفر اول حدیث قرار دارند، برده نشده است؟

به علاوه اینکه در متن حدیث می‌توان مناقشه زیاد کرد؛ از جمله اینکه اگر این ده نفر، بشارت به بهشت داده شده‌اند، نباید بینشان هیچ‌گونه اختلاف و تعارضی وجود داشته باشد و با هم به مخالفت بپردازند در حالی که مخالفت‌های آشکاری میان آن ده نفر وجود داشته است. طلحه و زبیر به جنگ با امام علی علیه السلام پرداختند. بسیاری از شخصیت‌های مهاجر و انصار بر ضد عثمان قیام کردند. برخی قصد جان او نموده، به قتلش راضی بودند و پس از قتلش به مدت سه روز به جسدش بی‌احترامی کردند.

چگونه می‌شود بزرگانی از صحابه با کسی که از سوی پیامبر ﷺ به او بشارت داده شده، چنین رفتار کنند؟! چرا عبدالرحمان بن عوف که یکی از طرق این روایت است، در روز شورا بر علی علیه السلام شمشیر می‌کشد و می‌گوید: بیعت کن و الا تو را می‌کشیم؟ چرا مروان، طلحة بن عبیدالله، صحابی پیامبر ﷺ را که جزو عشره مبشّره است، می‌کشد و... .

در این‌باره پرسش‌های بسیاری وجود دارد، چون نوشتار حاضر در این صدد نیست، از طرح آنها خودداری کرده، تنها به همین مقدار که اشاره شود سعید بن زید در احادیث اهل سنت جزو عشره مبشّره است حدیث یاد شده را آوردیم.

سه ـ سعید در میدان‌های جنگ

در مسانید اهل سنت آمده است: سعید بن زید در میدان‌های جنگ اُحد و خندق و بسیاری از غزوات دیگر شرکت داشته، ولی در بدر حضور نیافته است؛ زیرا پیامبر ﷺ

ایشان و طلحه را به سرزمین‌های شام برای آگاهی از حرکت قریش فرستادند. آنان وقتی برگشتند، نبرد بدر پایان یافته بود.

مرگ سعید بن زید

سعید در وادی عقیق ساکن بود و در همانجا در سال ۵۱ هـ.ق بدرود حیات گفت. او را به مدینه آوردند و در بقیع به خاک سپردند. سعد بن ابی‌وقاص بر وی نماز گزارد.[۱]

۶. سلمة بن اکوع

سلمة بن اکوع، از صحابه پیامبر خداﷺ است. او در بیعت رضوان با پیامبرﷺ بیعت کرد که در کنار آن حضرت باشد تا زمانی که جان در بدن دارد. او فردی شجاع و نترس بود.

شرکت در میادین جنگ

سلمة بن اکوع همراه پیامبرﷺ در جنگ‌های مختلفی شرکت داشت. او خود گفته است:

غزوت مع النبيﷺ سبع غزوات و خرجت فيما يبعث من البعوث سبع غزوات.[۲]

با پیامبر اکرمﷺ در هفت غزوه بودم و در هفت مرحله با مبارزان و مجاهدان از مدینه خارج شدم.

چنان‌که از منابع تاریخی برمی‌آید، وی در کنار خلفای سه‌گانه وفاداری خود را اظهار نموده و در سال ۳۲ هـ.ق بدرود حیات گفته و در بقیع به خاک سپرده شده است.

۷. حکم بن ابی‌العاص

حکم بن ابی‌العاص، پسر ابی‌العاص فرزند امیة بن عبدشمس از تیره بنی‌امیه و عموی عثمان بن عفان، خلیفه سوم است. او همان کسی است که پیامبر اکرمﷺ درباره پدر او و فرزندانش فرمود:

---

۱. الطبقات الکبری، ج۵، ص۱۸۰.
۲. همان، ج۶، ص۲۸۱.

إذا بَلَغَ بَنُو أبي‌العاصِ ثلاثينَ رجلاً اتّخذُوا دينَ الله دَغَلاً و عبادَ الله خَوَلاً و مالَ الله دُوَلاً... . [۱]

هنگامی که فرزندان ابی‌العاص به سی تن برسند، دین خدا را بازیچه، بندگان خدا را رام و برده، مال خدا را در میان خود دست به دست کنند و با صالحان بـه چنـگ و ستیز برخیزند. فاسقان را حزب و دسته نابکار خود قرار دهند.

حکم بن ابی‌العاص و فرزندانش، پس از خلافـت خلیفـه سـوم، بـر مقـدرات امـور مسلط شدند و این آینده‌نگری پیامبرﷺ، جامه عمل پوشید.

دشمنی با پیامبرﷺ

حکم بن ابی‌العاص، کینه‌ای شدید از پیامبرﷺ در دل داشت و این کینـه را همـواره بروز می‌داد:

عن البلاذري إنّ الحكم بن أبي‌العاص كان جار رسـول اللهﷺ في الجاهليـة و كـان أشـدّ جيرانه أذى له في الإسلام. [۲]

از بلاذری نقل است که حکم بن ابی‌العاص در دوره جاهلیت، همسایه پیامبر خداﷺ بود و از دشمن‌ترین همسایه‌ها و آزاردهنده‌ترین آنها بود.

سلیم بن قیس هلالی می‌نویسد: او پشت سر پیامبرﷺ راه مـی‌رفـت و حضـرتش را مسخره می‌کرد و با اشاره دست و انگشتان به پیامبرﷺ اهانت مـی‌نمـود و هنگـامی کـه رسول اللهﷺ به نماز می‌ایستاد، پشت سر پیامبرﷺ به تمسخر مـی‌پرداخـت. او در مکـه همسایه پیامبرﷺ بود و آزار و اذیت‌های بسیاری به آن حضرت مـی‌نمـود تـا اینکـه در ماجرای فتح مکه از روی ناچاری مسلمان شد و به مدینه کوچ کرد و با ایـن وصـف از کار خود دست برنداشت، البته با یک تفاوت و آن اینکه در مکـه پـیش روی پیـامبرﷺ آزار و اذیت می‌نمود و در مدینه پشت سر و پنهانی.

---

۱. بحارالانوار، ج۱۸، ص۶۸.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص۲۰۸.

گاهی، وقتی پیامبرﷺ در حال حرکت بود، حکم از پشت سر با حرکات دست و سر و پا از حضرت تقلید می‌کرد! هنگامی که آن حضرت سخن می‌گفت، او با حرکات چشم و لب، تقلید پیامبرﷺ می‌نمود، تا اینکه روزی حضرت او را در همین حال دید و فرمود: «**کن کذلك**»؛ همین‌گونه باش. با این نفرین، او مبتلا به ارتعاش دست و سر گردید و تا دم مرگ، با ارتعاش و لقوه به سر می‌برد، حتی وقتی پشت سر حضرت به نماز می‌ایستاد، با حرکات دست او را مسخره می‌کرد. از همه اینها گذشته، اخبار و اسرار پیامبرﷺ را انتشار می‌داد و فاش می‌ساخت، تا آنجا که روزی پیامبرﷺ در حجره یکی از زنانش بود، حَکم از شکاف در به داخل حجره نگاه کرد. حضرت متوجه شد و با حربه‌ای در تعقیب او و از حجره بیرون آمد و فرمود: اگر به او دست می‌یافتم، چشمش را از حدقه در می‌آوردم! کیست که مرا علیه این مرد لعین کمک کند؟ سپس دستور تبعید او و فرزندانش را صادر کرد و فرمود: او و خاندان و فرزندانش نباید در مدینه بمانند و آنها را به طائف تبعید کرد.[1]

پیش‌بینی پیامبر خداﷺ درباره حکم

پیامبر خداﷺ درباره حکم بن ابی‌العاص پیش‌بینی‌هایی کردند که از میان آنها، به دو مورد اشاره می‌کنیم:

به زودی این مرد با کتاب خدا و سنت پیامبر مخالفت خواهد کرد و از نسل وی فتنه‌جویانی پدیدار خواهند شد که دود فتنه آنان به آسمان می‌رسد! بعضی از اصحاب گفتند: او کوچک‌تر و حقیرتر از آن است که بتواند چنین کارهایی بکند! حضرت فرمود: بله، می‌کند و بعضی از شما نیز در آن روز پیرو او خواهید بود.[2]

در آینده بر منبرم می‌روند و مردم را می‌فریبند! در واقع خواب پیامبرﷺ هم که دیدند بوزینگانی بر منبرش می‌روند، همان شجره خبیثه و ملعونه بنی‌امیه و فرزندان عاص است که در قرآن مجید آمده است:

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۷۴.

۲. بحارالانوار، ج۱۸، ص۶۴.

﴿و ما جَعَلنَا الرُّؤیا الّتي اَرَیناک إلّا فِتنَةً لِلنّاسِ و الشّجرةَ المَلعونَةَ في القرآنِ و نُخَوِّفُهُم فما یزیدُهُم إلا طُغیاناً کبیراً﴾ (اسراء: ۶۰)

... و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایش مردم نبود. ما مردم را می‌ترسانیم، ولی تنها به کفر و سرکشیشان افزوده می‌شود!

این شجره ملعونه، دوازده نفر بودند. دو تن از افراد اوائل هستند از قبیله تیم و عدی و سه تن از بنی‌امیه‌اند و هفت تن از اولاد ابی‌العاص می‌باشند.

وقتی آیه فوق بر پیامبرﷺ نازل شد، آن حضرت اندوهگین گردید و از جبرئیل پرسید: آیا در عهد من چنین رخ می‌دهد؟

قال: لا و لکن تدور رحی الإسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشیراً، ثمّ تدور رحی الإسلام علی رأس خمسة و ثلاثین من مهاجرك فتلبث بذلك خمساً ثمّ لابدّ من رحی ضلالة و هي قائمة علی قطبها ثمّ ملك الفراعنة.[1]

جرئیل پاسخ داد: نه، بلکه چون چرخ اسلام ده سال از هجرتت بچرخد و دگر بار تا سی و پنج هجری به گردش ادامه دهد و آن‌گاه پنج سال بگردد، آن‌گاه چرخ گمراهی به گردش افتد و سلطنت فرعونی نمودار گردد.

تبعیدی پیامبرﷺ

حکم بن ابی‌العاص روزی بر در خانه پیامبرﷺ آمد و اجازه خواست وارد شود، حضرت صدای وی را شناخت و فرمود: اجازه دهید وارد شود که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او و بر کسانی که از پشت او به وجود می‌آیند که اینها در دنیا به شوکت رسند و در آخرت، حقیرترین و پست‌ترین مردم‌اند. آنان مردمانی مکار و حیله‌گرند مگر نیکانشان که آنان نیز اندک‌اند.

---

۱. الغدیر، ج۱، ص۲۰۰.

مره جهنی که از صحابی است، روایت کرده که حکم بن ابی‌العاص اذن دخول بر حضرت رسالت گرفت. حضرت فرمود: بر وی اذن دهید. لعنت خدا بر او و بر هر که از صلب او بیرون آید! جز بر مؤمنان از ایشان و مؤمنان از ایشان اندک‌اند. در دنیا خوب بخورند و خوش باشند و در آخرت ضایع باشند! صاحب مکر و خدعه‌اند، در دنیا بر آنان عطا می‌شود و در آخرت نصیبی ندارند.[1]

پیامبر گرامی اسلامﷺ به دنبال کینه‌توزی‌ها و آزار و اذیت‌هایی که حکم بن ابی‌العاص می‌کرد، او را به طائف تبعید کرد و فرمود: تا زنده‌اند از تبعیدگاهشان بازگردانده نشوند.

خلافت خلیفه سوم، آغاز یک بازگشت به دوره پیشین و جاهلیتی بود که پیامبرﷺ با آن به ستیز برخاسته بود.

عثمان از تحبیب و تکریم دشمنان دیرین پیامبرﷺ راهی برای تقلیل و هتک حرمت آن حضرت جسته بود. دنباله‌روان اموی‌اش تاکتیک هتک احترام پیامبرﷺ را از راه هتک احترام علی‌علیه‌السلام و خاندان پیامبرﷺ پیش گرفتند و رسم لعن علی از بالای منابر را پدید آوردند. ابوبکر و عمر جرأت نکرده بودند دشمنان اصلاح‌ناپذیر پیامبرﷺ را که به همین سبب تبعید و طرد کرده بود، از تبعید به‌درآورند و آنان را مقرّب گردانیده، به مقامات عالی بگمارند... عثمان، عموی خویش حکم بن ابی‌العاص را که پیامبرﷺ طرد و تبعید کرده بود، با خانواده‌اش با حال تکریم به مدینه بازآورد و او و فرزندانش را با عطای مخصوص و بی‌حساب تقدیر کرد و دست او و فرزندانش را در اداره امور مهم بازگزارد.[2]

وقتی اهالی مدینه دیدند که حَکَم با لباس‌های کهنه و مندرس، چند رأس بز لاغر را جلو انداخته و وارد دارالخلافه مدینه شد، از بدبختی و بیچارگی او و همراهانش در شگفت

---

۱. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، حاج میرزا ابوالفضل تهرانی، بی‌جا، بی‌تا، ص۲۲۶.

۲. انقلاب تکاملی اسلام، جلال الدین فارسی، چاپخانه علمی، ۱۳۵۷ه.ش، ص۴۴۹.

بودند و با نظر اعجاب می‌نگریستند؛ اما ناگهان دیدند که وقتی از خانه عثمان بیرون آمد، لباس‌های فاخر و گرانبها بر تن داشت؛ از جمله پالتو و پوستین خز در بر کرده بود.[1]

بخشش‌های بی‌حد به حَکم بن ابی‌العاص

خلیفه سوم، پس از آوردن حکم به مدینه، بخشش‌های فراوانی از اموال مسلمین به آنها کرد. ابن ابی‌الحدید در شرح اوضاع آن زمان می‌نویسد:

> خمس غنایم ارمنستان را به مروان حکم بخشید. فدک را نیز به تیول او داد. به علاوه چهارصد هزار درهم نقد از خزانه به عبدالله بن خالد بن اسید اموی که از او تقاضای بخشش کرده بود بدون هیچ‌گونه مجوز شرعی بخشید. به حکم بن ابی‌العاص که از دشمنان سرسخت اسلام و از تبعیدی‌های پیامبر ﷺ بود به خاطر خویشاوندی صد هزار درهم عطا کرد. بازاری بود در مدینه به نام بازار «نهروز» که پیغمبر ﷺ درآمدش را وقف بینوایان کرده بود، عثمان آن را به تیول حرث ابن حکم برادر مروان بن حکم داد.[2]

مرگ و دفن او در بقیع

حکم بن ابی‌العاص تا سال ۳۲ هجرت، بر حیات ننگین خود ادامه داد و در همان سال از دنیا رفت. فرزندش مروان بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع دفن شد.

۸. سمرة بن جندب

سمرة بن جندب بن هلال بن حریج بن مرة بن هزن بن عمرو، مکنّی به اباسلیمان است. وی در سال دوم یا سوم هجرت مسلمانی برگزیده و از آغاز مسلمانی نسبت به فرایض بی‌مبالاتی داشت. درباره شرکت او در غزوات، گزارش روشنی در تاریخ دیده نمی‌شود و تقریباً این بخش، حلقه مفقوده در تاریخ است.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۷۵.

۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج۱، ص۹۸.

سمرة بن جندب و درخت خرما

زراره از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند: سمرة بن جندب درخت خرمایی در باغستان مردی از انصار داشت. خانه انصاری در ابتدای باغ بود و سمره هرگاه می‌خواست وارد باغ شود، بدون اجازه می‌رفت کنار درخت خرمایش. انصاری تقاضا کرد هر وقت می‌خواهی داخل باغ شوی اجازه بگیر. سمره به سخن او ترتیب اثر نداد و بدون اجازه وارد می‌شد. انصاری به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت برد و جریان را بیان کرد. حضرت از پی سمره فرستاده و او را از شکایت انصاری آگاه کردند و دستور دادند هر گاه خواستی داخل شوی، اذن بگیر. سمره امتناع ورزید. آن جناب فرمود: پس درخت خود را بفروش. قیمت زیادی هم به وی پیشنهاد کردند. او راضی نشد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قیمت پیشنهادی را بالا و بالاتر برد، اما او نپذیرفت تا اینکه فرمودند: در مقابل این درخت، درختی در بهشت برایت ضامن می‌شوم. او باز از واگذاری درخت امتناع کرد! پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به انصاری دستور داد:

اذهَب فَاقلَعها وَ ارمِ بها إلیه فإنّه لاضَرَرَ و لاضِرارَ فِي الاسلامِ.[1]

برو درخت را از جا کنده، در برابرش بینداز که در اسلام زیان و زیان رساندن به دیگران مجاز نیست.

از حدیث ضرار، فهمیده می‌شود که سمرة بن جندب حتی در حال حیات خودش، برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حرمتی قائل نبود؛ زیرا اگر حرمت می‌داشت، فرمان ولایی و الهی آن حضرت را عمل می‌کرد مطابق آیه کریمه:

﴿**ما آتاكُمُ الرّسولُ فَخُذُوهُ و ما نهاكُمُ عنهُ فَانتَهُوا**﴾ (حشر: ۷)

آنچه را که پیامبر به شما دستور می‌دهد انجام دهید و از آنچه که بازتان می‌دارد، دست نگهدارید.

---

۱. الایضاح، فضل بن شاذان النیسابوری، تحقیق جلال‌الدین الحسینی الارموی، بی‌نا، بی‌تا، ص۵۴۳.

شراب فروشی سمرة بن جندب

سمرة بن جندب حتی در دوران خلافت خلیفه دوم، به فروش خمر می‌پرداخت. مسلم در صحیح خود از قول ابن عباس آورده است که گفت:

بلغ عمر أن سمرة باع خمراً فقال: قاتل الله سمرة ألم يعلم أن رسول الله ﷺ قال: «لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم أن يأكلوها فحملوها فباعوها».[1]

به عمر خبر رسید که سمره شراب می‌فروشد، پس فرمود: خدا بکشد سمره را، مگر نمی‌داند که پیامبر ﷺ گفت: خدا لعنت کند یهود را، خدا بر آنها فروش پیه را حرام کرد، اما آنها بردند و فروختند!

و نیز از قول عمر این‌گونه نقل شده است:

قال عمر بن الخطاب و هو يخطب على المنبر: لعن الله سمرة بن جندب كان أول من اتجر الخمر في الاسلام و لايحلّ من البيع إلا ما يحلّ أكله.[2]

عمر بن خطاب در حالی که بر منبر بود، گفت: خدا لعنت کند سمرة بن جندب را، او نخستین کسی بود که در اسلام، تجارت خمر کرد و چیزی فروخت که حلال نیست و ممنوع است. و حلال نیست مگر چیزی که خوردنش حلال است.

غزالی در احیاءالعلوم می‌نگارد:

ما ترك الناس الربا بأجمعهم كما لم يتركوا شرب الخمور و سائر المعاصي حتى روي أنّ بعض أصحاب النبي ﷺ باع الخمر. فقال عمر: لعن الله فلاناً هو أول من سنّ بيع الخمر.[3]

همه صحابه ربا را ترک نکردند، همچنان‌که شرب خمر را و حتی دیگر گناهان را تا آنجا که نقل شده است: بعضی از اصحاب (سمره) شراب فروختند و خریدند.

---

۱. المأثورة، محمدبن ادریس الشافعی، السنن دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۶هـ.ق، عبدالمعطی مقلجی، ص۲۸۴.
۲. الایضاح، ص۶۶.
۳. احیاء علوم الدین، محمدبن محمد غزالی، ج۱، ص۱۲۰۷، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

پس عمر گفت: خدا لعنت کند فلانی را، او نخستین کسی است که سنت بیع شراب را نهاد.

سمرة بن جندب، افزون بر فروش شراب، به دستور معاویه، آیاتی را که در فضیلت علی علیه السلام آمده بود در شأن ابن ملجم مطرح کرد و روایاتی را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داد که خود، ماجرایی مفصل و از حد نوشتار کنونی خارج است. سمرة بن جندب در کنار خلفا حضوری فعال داشت و در دوران معاویه، فرمانداری بصره مدتی به او وانهاده شد و در آنجا مسکن گزید و لکن طبق برخی نقل‌ها، از فرمانداری عزل گردید، مریض شد و به مدینه بازگشت.

مرگ سمرة بن جندب

سمرة بن جندب نفرین شده پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از اعمال او ناخشنود بوده و نفرینش کردند که خداوند در دنیا نیز او را به آتش بیفکند. او در وجود خود احساس گرما و سوزش و حرارتی شدید می‌کرد و همواره سعی می‌کرد خود را به آب سرد بیندازد تا از حرارت بدنش کاسته شود. «**کان سمرة یتعالج نفسه بالباردة**»[1]؛ «سمره می‌خواست خودش را با آب سرد معالجه نماید».

مرگ سمره در سال ۵۸ یا ۵۹ هـ.ق بود. «**و نقل ابن أثیر. أنّه مات سنة ثمان و خمسین و قیل: سنة تسع و خمسین**»[2]؛ «ابن اثیر نقل کرده که سمره در سال ۵۸ و گفته شده در سال ۵۹ وفات یافت».

گروهی از مورخان محل دفن وی را بصره دانسته‌اند؛ اما برخی نظیر ابن اثیر که زندگی وی را شرح داده، می‌نویسد: بعد از گرفتار شدنش به مریضی، به مدینه آمد و در مدینه از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید.[3]

---

۱. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج۷، ص۳۷۷.

۲. همان، ص۳۷۸.

۳. همان، ص۳۸۰.

توضیحی اجمالی در باب عدالت صحابه

در میان عالمان و گروه‌های اهل سنت، مطلبی مطرح است با عنوان «عدالت صحابه» که با استناد به احادیثی، آن را به عنوان مسأله‌ای قطعی و مسلم مطرح کرده‌اند. البته ما درصدد بررسی مستندات روایات و نوع دلالت و محتوای آن نیستیم؛ بلکه تنها در این زمینه کافی است بدانیم که در قرآن مجید، برخی از صحابه پیامبرﷺ، منافق شمرده شده‌اند و برخی از کسانی بوده‌اند که به پیامبرﷺ آزار می‌رسانده‌اند و نیز پیامبر خداﷺ پیش‌بینی کرده‌اند که برخی از اصحاب راه ارتداد پیش خواهند گرفت و... . اما چون گزارشی از سمرة بن جندب ارائه شده، به دو سه نکته از آن اشاره می‌کنیم:

۱. از مواردی که همه اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند این است که سمرة بن جندب، شراب فروشی می‌کرد و خلیفه دوم، به این جهت از او ناراضی بوده و او را لعن کرده است. پیش‌تر روایتش را نقل کردیم. این روایت را محمد بن ادریس شافعی در «السّنن المأثورة» که در دارالنشر بیروت در سال ۱۴۰۶ به چاپ رسیده، در صفحه ۲۸۳ و ۲۸۴ نقل کرده است.

ابوبکر عبدالرزاق بن همّام الصنعانی در کتاب «المصنف» خود که در المکتب الاسلامی در بیروت در سال ۱۴۰۳ به چاپ رسیده، در صفحه ۸ و ۱۹۵ نقل کرده است.

احمد بن حنبل در مسند خویش، در جلد اول که در دارالنشر مؤسسه قرطبه مصر به چاپ رسیده، در صفحه ۲۵ نقل کرده و بسیاری از عالمان اهل سنت، این حدیث را از متواترات احادیث درباره سمرة بن جندب دانسته‌اند.

۲. اگر بخواهیم به روایاتی مانند: «**اَصحابِي كالنّجُومِ بأيِّهِمُ اقتَدَيتُمُ اهتَدَيتُم**» تمسک کنیم، باید کسانی که به اقتدای افرادی نظیر سمرة بن جندب، شراب فروشی را پیشه کنند، باعث هدایتشان باشد در حالی که پیامبرﷺ به شدت با آن مخالفت کرد و قرآن کریم، استعمال و ساخت و فروش خمر را مطلقاً حرام دانسته و این از مسلمات فقه اهل سنت نیز می‌باشد.

۳. آیا هر کس که پیامبرﷺ را دیده و آن حضرت را ملاقات کرده، می‌توان صحابی شمرد؟ چون اهل سنت در تعریف صحابی نکات متناقض و حتی ضد اصول بیان کرده‌اند.

محمد بن اسماعیل بخاری (امام بخاری) در صحیح بخاری (أصح الکتاب بعد القرآن عند السنّة) در باب فضائل اصحاب النبیﷺ، در تعریف صحابه چنین می‌نگارد:

و من صحب النبيﷺ أو رآه من المسلمين فهو من أصحابه.[۱]

صحابی رسول اللهﷺ کسی است که همراه و همنشین پیامبرﷺ بوده یا درحالی‌که مسلمان بوده، او را دیده است.

با توجه به این حدیث و چنین تعریفی از صحابه، باید تمام منافقین، نظیر عبدالله بن اُبی و تمام کسانی که پیامبرﷺ در حیات خودشان از آنها ناخشنود بودند و پیامبرﷺ از آنها درد دل‌ها کرده، باید جزو صحابه باشند که این نکته با هیچ برهان عقلی قابلیت اثبات و تأیید ندارد.

مناقشات در حدیث از ناحیه اهل سنت

در حدیث «**أصحابي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقتَدَيتُمُ اهتَدَيتُم**» اهل سنت و علمای بزرگی از آنان مناقشه کرده‌اند. ابن تیمیه می‌نویسد: «این حدیث ضعیف است. علمای علم حدیث آن را تضعیف کرده‌اند».[۲]

از ناحیه افراد زیادی از عالمان اهل سنت؛ مانند بزّار، رجال‌شناس بزرگ اهل سنت، دارقطنی، ابن قیم جوزی، حمزة الجزری و بسیاری دیگر، مفاد این حدیث را مورد مناقشه و تضعیف قرار داده‌اند.

---

۱. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، نشر دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱هـ.ق، ص۱۸۸.
۲. منهاج السنّة، ابن تیمیه، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۸م، ج۴، ص۲۹۳.

فصل چهارم:

وابستگان و خویشاوندان پیامبر ﷺ

و اهل بیت علیهم السلام

در بخش‌هایی که گذشت، به شرح حال دو گروه از صحابی غنوده در بقیع پرداختیم و چهره و جایگاه آنان را شناساندیم؛ گروهی که صادق و راستین بودند و تا پایان عمر بر پیمان خویش با خدا و رسول پایدار و استوار ماندند و گروهی که در پیچ و خمِ راه‌های جریان‌های خطرساز تاریخی افتادند و از مسیر مستقیم به انحراف رفتند؛ راهی که خلاف آرمان‌های رسول نور و رحمت بود. در این بخش، به شناسایی شخصیت‌هایی از منسوبان نسبی پیامبر خواهیم پرداخت تا یاد کردی باشد از آن بزرگواران و مورد استفاده باشد برای خوانندگان.

۱. ابراهیم، فرزند محبوب پیامبر ﷺ

پیامبرخدا ﷺ هفت فرزند داشت که همگی ـ جز ابراهیم ـ از خدیجه کبری بودند؛ قاسم، طاهر، زینب، امّ کلثوم، رقیه، زهرا و ابراهیم که از ماریه قبطیه زاده شد. اکنون به اختصار از چگونگی تولد ابراهیم از ماریه قبطیه خواهیم نوشت: «در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا ﷺ برای ابلاغ رسالت خویش، نمایندگانی را به نقاط مختلف گسیل داشت. حاطب بن ابی‌بلتعه را نیز نزد مقوقس حاکم مصر فرستاد، مقوقس که بزرگ قبطیان بود، به نامه پیامبر ﷺ احترام گذاشت و در پاسخ، نام پیامبر ﷺ را بر نام خویش مقدم داشت. مقوقس، هدایای گرانبهایی برای پیامبر ﷺ فرستاد که در میان آنها کنیزی بود به نام ماریه».[1]

در بسیاری از منابع تاریخی آمده است: مقوقس حاکم مصر، همراه نامه‌ای که برای

---

۱. بحار الأنوار، ج۲۱، ص۱۸۳.

پیامبرﷺ فرستاد، دو کنیز به پیامبرﷺ بخشید و هدیه کرد؛ یکی ماریه قبطیه و دیگری خواهر وی سیرین و غلامی نیز به نام جریح را مأمور کرد که خدمتگزار آنان باشد. حاکم مصر گرچه با همه احترام این هدایا را فرستاد، لیکن اسلام نپذیرفت.

ماریه از اهل کتاب بود؛ لذا پیامبرﷺ او و خواهرش سیرین را به عنوان هدیه پذیرفت. آن حضرت ماریه را به عقد خویش و سیرین را به عقد حسّان بن ثابت در آورد.

«مقوقس، پادشاه اسکندریه، ماریه را با سیرین ـ که هر دو بی‌مانند بودند ـ همراه تحفه‌ها و هدایای بی‌شماری برای پیغمبرﷺ فرستاد؛ از جمله هدایای مقوقس، قاطر مخصوصی به نام دلدل بود که در عربستان، جز آن قاطری وجود نداشت، به اضافه، هزار مثقال طلا و بیست قواره پارچه مصری و کاسه‌ای بلورین که ظرف مخصوص آبخوری حضرت شد و غلامی به نام جریح. پیغمبرﷺ سیرین را به عقد حسان بن ثابت، شاعر مخصوص خویش درآورد و ماریه را خود به همسری برگزید».[1]

مسلمانی ماریه

ماریه، دختر فردی به نام شمعون بوده که بعد از آمدن به مدینه، در حضور پیامبرﷺ مسلمان شد و به عقد آن حضرت درآمد.

در وصف ماریه نوشته‌اند: «**كَانَتْ بَيْضَاءَ، جعدة جميلة**»[2]؛ «او سفیدروی بود و دارای موهای مجعّد (پیچیده) و زیبا».

اسکان ماریه در مشربه

ماریهٔ قبطیه، به دلیل زیبایی و جمالی که داشته و نیز از پیامبرﷺ حامله شده بود، مورد حسد همسران آن حضرت قرار گرفت، لذا حضرت وی را در مشربه؛ یعنی باغ و بستانی که مخیریق یهودی، به پیامبرﷺ بخشید، جای دادند.

---

۱. اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. الاصابة، ج ۴، ص ۳۹۱.

سمهودی می‌نگارد: «مشربه، محل مرتفعی بوده، در داخل باغ خرمای متعلّق به پیامبر ﷺ».[۱]

این باغ، پیش از آنکه در اختیار پیامبر ﷺ قرار گیرد، ملک شخصی یهودی بود به نام مُخَیرِیق، که مسلمانی برگزید و در اُحُد به شهادت رسید. آن فرد (مخیریق) باغ را به پیامبر ﷺ بخشید.

وی از یهودیان بنی‌نضیر مدینه و از عالمان ثروتمند آنها بوده است. او به هنگام جنگ اُحد اقوام و عشیره‌اش را جمع کرد و به آنان گفت: ای جماعت یهود! شما می‌دانید که محمّد همان پیامبری ﷺ است که ما و پدرانمان منتظرش بودیم و اکنون یاری رساندن به او، بر همه واجب است. پس به پا خیزید و از وی در مقابل دشمنانش دفاع کنید. یهودیان گفتند: امروز شنبه است! (به عقیده یهود در این روز جنگ جایز نبود). مخیریق در پاسخ آنها گفت: وای بر شما! دیگر شنبه‌ای نیست و دین یهود با آمدن پیامبر ﷺ اسلام منسوخ گردید. مخیریق وقتی دید موعظه‌اش در هم‌کیشانش مؤثر واقع نشد، خود آماده جنگ با مشرکان شد و هنگام رفتن به اُحد، این‌گونه وصیت کرد:

إن أصبت فما لي لمحمّد، يصنع فيه ما شاء.

اگر من در این جنگ کشته شدم، همه ثروت من از آن محمّد است و هرگونه صلاح بداند تصرف خواهد کرد.

او سرانجام در جنگ اُحد به شهادت رسید و پیامبر خدا ﷺ پس از شهادتش فرمود: «**مُخَيْرِيقٌ خَيرُ يَهُودٍ**»؛ «مخیریق، بهترین یهودی بود». بدین‌گونه، املاک و باغ‌های مخیریق که هفت قطعه و از جمله آنها مشربهٔ امّ ابراهیم بود، در اختیار پیامبر ﷺ قرار گرفت.[۲]

بنابراین، مشربه، باغی است که مخیریق، یهودیِ مسلمان شده و شهید راه اسلام به رسول الله ﷺ بخشید و ملک شخصی آن حضرت بوده است.

---

۱. وفاء الوفا، ج۳، ص۸۲۶.

۲. میقات حج، شماره ۴۵، زمستان ۱۳۸۴، ص۱۰۱.

مشربه، مسکن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ماریه

بر اثر حسد آن دسته از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، که از آن حضرت صاحب فرزنـد نشـدند و یا به سبب زیبایی ماریه، به وی حسادت ورزیدنـد، پیـامبر صلی الله علیه و آله او را در مشـربه سـاکن کرد و خود طبق نوبت خاصی که برای زنان قرار داده بودند، به نزد ماریه می‌رفتند و در آنجا می‌ماندند و عبادات خویش را در آنجا برگزار می‌کردند.

مشربه امّ ابراهیم از مکان‌هایی است که در روایت امام صادق علیه السلام به عقبة بـن خالـد، توصیه شده که به آنجا برود و آن مکان را زیارت کند و آن حضرت فرموده‌انـد: «**وَ هِـيَ مَسْكَنُ رَسُولِ اللهِ وَ مُصَلاَّه**»[1]؛ «آنجا مسکن پیامبر خدا و محل نماز ایشان بوده است».

پس از اسکان ماریه در این محل، به «مشربه امّ ابراهیم» معروف شد.

ولادت ابراهیم در مشربه

ابراهیم، فرزند پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله در سال هفتم هجرت، در ماه ذی‌حجه به دنیـا آمـد. هنگام ولادتش جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و ضمن تبریک گفت: «**السَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيم**».[2]

در هر حال، ابراهیم در میان قبیله بنی‌مازن و در محلّ مشربه بـه دنیـا آمـد و سـلمی همسر ابورافع، مامایی او را به عهده گرفت و از این رو، نخستین کسی که مـژده ولادت ابراهیم را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد ابورافع بود و آن حضرت، غلامی را به عنوان مژدگانی به وی هدیه داد. رسول الله صلی الله علیه و آله در روز هفتم ولادت ابراهیم گوسفندی عقیقه کرد و شخصی بـه نام ابوهند، موی سر وی را تراشید و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، به وزن موها، نقـره بـه فقیـران داده شد و موی سر وی در دل خاک دفن گردید. در همین روز، پیامبر خدا ایـن فرزنـد را ابراهیم نامید و فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «**السَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيم**» و من هم نام جدم ابراهیم را برای او برگزیدم.[3]

---

۱. وفاء الوفا، ج۳، ص۸۲۴.

۲. البداية و النهاية، ج۵، ص۳۰۹.

۳. بحارالانوار، ج۲۱، ص۱۸۳.

مجلسی دراین‌باره می‌نویسد:

در سال هشتم هجرت، ماریه از پیامبر فرزندی به دنیا آورد که پیامبر نام او را ابراهیم نهاد. وقتی سلمی، قابله ماریه بشارت تولد ابراهیم را داد، پیامبر هدیه گرانبهایی به او عطا کرد. آن حضرت روز هفتم تولد ابراهیم گوسفندی را عقیقه کرد و موی سر او را کوتاه نمود و به اندازه وزن آن، در راه خدا، نقره انفاق کرد.[1]

پس از تولد ابراهیم، تعدادی از همسران یاران پیامبر در خواست کردند که آن حضرت وظیفه پرستاری و شیردادن به ابراهیم را به ایشان واگذار کند، تا اینکه سرانجام این افتخار نصیب بانویی به نام اُم بُرده، همسر ابویوسف شد. او ابراهیم را به خانه خویش برده و بعد از دادن شیر به ماریه می‌داد. گاهی هم پیامبر ﷺ برای دیدن ابراهیم به خانه امّ بُرده می‌رفته است.[2]

با تولد ابراهیم، سرور و شادمانی سراسر مدینه را فرا گرفت و همه در شادی پیامبر ﷺ شرکت کردند و تولد ابراهیم را به یکدیگر تبریک می‌گفتند.

علاقه شدید پیامبر ﷺ به ابراهیم

پیامبر خدا ﷺ علاقه شدیدی به این فرزند داشت و عاطفه و علاقه‌مندی خود را به او کتمان نمی‌کرد. در این علاقه‌مندی، همین بس که پیامبر ﷺ در هر فرصتی که پیش می‌آمد، به دیدن ابراهیم می‌رفتند و وی را روی زانوی مبارک خویش می‌نهادند و غرق بوسه می‌کردند.

وفات ابراهیم و دفن وی در بقیع

از علی علیه‌السلام روایت شده که در سال هشتم هجرت، آن‌گاه که ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر ﷺ به من فرمان داد او را غسل داده، دفنش کنم.

---

۱. بحارالانوار، ج۲۱، ص۱۸۳.

۲. البدایة و النهایة، ج۵، ص۳۱۱.

دَعَائِمُ الإِسْلاَمِ عَنْ عَلِيٍّ ـ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْه ـ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللهِ أَمَرَنِي فَغَسَّلْتُهُ وَ كَفَّنَهُ رَسُولُ اللهِ وَ حَنَّطَهُ، وَ قَالَ لِي: احْمِلْهُ يَا عَلِيُّ، فَحَمَلْتُهُ حَتَّى جِئْتُ بِهِ إِلَى الْبَقِيعِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَى الْقَبْرَ، فَقَالَ لِي انْزِلْ يَا عَلِيُّ، فَنَزَلْتُ وَ دَلاَّهُ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ فَلَمَّا رَآهُ مُنْصَبّاً بَكَى، فَبَكَى الْمُسْلِمُونَ لِبُكَائِهِ، حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ الرِّجَالِ عَلَى أَصْوَاتِ النِّسَاءِ، فَنَهَاهُمْ رَسُولُ اللهِ أَشَدَّ النَّهْيِ وَ قَالَ تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لاَ نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ، وَ إِنَّا بِكَ لَمُصَابُونَ وَ إِنَّا عَلَيْكَ لَمَحْزُونُون.[1]

در دعائم الاسلام از علی عليه‌السلام نقل شده که چون ابراهیم فرزند پیامبر وفات یافت، آن حضرت به من امر کردند. پس غسلش دادم و خود پیامبر او را حنوط و کفن کردند و به من دستور دادند: حملش کن ای علی! من حملش کردم تا به بقیع رسیدیم. پس پیامبر بر او نماز گزارده، وارد قبر شدند و خطاب به من فرمودند: وارد شو. من نیز وارد قبر شدم. پیامبر تلقینش می‌کرد. چون او را در خاک نهاد، گریست و مسلمانان هم گریستند. صدای مردان بر زنان غلبه یافت. پیامبر آنان را به شدت نهی کردند و فرمودند: اشک از دیده می‌آید، قلب محزون می‌شود، اما نمی‌گویم چیزی را که خدا را به خشم آورد و ما در مصیبت جانکاهی هستیم و بر مرگ تو ای ابراهیم غمگین و محزونیم.

عن البراء ـ رضي‌الله عنه ـ قال: مات إبراهيم؛ يعني ابن رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله وهو ابن ستة عشر شهرًا، فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ادفنوه في البقيع، فإنّ له مرضعًا في الجنّة تُتِمُّ رضاعه.

از براء نقل شده که گفت: ابراهیم فرزند پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در سن ۱۶ ماهگی از دنیا رفت. پس آن حضرت فرمود: او را در بقیع دفن کنید؛ زیرا که مرضعه‌ای در بهشت، مدت شیرخوارگیش را تمام خواهد کرد.

---

۱. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، موسسة آل البیت لاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ه.ق، ص ۴۶۰.

انس بن مالک نقل می‌کند که:

إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ دَخَلَ عَلَى إِبنِهِ إِبْـرَاهِيمَ عليه‌السلام وَ يَجُـودُ بِنَفْسِـهِ، فَجَعَلَـتْ عَيْنَـا رَسُـولِ اللهِ ﷺ تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عبدالرحمنِ بْنُ عَوْفٍ: وَأَنْتَ يَا رَسُـولَ اللهِ؟ فَقَـالَ: إِنَّ الْعَـيْنَ تَـدْمَعُ وَالْقَلْـبَ يَحْزَنُ وَ لاَ نَقُولُ إِلاَّ مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ. [1]

پیامبر گرامی ﷺ به دیدن فرزندش ابراهیم رفت او به خود می‌پیچید (در حال وفات بود) با دیدن این صحنه، اشک در چشمان پیامبر ﷺ حلقه زد! عبدالرحمان بن عوف گفت: ای فرستاده خدا، شما هم گریه می‌کنید؟! فرمود: چشم اشک می‌ریزد، قلب اندوهگین می‌شود و چیزی جز آنچه که خدا را خوشنود نماید نمی‌گوییم و من ای ابراهیم در فراقت غمگینم.

پیامبر ﷺ دست عبدالرحمان بن عوف را گرفته به نخلستان آمدند، وقتی دید فرزندش در دامن مادر در حال جان دادن است، او را گرفته در دامن نهاد و فرمود:

وَإِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُون تَبْكِي الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلاَنَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ. [2]

و ما به وضع تو ای ابراهیم غمگینیم، چشم اشکبار است و قلب اندوهبار و چیزی بر زبان نمی‌آوریم که خشم الهی را در پی آورد.

وفات ابراهیم و کسوف خورشید

روزی‌که حضرت ابراهیم، فرزند گرامی آن رسول نور و رحمت و آگاهی از دنیا رفت، خورشید گرفت. گروهی که درگیر خرافات جاهلی بودند، گفتند: چون ابراهیم، فرزند پیامبر ﷺ مرد، خورشید غمگین شد و گرفت!

پیغمبرخدا ﷺ که با عقاید خرافی و جاهلی می‌جنگید و می‌خواست تفکر و عقلانیت بر باورهای مردم حاکم باشد و خرافه از زندگی اجتماعی مسلمانان رخت بربندد، به منبر رفته، خطبه خواندند و در خطبه چنین فرمودند:

---

۱. الطبقات الکبری، ج۱، قسم۱، ص۸۸.

۲. بحارالأنوار، ج۶، ص۷۰۷.

إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ لاَ يَنْكَسِفَانِ وَلاَ يَنْخَسِفَان لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيتُم ذَلِكَ، فَادْعُوا اللهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا و تَصَدَّقُوا.[1]

ماه و خورشید، دو نشانه و علامت، از نشانه‌های خدایند که به مناسبت مرگ یا تولّد کسی دچار کسوف و خسوف نمی‌شوند. اگر چنین پدیده‌ای را دیدید، دعا کنید، تکبیر بگویید، نماز بگزارید و صدقه دهید.

در این زمینه روایات فراوانی در منابع فریقین (شیعی و سنی) وجود دارد که کسوف و خسوف، دو پدیده طبیعی هستند و ربطی به حیات و مرگ انسان‌ها ندارند و خداوند متعال آنها را در جریان طبیعی عالم قرار داده است.

في حديث ابن مسعود﵁ (قال:) انكسفت الشمس لموته فقال عليه الصلاة والسلام: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللهِ تَعَالَى لاَ يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيتُم مِن هَذِهِ الأَهوَالِ فَافْزَعُوا إِلَى الصَّلاَةِ... .[2]

در حدیث ابن مسعود آمده است که وی گفت: در روز مرگ ابراهیم خورشید گرفت. پیامبرﷺ فرمود: همانا خورشید و ماه دو نشانه الهی‌اند که برای مرگ یا زندگی کسی نمی‌گیرند. پس هرگاه چیزی از این وحشت‌ها و هول‌ها مشاهده کردید، به نماز پناه ببرید... .

۲. عباس، عموی پیامبرﷺ

عباس، فرزند عبدالمطّلب و کنیه‌اش ابوالفضل است. مادر وی نُتیله دختر جناب بن کلیب، نخستین زنی است که کعبه را با پارچه‌های حریر و دیبا پوشانید. روزی عباس در حالی که کودک بود، مفقود شد. همه در پی جست‌وجویش برآمدند، اما اثری از وی نیافتند. مادرش نذر کرد که اگر فرزندش را بیابد، کعبه را با جامه‌های حریر و دیبا

---

۱. صحیح بخاری، کتاب الکسوف، ص۱۱۲.

۲. المبسوط، شمس الدین السرخسی، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا، ص۷۴.

بپوشاند. پس آن‌گاه که یافت به نذر خود وفا کرد.[۱]

وی سه سال قبل از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. پدرش از شخصیت‌های بزرگ مکه بود. عباس پس از وفات پدر، مناصب مهمی را در مکه به ارث برد که از آن جمله بود: سقایت حاجیان و عمارت مسجدالحرام.

سقایة الحاج، عبارت بود از در اختیار داشتن چاه زمزم، که آن، آبِ منحصر به فرد شهر مکه بود. او خود در کنار چاه می‌ایستاد و حاجیان را از آب و شربت‌های گوناگون سیراب می‌کرد و گاهی هم به جای آب و شربت، شیر و عسل به مردم می‌داد.

عمارت مسجدالحرام هم عبارت از این بود که جمعی با هم قرارداد بسته، سوگند یاد کردند که نگذارند کسی در مسجد، کلام لغو و بیهوده به زبان آورد و یا ناسزا بگوید و اگر کسی چنین می‌کرد از مسجدالحرام بیرونش می‌کردند. رییس این جمعیت عباس ابن عبدالمطّلب بود. وی این منصب‌ها را پس از وفات پدرش عبدالمطّلب به عهده گرفت، با آنکه از همه برادرانش کوچک‌تر بود.

عباس مردی عاقل، زیرک، باتدبیر و سفره‌دار بود. به خصوص نسبت به خویشان و بستگانش بسیار مهربانی کرد و به آنها یاری داد و از این رو، مورد تجلیل و احترام پیامبر قرار گرفت و او را این‌گونه می‌ستود: «**هذا العباس بن عبدالمطّلب أجود قریش کفاً و أوصلها رحماً**»[۲]؛ «او عباس، فرزند عبدالمطلب است که از همه قریش، سخی‌تر و نسبت به خویشان مهربان‌تر است».

مسلمانی عباس

عباس، عموی گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت، از آن حضرت اجازه خواست که به مدینه بیاید و در آنجا مسلمانی برگزیند، اما از آن جهت که عباس، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۷۸.

۲. همان

ارادتی شدید داشت و محبّت ایشان در دلش بود و اخبار مکه را به آن حضرت منتقل می‌کرد، پیامبرﷺ به ایشان فرمودند: در مکه بماند و اخبار مکه را به ایشان انتقال دهد. او تا پیش از جنگ بدر در مکه ماند، اما در دلش به پیامبرﷺ ایمان داشت و ایمان خود را مخفی می‌کرد. بعد از آنکه همه بنی‌هاشم اسلام را پذیرفتند، پیامبرﷺ دستور دادند که همگی به مدینه هجرت کنند. عباس هم پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد؛ گرچه قبل از جنگ بدر، در مکه به آیین پسر برادر در آمده بود.

وقال إسماعيل بن قيس بن سعد بن زيد بن ثابت، عن أبي‌حازم، عن سهل بن سعد، استأذن العباس نبي اللهﷺ في الهجرة فكتب إليه يا عمّ يا عمّ مكانك الذي أنت فيه، فإنّ الله يختم بك الهجرة كما ختم بي النبوة وقال الواقدي عن إبن أبي‌سبرة عن حسين ابن عبدالله عن عكرمة عن بن عباس أسلم العباس بمكة قبل بدر، وأسلمت أم الفضل معه حينئذ وكان مقامه بمكة... .[1]

اسماعیل بن قیس بن سعد بن زید بن ثابت، از ابوحازم و از سهل بن سعد نقل نموده که عباس از پیامبرﷺ اجازه خواست که به مدینه هجرت کند. حضرت به وی نوشتند: ای عمو، ای عمو، در مکه بمان که خداوند برای تو هم هجرت را مقرر فرموده؛ چنان‌که نبوت را برای من مقرر فرمود. واقدی از ابن ابوسبره، از حسین بن عبدالله، از عکرمه، از ابن عباس روایت کرده که عباس در مکه اسلام برگزید قبل از جنگ بدر و همسرش امّ الفضل هم در همین زمان که در مکه بودند اسلام اختیار کرد.

با این حال پیامبرﷺ پس از جنگ بدر اذن دادند که عباس و باقی‌ماندگان از بنی‌هاشم که در مکه بودند، به مدینه هجرت نمایند و ایشان به مدینه هجرت کرده و مجدداً شهادتین بر زبان جاری نمودند.

---

۱. تهذیب التهذیب، ج۵، ص۱۰۸.

شأن والای عباس در اندیشه پیامبر ﷺ

عباس بن عبدالمطلب در نظر پیامبرخدا ﷺ جایگاهی والا و رفیع داشته که بدین مناسبت، سه روایت را در شأن رفیع عباس نزد پیامبر اشاره می‌کنیم:

۱. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: روزی عباس نزد پیامبر ﷺ آمد و او مرد خوش هیکل و بلندبالایی بود. پیامبر ﷺ وقتی ایشان را دیدند، فرمودند:

إِنَّكَ يَا عَمِّ لَجَمِيلٌ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا الْجَمَالُ بِالرَّجُلِ يَا رَسُولَ الله؟! قَالَ: بِصَوَابِ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ. قَالَ فَمَا الْكَمَالُ؟! قَالَ: تَقْوَى الله ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ... .[۱]

ای عمو، تو بسیار زیبایی! عباس پرسید: ای فرستاده خدا! جمال مرد به چیست؟ پیامبر فرمودند: راستگویی به حقیقت. عباس پرسید: پس کمال کدام است؟ پیامبر فرمود: به تقوای مرد و به اخلاق نیکویش.

۲. از علی ﷺ نقل است که فرمود:

قَالَ رَسُولُ الله: احْفَظُونِي فِي عَمِّيَ الْعَبَّاسِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ آبَائِي.[۲]

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: مرا درباره عمویم عباس رعایت کنید که او یادگار پدرانم می‌باشد.

۳. ابوسعید خدری، از پیامبرخدا ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: أُوصِيكُمْ بِهَذَيْنِ خَيْراً يَعْنِي عَلِيّاً وَ الْعَبَّاسَ، لاَ يَكُفُّ عَنْهُمَا أَحَدٌ وَ لاَ يَحْفَظُهُمَا لِي إِلاَّ أَعْطَاهُ اللهُ نُوراً يَرِدُ بِهِ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَة.[۳]

شما را درباره علی و عباس سفارش می‌کنم، هر که ایشان را به خاطر من رعایت کند و از آزارشان خودداری نماید، خداوند در قیامت نوری به او دهد که با آن نور بر من وارد شود.

---

۱. سیرة ابن هشام، ج۱، ص۱۸۹.

۲. المسترشد فی امامة علی بن ابی‌طالب ﷺ محمد بن جریر بن رستم الطبری، تحقیق: الشیخ احمد المحمودی، مطبعة سلمان الفارسی بقم، ۱۴۱۵ه.ق، ص۶۸۹.

۳. همان، ص۶۷۰.

و در موارد دیگری آمده که پیامبرﷺ بارها فرمودند: «همانا عباس از من است و من از او».
و از این‌گونه روایات، در مطاوی تاریخی و روایی بسیار است که جایگاه رفیع عباس را در نظر پیامبرﷺ نشان می‌دهد. همچنین فرموده است. «**مَن سَبَّ العَبَّاسَ فَقَد سَبَّنِي**».[۱]

عباس و برخی از بنی‌هاشم در دام قریش

در تاریخ آمده است که عباس همراه قریش و برخی دیگر از بنی‌هاشم، در جنگ بدر اسیر شدند. منشأ این خبرِ تاریخی از اینجاست که «قریش زمانی که عازم بدر شدند، از بنی‌هاشم تقاضای کمک و موافقت نکردند ولی چون به مرّ الظهران رسیدند، ابوجهل ناگهان از این غفلت بیدار شد و فریاد زد: اف بر شما! می‌دانید چه کردید؟ چگونه از بنی‌هاشم غفلت نمودید و آنان را در مکه به حال خود گزارده و همگی خارج شدید؟ از این نمی‌ترسید که اگر بر محمد پیروز شدید، اینان از زنان و فرزندانتان انتقام بگیرند؟ و اگر محمد بر شما غالب شود، ایشان در مکه همین عمل را نسبت به خاندانتان انجام دهند؟! نگذارید آنها در مکه بمانند، بلکه ایشان را با خود حرکت دهید هر چند آمدنشان برای شما سودی ندارد. همگی پیشنهاد ابوجهل را پذیرفته و به مکه برگشتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار حرکت دادند. هنگامی که جنگ بدر شروع شد، پیامبرخداﷺ (که از ماجرا آگاه بود) فرمود: هرکس با یکی از بنی‌هاشم برخورد کرد، او را نکشد؛ زیرا آنها به اجبار به جنگ آورده شده‌اند. گفته پیامبرﷺ بر برخی گران آمد تا جایی‌که ابوحذیفة بن عقبه گفت: به خدا قسم هر یک از آنان را بیابم خواهم کشت. سخن ابوحذیفة به سمع مبارک پیامبرﷺ رسید. او را مورد مؤاخذه قرار داد و پرسید: تو چنین گفته‌ای؟ پاسخ داد: آری یا رسول الله! زیرا بر من گران آمد که پدر و برادر و عمویم را کشته ببینم و آنها سالم باشند! حضرت فرمودند: پدر و برادر و عمویت با اشتیاق و کمال علاقه به جنگ ما آمده‌اند. اما بنی‌هاشم روی اجبار و اکراه

۱. المسترشد فی امامة علی بن ابی‌طالب علیه السلام محمد بن جریر بن رستم الطبری، ص۶۸۹، به نقل از: الطبقات الکبری، ج۴، ص۲۴.

بوده است وگرنه هیچ‌یک از ایشان راضی به جنگیدن با ما نبودند. در روز جنگ، عباس به دست ابویسر اسیر شد، با آن‌که عباس، مردی تنومند و قوی و ابویسر فردی کوتاه قد و ضعیف بود. هنگامی که ابویُسر به عباس نزدیک شد، عباس، مانند چوبی بی‌حرکت ایستاد و ابویُسر، شانه‌های او را بست. زیرا عباس قصد دفاع نداشت».[1]

قسمتی از متن عربی را اشاره می‌کنیم:

إنّ قريشاً لّما تفرقوا إلى بدر فكانوا بمرّ ظهران، هبّ ابوجهل من نومه فصاح، فقال: يا معشر قريش، ألا تبّا لرأيكم ماذا صنعتم خلفتم بني‌هاشم وراءكم فإن ظفر بكم محمد، كانوا من ذلك بنحوه وإن ظفرتم بمحمد أخذوا آثاركم منكم من قريب من أولادكم وأهليكم فلا تذروهم في بيضتكم وفنائكم ولكن أخرجوهم معكم... فأخرجوا العباس بن عبدالمطّلب و نوفلاً و طالباً و عقيلاً كرهاً... .[2]

قریش هنگامی که راهیِ بدر شدند، به محلّ مرّ ظهران که رسیدند، ابوجهل از خواب بیدار شد و فریاد زد: ای قریشیان، وای بر شما! می‌دانید چه کرده‌اید؟! بنی‌هاشم را در مکه رها ساختید؟! اگر محمد بر شما پیروز شود، آنها (بنی‌هاشم) همین کار را با شما خواهند کرد و اگر شما بر او پیروز شوید، آنان از شما انتقام خواهند گرفت. پس حال که در چنگ شما هستند، آنان را از مکه همراه خودتان خارج کرده و به بدر بیاورید. پس آنان رفتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار آوردند.

به‌هرحال، عباس، به اجبار آورده شد و در جنگ بدر بدون هیچ مقاومتی اسیر گردید.

پیامبر ﷺ جهت رعایت عدالت میان اسیران، از عباس، در حالی‌که می‌دانست قلباً با کفار قریش نبوده و به اجبار آورده شده، جهت رعایت قانون، فدیه گرفت. وی هشتاد اوقیه طلا با یک‌هزار دینار سرانه خود و عقیل و نوفل را پرداخت و حضرت درباره

۱. الطبقات الکبری، ج۴، فی المهاجرین و الأنصار ممن لم یشهد بدراً و لهم اسلام قدیم، صص ۱۰ و ۱۱.

۲. همان، ص۱۱.

عمویش با دیگر اسرا هیچ تفاوتی قائل نشد. اما پیامبرﷺ آن مال را بعداً از اموال بحرین که به نزدش آورده بودند، به عباس مسترد نموده جبرانش کرد».

ناراحتی پیامبرﷺ برای عباس

عباس در شبی که به اسارت در آمد، تا صبح ناله می‌کرد و از این واقعه فریاد می‌زد و می‌گریست. اصحاب دیدند که پیامبرﷺ شب را نخوابید و گریان بود. پرسیدند: ای پیامبر خداﷺ، چرا نمی‌خوابید؟ فرمودند: ناله عباس مرا ناآرام کرده، از ناراحتی و غم عباس غمگینم! شبانه عباس را آزاد کرده، به نزد پیامبرﷺ آوردند. آن حضرت عباس را که دیدند، آرامش یافته و به خواب رفتند.

...أخبرنا رؤيم بن يزيد المقرئ قال: حدّثنا هارون بن أبي‌عيسى، قال: و أخبرنا أحمد ابن محمد بن أيوب، قال: حدّثنا إبراهيم بن سعد جميعاً. قال: حدثني العباس بن عبدالله بن معبد عن بعض أهله عن ابن عباس، قال: لمّا أمسى القوم يوم بدر والأسارى محبوسون في الوثاق فبات رسول اللهﷺ ساهرا أول ليله فقال له أصحابه: يا رسول الله ما لك لا تنام؟ فقال: سمعت أنين العباس في وثاقه. فقاموا إلى العباس فأطلقوه فنام رسول اللهﷺ.[1]

... ابن عباس نقل نموده، پس از آنکه جنگ بدر پایان یافت و شب شد، اسیران محبوس و به ریسمان بسته شده بودند. (عباس در کنار خیمه پیامبرﷺ فریاد می‌زد!) پیامبرﷺ شب را نخوابیدند. اصحاب پرسیدند: ای فرستاده خدا! چرا نمی‌خوابید؟ حضرت فرمودند: «ناله و فریاد عباس را شنیدم، اصحاب حرکت کرده رفتند بندها را گشودند و عباس را آزاد کردند. پس پیامبرﷺ به خواب رفتند».

عباس در جنگ حنین

پس از آنکه عباس به مدینه هجرت کرد، در جنگ‌هایی که پیش می‌آمد، شرکت می‌جست و جان خود را در راه آرمان‌های پیامبر گرامی اسلامﷺ در طبق اخلاص

---

۱. الطبقات الکبری، ج۴، ص۱۳.

می‌نهاد. در جنگ حنین وجود او نقش پررنگی داشت؛ آن‌گاه که همه مسلمانان پا بر فرار نهادند «او پایداری کرد و استقامت ورزید. تنها ده نفر با پیامبر ﷺ ماندند که نُه نفر از بنی‌هاشم و دهمین آنها ایمن، پسر امّ ایمن بود و او در این جنگ به شهادت رسید. امیرمؤمنان علیه السلام در پیش روی حضرت می‌جنگید. عباس، دهنه قاطرِ سواریِ پیامبر ﷺ را داشت. ابوسفیان بن حارث، پسر عموی پیامبر ﷺ نیز رکاب حضرت را در دست داشت... عباس از این جهت عنان قاطر را گرفته بود که نزدیک دشمن نشود تا مبادا آسیبی به ایشان برسد».[1]

عباس بن عبدالمطّلب شعری را در جنگ حنین سروده که در ذیل به آن اشاره می‌گردد:

نَصَرْنَا رَسُولَ الله فی الحَرْبِ تِسْعَةً وَقَدْ فَرَّ مَنْ قَدْ فَرَ عَنْهُ فَأَقْشَعُوا

وَ قولی إذَا مَا الْفَضْل شَدَّ بسَیفِهِ... عَلَی القَوم أُخرَی یَا بنی‌لِیَرْجعُوا

وَعَاشِرُنَا لاقَی الحِمَامَ بنَفْسِهِ... لِمَا مَسّهُ فی الله لاَ یَتَوَجَّعُ[2]

هنگامی که تمام جمعیت فرار کردند، ما نُه نفر پیامبر ﷺ را یاری رساندیم.

جمعیت را صدا زدم که برگردند و شمشیر زنند دوباره قبیله را با نام صدا زدم تا برگردند.

نفر دهم ما مرگ را به جان خرید و از آنچه در راه خدا دید، اظهار ناراحتی نکرد.

فضایل دیگر عباس

عباس بن عبدالمطّلب فضایل فراوان دارد که یادکرد همه آن‌ها، نوشتار را از حد خود خارج می‌سازد؛ لذا به عناوین برجسته آن اشاره می‌کنیم:

۱. میهمانی دادن عباس، از سوی پیامبر ﷺ در آغاز رسالت در مکه، از موارد شکوهمند زندگی عباس، ضیافتی است که پیش از اسلام، به افتخار پیامبر ﷺ ترتیب داد.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۸۹.

۲. الطبقات الکبری، ج۴، ص۱۸.

«پیامبرخدا در میهمانی مفصّل عبدالله بن جدعان که حضرت را بـه عبـدالمطّلب سـوگند داده بود شرکت کردند و در پایان میهمانی، هنگام خداحافظی فرمودنـد: «فـردا شـما و تمـام قبیله تیم میهمان من هستند». حضرت هنگامی که برگشـتند، در اندیشـه بودنـد کـه چگونـه میهمانی را برگزار کنند، تا اینکه ابوطالب تصمیم گرفت از عباس کمـک بگیـرد و عبـاس بـا جان و دل پذیرفت و منادی فرستاد تـا اعـلام کنـد هرکسـی، از هـر قبیلـه‌ای کـه باشـد، در میهمانی محمد شرکت کند. بدینسـان میهمـانی بزرگـی ترتیـب داد و لبـاس‌هـای فـاخر بـر پیامبرﷺ پوشانید و در صدر مجلس نشاند. زیبایی چهره و زیبایی لباس، جـذابیتی ویـژه بـه حضرت بخشیده بود که چشم هر بیننده را خیره می‌کرد... پس از میهمانی، همه‌جـا صـحبت از میهمانی عباس بود و همگان آن را تعریف و تحسین می‌کردند».[۱]

۲. بخشیدن بازار عکاظ به عباس توسط پیامبرﷺ به فرمان جبرئیـل. «در فـتح مکـه، جبرئیل بر پیامبرﷺ نازل شد و گفت: عباس بر شما حـق بزرگـی دارد. توقـع وی ایـن است که بازار عکاظ را به وی واگذاری. پیامبرﷺ بازار عکـاظ را بـه عبـاس بخشـید و فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که بازار عکاظ را از عباس بستاند».[۲]

۳. بازگذاردن در ورودی خانه عباس به مسجدالحرام، که به باب العباس شهرت یافت.

۴. قرار دادن ناودان خانه عباس، به داخل مسجدالنّبی به امر جبرئیل.

«ناودانی که به امر پیامبرﷺ نصب شد، تا زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب باقی بود... عمـر دستور داد ناودان را بکنند و سوگند یاد کرد هرکه آن را نصب کند، گردنش را می‌زنم!»[۳]

عباس، شکایت به علی برده و از ماجرای کندن ناودان گله و شکایت کرد.

«امیرمؤمنان علیه‌السلام که عمویش را با چنین حالتی دید، ناراحت شده، پرسـید: عموجـان! چه شده است که با این حال به خانه ما آمده‌ای؟! عباس گفت: ناودانی که پیـامبرﷺ بـه

۱. بحارالأنوار، ج۸، ص۲۴۵.
۲. الطبقات، ج۴، ص۱۸.
۳. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۹۴.

افتخار من نصب کرد، عمر آن را کنده و قسم یاد کرده است که اگر کسی بار دیگر آن را نصب کند، گردنش را می‌زنم. پسر برادرم! من دارای دو چشم بودم؛ خداوند یکی را از من گرفت و آن پیامبر خدا ﷺ بود، اکنون امید من به تو است، گمان نمی‌کردم با وجود شما بر من ستم کنند و آنچه موجب افتخارم بود را از دستم درآورند!

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: عموی من! به خانه برگرد و اندوه برخود مدار، تو را خوشحال می‌کنم. آن‌گاه خطاب به قنبر فرمود: برخیز و ناودان را در جای خود نصب کن. وقتی ناودان نصب شد و در جای خود قرار گرفت، فرمود: به حق صاحب این قبر و منبر، هرکه ناودان را بردارد گردنش را می‌زنم! وقتی این خبر به عمر رسید، گفت: ابوالحسن را نمی‌شود خشمگین کرد! ما برای سوگند خود کفاره می‌دهیم».[1]

۵. بخشیدن خانه خود به مسجدالنبی؛

مدتی پس از واقعه فوق، عمر تصمیم به توسعه مسجدالنبی گرفت؛ «خانه‌های اطراف مسجد را خرید فقط حجره زنان پیغمبر و خانه عباس بن عبدالمطلب باقی ماند. عمر، عباس را خواست و گفت: همان‌گونه که می‌دانی، همه خانه‌های اطراف مسجد خریداری شده جز خانه تو و حجره‌های زنان پیامبر و به حجره‌های زنان پیامبر راهی نیست. پس خانه‌ات را بفروش تا مسجد را توسعه دهیم... (وقتی خلیفه نظریاتش را طرح کرد و عباس نپذیرفت، امر به حکمیت منتهی شد. ابی بن کعب در حکمیت، دست عباس را باز گذاشت)، عباس گفت: اکنون که آزادم خانه‌ام را جهت توسعه مسجدالنبی به مسلمانان بخشیدم».[2]

۶. طرف وصیت پیامبر ﷺ پس از وصیت؛

پیامبر خدا ﷺ در وصیت خود، عباس را مأمور ساختند که پس از رحلت، وعده‌های

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۹۵.

۲. همان، ص۱۰۴؛ الطبقات الکبری، ج۴، ص۲۲.

پیامبر به مردم را ادا نماید و قرض‌های آن حضرت را پرداخته و امور باقی‌مانده شخصی پیامبرﷺ را کفایت کند.

۷. طرفداری عباس از امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام؛

در ماجرای مظلومیت علی‌علیه‌السلام، عباس در کنار علی‌علیه‌السلام از مدافعان حریم ولایت علوی بود.

۸. باریدن باران به دعای عباس در سال هفدهم هجری؛

در سال هفدهم هجری، خشکی و خشکسالی سرتاسر حجاز و جزیرةالعرب را فرا گرفت. مردم در قحطی شدید گرفتار شدند، نزد عمر رفتند. عمر در کارشان درماند و ندانست چه کند. کعب الأحبار گفت: بنی‌اسرائیل هرگاه به خشکی و بی‌بارانی مبتلا می‌شدند، به وسیله خویشان و بستگان پیامبرشان طلب باران می‌کردند. عمر گفت: ما هم چنین کنیم! عباس عموی پیامبرﷺ و بزرگ بنی‌هاشم است. او را واسطه قرار داده و از خدا باران می‌خواهیم، عمر با جمعی به خانه عباس رفتند و از او تقاضا کردند با ما به مسجد بیا تا از خدا تقاضای باران کنیم. عمر بر منبر رفت و چنین دعا کرد:

اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ تَوَجَّهْنَا إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا وَ صِنْوِ أَبِيهِ فَاسْقِنَا الْغَيْثَ وَلاَ تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِين.[1]

خدایا! ما به تو روی آورده‌ایم به واسطه عموی پیامبرمان، ما را از باران سیراب کن و مأیوسمان مفرما!

سپس گفت: عباس! برخیز و خدا را بخوان.

عباس برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدَكَ سَحَاباً وَ عِنْدَكَ مَاءً فَانْشُرِ السَّحَابَ ثُمَّ أَنْزِلِ الْمَاءَ مِنْهُ عَلَيْنَا... .[2]

خدایا! ابرها نزد تو و آب در اختیار تو است، پس ابرها را بفرست و آب رحمتت بر ما ببار و... .

---

۱. الطبقات الکبری، ج۴، ص۱۳.

۲. همان، ص۲۹.

پس از آنکه دعای عباس تمام شد، ابرها از اطراف به حرکت آمد و به هم پیوست و باران آغاز شد. آن قدر بارید که همه‌جا را فرا گرفت و تمام گودال‌ها را پر کرد، مردم لباس‌ها را بالا زده، در کوچه و بازار راه می‌رفتند. هرکه عباس را می‌دید دست و پایش را می‌بوسید.[۱]

مرگ عباس و دفن در بقیع

عباس بن عبدالمطّلب در دوران خلافت عثمان، در سال ۲۳هـ.ق دار فانی را وداع گفت:

... لما مات العباس بن عبدالمطّلب بعثت بنوهاشم مؤذّنا يؤذّن أهل العوالي: رحم‌الله من شهد العباس بن عبدالمطّلب، قال: فحشدالناس ونزلوا من العوالي.[۲]

وقتی عباس بن عبدالمطّلب از دنیا رفت، بنی‌هاشم، اعلام‌کننده‌ای را به اطراف مدینه فرستادند و او فریاد می‌کرد: خدا رحمت کند هر کسی را که بر جنازه عباس بن عبدالمطّلب حاضر شود، همه مردم گرد آمدند.

ابن سعد در طبقات خویش می‌نویسد: عثمان نیز همین کار را انجام داد. نمایندگان عثمان در قرا و دهات اطراف فریاد می‌زدند که بیایید عباس عموی پیامبرﷺ از دنیا رفته است!

فحشد الناس فما غادرنا النساء، فلما أتى به إلى موضع الجنائز تضايق فتقدموا به إلى البقيع، ولقد رأيتنا يوم صلّينا عليه بالبقيع وما رأيت مثل ذلك الخروج على أحد من الناس قط وما يستطيع أحد من الناس أن يدنو إلى سريره، و غلب عليه بنو هاشم فلـمّا انتهوا إلى اللحد ازدحموا عليه فأرى عثمان اعتزل وبعث الشرطة يضربون الناس عن بني‌هاشم حتى خلص بنو هاشم، فكانوا هم الذين نزلوا في حفرته ودلوه في اللحد، ولقد رأيت على سريره برد حبرة قد تقطع من زحامهم.[۳]

۱. الطبقات الکبری، ج۴، ص۳۰.
۲. همان، ص۳۲.
۳. همان.

مردم گرد آمدند. ما بر زنان برتری نیافتیم (کنایه از اینکه شمار زنـان بسـیار بـود) چون جنازه او را آوردند، مردم ازدحام کردند و همه در بقیع گـرد آمدنـد و راه‌هـا بسته شد. می‌دیدی روزی را که بر عباس در بقیع نماز گـزاردیم و مـی‌دیـدی کـه جمعیتی به مانند آن روز دیده نشده و کسی نمی‌توانست به تخت جنازه او نزدیـک شود و بنی‌هاشم بیشترین جمعیت را داشتند. عثمان دستور داد شرطه‌ها بیایند و مردم را کنار بزنند تا بنی‌هاشم به راحتی جنازه عباس را دفـن کننـد. چـون عبـاس را از تابوت بیرون آوردند بُرد یمانی که روی تابوت بود، در اثر ازدحام پاره شد.

وتوفّى العباس يوم الجمعة لأربع عشرة خلت من رجب سنة اثنتين وثلاثين في خلافة عثمان بن عفان و هو ابن ثمان و ثمانين سنة، ودفن بالبقيع في مقبرة بني‌هاشم.[1]

عباس، روز جمعه، چهاردهم رجب سال ۳۲ هجری در خلافـت عثمـان درگذشـت، درحالی که ۸۸ سال سن داشت و در بقیع در مقبره بنی‌هاشم دفن شد.

علی‌علیه‌السلام کنار جنازه عباس

ابن سعد در طبقات الکبری و دیگر مورخـان همگـی روایـت کـرده‌انـد کـه عبـاس مفتخر شد به اینکه علی‌علیه‌السلام وی را غسل دهد و به عنوان جلودار بنـی‌هاشـم، وی را بـه خاک بسپارد.

...عبدالله بن أبي صعصعة عن الحارث بن عبدالله بن كعب عن أمّ عمارة قالت: حضـرنا نساء الأنصار طرّاً جنازة العبـاس وكنـا أول مـن بكـى عليـه و معنـا المهـاجرات الأول المبايعات... وغسله علي بن ابي‌طالب و عبدالله وعبيدالله و قثم بنوالعباس، وحدث نساء بني‌هاشم سنة.[2]

عبدالله بن أبی‌صعصعه، از حارث بن عبدالله بن کعب، از امّ عمـاره نقـل کـرده کـه

۱. الطبقات الکبری، ج۴، ص۳۱.
۲. همان، ص۳۳.

گفت: تمام زن‌های مدینه از مهاجران بیعت‌کننده اولیه و انصار، بر جنازه عباس گرد آمدیم و ما اولین گریه‌کنندگان بر عباس بودیم... و او را علی بن ابی‌طالب و عبدالله و عبیدالله و قثم فرزندان خود عباس غسل دادند و زنان مدینه، به مدت یک‌سال بر او گریه و ندبه می‌کردند.

ابن سعد می‌نویسد:

قال عیسی بن طلحة: رأیت عثمان یکبّر علی العباس بالبقیع و ما یقدر من لفظ النـاس، ولقد بلغ الناس الحِشّان، وما تخلف أحد من الرجال والنساء والصبیان.[1]

از عیسی‌بن طلحه، روایت شده که گفت: دیدم عثمان در بقیع بر وی تکبیر می‌گفت (نماز می‌گزارد)، کلمات او به مردم نمی‌رسید. کثرت جمعیت به‌گونه‌ای بود که دو حشّ بقیع پر از جمعیت شد و هیچ کس از مردم مدینه نبود مگر اینکه بر جنازه وی حاضر شدند و بر وی نماز گزاردند.

۳. عقیل بن ابی‌طالب

عقیل، دومین فرزند خانواده بود که در سال ۵۹۰ میلادی [چهل سال پس از عام الفیل] در مکه به دنیا آمد. پدرش ابوطالب از شخصیت‌های نام‌آور و بزرگ تاریخ اسلام و مادرش فاطمه بنت اسد است. سه برادر تنی عقیل عبارت‌اند از: طالب، جعفر و علی که: «**أُمُّهُم فَاطِمَة بِنت أَسَد**».[2] هر یک از این برادران، ده سال از دیگری کوچک‌تر است.[3]

عقیل، دارای سیزده پسر و هفت دختر بود که بزرگ‌ترینش یزید نام داشت و از همین رو، وی را ابویزید خوانده‌اند.[4]

---

۱. الطبقات الکبری، ج۴، ص۳۴.
۲. تاریخ مدینة دمشق، ج۴۱، ص۸.
۳. بحارالانوار، ج۲۱، ص۶۳.
۴. همان، ص۱۳.

اسارت در جنگ بدر

درباره زندگی عباس بن عبدالمطّلب، اشاره کردیم که عباس در مکه و پیش از جنگ بدر مسلمان شد لیکن به فرمان پیامبرﷺ برای انتقال اخبار مکه به آن حضرت، در مکـه ماند و قریش در ماجرای جنگ بدر او، عقیل و چند تن دیگر را به اجبار به بدر آوردند. پس عقیل و همچنین عباس به اجبار قریش به اطراف مدینه آورده شـدند تـا در جنـگ بدر حضور داشته باشند.

... عقیل و عباس عموی پیامبرﷺ، که ناگزیر در جنگ حضور یافتـه بودنـد، هـر دو اسیر شدند. هنگامی که بنا شد از اسیران فـدا و عـوض بگیرنـد و ایشـان را آزاد کننـد، چون عقیل مال و ثروتی نداشت، عباس به دستور پیامبرﷺ، فدای او را نیز داد و هر دو با هم آزاد شدند. عقیل بار دیگر به مکه بازگشت و در سال ششم، قبل از صلح حدیبیـه مسلمان شد و در سال هشتم به مدینه هجرت کرد و پیامبرﷺ از اراضی خیبر، یکصد و چهل وسق به او داد و او در غزوه موتـه بـا بـرادرش جعفـر شـرکت نمـود. و پـس از مراجعت مریض شد؛ لذا در فتح مکه و طائف، نام وی به چشم نمی‌خورد.[1]

وكان عقيل بن أبي‌طالب فيمن أخرج من بني‌هاشم كرها مع المشـركين إلى بدر... .[2]

عقیل بن ابی‌طالب در میان بنی‌هاشم از کسانی بود که به اجبار و اکـراه، بـه وسـیله کفار و مشرکین به بدر آورده شد.

عقیل، عالم به انساب عرب

در منابع تاریخی آمده است که عقیل، عالم به همهٔ انساب عرب بـوده و «در مسـجد پیامبرﷺ تخت پوستی می‌انداخت تا بر آن نماز بگزارد. مردم پیرامون وی اجتماع کـرده و از انساب و تاریخ می‌پرسیدند و از او بهره می‌بردند، لیکن چون از بدی‌های آنـان نیـز یاد می‌کرد، از او بد می‌گفتند و نسبت‌های ناروا می‌دادند».[3]

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۲۸۰.
۲. الطبقات الکبری، ج۴، ص۴۳.
۳. همان، ص۲۸۰.

نزول آیه درباره عقیل و عباس

پیش‌تر اشاره شدکه عباس و عقیل، به جبر و اکراه در جنگ بدر حضور یافتند، اما پیامبر ﷺ چون خواست میان اسیران به عدالت رفتار شود (درحالی‌که می‌دانست عباس و عقیل به اکراه آمده‌اند و از این ماجرا به شدت ناراحتند) بـه آنـان فرمـود: بایـد فدیـه دهید. آنان گفتند: ای رسول خدا! قلب ما با شما است و ما به جبر آمـده‌ایـم! پیـامبر ﷺ طبق اندیشه عدالت‌خواهی‌اش فرمود: در عین حال، برای آزادی باید فدیه دهیـد. اینجـا بود که آیه نازل شد:

﴿يا أَيُّها النَّبِيُّ قُـلْ لِمَـنْ فِي أَيْـدِيكُمْ مِـنَ الْأَسْرى إِنْ يَعْلَـمِ اللّهُ فِي قُلُـوبِكُمْ خَـيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (انفال: ۷۰)

ای پیامبر! به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دل‌های شما خیـری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا مـی‌کنـد و بـر شـما می‌بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است.

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللهِ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي هَذِهِ الآيَةِ ﴿يا أَيُّها النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الأَسْرى إِنْ يَعْلَمِ اللّهُ فِي قُلُـوبِكُمْ خَـيْراً يُـؤْتِكُمْ خَـيْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ﴾ قَالَ: نَزَلَتْ فِي الْعَبَّاسِ وَ عَقِيلٍ وَ نَوْفَلٍ.[۱]

از ابن ابی‌عمیر، از معاویة بن عمار، از امام صادق ﷺ نقل شده که گفـت: از امـام ششـم شنیدم که درباره آیه: «ای پیامبر، به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگـر خـدا در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می‌کنـد و بر شما می‌بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است». فرمود: این آیه درباره عباس و عقیـل و نوفل نازل شده است. بنابراین، پیامبر خدا یقین به طهارت بـاطن عقیـل داشـت و لـذا اصحاب خود را از کشتن آنان و جسارت به ایشان نهی فرمود.

---

۱. بحارالأنوار، ج۱۹، ص۳۰۱.

عقیل از دیدگاه پیامبر ﷺ

پیامبر خدا ﷺ، علاقه وافری به عقیل داشتند و ایشان را فردی فوق‌العاده بزرگ و محترم می‌شمردند:

علی علیه السلام از پیامبر ﷺ پرسیدند: ای فرستاده خدا! آیا شما عقیل را دوست می‌دارید؟ فرمود: آری! به خدا سوگند او را از دو جهت دوست می‌دارم؛ یکی ازجهت ابوطالب؛ یعنی ازآن جهت که مورد علاقه ابوطالب بود، و دیگر آنکه فرزندش در راه دوستی فرزندت حسین کشته می‌شود و دیدگان مؤمنان بر او می‌گریند و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود می‌فرستند. (پیامبر چنان گریست که اشک از محاسن شریفش بر سینه مبارکش فرو ریخت)، سپس فرمود: «إِلَى اللهِ أَشْكُو مَا تَلْقَىٰ عِتْرَتِي مِنْ بَعْدِي»؛[1] یعنی از آنچه خاندانم پس از من می‌بینند، به خدا شکایت می‌برم.

علاقه ابوطالب به عقیل

حضرت ابوطالب، عقیل را بسیار دوست می‌داشت. از این‌رو، هیچگاه، به مفارقت از او راضی نمی‌شد. نقل شده که در ماجرای قحطی مکه، به دلیل اینکه حضرت ابوطالب، فرزند بسیار داشت، گروهی برآن شدند که کفالت فرزندانش را برعهده بگیرند. آنان پیش ابوطالب رفته، مقصود خویش را بیان کردند. ابوطالب گفت: عقیل را برایم بگذارید و در زمینه دیگران سخنی ندارم. پیامبر ﷺ، علی، عباس و جعفر را با خود به خانه برد و بدین‌سان، علی تحت کفالت و سرپرستی پیامبر ﷺ درآمد.[2] از این نقل، دانسته می‌شود که ابوطالب به عقیل علاقه بسیار داشته است!

میهمانی رفتن عقیل به خانه علی علیه السلام

در دوران خلافت علی علیه السلام، عقیل از مدینه عازم کوفه شد.

قَدِمَ عَقِيلٌ عَلَى عَلِيٍّ وَ هُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا

---

۱. بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۸۷.

۲. همان، ج۳۵، ص۱۱۸.

أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ الله. قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلاَمُ يَا أَبَايَزِيدَ! ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ: قُمْ وَ أَنْزِلْ عَمَّكَ فَذَهَبَ بِهِ وَ أَنْزَلَهُ وَ عَادَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: اشْتَرِ لَهُ قَمِيصاً جَدِيداً وَ رِدَاءً جَدِيداً وَ إِزَاراً جَدِيداً وَ نَعْلاً جَدِيداً فَغَدَا عَلَى عَلِيٍّ فِي الثِّيَابِ، فَقَالَ: السَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلاَمُ يَا أَبَايَزِيدَ، قَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ مَا أَرَاكَ أَصَبْتَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئاً إِلاَّ هَذِهِ الْحُصْبَاءَ وإنّي لا ترضى نفسي من خلافتك بما رضيت به نفسك، قَالَ: يَا أَبَايَزِيدَ يَخْرُجُ عَطَائِي فدفعه إليك. فَارْتَحَلَ عَنْ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ... .[1]

عقیل بر برادرش علی وارد شد، در حالی که حضرت در صحن مسجد کوفه (برای تمشیت امور) نشسته بود، گفت: سلام بر تو ای امیرمؤمنان و رحمت و برکاتش برتو! حضرت فرمود: سلام بر تو ای ابایزید، سپس حضرت به حسن بن علی فرمود: عمویت را به خانه ببر. حسن بن علی، عموی خویش را به خانه برد و برگشت. حضرت فرمود: برایش پیراهن و عبا و کفش و بیژامه جدیدی بخر، و حسن چنین کرد. روز بعد عقیل بر علی در همین لباس وارد شد و گفت: درود بر تو ای امیرمؤمنان! حضرت پاسخ داد. عقیل گفت: غذای شما همان غذایی بود که در سفره شبانه دیدم، من خلافت تو را نمی‌پسندم، لذا از نزد حضرت خارج شد و به سوی معاویه رفت. عقیل درخواست کرد که حضرت قرضش را ادا کند و حضرت استنکاف کرد.

عقیل در حضور معاویه

هنگامی که عقیل بر معاویه وارد شد. معاویه او را فوق العاده تکریم و احترام کرد:

فَلَمَّا سَمِعَ بِهِ مُعَاوِيَةُ نَصَبَ كَرَاسِيَّهُ وَ أَجْلَسَ جُلَسَاءَهُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ فَأَمَرَ لَهُ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَقَبَضَهَا، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْعَسْكَرَيْنِ، قَالَ: مَرَرْتُ بِعَسْكَرِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ ابي‌طالب فَإِذَا لَيْلٌ كَلَيْلِ النَّبِيِّ ... .[2]

---

۱. بحارالأنوار، ج۳۳، ص۱۱۹.

۲. همان، ص۲۰۰.

وقتی معاویه شنید عقیل آمده، برای او جایگاهی ترتیب داد و افرادی نشستند و معاویه آن‌گاه که وارد شد، دستور داد صد هزار درهم به عقیل بدهند. سپس گفت: عقیل**!** لشکر من و لشکر برادرت علی را دیدی؟**!** آنها را برایم توصیف کن. (معاویه تصور کرد با دادن صد هزار درهم او را خریده و زبانش را به نفع خود استخدام کرده است**!**) عقیل گفت: به لشرگاه برادرم گذشتم، روزهای آنها مانند روز پیامبر و شب‌های ایشان را مانند شب‌های پیامبر دیدم، جز اینکه پیامبر در میان آنها نبود، صدایی جز صدای تلاوت قرآن از آنان نمی‌شنیدم و عملی جز نماز مشاهده نکردم.

اما به لشکرگاه شام که رسیدم، گروهی از منافقان از من استقبال کردند؛ یعنی همان کسانی که در لیله عقبه شتر پیامبرﷺ را رم دادند و روز و شب آنها مانند روزهای تو و ابوسفیان بود؛ جز آنکه ابوسفیان در میان ایشان نیست. سپس عقیل از معاویه پرسید؟ آنکه در طرف راست تو نشسته کیست؟ معاویه گفت: او عمرو بن عاص است. عقیل گفت: او همان کسی است که شش نفر مدعی فرزندی او بودند؟! تا اینکه قصاب قریش بر دیگران پیروز شد و او را فرزند خود خواند. آن دیگری کیست؟ معاویه گفت: ضحاک بن قیس است. عقیل گفت: «**وَ اللهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوهُ جَيِّدَ الأَخْذِ خَسِيسَ النَّفْسِ فَمَنْ هَذَا الآخَرُ قَالَ ابومُوسَى الأَشْعَرِيُّ: قَالَ هَذَا ابْنُ المَرَاقَةِ...**».[1] به خدا پدرش، دست گیرنده‌ای داشت ولی نفس پست و فرومایه‌ای! پس این دیگری کیست؟ معاویه گفت: ابوموسی اشعری است. عقیل گفت: این پسر آن زنی است که زیاد دزدی می‌کرد.

معاویه وقتی دید اطرافیانش خشمگین شدند و می‌دانست که اگر نوبت به خودش برسد، بیش از آنها به معاویه اهانت خواهد شد و از اجداد خبیثش نام خواهد برد؛ در عین حال گفت: «**يَا أَبَا يَزِيدَ مَا تَقُولُ فِيَّ**»؛ ای ابا یزید، دربارهٔ من چه می‌گویی؟ گفت: «**دَعْ عَنْكَ**»؛[2] مرا از خودت معذور دار. معاویه گفت: باید بگویی. عقیل گفت: آیا حمامه

---

۱. بحارالأنوار، ج۳۳، ص۲۰۰.

۲. همان.

را می‌شناسی؟ معاویه گفت: حمامه کیست. عقیل گفت: همین اندازه بس است. درباره او تحقیق کن. معاویه سراغ نسّابه شامی فرستاد. او را به حضورش آوردند. پرسید: حمامه کیست؟ نسّابه (عالم به انساب عرب) گفت: مرا معذور می‌داری که بگویم؟ نسّابه گفت: حمامه مادر ابوسفیان است که در دوران جاهلیت، یکی از زنان فاحشه‌ای بود که پرچم و بیرقی بر بام خانه‌اش داشت. معاویه به اطرافیان گفت: ناراحت نباشید، من هم با شما مساوی، بلکه بیشتر از شما رسوا شدم!

عقیل در حضور علی علیه‌السلام

عقیل که در ایام خلافت حضرت، در حضور علی علیه‌السلام بود، به آن حضرت گفت: «ای امیرمؤمنان! از زندگی بی‌تو بیزارم و برایم خوش نخواهد بود».[1]

تاریخ گواهی می‌دهد که عقیل ارادت فراوانی به علی علیه‌السلام داشت، اما کوتاهی‌های اندکی هم داشت که علی علیه‌السلام در نهایت، رضایت خود از عقیل را ابراز نمود.

داستان آهن گداخته

از داستان‌های جالب زندگانی عقیل، ماجرای آهن گداخته (حدیدة محماة) است، که علی علیه‌السلام خود ماجرا را شرح می‌دهد:

وَ اللهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلاً وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرِّكُمْ صَاعاً وَ رَأَيْتُ صِبْيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ غُبْرَ الأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ وَ عَاوَدَنِي مُؤَكِّداً وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّداً فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَ أَتَّبِعُ قِيَادَهُ مُفَارِقاً طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنَفٍ مِنْ أَلَمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَ تَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ أَ تَئِنُّ مِنَ الأَذَى وَ لاَ أَئِنُّ مِنْ لَظَى... .[2]

---

۱. بحارالأنوار، ج۳۳، ص۲۰۲.

۲. نهج البلاغة، خطبه ۲۲۴.

به خدا سوگند! برادرم عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یک من گندم (از بیت‌المال) شما را از من تقاضا می‌کرد و اطفالش را با موهای ژولیده و پریشان دیدم که صورت‌شان خاک‌آلود و تیره بود، گویی با نیل سیاه شده بود (عقیل ضمن نشان دادن آنها به من) خواهش خود را تأکید و تقاضایش را تکرار می‌کرد و من هم به سخنانش گوش می‌دادم. گمان می‌کرد دینم را به او فروخته و از او پیروی نموده وروش خود را رها کرده‌ام. پس قطعه آهنی را درآتش گداختم. سرخ که شد نزدیکش بردم تا از درد آن عبرت بگیرد. او از سرخی‌اش فریاد کرد و نزدیک بود که از حرارتش بسوزد، به او گفتم: ای عقیل، مادران در عزایت گریه کنند! آیا تو از پاره آهنی که انسانی آن را به بازیچه و شوخی گداخته، فریاد می‌کنی ولی مرا به سوی آتشی که خداوند جبّار آن را برای خشم و غضبش افروخته می‌خوانی؟! آیا تو از این آتش ضعیف می‌نالی و من از آتش قهر الهی و جهنمش ننالم؟!

نکته پایانی آنکه: عقیل کینه دشمنان علی‌علیه‌السلام را در دل داشت و بر عشق مولا و سرور و برادرش قلباً ثابت و استوار بود.

خانه عقیل، محل دعای پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله

عقیل خانه‌ای داشت که محل دعای پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله هم بود و مورخان زیادی نگاشته‌اند که پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بسیاری از مواقع، شب‌ها به خانه عقیل می‌آمدند و در آنجا دعا می‌خواندند و مناجات می‌کردند.

سمهودی در وفاء الوفا، این مطلب را مورد توجه جدّی قرار داده است. سمهودی مورخ و مدینه شناس اهل سنت از ابن زباله، متوفای ۱۹۹ه .ق چنین نقل می‌کند:

خالد بن عوسجه می‌گوید: شبی رو به سوی زاویه خانه عقیل دعا می‌کردم. جعفر بن محمد به همراه اهلش، عازم عُریض بود. مرا دید و پرسید: آیا در مورد

این محل، خبر و مطلب خاصی شنیده‌ای؟ گفتم: نه. فرمود: اینجا محل دعای پیامبر خداﷺ است؛ زیرا شب‌ها برای استغفار اهل بقیع می‌آمد و در اینجا می‌ایستاد.[1]

سمهودی می‌افزاید:

این خانه، متعلق به عقیل است. او و برادرزاده‌اش جعفر در آنجا دفن شده‌اند و استادم می‌گفت: بهتر است که مسلمانان در این محل به دعا و مناجات بپردازند. و من از افراد زیادی از اهل دعا و معنا شنیده‌ام که می‌گفتند: دعا در کنار این خانه و نزد این قبر (قبر عقیل) مستجاب است و این استجابت شاید به برکت وجود قبر عقیل و یا عبدالله بن جعفر باشد که بسیار بذل و بخشش داشت.[2]

به این دلیل شخصیت‌های زیادی همچون سعد بن ابی‌وقاص و ابوسفیان بن حارث و دیگران وصیت می‌کردند که در زاویه دار عقیل دفن شوند.

وفات عقیل و دفن در دارعقیل (بقیع)

عقیل در زمان پیری نابینا شد و در دوران خلافت معاویة بن ابوسفیان، درحالی‌که کینه او را به دل داشت و در عشق و محبت علیﷺ می‌سوخت، دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گردید.

و مات عقیل بن ابی‌طالب بعد ما عمي في خلافة معاوية بن أبي سفيان و له دار بالبقيع ودفن فيه.[3]

عقیل بن ابی‌طالب بعد از نابینایی‌اش در دوران خلافت معاویة بن ابوسفیان، دار فانی را وداع گفته و در خانه خود در بقیع، مدفون گردید.

وقبر عقيل بن أبي‌طالب أخي علي ـ رضي الله عنه ـ في قبة في أول البقيع.[4]

---

۱. وفاءالوفا، ج۳، ص۸۸۹.

۲. همان.

۳. الطبقات الکبری، ج۴، ص۴۴.

۴. اخبار مدینة الرسول، ج۱، ص۱۵۴.

و قبر عقیل بن ابی‌طالب، برادر علی علیه السلام که خدا از او راضی بـاد، در قبّـه‌ای در اول قبرستان بقیع قرار دارد.

۴. عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام

عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالـب، شخصـیتی نـام‌آور، چهـره‌ای درخشـان، روایتگـری راستین، محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله و وفادار به خاندان رسالت و امامت بود. فرزنـدانی از وی در واقعه خونین نینوا به شهادت رسیدند. همراه همیشگی دُردانه‌های پیـامبر خـدا صلی الله علیه و آله بـود. پدرش جعفر طیّار علیه السلام، شهیدی از تبار نور بود کـه در جنـگ موتـه بـه شـهادت رسـید. پسرعموی پیامبر صلی الله علیه و آله، برادرزاده و داماد امیرمؤمنان علی علیه السلام و نـام‌اوری اسـت پـرآوازه در تاریخ پرافتخار اسلام.

عبدالله، در اصالت خانوادگی، جایگاهی ارجمند و در خور ستایش دارد؛ زیرا پدرش جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ همان‌که خداونـد بـه برکـت دعـای پیـامبر صلی الله علیه و آله دو بـال در بهشت به او عنایت خواهد کرد و مادرش، اسماء بنت عمیس است؛ همـان‌کـه سـالیانی دراز در سرزمین حبشه برای رضای خدا و به دور از موطن خویش، رنج‌های فـراوان و غم‌هایی جانکاه به جان خرید و پس از بازگشت و ورود بـه مدینـه، در کنـار پیـامبر صلی الله علیه و آله رنج و غم شهادت همسرش جعفر بن ابی‌طالب را در موته متحمّل شد و نشان دیگـری از صبر و شهامت و استقامت را برای خود ثبت کـرد. عبـدالله بـن جعفـر علیه السلام، در دامـان چنین پدر و مادری ولادت یافت و تربیت شد.

زادگاه عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام

به گفته مورخان نامور، عبدالله نخستین نوزاد مسلمان مهاجر اسـت کـه در سـرزمین حبشه، در دوران مهاجرت نخستین مسلمانان، دیده به جهـان گشـود. از سـال تولـدش، خبری دقیق در منابع تاریخی نیامده، لیکن چنان‌که روایت شده، عبـدالله در روز رحلـت پیامبر صلی الله علیه و آله بین ده تا یازده سال داشته و با این محاسـبه مـی‌تـوان گمـان بـرد کـه وی در

سال‌های نخستین هجرت پیامبر دیده به جهان گشوده است.

در دائرة المعارف اعلمی آمده است: «عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبر ﷺ در حبشه متولد شد».[۱]

این گزارش، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا دعوت پیامبر ﷺ در سه سال نخست بعثت غیر علنی بود و مقابله‌ای از ناحیه کفار قریش با آن حضرت رخ نداد تا پیامبر به مسلمانان فرمان هجرت به حبشه دهد. شاید نظر اعلمی، سه سال نخست هجرت باشد، نه بعثت و اگر چنین باشد، هم با واقعیت دعوت پیامبر تطبیق می‌کند و هم با حدود تقریبی سن عبدالله ابن جعفر، در هنگام رحلت پیامبر. علاوه بر این، منابع معتبر تاریخی آورده‌اند که:

جعفر بن ابی‌طالب ﷺ، در ماه رجب سال پنجم بعثت به دستور پیامبر ﷺ به حبشه هجرت کرد.[۲]

در هرحال، قطعی است که او در سرزمین حبشه ولادت یافت؛ «**جَعْفَرُ بْنُ ابیطالب... وَلَدَتْ لَهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ عَبْدَ الله بْنَ جَعْفَرٍ**»[۳]؛ «جعفربن ابی‌طالب... پس در زمین حبشه فرزندش عبدالله متولد شد».

خصلت‌ها و ویژگی‌ها

عبدالله بن جعفر، از آنجا که در خانواده‌ای کریم و با حسب و نسب تولد یافت و رشد کرد، دارای خصلت‌ها و ویژگی‌های ممتازی است که به آنها اشاره می‌کنیم:

الف) بیعت با پیامبر ﷺ در کودکی

در صدر اسلام، چند نفر انگشت شمار، در کودکی به پیامبر ﷺ ایمان آورده وبیعت کرده‌اند. نخستین نفر از میان آنان، علی ﷺ است که در دوران طفولیت ایمان آورد و با

---

۱. دائرة المعارف، اعلمی، ج۱۲.

۲. مجمع الزوائد، ج۹، صص۲۶ و ۲۸۲.

۳. الروض الأنُف، ج۲، ص۹۰.

پیامبر بیعت کرد. سپس امام حسن مجتبی و بعد امام حسین علیهما السلام و آخرین آنها، عبدالله، فرزند جعفر طیار علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام فرمودند: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر در کودکی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند و کسی جز آنها، در کودکی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نکرد».[1]

ب) همراه و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج امام

از امتیازات و ویژگی‌های برجسته عبدالله بن جعفر آن است که ایشان، هم از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هم جزو صحابی علی، امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام به شمار می‌آمد. ابن اثیر جزری، نامش را در شمار صحابه آورده و درباره‌اش می‌نویسد: «**له صحبته... و روی عن النبي صلی الله علیه و آله أحادیث**»[2]؛ «او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود... و روایاتی را از پیامبر نقل کرده است».

شیخ طوسی، افزون بر اینکه وی را جزو یاران پیامبر شمرده، در ردیف صحابه امیرمؤمنان، علی علیه السلام و نیز امام حسن مجتبی علیه السلام هم آورده است».[3] ولی عجیب است که نام آن گرامی را چرا در ردیف اصحاب حسین بن علی علیه السلام که همه هستی خویش و خاندانش را در راه آرمان‌های او فدا کرد، نیاورده است.

مامقانی در این‌باره می‌نویسد:

> هنوز پی‌نبرده‌ام که چرا شیخ طوسی از آوردن نام عبدالله، در ردیف یاران امام حسین علیه السلام خودداری کرده است! درحالی‌که او از یاران امام حسین علیه السلام بود و با فرستادن فرزندانش عون و محمد، که در کربلا به شهادت رسیدند، با امام حسین علیه السلام مواسات کرد و به خاطر عذری که داشت، خودش نتوانست در کربلا حضور یابد.[4]

---

۱. تاریخ دمشق، ج۱۴، ص۱۷۹.
۲. اسدالغابة، ج۳، ص۱۳۵.
۳. معجم رجال الحدیث، آیةالله العظمی خویی، ج۱۰، ص۱۴۲.
۴. تنقیح المقال، مامقانی، ج۲، ص۱۷۳.

ج) فرزند، همسر و پدر شهیدان

عبدالله بن جعفر از چند جهت، با شهدای بزرگی نسبت دارد. پدرش جعفر بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ملقّب به «ذوالجناحین» و مشهور به «طیّار» پس از مراجعت از حبشه، در کنار پیامبر بود تا اینکه در غزوه موته، پرچم سپاه اسلام را به دست گرفت. حتی وقتی دو دست او در این جنگ از تن جدا شد، همچنان می‌کوشید پرچم را حفظ کند که در همین حال به شهادت رسید. پیامبرخدا ﷺ درباره‌اش فرمودند: «او در بهشت با فرشتگان به هر جا که بخواهد پرواز می‌کند».[۱]

فرزندانش، عون، عبدالله و محمد، در کربلا به شهادت رسیدند. همسرش، زینب کبری، عقیله بنی‌هاشم، عالمه، معلّمه، و محدّثه بزرگ، یار برادر که در حادثه کربلا، نیمه مکمّل آن حادثه بود، در واقع بر اثر آن محنت‌های جانگداز به شهادت رسید.

آری آن گرامی، فرزند، همسر و پدر شهیدان است که همواره روح حماسی و بزرگش از چنین ره‌آورد گران و سنگین مملو بود. او پس از حادثه عاشورا، به دلیل عشق وافری که به خاندان عصمت و طهارت داشت، مرثیه‌ها سرود و جلسات ندبه برای شهدای کربلا ترتیب داد.

هنگامی‌که خبر شهادت امام و یارانش؛ از جمله دو تن از پسران عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، ابوالسلاسل، غلام او، آزرده خاطر شد و گفت: آنچه به روز ما آورد کسی جز حسین نبود! عبدالله بن جعفر برآشفت و بر او کفش پرتاب کرد و پس از توهینی به او، چنین گفت:

أَ لِلْحُسَيْنِ تَقُولُ هَذَا وَ اللهِ لَوْ شَهِدْتُهُ لأَحْبَبْتُ أَنْ لاَ أُفَارِقَهُ حَتَّى أُقْتَلَ مَعَهُ ... أَنَّهُمَا أُصِيبَا مَعَ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي مُوَاسِيَيْنِ لَهُ صَابِرَيْنِ مَعَه.[۲]

---

۱. المغازی، ج۲، ص۷۶۲.

۲. بحار الانوار، ج۴۵، ص۱۲۲؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج۴، ص۱۰۶.

آیا درباره حسین چنین سخن می‌گویی؟ به خدا سوگند اگر همراه او رفته و در رکابش بودم، هرگز از او جدا نمی‌شدم تا این‌که کشته شوم... به خدا قسم آنچه مصیبت فرزندانم را بر من آسان می‌کند این است که آنها (فرزندانم)، به جای من ملازمت رکاب جستند و با برادرم و پسر عمویم حسین مواسات کردند و جان خود را در راه او دادند.

د) روایتگری روشن‌اندیش

عبدالله بن جعفر، در سلسله راویان پیامبرﷺ و امامانی است که در کنارشان بوده؛ اکنون به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

عَنْ عَبْدِ الله بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعتُ رَسُولَ الله يَقُولُ: الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ غَضَبَ الـرَّبّ. رَوَاهُ الطَّبَرَانِي فِي الأَوسَط فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ... .[1]

از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: از پیامبرخداﷺ شنیدم که فرمود: صدقه، غضب پروردگار را فرو می‌نشاند. طبرانی در مجموعه خود ــ اوسط ــ این روایت را در حدیثی طولانی آورده است.

عَنْ عَبْدِ الله بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ ابوطَالِب خَرَجَ النَّبِيُّﷺ إِلَـى الطَّـائِفِ مَاشِـياً عَلَـى قَدَمَيهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الإِسْلاَمِ فَلَمْ يُجِيبُوه فَـانْصَرَف فَأتى ظِلَّ شَجَرةٍ فَصَـلَّى رَكْعَتَـيْنِ ثُـمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مِنْ ضَعْفِ قُوَّتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّـاسِ أَرْحَـمَ الـرَّاحِمِين َ أَنْـتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِين... .[2]

از عبدالله بن جعفر نقل شده که چون ابوطالب وفات یافت، پیامبرﷺ با پای پیاده به طائف رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، اما آنان اجابت نکردند. حضرت از دعوتشان منصرف شده، به سایه درختی رفت و دو رکعت نماز گزارد و آن‌گاه

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۳، ص۱۱.
۲. همان، ج۶، ص۲۵.

این‌گونه دعا کرد: خدایا! به تو شکایت می‌برم از ضعف و سستی مردم و توان ضعیفم در این راه. خدایا! تو مهربان‌ترین مهربانانی. خدایا! مرا به چه کسی وا می‌نهی...؟

عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ‌اللهِ: هَنِيئاً لَكَ يَا عَبْدَاللهِ بْن جَعفَرٍ، أَبُوكَ يَطِيرُ مَعَ الْمَلاَئِكَةِ فِي السَّمَاءِ.[1]

از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: پیامبرخدا ﷺ فرمود: گوارا باد بر تو ای عبدالله بن جعفر درباره پدرت، که درآسمان با فرشتگان پرواز می‌کند.

عبدالله بن جعفر، روایات فراوانی را از قول پیامبر، علی و حسنین ﷺ نقل کرده، که این روایات، در زمینه‌های مختلف است. به‌طور اجمال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

تفسیر آیات قرآن، احکام الهی، حلال و حرام، شخصیت پیامبر ﷺ، شخصیت ائمه اطهار ﷺ و موضوعات مختلف دیگر که بیان آنها و غور و بررسی درباره آنها، خود فصلی طولانی است که در این سلسله نوشتارها گنجایش ندارد، لذا از بیان آنها خودداری می‌کنیم.

هـ) کرامت و بخشندگی عبدالله

صفت جود و کرامت، از جمله خصلت‌ها و صفات والایی است که این خاندان، همگی از آن بهره‌مند بوده‌اند و ایشان نیز، این خصلت را به تمام و کمال از نیای بزرگ به میراث برده است. او مردی کریم و دارای جود و بخشندگی بوده که او را بحرالجود؛ یعنی دریای بخشش می‌نامیدند و به شدت در سر زبان‌ها افتاده بود که عبدالله، کرامت و جود را در خود جمع کرده است. پدرش جعفر بن ابی‌طالب ﷺ را ابوالمساکین نامیده‌اند، آن هم به دلیل کرامت وجود بزرگوارش و این فرزند به چنان پدری بزرگ اقتدا نموده است.

---

۱. مجمع الزوائد، ج۹، ص۲۷۳.

درباره این خصلت و ویژگی عبدالله بن جعفر، داستان‌های فراوانی در تاریخ نقل کرده‌اند:

مردی وارد مسجد پیامبر شد و از عثمان که جلوی در نشسته بود، درخواست کمک کرد. عثمان ـ که شاید زمان خلافتش بوده ـ دستور داد پنج سکه بـه وی دادنـد. (گویـا این مقدار، دردی از او دوا نمـی‌کـرده) از عثمـان خواسـت تـا او را بـه افـراد دیگـری راهنمایی کند، بلکه به کمک آنها مشکلش را حل نماید. عثمان او را به چند نفـر کـه در گوشـه‌ای از مسـجد نشسـته بودنـد، راهنمـایی کـرد، کـه حضـرت امـام حسـن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و عبدالله بن جعفر در میان ایشان بودند، مرد فقیر نزد آنـان رفتـه، سـلام کرد و از ایشان یاری و کمک خواست.

امام حسن علیه‌السلام فرمود: درخواست کمک روا نیسـت مگـر در سـه مـورد؛ الـف) دیـه خونی که ریخته شده؛ ب) بدهی و وام سـنگین؛ ج) فقـر شـدید. اکنـون تـو بـه خـاطر کدام‌یک از این سه کمک می خواهی؟ مرد فقیر گفت: برای یکی از این سه مورد.

در این هنگام، امام حسن علیه‌السلام پنجـاه اشـرفی، امـام حسـین علیه‌السلام چهـل و نـه اشـرفی و عبدالله جعفر چهل و هشت اشرفی به وی دادنـد. مـرد خوشـحال و شـادمان برگشـت. عثمان از وی پرسید: چه کردی؟ گفت: تو پنج درهم دادی و هیچ نپرسیدی، ولی ایشـان ابتدا پرسش‌هایی کرده، سپس این مقدار اشرفی عطا کردند.

عثمان گفت: کجا مثل ایشان را می‌یابی که اینان علم را با شیر آموختـه و سرچشـمه خیر و بخشش و دانش‌اند![1]

بخشندگی عبدالله بن جعفر به حدی بود که وقتـی مـردم مدینـه از یکـدیگر قـرض می‌گرفتند، موعد پرداخت را زمان بخشش او تعیین می‌کردند.[2]

محمد بن سیرین درباره وی می‌نویسد:

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۱۳۱.

۲. قاموس الرجال، ج۵، ص۴۰۹.

بازرگانی شکر به مدینه آورد و نتوانست آن را بفروشد. وقتی این خبر به عبدالله ابن جعفر رسید. به عامل و پیشکار خود فرمان داد که آن شکر را بخرد و میان مردم مدینه توزیع کند.[۱]

ابن قتیبه در عیون الأخبار نقل می‌کند:

هنگامی که معاویه از مکه باز می‌گشت، به مدینه آمد و هدایا و مال بسیاری برای حسن و حسین ﷺ، عبدالله جعفر و دیگر محترمین قریش فرستاد. به فرستادگان خود سفارش کرد که پس از رسانیدن مال، قدری درنگ کنند و ببینند هر کدام با هدایای خود چه می‌کنند. وقتی که فرستادگان راه افتادند تا هدایا را برسانند، معاویه رو به اطرافیان کرد و گفت: اکنون به شما می‌گویم که هر کس با هدیه‌اش چه خواهد کرد؛ حسن بن علی مقداری از عطریات را به کسان خود می‌دهد و بقیه را به هر کس که نزد او باشد می‌بخشد. حسین بن علی توزیع هدایا را از کسانی که پدرانشان در صفین کشته شده و یتیم گردیده‌اند آغاز می‌کند، اگر چیزی ماند، از آن، شترهایی قربانی کرده و به مردم می‌بخشد و شیر تهیه کرده، به آنها می‌دهد. اما عبدالله بن جعفر به غلامش می‌گوید: وعده‌هایی که به مردم داده‌ام را بده و در این راه اسراف می‌کند و از مال خود نیز روی آن می‌گذارد.

نوشته‌اند که وقتی غلامان معاویه هدایا را برده، تقسیم می‌کنند، می‌نگرند که عاقبت چه خواهد شد؟ پس می‌بینند همان شد که معاویه گفته بود. البته با اندکی اختلاف! یعنی عبدالله جعفر اسراف کرد و از مال خود نیز ضمیمه بخشش‌ها نمود.[۲]

و) عبدالله بن جعفر محبوب پیامبر ﷺ

از زمانی که جعفر بن ابی‌طالب ﷺ در جنگ موته به شهادت رسید، عبدالله پیوسته مورد تفقّد و دلجویی و محبت‌های بی‌دریغ پیامبر خدا ﷺ قرار می‌گرفت.

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۴۶۱.

۲. عیون الاخبار، ج۳، ص۴۰.

عبدالله می‌گوید:

به خاطر دارم که پیامبر خبر شهادت پدرم را برایم آوردند، در حالی که من به ایشان می‌نگریستم، ایشان بر سر من و برادرم دست می‌کشید و از چشمانش اشک می‌ریخت و از محاسن مبارکش می‌چکید. در آن حال، خطاب به پروردگار عرضه داشت: خداوندا! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب‌ها پیشگام شد. پروردگارا! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش، به بهترین وضعی که برای بنده‌ات روا می‌داری. سپس رو به مادرم کرد و فرمود: ای اسماء، به تو مژده‌ای بدهم؟ گفت: آری، پدر و مادرم به فدایت! فرمود: خداوند به جای آن دو دستی که از جعفر قطع شد، دو بال به او عطا کرد که با آنها در بهشت پرواز می‌کند. مادرم گفت: پدر و مادرم به فدای شما! این را به مردم بگویید. پیامبر برخاست و دست مرا گرفت، درحالی‌که دست به سرم می‌کشید و نوازشم می‌کرد، به منبر رفت و مرا بر پله پایین جلوی خود نشاند و با چهره‌ای اندوهگین فرمود: جعفر کشته شد و خداوند برای او دو بال قرار داد که در بهشت پرواز می‌کند. آن‌گاه از منبر فرود آمد و مرا همراه خود برد و دستور داد غذایی برای خانواده ما تهیه کنند. برادرم را نیز نزد ما آورد و ما همراه آن حضرت غذا خوردیم؛ غذایی بسیار گوارا! تا سه روز با آن حضرت بودیم و به هر یک از حجره‌های خود که می‌رفت ما هم همراهش بودیم، سپس به خانه خود برگشتیم.[1]

همچنین عبدالله بن جعفر گوید:

پیامبر پس از گذشت سه روز از شهادت پدرم، به خانه ما آمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم نزد او آوردند، در همان لحظه فرمان داد سلمانی موهای سر ما را بتراشد. آن‌گاه فرمود: محمد، شبیه عموی ما ابوطالب است و عبدالله خُلق و خوی مرا دارد. سپس دست مرا گرفت و بلند کرد و

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۴۵۸.

گفت: خدایا! جانشین جعفر در اهل و عیالش باش و خرید و فروش (کسب و کار) عبدالله را مبارک گردان! در این هنگام مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. پیامبر فرمود: از چه می‌ترسی؟ آیا از سرپرستی آنها وحشت داری، درحالی‌که من در دنیا و آخرت، ولی و سرپرست آنها هستم.[1]

ز) همسر عقیله بنی‌هاشم

از آنجا که زینب کبری ﷺ، کرامت‌ها، عظمت‌ها، پاکی‌ها و فضیلت‌ها را از مادری چون زهرای اطهر ﷺ به ارث برده بود، هرکسی شایستگی همسری او را نداشت و تنها عبدالله بن جعفرکه خصالی برجسته داشت و درایت، عقل، معرفت، شعور، ایمان و عشق به خاندان نبوت و همچنین جود و سخاوت و کرمش زبانزد خاص و عام بود، می‌توانست هم کفو و هم‌شأن بانوی کرامت و فضیلت باشد.

عبدالله از جمله خواستگارانی بود که به خانه علی ﷺ آمد و شد داشت و آرزویش بود که با زینب کبری دختر عموی خویش ازدواج نماید، اما شرم و حیا مانع بود که خواسته‌اش را با عمویش در میان بگذارد، تا این‌که روزی قاصد خویش را نزد عموی گرامی‌اش فرستاد؛ «قاصد عبدالله به خانه علی ﷺ رفت و خواسته وی را به مولا این‌گونه گفت: علی جان! شما خوب می‌دانید که پیامبر چه اندازه به عبدالله علاقه‌مند بود و حتی روزی فرمود: «**بَنَاتُنَا لِبَنِینَا وَ بَنُونَا لِبَنَاتِنَا**»؛ «دختران ما، متعلق به پسران و پسران ما متعلق به دختران ما هستند». لذا پیشنهاد می‌کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب را به ازدواج عبدالله فرزند برادرت درآوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش فاطمه ﷺ قرار دهی. حضرت خواستگاری را پذیرفته و دختر والاگهرش را درحالی که سن مبارکش، ده سال کمتر از عبدالله بود، به عقد و ازدواج وی در آورد».[2]

---

۱. سفینة البحار، ج۲، ص۱۲۶.
۲. الکوکب الدرّی، ج۲، ص۲۱۳.

ح) شجاعت عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر، شخصیتی بلند همت، دارای روحیه‌ای قوی و اوصاف اخلاقی نیکو بود و در حمایت از حریم دیانت و ولایت علوی همتی والا و شجاعانه داشت.

ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند:

روزی معاویه و عمرو عاص با هم نشسته بودند که دربان گفت: عبدالله پسر جعفر طیّار اجازه ورود می‌خواهد. عمرو عاص گفت: در حضور او به علی ناسزا می‌گویم و او را می‌رنجانم!

معاویه گفت: چنین نکن می‌ترسم نتوانی از عهده‌اش برآیی و سبب شرمساری‌ات شود و فضایلی را بگوید که دوست نداریم بشنویم.

عبدالله وارد شد، معاویه به ظاهر، اظهار خوشوقتی کرد و او را نزد خود فرا خواند و در حقش مهربانی و ملاطفت کرد. اما عمرو عاص نتوانست خودداری کند و به عبدالله چیزی نگفت اما با دیگران مشغول صحبت شد و در ضمن از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بدگویی نمود و به صدای بلند ناسزا گفت! وی بی‌شرمی را به حد اعلا رساند.

رنگ از چهره عبدالله پرید و از خشم، لرزه بر اندامش افتاد. ناگهان مانند شیر غرّان، از تختی که بر آن نشسته بود فرود آمد. عمروعاص که او را خشمگین دید، گفت: هان، عبدالله! چه خبر؟ عبدالله گفت: مرگ بر تو باد و خاموش باش! سپس این شعر را خواند:

أَظُنُّ الْحِلْمَ دَلَّ عَلَيَّ قَوْمي وقَدْ يُسْتَجْهَلُ الرَّجُلُ الْحَلِيمُ

حلم و بردباری‌ام زبان مردم را به رویم گشوده است و خیال می‌کنند نمی‌فهمم (سخنش را نشنیده‌ام).

آستین‌ها را بالا زد و خطاب به معاویه چنین گفت:

یا معاویة حتّی مَ (حتی متی) نتجرع غیظك و إلی کم الصبر علی مکروه قولك و سیئ

أدبك و ذميم أخلاقك هبلتك الهبول أ ما يزجرك ذمام المجالسة عن القذع لجليسك إذا لم تكن لك حرمة من دينك تنهاك عما لا يجوز لك أما و الله لو عطفتك أواصر الأرحام أو حاميت على سهمك من الإسلام ما أرعيت بني الإماء المتك و العبيد الصك أعراض قومك. و ما يجهل موضع الصفوة إلا أهل الجفوة... .[1]

ای معاویه! تا کی خشم تو را در دل نگهداریم و بر بدی‌ها و زشتی‌هایت صبر کنیم، گفتار زشتت را بشنویم و بی‌ادبی‌ات را ببینیم و اخلاق ناستوده‌ات را شاهد باشیم، گریه‌کنندگان بر مرگت بگریند! آیا از فحش و ناسزا به همنشینانت ناراحت نمی‌شوی؟ معلوم می‌شود که دین در نظر تو موقعیتی ندارد تا از کردار زشتت باز دارد. آری، به خدا سوگند اگر عاطفه خویشاوندی در تو بود، یا به سهم خود از اسلام حمایت می‌کردی، نباید فرزندان کنیزان بی‌اصل و بردگان پست مایه را در ردیف افراد فامیل خود جای دهی. مردمان جاهل و نابخرد، به موقعیت افراد برگزیده و بلند مرتبه جاهل‌اند. معاویه! اینکه کارهای خطای تو را تصویب می‌کنند و بر ریختن خون مسلمانان و جنگیدن با امیرمؤمنان امضا می‌زنند، تو را مغرور نکند تا به هر چه فساد و تباهی‌اش بر تو روشن است، اقدام کنی. چشم سر و چشم دلت از تشخیص راه حق کور شده، اگر از خطای خود برنمی‌گردی، پس به ما اجازه ده، هر چه می‌خواهیم از زشتی‌هایت بگوییم.

معاویه وقتی دید عبدالله دست برنمی‌دارد و مجلس در بُهت فرو رفته و همگی غرق در استماع سخنان او شده‌اند، صدا زد: عبدالله! ما از خطا و اشتباه‌مان برمی‌گردیم، تو را به خدا بنشین. خدا لعنت کند کسی را که آتش درونی تو را برافروخت:

لعن الله من أخرج ضبّ صدرك من وجاره محمول لك ما قلت و لك عندنا ما أمّلت فلو لم يكن مجدك و منصبك لكان خَلقك و خُلقك شافعين لك إلينا و أنت ابن ذي الجناحين و سيد بني‌هاشم.

---

۱. شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج۲، ص۱۶۹.

خداوند لعنت کند آن را که آتش درونت برافروخت و تو را بر این سخنان خشمگینانه واداشت. اکنون هر چه بخواهی انجام می‌دهم و هر حاجتی داری بر می‌آورم. اگر مقام و مجد و عظمت تو نبود همان روش و اخلاقت کافی بود که حوائج و خواسته‌هایت برآورده شود. آخر تو پسر ذوالجناحین و سید و بزرگ بنی‌هاشمی.

فقال عبدالله، كلاّ بل سيّد بني‌هاشم حسن و حسين لا ينازعهما في ذلك أحد.

عبدالله گفت: بس است ای معاویه، بلکه دو سید بنی‌هاشم حسن و حسین‌اند. کسی را نسزد که در مقام و رتبه با ایشان برابری کند.

عبدالله گفت: در این مجلس هم حاجتی ندارم، عبدالله بیرون رفت و به معاویه اعتنایی نکرد و عمرو عاص را حقیر و بی‌مقدار شمرد، معاویه پشت سر وی می‌رفت و چنین می‌گفت: «**و الله لكأنّه رسول الله مشيُه و خَلقه و خُلقه و إنّه لمن مشكاته**»[1]؛ «به خدا سوگند تمام حرکات و اخلاق و رفتار و راه رفتنش به پیغمبر می‌ماند».

عبدالله بن جعفر و قیام عاشورا

همراه نبودن عبدالله بن جعفر با امام حسین علیه السلام در کربلا، از پرسش‌های مهمی است که درباره وی مطرح گردیده و از آنجا که او از خواص شیعه و از خواص اصحاب ائمه و از نزدیک‌ترین افراد به خاندان رسالت و اهل بیت است، این سؤال جدّی‌تر مطرح می‌شود، که چرا او در کربلا حضور نداشت؟

پژوهشگران و مورخان درباره علل حضور نداشتن وی در کربلا و عدم همراهی‌اش با امام حسین علیه السلام دلایل گوناگون و متفاوتی را ارائه کرده‌اند که در مجموع می‌توان این دیدگاه‌ها را در دو مورد خلاصه نمود:

الف) مشکلات حادّی فراروی وی وجود داشت، در حالی که واقعاً می‌خواست در

---

۱. شرح نهج البلاغة، ج۲، ص۱۷۰.

کربلا حضور داشته باشد.

ب) وی نسبت به حادثه کربلا دیدگاه متفاوتی با امام حسین علیه‌السلام داشت، لذا همراهی با آن حضرت را جدی نگرفت!

در مورد دیدگاه نخست، دلایل زیر را می‌توان اشاره کرد:

خلاصه این دیدگاه آن است که عبدالله جعفر در پیوستن به امام معذور بوده و دلایلی در این زمینه اقامه گردیده که مجموع این دلایل، عذر وی را تأیید می‌کند:

۱. عبدالله بن جعفر در این مقطع تاریخی و به دلیل کهولت سن نابینا شده و معذور بوده است؛ «**وکان تأخّره عن حضور الطف ذهاب بصره**».[۱] پس دلیل عدم حضورش در قیام عاشورا، نابینایی وی بوده است.

۲. وی از جانب امام حسین علیه‌السلام مأموریت داشت در مدینه بماند و از جان بنی‌هاشم حمایت کند؛ زیرا با خروج امام از مدینه، احتمال هرگونه دسیسه و توطئه‌ای نسبت به فرزندان هاشم و یاران امام حسین علیه‌السلام وجود داشت. بنابراین، وی برای حمایت و دفاع از بنی‌هاشم در مدینه ماند و بر این کار مأموریت داشت.

۳. عبدالله دارای کهولت سن بود و توانایی جسمی حضور در کربلا را نداشت.

می‌توان گفت که این دلیل (معذور بودن)، و دلایلی که پیشتر از آنها یاد شد، حدس و گمان‌هایی بیش نبود؛ زیرا در مطاوی تاریخی، بر آنها تأکید نشده و اثبات نگردیده است. گرچه داشتن مأموریت، نشان از جایگاه و شخصیت والای او است و با شخصیت او تناسب دارد.

نظریه دوّم این است که عبدالله دیدگاهی متفاوت داشته و به همین جهت در کربلا حاضر نشد. در این‌باره نیز دلایلی ذکر شده که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. امان‌خواهی از بنی‌امیّه

---

۱. عمدة الطالب، ص۴۷.

جدا از نامه‌ای که عبدالله بن جعفر برای امام نوشته و با اصرار از آن حضرت می‌خواهد که از این اقدام منصرف شود، در سوی دیگر، کوشیده است برای امام حسین علیه السلام از بنی‌امیّه امان‌نامه بگیرد.

طبری می‌نویسد:

عبدالله بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص رفت و ضمن گفت‌وگو با او، اظهار داشت: برای حسین بن علی نامه‌ای بنویس و برایش در آن نامه، امانی قرار ده و به او وعده نیکو و اطمینان بده و بخواه از او که باز گردد. شاید با این کار مطمئن شود و منصرف شود.

عمرو بن سعید گفت: آنچه می‌خواهی بنویس و نزد من بیاور تا آن را مهر کنم. به دنبال آن، عبدالله بن جعفر نامه را نوشت و به عمرو بن سعید ارائه کرد و گفت: نامه را مهر کن و همراه برادرت یحیی بن سعید بفرست؛ زیرا او می‌تواند به حسین اطمینان دهد و حسین هم خواهد دانست که پیام تو جدّی است و یحیی نامه را نزد حسین بن علی علیه السلام برد و آن را خواند. امام علیه السلام فرمود: من پیامبرخدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و در همان خواب، فرمان کاری را یافتم که در پی انجام آن هستم؛ خواه به سودم باشد یا به زیانم... من خواهم رفت تا با پروردگارم دیدار کنم.[1]

۲. روحیه صلح‌جویانه عبدالله بن جعفر

دلیل دیگری که ارائه شده، این است که عبدالله بن جعفر، در آن زمان روحیه صلح‌جویانه‌ای را در پیش گرفت و برای خود دلایلی را آورد. با همین دلایل بود که با بنی‌امیه تعاملاتی هم داشت، اما در عین حال، در این تعاملات، هرگز اجازه نمی‌داد بر شأن و جایگاه والای امامان خدشه وارد شود و در جلسات فراوانی به دفاع جانانه پرداخت و بنی‌امیه را خوار و بی‌مقدار کرد. اما روشش این بود که با آنان رفت‌وآمدهایی داشته باشد. عبدالله بن جعفر ولایتعهدی یزید را در حضور معاویه مورد

---

۱. تاریخ الأمم و الملوک، طبری، ج۴، صص۲۹۱ و ۲۹۲.

نکوهش قرار داد و با وجود امام حسین علیه‌السلام، آن را خیانتی بزرگ برشمرد.

پس این نظریه و دیدگاه هم، سند محکم تاریخی ندارد و نمی‌توان آنها را مستند قطعی تلقّی کرد.

شواهد و قرائن هم‌گامی عبدالله بن جعفر با قیام عاشورا

از مجموع اقدامات عبدالله بن جعفر و پیشینه پرشکوه و افتخارآمیزش، چنین برمی‌آید که وی با قیام عاشورا همگام بوده است. در این زمینه، سه دلیل مهم را می‌توان برشمرد:

۱. به همسرش زینب کبری علیهاالسلام اجازه داد با امام حسین علیه‌السلام همراه شود و در این مورد هیچگونه ممانعتی ایجاد نکرد.

۲. دو فرزندش؛ عون و محمد را با کاروان افتخارآمیز کربلا همراه کرد که در نهایت منتهی به شهادت فرزندانش شد و آنان هر دو در کربلا در رکاب دایی بزرگوارشان امام شهیدان به شهادت رسیدند.

۳. واکنش عبدالله بن جعفر پس از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش و نیز خبر شهادت فرزندانش، گویای ایمان و اعتقاد راسخ او به قیام حسینی است. مورخان نوشته‌اند: پس از بازگشت بازماندگان حادثه کربلا، یکی از غلامان عبدالله ابن جعفر به نام ابوالسلاسل نزد او رفت و شهادت پسرانش را تسلیت گفت. عبدالله کلمه استرجاع بر زبان آورد. غلام گفت: این مصیبتی است که از حسین بن علی به ما رسید! عبدالله بن جعفر با نعلین او را از حضور خود راند و گفت: ای کثیف‌زاده! در مورد حسین این‌گونه سخن می‌گویی؟! به خدا سوگند اگر نزد او بودم، جانم را فدایش می‌کردم.[۱]

مجموع این برخوردها، حاکی از ایمان شدید او به راه امام حسین علیه‌السلام و اهداف والای آن حضرت است. پس از ماجرای عاشورا، عبدالله بن جعفر در خانه خود جلسه

---

۱. الارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۲۴.

مرثیه‌ای را ترتیب داد و بر کشتگان و شهیدان آن گریست و آن حادثه غمبار را رسالت حسینی در مبارزه با ظلم بنی‌امیه معرفی کرد.

مرگ عبدالله بن جعفر و دفن در بقیع

عبدالله بن جعفر نسبت به علی علیه‌السلام و خاندان رسالت عشق می‌ورزید و مدت زمانی کارگزار علی علیه‌السلام بود. کتابت به وی وانهاده شد. در جنگ جمل به دفاع از علی علیه‌السلام برخاست و فرماندهیِ بخشی از سپاه علی علیه‌السلام را در جنگ صفین بر عهده داشت. در جریان حکمیت موضع گرفت و همچنین در دفاع از امام مجتبی علیه‌السلام تلاشی همه جانبه داشت و فرزندانش در کربلا به شهادت رسیدند و بنیان خانواده و همه هستی‌اش را فدای آرمان‌های بلند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد و سرانجام در سن نود سالگی، در سال هشتاد هجرت، در مدینه زندگی را بدرود گفت و به دیار معبود شتافت.

ابن نجار (در اخبار مدینه، ص۱۵۴) و سمهودی (در وفاء الوفا) نوشته‌اند که عبدالله ابن جعفر را در بقیع دفن کردند و محل دفن او دار عقیل، در کنار تربت عقیل است.

سمهودی می‌نویسد:

وقد ذكر ابواليقظان إنّه كان أجود العرب و إنّه توفى بالمدينة... و دفن بالبقيع.[1]

ابویقظان نقل کرده که عبدالله بن جعفر بخشنده‌ترین فرد عرب بود. او در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن گردید.

۵. محمّد حنفیّه

محمد حنفیه، از فرزندان برومند، دلاور و وارسته امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام است و میراث دلیری و شجاعت را از پدر دارد. او در جنگ‌های جمل و صفین، پرچمداری علی علیه‌السلام را بر عهده داشت و مورد علاقه آن حضرت و خاندان نبوت بود. مادرش «خوله» دختر

---

۱. وفاءالوفا، ج۳، ص۹۱۱.

ایاس بن جعفر است و نسبش به بکر بن وائل می‌رسد. او در فضل و کمال شهرتی داشته و زنی بلیغه و صاحب نطق گویا بوده است.

ابن ابی‌الحدید نوشته است:

گروهی را عقیده بر این است که در زمان ابوبکر، در مأموریتی که خالد بن ولید با جمعی برای سرکوب اهل ردّه رفتند، او را اسیر کرده و به مدینه آوردند و ابوبکر وی را به علی علیه‌السلام داد؛ یعنی در تقسیم سهم، به آن حضرت رسید.[1]

گروه دیگری مانند ابوالحسن علی بن محمد بن سیف مدائنی گفته‌اند:

وی از جمله زنان اسیری است که زمان پیامبرخدا ﷺ به اسارت در آمد و اسارتش زمانی اتفاق افتاد که پیامبر ﷺ علی علیه‌السلام را برای سرکوب بنی‌زبیه، که مرتد شده بودند، فرستاد. علی علیه‌السلام خوله را ــ که از بنوحنفیه بوده و بنی‌زبیه در غارتی که از بنی‌حنفیه داشتند، او را به اسارت نزد خود برده بودند ــ یافت و به مدینه آورد و هنگام تقسیم غنایم، آن زن در سهم علی علیه‌السلام قرار گرفت و پیامبر به علی علیه‌السلام فرمود: اگر این زن برای تو پسری آورد، نام و کنیه مرا بر او بگذار و آن زن پس از رحلت فاطمه زهرا علیهاالسلام پسری به دنیا آورد و علی علیه‌السلام نام او را محمد نهاد و کنیه‌اش را ابوالقاسم.[2]

قطب‌الدین راوندی از جابر بن عبدالله انصاری نقل دیگری دارند که تقریباً این نقل باید وثاقت بیشتری داشته باشد. روایت را حرّ عاملی در اثبات الهدی این‌گونه آورده است:

وقتی آن زن را به مدینه آوردند، طلحه و خالد قصد داشتند او را در سهم خود قرار دهند، لیکن خوله نپذیرفت و گفت: کسی می‌تواند مالک من شود که از حال ولادت، گفتار مادرم و خاطراتم آگاهی داشته باشد و خبر دهد. پس از گفت‌وگویی

---

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج۷، ص۳۲۰.

۲. اخبار المختار، ص۲۴۰.

که در این باره انجام شد، امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام در مجلس ابوبکر حضور یافت و از آنچه آن زن خواسته بود، خبر داد. بدین ترتیب، خوله را در سهم آن حضرت قرار دادند و امیرمؤمنان آن زن را به اسماء بنت عمیس سپرد و سفارش او را کرد که از وی به خوبی نگهداری کند و خوله، همچنان نزد اسماء بنت عمیس بود، تا وقتی که برادرش به مدینه آمد و علی علیه‌السلام او را به عقد خویش در آورد و مهریه‌ای برای او معین کرد و به عنوان زنی آزاده، او را به همسری خویش برگزید.[۱]

جایگاه معنوی و عظمت محمّد حنفیّه

همانگونه که اشاره شد، محمد حنفیه از مردان بزرگ روزگار خویش و سرآمد در علم، زهد، شجاعت و عبادت و پارسایی بود. او نزد پدر و دو برادر خود، امام مجتبی و حسین بن علی علیهما‌السلام محبوبیتی ویژه داشت و در محبت نسبت به امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام هیچ امری را فروگذار نکرد.

آن دو امام هُمام نیز نسبت به وی نهایت علاقه و محبت را ابراز می‌کردند و در تصمیمات و اقدامات، به نظرات او بها داده، و احترام می‌نهادند.

در بزرگی و جایگاه معنوی محمد حنفیه همین بس که پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ولادت او را از خوله به علی علیه‌السلام بشارت داد و سفارش کرد که نامش را محمد و کنیه‌اش را ابوالقاسم بگذارد.

مامقانی و علاّمه شوشتری، این روایت را از قول حضرت رضا علیه‌السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «**إِنَّ الْمُحَامِدَةَ تَأْبَى أَنْ يُعْصَى اللهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ**»[۲]؛ «محمدها خودداری کردند از اینکه خدای متعال معصیت و نافرمانی شود».

راوی می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: محمدها چه کسانی هستند؟ فرمود: «محمد ابن جعفر، محمد بن ابی‌بکر، محمد بن ابوحذیفه و محمد حنفیّه».

---

۱. اثبات الهداة، ترجمه محمد نصراللهی، ص۲۶۵.

۲. الاعلام من الصحابة و التابعین، الحاج حسین الشاکری، ج۱، ۱۴۱۸هـ.ق، ناشر: مؤلف، ص۹۷.

محمد بن جعفر، محمدبن ابی‌طالب است که به او محمّد بن طیّار هم می‌گفته‌اند. محمد بن ابوحذیفه، محمد بن عتبة بن ربیعه، دایی‌زاده معاویه است که پدرش از سران شرک بود و در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شد. محمد بن ابی‌بکر و محمد بن حنفیه هم که معلوم‌اند.

از امام مجتبی علیه‌السلام نقل شده که هنگام شهادتشان به قنبر فرمودند: برادرم محمد بن حنفیه را نزد من حاضر کن و چون حاضر شد، به او سخنانی فرمود که از آن جمله است: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ... وَ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَاناً...»[1]؛ «بر تو از حسد بیمناکم ... خداوند شیطان را بر تو مسلط نفرمود...».

و در ادامه فرمود:

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، أَ لاَ أُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاكَ يَقُولُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبَرَّنِي فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ، فَلْيَبَرَّ مُحَمَّداً وَلَدِي.[2]

ای محمدبن علی! آیا خبر دهم به تو از آنچه پدرت درباره‌ات گفته است؟ گفت: آری. فرمود: شنیدم که در روز بصره فرمودند: هر کس دوست دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به محمد، فرزندم نیکی نماید.

ادامه گفت‌وگوی محمد حنفیه با امام مجتبی علیه‌السلام بسیار جالب و نشانگر عظمت روحی و معنوی محمد حنفیه است. او به امام مجتبی علیه‌السلام چنین می‌گوید:

... أَنْتَ إِمَامِي وَ سَيِّدِي وَ أَنْتَ وَسِيلَتِي ... الْحُسَيْنُ أَعْلَمُنَا عِلْماً وَ أَثْقَلُنَا حِلْماً وَ أَقْرَبُنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ رَحِماً كَانَ إِمَاماً قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ أَنَّ أَحَداً خَيْرٌ مِنَّا مَا اصْطَفَى مُحَمَّداً فَلَمَّا اخْتَارَ مُحَمَّداً وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً إِمَاماً وَ اخْتَارَكَ عَلِيٌّ بَعْدَهُ وَ اخْتَرْتَ الْحُسَيْنَ بَعْدَكَ سَلَّمْنَا وَ رَضِينَا... .[3]

---

۱. الروائع المختارة، السيد مصطفى الموسوی، ۱۳۹۵هـ.ق، مطبوعات النجاح بالقاهرة، ص۳۱.

۲. همان.

۳. همان، ص۳۳.

... تو برای من، امام و وسیله راه حقیقتی، اما بعد از تو، حسین داناترین ما و سنگین‌ترین وزنه حلمی است. و نزدیک‌ترین فرد از حیث خویشاوندی به پیامبر است. او قبل از آفرینش فقیه بوده، وحی را پیش از نطق و تکلم قرائت کرده و اگر خدا در میان خلق فرد بهتری را داشت، محمد را بر نمی‌گزید و اگر محمد فردی بهتر از علی را می‌شناخت او را انتخاب نمی‌کرد و اگر علی فردی بهتر از تو را می‌شناخت، او را برمی‌گزید و حال که شما حسین را بعد از خود برگزیده‌اید، ما تسلیم امر شماییم و راضی به این امر گران هستیم.

البته این کلمات را محمد حنفیه بعد از توصیه امام مجتبی علیه‌السلام به امامت امام حسین علیه‌السلام برای دوران بعد از خود، بیان و ایراد کرده است که این امر نشان‌دهنده تسلیم وی به امامت حسین بن علی علیه‌السلام بوده است.

روایتی دیگر وجود دارد که علی علیه‌السلام پس از وصیت‌های خویش به امام مجتبی و امام حسین علیهماالسلام به محمد حنفیه چنین فرمودند:

هَلْ حَفِظْتَ مَا أَوْصَيْتُ بِهِ أَخَوَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنِّي أُوصِيكَ بِمِثْلِهِ وَ أُوصِيكَ بِتَوْقِيرِ أَخَوَيْكَ لِعَظِيمِ حَقِّهِمَا عَلَيْكَ، فَلاَ تُوثِقْ أَمْراً دُونَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: أُوصِيكُمَا بِهِ فَإِنَّهُ شَقِيقُكُمَا وَ ابْنُ أَبِيكُمَا وَ قَدْ عَلِمْتُمَا أَنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُحِبُّه... .[1]

(ای محمد)، آیا به حافظه خود سپردی آنچه را که دو برادرت را بدان‌ها توصیه کردم؟ گفت: آری. امام فرمود: پس بدان که من تو را نیز به همان‌ها وصیت می‌کنم و نیز سفارشم این است که احترام برادرانت را نگه‌داری؛ زیرا حق آن دو، بر تو بزرگ است. پس کاری را بدون نظر آنها انجام نده. آن‌گاه به حسن و حسین علیهماالسلام نیز فرمود: شما را به برادرتان محمد حنفیه سفارش می‌کنم؛ زیرا که وی برادر شما و پسر شما است و به خوبی دانسته‌اید که پدرتان او را پیوسته دوست می‌داشت.

---

۱. الروائع المختارة، ص۳۴.

مجموعه این موارد و موارد فراوان دیگر که مشابه این کلمات است، بیانگر آن است که وی در نظر معصومین، دارای موقعیت و جایگاه ممتازی بوده است.

چرا محمد حنفیه در کربلا حضور نداشت؟

از ابهامات مهم درباره زندگی محمد حنفیه، حضور نیافتن او در کربلا و یاری نرساندن به امام حسین ﻉ است. در این زمینه، با توجه به شخصیت والای محمد حنفیه، هرگز نمی‌توان اعتقاد داشت که او در اندیشه مخالفت با امام حسین ﻉ بوده و یا قصد همراهی با آن حضرت را نداشته است. اسناد و نقل‌های تاریخی گواه آن است که وی به شدت دلبسته امام خود، حسین ﻉ بوده و مسلّم است که در صورت وجود امر و آگاهی کامل از عاقبت حرکت امام حسین ﻉ با آن حضرت، همراه و همگام می‌شد که در این قسمت به احتمالات چندی که بزرگانی نظیر علامه حلّی و علامه مامقانی و دیگران داده‌اند، اشاره می‌کنیم:

ـ مرحوم علامه حلّی می‌نویسد: «جناب محمد حنفیه در آن ایام به سختی مریض بوده است».[1]

ـ علامه همچنین نوشته است: «محمد حنفیه به سختی مریض بوده».[2]

ـ عقیده دیگر این است که: «حضور محمد حنفیه در کربلا نیاز و ضروری نبوده؛ زیرا به حد کافی از جوانان هاشمی و طالبی حسین بن علی ﻉ را همراهی کردند و ماندن ایشان در مدینه و حجاز لازم بوده؛ چنان‌که امام حسین ﻉ در مدینه به وی وصیت کرد که در مدینه بماند و رفت و آمد امویان را زیر نظر بگیرد و به او گزارش کند».[3]

ـ این اشکال، در واقعه طف، تنها متوجه محمد حنفیه نیست، بلکه دامن بسیاری از بزرگان؛

---

۱. سفینة البحار، ج۱، ص۳۲۲.

۲. همان.

۳. سخنان امام حسین ﻉ از مدینه تا کربلا، محمدصادق نجمی، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۸ه.ش، ص۲۵.

مانند ابن عباس، عمر الاطرف، عبدالله بن جعفر، جابر بن عبدالله انصاری و... را نیز می‌گیرد.

ـ مرحوم علاّمه مامقانی در حالات محمد حنفیّه پاسخی کلی را بـه ایـن مسـأله داده است. وی در تنقیح المقال، این‌گونه نوشته است:

و الـحسـین حین حرکته من الحجاز و إن کان یدري هو أنّه یستشهد بالعراق إلاّ أنّه في ظاهر الـحـال لـم یـکـن لیمضـي إلی الحرب حتّی یجب علی کلّ مکلّف متابعته و انّـما کان یمضي للإمامة بمقتضی طلب أهل الکوفة فالمتخلّف عنه غیر مؤاخذ بشـيء و إنّـما یؤاخذ لترك نصـرته من حضـر الطـف أو کـان بـالـقـرب مـنه علـی وجـه یمکنـه الوصول إلیه و نصـرته و مع ذلك لم یفعل و قصـر في نصـرته فـالمتخلّفون بالحجـاز لم یکونوا مکلّفین بالحرکة معه حتی یوجب تخلّفهم الفسـق و لـذا أن جملـة مـن الأخـیار الأبدال الذین لم یکتب الله تعالی لهم نیل هذا الشـرف الدائم بقوا في الحجـاز و لم یتأمـل أحد في عدالتهم.[1]

امام حسین علیه‌السلام هنگام حرکت از حجاز، گرچه می‌داند و علم دارد که در عـراق بـه شهادت خواهد رسید، لیکن به حسب ظاهر، بـرای جنـگ نمـی‌رود تـا متابعـت و همراهی پیروانش برآنها واجب شود، بلکه حضرت برای اجابت دعوت مردمِ کوفـه حرکت می‌کند بنابراین، هر کس که نرفت، مؤاخذه نمی‌شود. آری، آنـان کـه در کربلا یا سرزمین‌های اطراف بودند و می‌توانسـتند حضـرت را یـاری کننـد ولـی کوتاهی کردند، مؤاخذه می‌شوند. اما آنان که در حجاز بودند، واجب نبود که همراه امام راهی شوند تا تخلّف آنها موجب فسق باشد و لذا بسیاری از خوبان و نیکان آن عصر، که فیض شهادت نصیبشان نشد، در حجاز ماندند و کسی در عدالت آنان تأمل و تردید نکرد.

البته در نقل و عقیده مامقانی مناقشـاتی صـورت گرفتـه کـه مـورد توجـه و اعتنـای

---

۱. تنقیح المقال، ج۳، ص۱۱۲.

چندانی نیستند.

در مناقب ابن شهرآشوب آمده است: از محمد حنفیه پرسیدند: چرا در واقعه طف حضور پیدا نکردی؟ پاسخ داد: «**إن أصحابه عندنا لمكتوبون بأسمائهم و أسماء آبـائهم**»[1]؛ «اسامی شهدای کربلا و نام پدرانشان، از قبل در نزد ما نوشته شده بود».

نقش محمد حنفیه در قیام مختار

محمد حنفیه، در قیام مختار بن ابی‌عبیدة ثقفی نقش مؤید و پشتیبان داشت. پس از حادثه عاشورا و فاجعه بزرگی که در تاریخ اسلام توسط امویان رخ داد، مختار به انگیزه خونخواهی از قاتلان آن حضرت و پس از قیامی که سلیمان بن صرد خزاعی انجام داد و منجر به شهادت وی و یارانش گردید، آهنگ قیام نمود. وی پس از آزادی از زندان، از مدینه به کوفه رفت و در منزل ابراهیم بن مالک اشتر اقامت گزید و در مقام دفاع از اهل بیت ﷺ از محمد بن حنفیه الهام می‌گرفت و هدف و آرمان خود را با او در میان می‌گذاشت.

در این زمان، ابراهیم سران کوفه را به خانه‌اش دعوت کرد و خطاب به آنان گفت: ای مردم! این مرد، مختار بن ابی‌عبیده ثقفی است که هم اکنون از مدینه آمده و انگشتری از گِل در نزد او است و می‌گوید که از آنِ محمد حنفیه است و او دستور بیعت داده، نظر شما چیست و چه می‌گویید؟

مردم وقتی سخن ابراهیم را شنیدند، گفتند: ای اباسحاق، آیا ما با یک انگشتری بیعت کنیم؟! این امر کار درست و عاقلانه‌ای است؟! اکنون پنجاه نفر از مشایخ و بزرگان خود را به مدینه اعزام می‌کنیم تا خود با محمد حنفیه ملاقات کنند، اگر نمایندگی مختار از جانب او صحیح بود، پس با رضایت و رغبت کامل با او بیعت می‌کنیم و به خدمتگزاری او تا آخر عمر بر می‌خیزیم و اگر صحت نداشت، تنها با یک

---

۱. مناقب، ابن شهرآشوب، ج۴، ص۵۳.

انگشتر که نمی‌شود بیعت کرد! مختار گفت: پس این کار را انجام دهید.

آنان پنجاه تن از بزرگان کوفه را به مدینه فرستادند و فرستادگان وقتی به مدینه رسیدند، از محمد حنفیه اجازه حضور خواستند و او اجازه داد. آنان گفتند: ای پسر امیرمؤمنان! مختار نزد ما آمده و ادعا دارد از سوی شما آمده است. همراه او انگشتری است از خاک و گِل و اظهار می‌دارد که انگشتری شما است. وی می‌خواهد ما به خونخواهی حسین بن علی علیه السلام و یاران او قیام کنیم. محمد حنفیه پاسخ داد: من انگشتری ارسال نکرده‌ام. او را دوست داریم ولایت ما بر همگان لازم است، خواه ذمّی باشد یا زنجی (زنگبار). مختار خون‌خواهی حسین علیه السلام و دفاع از حریم اهل بیت را عنوان کرده، پس بر شما واجب و لازم است از او حمایت کنید و همراه او مجاهده نمایید و هم اکنون انگشتر خود را به او و شما هدیه می‌کنم و او را سرپرست شما قرار می‌دهم. او را حمایت و یاری کنید.

در این هنگام، همگی با رضا و رغبت، با گرفتن انگشتر، کلام او را پذیرفتند و همان ساعت به کوفه بازگشتند. وقتی به حضور مختار رسیدند، انگشتر محمد حنفیه را تسلیم او کردند و منادی آنان میان مردم کوفه ندا داد: همگی به بیعت مختار گردن نهید و بدین‌سان، همگی مطیع و پیرو او شدند.[1]

بدین‌سان نهضت مختار بن ابی عبیده ثقفی در کوفه شکل گرفت و همچون سیلی توفنده علیه قاتلان امام حسین علیه السلام آغاز گردید و به انتقام گرفتن از قاتلان تبهکار و جنایتکار آن حضرت منجر گردید.

محمد حنفیه و امامت امام حسین و امام سجاد علیهما السلام

برخی درباره اعتقاد محمد حنفیه به امامت سیدالشهدا و امام سجاد علیهما السلام، شبهه‌ای را مطرح کرده‌اند که اجمال آن چنین است: «وی، به امامت آن دو امام بزرگ، اعتقادی نداشته است».

---

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ترجمه عقیقی بخشایشی، دفتر نشر مؤید اسلام قم، ۱۳۷۸، ص۲۷۴.

این شبهه کاملاً مغرضانه و یا جاهلانه است؛ یعنی به نظر می‌رسد ناشی از جهل بـه مقـام و موقعیت ممتاز محمـد حنفیـه باشـد. مـدارک، شـواهد و دلایـل بسـیاری وجـود دارد کـه آن شخصیت گرانمایه، اعتقاد کامل بـه امامـت سـید الشـهدا و امـام سـجاد علیهما‌السلام داشـته و هرگـز در این‌باره کوتاهی نکرده و آن را جزو اعتقـادات بنیـادی خـویش مـی‌شـمرده و خـروج از مـدار ولایت را خروج از ایمان می‌دانسته است که پیش‌تر به نکته‌ای در این‌باره اشاره کردیم.

وقتی از علامه حلّی پرسیدند: نظر سرور ما درباره محمد حنفیه چیسـت؟ آیـا او بـه امامت برادرش و امام زین العابدین علیهما‌السلام باور داشت؟ وی پاسخ داد:

> در اصول امامت ما ثابت شده است که ارکان ایمان، توحید، عـدل، نبـوت، معـاد و امامت است و محمد حنفیه و عبدالله جعفر و مانند آنها بلند مرتبه‌تـر از آن‌انـد کـه اعتقاد به خلاف حق داشته باشند و از ایمانی که ثواب همیشگی و رهایی از عـذاب بدان وسیله کسب می‌شود، بیرون رفته باشند.[۱]

دیدگاه شخصیت بزرگواری چون علامه حلّی، توفیق جامعی از این مقوله اسـت کـه محمد حنفیه، شأنی والاتر از آن داشته که در این مسـئله بـدیهی و مهـم دچـار خطـای فکری و اعتقادی شده باشد؛ به خصوص آنکه وی در خانه علی علیه‌السلام بوده و بـارهـا از آن حضرت امامت امام حسین و امام سجاد علیهما‌السلام را شـنیده و عـلاوه اینکـه بـر همـه اسـرار آل‌محمد ﷺ آگاهی و اطلاع وافی داشته است.

ناگفته نماند که دیدگاه‌های انحرافیِ چندی دربـاره ایـن شخصـیت بزرگـوار وجـود دارد، که همگی مولد دسیسه‌های تاریخی است و شخصیت وی از آنها مبرّا است.

وفات محمّد حنفیه و دفن در بقیع

محمد حنفیه تا سال ۸۱ ه.ق در قید حیات بوده و ماجراهای غمبار فراوانی را دیـد و سرانجام در همین سال وفات یافت و در بقیع مدفون گردیـد. امـا مکـان دقیـق آن در بقیع مشخص نیست.

---

۱. المسائل المهنائیّة، سید مهنا بن سنان المدنی، مجمع ذخائر اسلامی، ص۳۸، مسأله شماره ۳۳.

حدّثنا زید بن السائب، قال: سألت أبا هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفية: أين دفن أبوك؟ فقال: بالبقيع. قلت: أيّ سنة؟ قال: سنة إحدى وثمانين في أوّلها. [۱]

زید بن سائب گوید: از ابوهاشم عبدالله، فرزند محمد حنفیه پرسیدم: پدرت در کجا مدفون گردید؟ گفت: در بقیع، گفتم: در چه سالی؟ گفت: اوائل سال ۸۱ ه.ق.

وی در زمان وفات، ۶۵ سال سن داشت و در زمان خلافت عبدالملک مروان وفات یافت. مسلمانان بر جنازه‌اش نماز گزارده و بدن پاکش را در بقیع دفن کردند.

۶. اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه‌السلام

اسماعیل از مادری هاشمی و علوی به نام فاطمه، دختر حسین اثْرم بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام زاده شد. سال ولادت وی، بین سال‌های ۱۰۰ تا ۱۰۵ق. است و به طور دقیق مشخص نیست. امام صادق علیه‌السلام در زمان حیات مادر اسماعیل همسر دیگری اختیار نکردند و به همین دلیل اسماعیل حدود بیست و پنج سال، از امام موسی کاظم علیه‌السلام بزرگ‌تر است:

أمّه فاطمة، بنت الحسين الأثرم بن الحسن بن عليّ بن أبي‌طالب ولد في المدينة المنوّرة، عام ۱۰۵ الهجريّة. [۲]

مادرش فاطمه، دختر حسین اثرم، فرزند حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. او در سال ۱۰۵ه.ق در مدینه منوّره به دنیا آمد.

امام صادق علیه‌السلام از فاطمه دو فرزند داشت؛ یکی اسماعیل و دیگری عبدالله افطح.

اسماعیل، دارای علوم بسیار بود که از محضر نورانی پدر فرا گرفت و به همین دلیل گروهی به باطل گمان بردند که پس از امام صادق علیه‌السلام، او امام شیعیان است، درحالی‌که در سرّ الهی و لوح محفوظ، دوازده امام نام مبارکشان مشخص بوده و وی را با همه عظمت و جایگاه والایی که دارد، در این مقوله راهی نبوده است.

---

۱. الطبقات الکبری، ج۵، ص۱۱۶.

۲. عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، احمد بن علی بن الحسین بن علی بن مهنا، چاپ ستار، ۱۳۸۳ه.ش، ص۲۳۳.

ظهور اسماعیلیه

اسماعیلیه یا باطنیه، از فرق منشعب از شیعه امامیه‌انـد کـه حـدود قـرن دوم هجـری قمری از امامیه جدا شدند و دارای عقایدی متفاوت از عقاید امامیه هستند. انشعاب ایـن فرقه بر سر امامت اسماعیل بن جعفر ﷺ بوده، لذا در دوره‌های بعد، ملل و نحل‌نویسانی چون حسین بن موسی نوبختی نام «اسماعیلیان» را بر آنها نهادند.

داده‌های تاریخی و منـابع متعلـق بـه فرقـه اسـماعیلیه، دارای تشـتت، پراکنـدگی و سردرگمی عجیبی است که نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. اسماعیلیه را عقیده بر آن اسـت که بعد از امام جعفر صادق ﷺ، چون پسـرش اسـماعیل بزرگتـرین فرزنـد آن حضـرت است، امامـت اختصاصـاً بـه او منتقـل شـده و او آخـرین امـام و حجـت خـدا اسـت! امام صادق ﷺ پیوسته با عقاید آنان به مخالفت پرداخت و به امامـت فرزنـد گرامـی‌اش، موسی بن جعفر ﷺ تصریح کرد.

متأسفانه دسیسه‌های تـاریخی سـبب شـد کـه برخـی از راویـان آن دوره، بـا جعـل احادیثی، نصّی جعلی را بر امامت وی از ناحیـه امـام صـادق ﷺ نقـل نماینـد؛ از جملـه راویان کاذب در این مورد، می‌توان به جعفر بن منصور الیمن اشاره کرد که بـدون ذکـر سلسله راویان، احادیث غیر مشهوری را درباره امامـت اسـماعیل و نـصّ بـر وی آورده است.[1]

جعلی بودن احادیث

در احادیث ساختگی مربوط به وی، اضطراب وجود دارد و از نظر تاریخی مشخص است که هیچ‌گونه اعتمادی بر آنها نیست که به دلایل چندی در این باب می‌توان اشـاره داشت:

۱. امام صادق ﷺ امامت وی را آشکارا رد کردند و این دلیـل بـر ایـن اسـت کـه آن

---

۱. ر.ک: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، میثم تارم، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۱هـ.ش، صفحه ۴۰ به بعد.

حضرت، او را امام بعد از خود معرفی نکرده‌اند. در این زمینه می‌توان به حدیث منقول از فیض بن مختار اشاره کرد.

فیض می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم، دستم را بگیرید و از آتش نجاتم دهید. بعد از شما چه کسی بر ما امام است؟ در این هنگام امام کاظم علیه السلام وارد شده، فرمودند: «**هَذَا صَاحِبُكُمْ فَتَمَسَّكْ بِهِ**».[1]

۲. در میان راویان، تنها یک راوی وجود دارد که به احادیث نامشهور و مجهول استناد کرده و او جعفر بن منصور الیمن است.

۳. علمای امامیه، اتفاق‌نظر دارند که هیچ‌گونه نصی بر امامت اسماعیل وارد نشده، نه در احادیث امام جعفر صادق علیه السلام و نه در احادیث سایر امامان پیشین و بعد از ایشان.

۴. در سنت الهی و احادیث منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره دوازده خلیفه و جانشین ایشان، که به کرّات از قول پیامبر خدا نقل گردیده، نام اسماعیل هرگز مورد اشاره نبوده است.

۵. ایشان در زمان حیات پدر بزرگوارشان از دنیا رفته‌اند. بنابراین، هیچ محلی برای جانشینی ایشان نمی‌توان مطرح ساخت؛ زیرا هر امامی وقتی از دنیا می‌رفت، امامت را به جانشین خود، طبق امر الهی در زمان شهادت خویش، به امام بعد از خود منتقل می‌کرد که در این صورت، هیچ قول و عقیده‌ای را نمی‌شود درباره جانشینی وی مطرح نمود.

۶. گروهی به نام «مبارکیّه» که طرفدار فردی به نام مبارک بن عبدالله بوده‌اند، مدعی شده‌اند که «چون اسماعیل از دنیا رفته و در واقع، امام بعد از امام صادق علیه السلام، ایشان بوده، فرزند وی به نام محمد بن اسماعیل، امامت را از پدر به ارث برده و بنابراین، فرقه اسماعیلیه مبارکیه قائل به امامت محمد بن اسماعیل، به عنوان امام هفتم و آخرین حجت الهی بوده‌اند».[2]

---

۱. بحارالانوار، ج۴۸، ص۱۴.

۲. بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار، مکتبة آیة الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ه.ق، ص۲۸۵.

۷. از جمله مسائلی که درباره اسماعیل از منابع امامیه بر می‌آید این است که وی با همه جایگاه والایی که داشته «از خود رفتارهایی بروز می‌داده که شایستگی نداشته و با شأن رفیع و ویژه و آمیخته با رازهای مهم تناسب نداشته؛ یعنی برخی از پرسش‌ها را به درستی نمی‌توانسته پاسخ دهد و از اسرار غیبی اطلاعی نداشته است».[۱]

از مجموع این چند نکته نتیجه می‌گیریم فرقه‌ای که به نام «اسماعیلیه» ظهور یافت، فرقه‌ای است انحرافی که بدون هیچ مأخذ و مدرکی، از پیش خود و به دسیسه افرادی منحرف به وجود آمد و منشأ انحرافات عقیدتی و رفتاری فراوانی در تاریخ تفکر اسلامی گردید و مانع و سد راه درک بسیاری از حقایق شد.

مرحوم صدوق در کتاب «کمال الدین»، به‌طور قاطع، ورود نصّی بر امامت اسماعیل را رد نموده و چنین اظهار نظر می‌کند:

و إنّما هذه حكاية ولدها قوم قالوا بإمامة إسماعيل ليس لها أصل لأنّ الخبر بذكر الأئمة الاثنَى عشر قد رواه الخاص و العام عن النبي و الأئمة و قد أخرجت ما روي عنهم في ذلك في هذا الكتاب فأما قوله ما بدا لله في شيء كما بدا له في إسماعيل ابني فإنّه يقول ما ظهر لله أمر كما ظهر له في إسماعيل ابني إذ اخترته في حياتي ليعلم بذلك أنه ليس بإمام بعدي.[۲]

این ماجرا، حکایتی است که قوم قائل به امامت اسماعیل آن را پرداخته و بیان کرده‌اند. برای آن نقل‌ها هیچ اصالتی نیست؛ زیرا خبر امامت ائمه دوازده‌گانه، خبری است که عام و خاص آن را نقل کرده‌اند و نام اسماعیل در بین آنها وجود ندارد... اما قول امام صادق علیه‌السلام که فرمود: هیچ بدایی برای خدا همچون بدای برای فرزندم اسماعیل نبوده است، مُشعر به این است که خدای متعال با مرگ اسماعیل،

---

۱. کمال الدین، صدوق، ابن بابویه قمی، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۳هـ.ش. صص۶۸ و ۶۹.
۲. همان.

این نکته را برای شیعیان واضح نموده است که: ای شیعیان، اسماعیل، امام نیست و بعد از من، امامت به اسماعیل نمی‌رسد.

کارهایی که امام صادق علیه السلام بعد از مرگ اسماعیل انجام داد

امام صادق علیه السلام پس از مرگ اسماعیل، هنگامی‌که وی را در کفن نهادند، به بسیاری از شیعیان امر فرمودند که بروند کفن را بگشایند و ببینند که اسماعیل وفات یافته و از دنیا رفته، تا برای همه معلوم گردد که اسماعیل حجت خدا نبوده است. بنابراین، امامت به وی منتقل نشده، به دلیل اینکه هر امامی باید نص بر امامت امام بعدی داشته باشد و اموری که حضرت انجام دادند، برای توجه دادن شیعه به این حقیقت بوده که وی امام شیعیان نمی‌باشد.

زراره می‌گوید: «پس از فوت اسماعیل، نزد امام صادق علیه السلام رفتم، وقتی وارد شدم فرزندش حضرت موسی کاظم علیه السلام را در کنارش دیدم و جلوی ایشان جنازه‌ای قرار داشت که روی آن با پارچه‌ای پوشیده بود. در این حال حضرت فرمودند:

زراره! برو و داود رقّی، حمران بن اعین و ابوبصیر را با خبر کن تا بیایند. درهمین حال، مفضل بن عمر نیز وارد شد. من رفتم و نامبردگان را خبر کردم. به تدریج افراد دیگری وارد منزل شدند تا اینکه به سی نفر رسیدیم. امام خطاب به داود رقّی فرمودند: «پارچه را از صورت اسماعیل کنار بزن. داود پارچه را کنار زد. امام از وی پرسیدند: داود! اسماعیل زنده است یا مرده؟ داود عرض کرد: مولای من! او مرده است. امام از فرد فرد حاضران در مجلس خواست همین کار را انجام دهند و همه آنان نیز پاسخ‌شان این بود که اسماعیل از دنیا رفته است. امام در پایان فرمود: خدایا! گواه باش و دستور دادند که او را غسل دهند و حنوط کنند و در کفن بپیچند. سپس امام به مفضل فرمود: کفن را از صورت اسماعیل کنار بزن. او چنین کرد. حضرت پرسیدند: زنده است یا مرده؟ مفضل گفت: مرده است. حضرت فرمودند: خدایا! گواه باش. پس از این‌که جنازه را در قبر نهادند. امام دوباره همین سئوال را از همه پرسیدند و همه پاسخ دادند او مرده

است. امام فرمود: خدایا! شاهد باش، شما نیز گواه باشید کسانی که دنبال باطل هستند، به زودی شک و شبهه می‌کنند و می‌خواهند نور خدا را با دهن‌هایشان خاموش سازند و به فرزندش موسی، امام هفتم اشاره کرده، فرمودند: «اما خداوند نورش را کامل می‌کند، اگرچه مشرکان را خوش نیاید».

وقتی اسماعیل دفن شد، امام از حاضران در تشییع پرسیدند: «مرده‌ای که غسل و کفن شد و در این قبر به خاک سپرده شده کیست؟ همه گفتند: اسماعیل. امام گفت: خدایا! گواه باش!»[1]

حضرت این کارها را به این جهت انجام دادند که منحرفان و مدعیان امامت برای اسماعیل، یقین یابند که وی از دنیا رفته و پس از او جریان انحرافی خود و عقاید باطلشان را ترویج ننمایند و فسادگری نکنند.

علاقه شدید امام صادق ﷺ به اسماعیل

امام صادق ﷺ به فرزندش اسماعیل به شدت علاقه داشتند و در فراق ایشان گریستند.

عَنْبَسَةُ الْعَابِدُ، قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ الصَّادِقُ ﷺ : أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هَـذِهِ الدُّنْيَا دَارُ فِرَاقٍ وَ دَارُ الْتِوَاءٍ لاَ دَارُ اسْتِوَاءٍ، فِي كَلاَمٍ لَهُ، ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ أَبِي‌خِرَاشٍ:

فَلاَ تَحْسَبَنَّ أَنِّي تَنَاسَيْتُ عَهْدَهُ   وَ لَكِنَّ صَبْرِي يَا أُمَيْمُ جَمِيلُ[2]

عنبسه عابد گوید: هنگامی که اسماعیل بن جعفر از دنیا رفت، امام صادق ﷺ فرمودند: ای مردم این دنیا خانه جدایی و مفارقت است. خانه بی‌قراری است، نه جایگاه آرامش. سپس به کلامی از ابوخراش استناد فرموند که گمان مبرید من عهد و دوره وجودش را فراموش کنم، لیکن صبر من ای اُمیم (فردی از عرب) چه نیکو است.

۱. مناقب آل ابی‌طالب، ص۲۲۹.
۲. همان.

در حدیثی دیگر است که چون مرگ اسماعیل فرا رسید حضرت بر حاشیه کفن وی چنین نوشتند: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ اللهُ...»[۱]؛ «اسماعیل گواهی می‌دهد که خدایی جز خدای واحد و یگانه نیست...».

و نیز دستور دادند که برخی از شیعیان به مکه بروند و به نیابت وی، حج بگزارند و آنان چنین کردند و امام هزینه سفر ایشان را دادند.

ظهور فرقه‌های اسماعیلیه

همانگونه که اشاره شد، متأسفانه در زمان حیات اسماعیل، گروهی ظهور یافتند که معتقد به امامت وی و فرزندش شدند و این داستان مفصّلی دارد و تحقیقات گسترده‌ای را طلب می‌کند و ما در این نوشتار درصدد پرداختن به آن نیستیم، فقط می‌توانیم اشاره کنیم که متأسفانه کم نیستند کسانی که در تاریخ معتقد به امامت وی بوده‌اند.

حضرت صادق علیه‌السلام پسری دارند به نام اسماعیل که اسماعیلیه منتسب به او هستند. قهرمانان این جریان در تاریخ اسلام دو گروه‌اند: ۱. اسماعیلیه، که به آنها باطنیه هم می‌گویند؛ ۲. متصوّفه که بیشتر در هندوستان و کم و بیش در ایران هستند. این‌ها در یک دوره‌ای حکومت نیز تشکیل دادند که حکومت فاطمیان مصر بود. اسماعیلیان به اصطلاح، شیعه شش امامی هستند ولی به‌طور قطع، اجماع و اتفاق تمامی علمای شیعه دوازده امامی این است که این شش امامی‌ها از هر غیر شیعه‌ای از تشیع دورترند؛ یعنی حتی اهل تسنن که هیچ یک از ائمه شیعه را ـ آن‌گونه که شیعه اعتقاد دارد ـ قبول ندارند، به اهل تشیع نزدیک‌ترند از این به اصطلاح شیعه‌های اسماعیلی![۲] پیروان اسماعیلیه، اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه‌السلام را امام هفتم می‌دانند. اینان همزمان با روزگار سامانیان سر برآوردند و سده‌ها با توان و قوّت بسیار، به نشر اندیشه‌های انحرافی خویش پرداختند. امروز از

۱. مناقب آل ابی‌طالب، ص۲۳۰.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج۲۶، ص۳۸.

تعدادشان کاسته شده و در ایران بسیار کم‌شمارند؛ زیرا پس از نابودی قلعه الموت بـه دسـت مغولان و نابودی کتب موجود در آن، منابع آنها از بین رفت، اما اسـماعیلیان هنـدی در هنـد تلاش‌های چندی دارند. آنها هنوز منابعی دارند و بر آن نیز افزوده‌اند.

امام کنـونی اسـماعیلیان نـزاری کـه در منطقـه المـوت تمرکـز جغرافیـایی داشـتند، کـریم آقاخـان نـام دارد کـه در ژنـو متولـد شـده و اکنـون در پـاریس اقامـت دارد و فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد است.[1]

اسماعیل مدفون در بقیع

اسماعیل با اهل خویش در منطقهٔ عُریض مدینه می‌زیست و بالمآل در زمـان حیـات پدر بزرگوارش امام صادق علیه‌السلام بر اساس مشیت الهی در سـال ۱۴۳هـ .ق درگذشـت و در بقیع مدفون گردید.

فَحُمِلَ عَلَى رِقَابِ النّاسِ إِلَى أَبِيهِ بِالْمَدِينَةِ فَجَزِعَ عَلَيْهِ جَزَعاً شَدِيداً وَ تَقَـدَّمَ سَرِيـرَهُ بِغَـيْرِ حِذَاءٍ وَ لاَ رِدَاءٍ وَ كَانَ يَأْمُرُ بِوَضْعِ سَرِيرِهِ عَلَـى الأَرْضِ قَبـلَ دَفنِـهِ مِـرَاراً كَثِـيرَةً وَ كَـانَ يَكْشِفُ وَجْهَهُ وَ يَنْظُرُ إِلَيْه وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ.[2]

تا مدینه بر دوش مردم حمل گردید و به نزد پدر بزرگوارش آورده شـد. پـدر بـر او بی‌تابی شدید کرده، به سوی تابوتش شتافت و بدون کفش و عبا پیش رفت و قبـل از دفن جسدش، چندین بار دستور دادند که تـابوتش را بـر زمـین نهنـد. حضـرت بـر صورتش نگاه می‌کردند، تا اینکه بر او نمازگزارده و در بقیع دفنش کردند.

۱. تاریخ اجتماعی ایران، راوندی، مرتضی، نشر کسری، ۱۳۶۸، ص۱۲۶.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی فضل بن الحسن، مؤسسة اهل البیت، ۱۴۱۷هـ.ق، ص۲۸۴.

فصل پنجم:

همسران پیامبر ﷺ

در بخش‌های گذشته، شرح‌حال انسان‌های شریف و بااخلاص از آل‌رسول و یاران آن حضرت را که در بقیع خفته‌اند آوردیم و اکنون به نگارش تاریخ زنانی می‌پردازیم که در خاک بقیع مدفون‌اند؛ مانند همسران پیامبرﷺ و مادران مؤمنان عالم و دختران گرامی آن حضرت، عمه‌های بزرگوار و مادر رضاعی‌اش حلیمه سعدیه که با شیره جانش وجود گرامی رسول الهی را پرورش داد. فاطمه بنت اسد، مادر گرامی امیرمؤمنان، که با دست باکفایتش، کفالت پیامبر خداﷺ را برعهده گرفت و آن حضرت، او را مادر خود می‌نامید! و قبر مادر چهار پسر، شیران حادثه طف و نینوا، امّ البنین که صدای حزین و غمبارش و اشک‌های ندبه‌اش را تا کربلا روانه کرد و زنانی دیگر، همچون امّ ایمن و... که به دلیل عظمت انتساب به پیامبر، خاطره وجودشان را پاس می‌داریم و به یادکرد عظمت‌ها و جایگاه بلندشان می‌پردازیم.

۱. اُمّ سلمه

لازم است پیش از پرداختن به بحث، به این نکته اشاره شود که از میان همسران پیامبر خداﷺ جز خدیجه کبری علیها السلام، همگی از جمله امّ سلمه، در خاک بقیع آرمیده‌اند.

نام امّ سلمه، هند بوده است. او دختر امیّة بن مغیره مخزومی است که کنیه‌اش بر اسمش غالب گردید و به «اُمّ سلمه» شهرت یافت؛ **«أُمّ سَلَمَةَ، اسْمُها هِنْد بِنْت أَبِي أُمیّة الْمُغَـیْرَة المَخْزُومِيّ، غَلَبَتْ عَلَیها کُنیَتَها»**.[۱]

۱. سیرة المصطفی، هاشم معروف الحسنی، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۱۶هـ. ق، ص۱۷۸.

امیة بن مغیره از بخشندگان عرب بوده که به «زاد الرکب» موسوم گشت. مادرش عاتکه، دختر عامر بن ربیعه کنانی است. وی، پیش از همسری پیامبر خداﷺ، همسر ابوسلمة بن عبدالأسد مخزومی بود؛ «**وَكَانَ زَوجُها عَبْدَاللهِ بن عَبْدِ الأَسَدِ المَخْزُومِيّ الذِي هَاجَرَت مَعَهُ**»[۱]؛ «شوهرش عبدالله بن عبدالأسد مخزومی بود که با او هجرت کرد».

اسلام اُمّ سلمه و فضایل و برجستگی‌های او

اُمّ سلمه و شوهرش ابوسلمه، عبدالله بن‌عبد الأسد مخزومی، پیشگام در اسلام و از سابقین مسلمانان صدر اسلام بوده‌اند. آنان در مکه، در خانه ارقم بن ابی‌ارقم، مسلمانی برگزیدند. اُمّ سلمه، ایمان راسخی داشت و در راه ایمان ثابت قدم بود.

اُمّ سلمه زنی شایسته و باکرامت بود که در میان همسران پیامبرﷺ، بعد از خدیجه علیها السلام، بر همه تقدم داشت. وی به اوج کمالات علمی، فکری و معنوی رسید و تا زمانی که زنده بود حرمت پیامبر و خاندانش را نگه می‌داشت و پیوسته در دفاع از حریم ولایت و امامت بود و به حق، لقب «امّ‌المؤمنین» برازنده اوست. پس بدین روی، می‌توان ویژگی‌ها و کمالاتی را برایش برشمرد:

ـ در خردمندی، دانایی و درایت، از زنان نامدار زمان خود بود.

ـ از جمال و زیبایی، بهره‌ای وافر داشت؛ به گونه‌ای که مورد حسد برخی از زنان پیامبر واقع شد.

ـ در مصیبت‌هایی که بر او وارد می‌آمد، نمونه کامل صابران بود.

ـ در شمار حافظان اسرار اهل‌بیت علیهم السلام بود؛ به‌گونه‌ای که کتب علم امیرالمؤمنین علیه السلام و صحیفه فاطمه علیها السلام را در اختیار داشت. وی کتب علم امیرمؤمنان را به امام سجاد علیه السلام و کتب و نوشته‌های اسرار آل محمدﷺ را در هنگام عزیمت امام حسین علیه السلام از مدینه، به ایشان سپرد.[۲]

---

۱. سیرة المصطفی، ص۱۷۸.

۲. کافی، ج۱، ص۲۳۵.

ـ همراه شوهرش عبدالله بن عبدالأسد به حبشه هجرت کرد و از مهاجران نخستین بود.

ـ راویِ روایات فراوان از مهاجرت به حبشه و روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، فاطمه زهرا علیهاالسلام، امام علی، امام مجتبی، امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام است که این روایات در کتب روایی فراوان‌اند؛ به عنوان نمونه، می‌توان از شأن نزول آیه تطهیر یاد کرد که ماجرای خمسه طیّبه و قرارگرفتن ایشان تحت کسای نبوی است، که خود نقلی مفصّل را می‌طلبد.

ـ امانتداری، از خصلت‌ها و ویژگی‌های برجسته او بود؛ چنان‌که علی علیه‌السلام وقتی تصمیم گرفت در عراق اقامت کند، نامه‌ها و وصیت‌نامه‌های خود را به امّ سلمه سپرد تا آن‌گاه که حسن بن علی علیه‌السلام به مدینه برگشت، آنها را به ایشان برگرداند.[1]

آن‌گاه که حسین بن علی علیه‌السلام عازم عراق شد، نامه و وصیت خود را به امّ سلمه سپرد و فرمود: هرگاه بزرگ‌ترین فرزندم آمد و مطالبه کرد، به وی بسپار. پس از شهادت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به مدینه بازگشت امّ سلمه سپرده‌ها را به ایشان بازگرداند.[2]

ـ کفالت و سرپرستی حسنین علیهماالسلام نیز از مسؤولیت‌های مهم او بود؛ چنان‌که در تربیت حسین بن علی علیه‌السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام، علاقه و اصراری عجیب داشت.

البته فضائل وی فراوان است که در ضمن نوشتن، بیشتر معلوم و واضح خواهد شد.

هجرت به مدینه

اُمّ سلمه پس از بازگشت از حبشه به مکه ـ که در جریان هجرت نخستین بدانجا رفته بود ـ به مدینه هجرت کرد. او خود ماجرای هجرتش به مدینه را این‌گونه توضیح داده است:

---

۱. بحارلانوار، ج۲۶، ص۵۰.

۲. همان، ج۴۶، ص۱۸.

هنگامی که تصمیم گرفتیم به مدینه هجرت کنیم، ابوسلمه مرا بر شتر نشانید و فرزندمان سلمه را در دامنم نهاد و مهار شتر را گرفته، راه افتادیم. اقوام و قبیله من بر سر راه ما آمده، به ابوسلمه گفتند: تو اختیار خود را داری ولی نمی‌گذاریم این زن را با خود کوچ دهی و هر روز از شهری به شهری ببری. آنان عنان شتر را از دست شوهرم گرفتند و مرا با فرزندم برگرداندند.

در این هنگام، بستگان ابوسلمه گفتند: حال که همسر او را از وی گرفتید، ما هم رضایت نمی‌دهیم که فرزند وی نزد شما باشد. بدین ترتیب آنان فرزندم را از من گرفتند و ابوسلمه ناگزیر مسیر را به تنهایی، به هدف هجرت طی کرد. پس از این ماجرا، هر روز به ابطح می‌آمدم و از فراق شوهر و فرزندم گریه و زاری می‌کردم. قریب یک سال بدین وضع روزگار گذراندم تا این‌که فردی از بستگانم وقتی وضعم را این‌گونه دید، ناراحت شده به اقوامم گفت: چرا از این بیچاره دست نمی‌کشید و میان او فرزند و شوهرش جدایی افکنده‌اید؟! عشیره‌ام به من گفتند: اگر می‌خواهی نزد شوهرت بروی، آزادی. بستگان ابوسلمه هم فرزندم را به من بازگرداندند و شتری مهیا کردند، سوار شدم و بچه‌ام را در آغوش گرفته، راهی مدینه شدم. درحالی که موجود زنده‌ای جز شترمان همراه ما نبود، رفتم تا به منزل تنعیم رسیدم. عثمان بن طلحه که از بزرگان مکه و کلیددار کعبه بود، وقتی مرا دید پرسید: دختر ابوامیه! به کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم به مدینه نزد شوهرم بروم. پرسید: کسی همراه تو هست؟ گفتم: جز خدا و این طفل، کسی را ندارم. گفت: چگونه پیاده خواهی شد و به تنهایی طی مسیر خواهی کرد؟! از همانجا مهار شتر را گرفت و با من به سوی مدینه روان شد. به خدا سوگند تا جایی که من می‌شناسم، مردی از عرب بزرگوارتر از وی ندیدم! هرگاه به منزلی می‌رسیدیم، شتر را می‌خوابانید و خود در پشت درختی پنهان می‌شد تا من پیاده شوم. آن‌گاه به شتر من رسیدگی می‌کرد و دور دست از ما، در سایه درختی می‌خوابید تا هنگام حرکت. باز شتر را

آماده ساخته، نزدیک من می‌خوابانید و خود در محلی پنهان می‌شد تا من سوار شوم و لباس‌هایم را مرتب کنم. سپس می‌آمد و مهار شتر را می‌گرفت و به راه می‌افتاد و پیوسته این کار را انجام می‌داد، تا نزدیک مدینه. به قریه بنی‌عمرو بن عوف، نزدیکی قبا که رسیدیم، گفت: شوهر تو در این محل است. بر ابوسلمه وارد شدم و عثمان بن طلحه به مکه بازگشت.

اُمّ سلمه همواره می‌گفت:

خانواده‌ای را سراغ ندارم که به اندازه خاندان ابوسلمه در اسلام رنج کشیده باشند و هم‌سفری به بزرگواری و شرافت عثمان بن طلحه ندیده‌ام! گویند این نخستین هودجی بود که از مکه به مدینه هجرت کرد.[1]

اُمّ سلمه در مدینه

اُمّ سلمه، از سال اول تا سال ۶۱ یا ۶۲ هجرت در مدینه بود که این مدت نسبتاً طولانی، دربردارنده وقایع بی‌شماری است، که خود تفصیل فراوانی را طلب می‌کند. اما به‌طور اجمال، بودن وی در مدینه را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد:

الف) تا سال چهارم هجرت که همراه شوهرش، عبدالله بن عبدالأسد بود.

ب) از هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله تا رحلت آن حضرت.

ج) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، تا سال ۶۱ یا ۶۲ هجرت.

این سه دوره، برای اُمّ سلمه آکنده از جریان‌های فراوان است. او حوادث غم‌انگیزی را شاهد بود و اسرار بی‌شماری را با خود داشت؛ غصه‌های رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، فاصله امّت از آرمان‌های نبی رحمت، مظلومیت و غربت زهرای اطهر علیها السلام، مظلومیت علی و خاندان رسالت، شهادت دُردانه رسالت، زهرای مرضیه، غم غربت علی بن ابی‌طالب و شهادت وی و غم مظلومیت حسن و حسین علیهما السلام و... .

---

۱. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج۶، ص۳۴۲.

اُمّ سلمه و ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله

وی تا سال سوم هجرت، در مدینه همراه شوهرش عبدالله بن‌عبدالأسد مخزومی بود که در این سال جنگ اُحد پیش آمد. شوهرش که در جنگ شرکت داشت جراحات فراوانی برداشت و پس از هشت ماه در اثر همان جراحات به شهادت رسید. اُمّ سلمه به هنگام احتضار عبدالله بی‌تابی می‌کرد. عبدالله که هنوز رمقی به تن داشت برای آرام کردن اُمّ سلمه روایتی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد. متن روایت چنین است:

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَصَابَتْ أَحَدَكُمْ مُصِيبَةٌ فَلْيَقُلْ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ اللَّهُمَّ عِنْدَكَ أَحْتَسِبُ مُصِيبَتِي فَأْجُرْنِي فِيها وَ أَبْدِلْنِي بها خَيْرًا مِنْهَا.[1]

هرگاه مصیبتی بر هر یک از شما رسید، این جمله را بگوید: ﴿**إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**﴾، سپس بگوید: بار خدایا! این مصیبت را در راه تو به حساب آوردم. پس به من پاداشی نیکو ده و بهتر از آن را بر من عنایت کن!

امّ سلمه گوید: این جمله را گفتم و دعا کردم، اما فکر می‌کردم بهتر از ابوسلمه کجا نصیبم خواهد شد تا این‌که ابوبکر و عمر از من خواستگاری کردند، اما نپذیرفتم و پس از آنها پیامبرخدا، عمر را به خواستگاری برای خود فرستادند. در پاسخ ایشان گفتم: به پیامبر خدا بگویید:

اولاً: دارای بچه هستم، اگر همسر اختیار کنم، بچه‌هایم بی‌سرپرست خواهند شد.

ثانیاً: از بستگانم کسی حاضر نیست مشکلاتم را برطرف کند.

ثالثاً: زنی غیور و بی‌اندازه حسودم، می‌ترسم که نتوانم از عهده وظایفم برآیم.

پیامبر فرمود: اما فرزندانت را خود سرپرستی خواهی کرد و فامیل و بستگانت حاضر باشند یا غایب، با پیشنهاد من مخالفت نخواهند کرد. در موضوع حسادت تو، دعا می‌کنم تا خداوند از دلت ریشه‌کن سازد. وقتی جواب رسول خدا به ام‌سلمه رسید،

---

۱. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج۱، ص۲۱۸.

به پسر بزرگش عمر، که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود گفت: برخیز و مرا به ازدواج پیامبر درآور و چنین شد و ازدواج در سال چهارم هجرت، در ماه شوال واقع گردید.[۱]

روایتگر آیه تطهیر

اُمّ سلمه، روایت‌گری با فضیلت بوده که از او روایات فراوانی در زمینه‌های گوناگون نقل گردیده است. برای نمونه، اشاره می‌کنیم که وی اولین روایتگر آیه تطهیر است.

در منابع تاریخی و روایی نقل شده است روزی که آیه تطهیر بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد، آن حضرت در خانه اُمّ سلمه بودند که جبرئیل آمد و آیه تطهیر را آورد. به دلیل اهمیتی که دارد، مختصری درباره‌اش توضیح دهیم:

از احادیث مشهور میان عامه وخاصه، حدیث کِسا است. این حدیث در کتب شیعه و اهل‌سنت به طرق و اسانید مختلف نقل گردیده و آن چنین است که:

روزی پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام در خانه اُمّ سلمه بودند. آن حضرت عبایش را بر سر خود و آن چهار نور تابنده افکندند و چنین دعا کردند:

اللَّهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.

خدایا! اینان اهل بیت من هستند. ناپاکی‌ها را از آنان بزدای و ایشان را به کمال طهارت پاکیزه‌شان فرما!

پس از این بود که جبرئیل فرود آمد و آیه ۳۳ سوره احزاب؛ یعنی آیۀ تطهیر را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواند:

﴿**إِنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**﴾ (احزاب: ۳۳)

همانا خداوند خواسته است تا پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و از هر ناپاکی مصونتان دارد.

علی بن موسی الرضا علیه‌السلام این حدیث را از طریق اُمّ سلمه، از پدرانش این‌گونه روایت می‌کند:

---

۱. اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج۱، ص۴۰ و ج ۶، ص۳۴۲.

اُمّ سلمه گفت: آیه تطهیر در خانه من و در روزی که پذیرایی پیامبرﷺ با من بود نازل شد. آن حضرت، فاطمه و علی و نیز حسن و حسین علیهم‌السلام را فرا خواندند و جبرئیل هم آمد. پیامبر کسای (عبای) خیبری را برایشان پوشانید و سپس عرضه داشت: «خدایا! اینان خانواده من هستند. خدایا! پلیدی را از ایشان دور ساز و پاکشان فرما! جبرئیل عرض کرد: ای محمد! من هم از شمایم؟ فرمود: آری جبرئیل تو از مایی. من هم گفتم: یا رسول الله! من هم از شمایم؟ فرمود: تو به خیر و سعادتی و از زنان رسول خدایی. جبرئیل آیه تطهیر را خواند: ﴿**إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**﴾.[1]

روایاتی دیگر از اُمّ سلمه

عبدالرحمان بن عوف بر اُمّ سلمه وارد شد و پرسید: مادرم! از زیادتی و فراوانی اموالم بیمناکم؛ زیرا اموال و ثروت من از همه قریش افزون‌تر است. می‌ترسم در آخرت باعث هلاکتم شود. اُمّ سلمه گفت: فرزندم! انفاق کن. از پیامبرخداﷺ شنیدم که فرمود: بعضی از اصحاب و یاران من، به جهت کارهایی که انجام می‌دهند، پس از مرگشان مرا نخواهند دید. عبدالرحمان بن عوف، ماجرا را بر عمر بن خطاب نقل کرد. عمر بی‌درنگ نزد اُمّ سلمه آمد و گفت: مادر! شما چنین مطلبی را از پیامبرﷺ شنیده‌اید؟ گفت: آری. پرسید: آیا من از آنانم؟ فرمود: نمی‌دانم، اما پس از تو هم کسی را اطمینان نمی‌دهم که از این افراد نباشند.[2]

اُمّ سلمه، روایتگر حدیث رد شمس، حدیث غدیر، صحیفه امامت، شهادت علی علیه‌السلام، شهادت فاطمه زهرا علیهاالسلام، حدیث اخوت پیامبر با علی، حدیث یوم الرّزیه، حدیث طیر، حدیث ناکثین و قاسطین و مارقین و احادیث فراوان دیگری است که در متون و منابع تاریخی و روایی موجودند.

---

۱. بحارالانوار، ج۹، ص۳۹.
۲. همان.

اعتراض اُمّ سلمه به ابوبکر

وقتی حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پیامبر ﷺ خطبه جامع خود را در مسجد مدینه، در حضور خلیفه ایراد کرد، اُمّ سلمه از جا برخاست و با این بیان بر ابوبکر اعتراض کرد و این‌گونه سخن گفت:

ای ابوبکر! آیا چنین گفتاری درباره شخصی مانند فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر ﷺ سزاوار است؟! به خدا سوگند که او حوریه‌ای است به صورت بشر. او در دامان پرهیزکاران تربیت شد و پیوسته در حمایت فرشتگان بود و در دامان مادرانی پاک و طاهر نشو و نما کرد. او بهترین تربیت یافته در بهترین دامن و پاک‌ترین آن است. آیا گمان می‌کنید که پیامبر ﷺ میراثش را بر او حرام شمرد و به وی اعلام نکرد؟! با آن‌که خداوند به آن پیامبر رحمت دستور داد؛ ﴿وَأَنْذِرْ عَشيرَتَكَ الأَقْرَبينَ﴾؛ «و بترسان خویشاوندان نزدیکت را». یا آنکه تصور می‌کنی پیامبر به فاطمه اطلاع داد و او مخالفت امر پدر کرد و آنچه را که حق ندارد مطالبه می‌کند؟! با آنکه او به گفته پیامبر بهترین زنان و اسوه آنان و مادر سید جوانان و هم‌پایه مریم، دختر عمران است! به خدا سوگند، پیامبر از سرما و گرما بر زهرا نگران بود! پیوسته دست راستش را بالین وی و دست چپش را بالاپوش قرار داده بود. ابوبکر! دست نگه‌دار؛ زیرا پیامبر کارهای شما را می‌بیند و روزی را که بر خدا وارد می‌شوی به خاطر بیاور. وای بر شما، به زودی نتیجه رفتارتان را خواهید دید. ابوبکر جهت این اعتراض حقوق امّ سلمه را به مدت یک‌سال از بیت المال قطع کرد.[۱]

اعتراض به عایشه

در کتب و مطاوی تاریخی آمده است: هنگام اراده عایشه بر خروج علی بن ابی‌طالب علیه السلام او را منع کرد و ماجرای پیش‌بینی پیامبر ﷺ بر پارس‌کردن سگ‌های حوأب

۱. بحارالانوار، ج۹، ص۸۴.

در منطقه عراق علیه یکی از همسرانش را به او گوشزد نمود که نقل این حادثه را به موقع و جای خود وا می‌نهیم و از ذکرش خودداری می‌کنیم. البته پس از این منع و عدم تأثیر در عایشه (اُم‌المؤمنین) مجدداً به وی نامه نگاشته و فضیلت علی علیه‌السلام و منع زنان از جنگ و عدم شرکت در این حادثه انحرافی را به او گوشزد نموده است.

نامه اُمّ سلمه به علی علیه‌السلام

پس از آنکه عایشه و طلحه و زبیر با جمعیتی کثیر به طرف بصره حرکت کردند، اُمّ سلمه موضوع را به وسیله نامه‌ای به علی علیه‌السلام اطلاع داد و چنین نگاشت:

همانا طلحه و زبیر و پیروان آنان که پیروان گمراهی‌اند تصمیم دارند که عایشه را با خود همدست نموده، بر ضدّ تو قیام کنند و به طرف بصره حرکت کرده‌اند و عامر بن کریز هم با آنها است و بهانه‌شان این است که عثمان مظلوم کشته شده و خود را خون‌خواه وی می‌دانند! خداوند با قدرت و نیروی خود، آنها را کفایت خواهد کرد. اگر خدا ما را (زنان را) از خروج و حضور در میدان جنگ باز نداشته بود و امر به نشستن در خانه نفرموده بود، من هم به یاری و کمک شما قیام کرده و با شما هم دست می‌شدم، اما فرزندم عمر بن ابوسلمه که او را با جانم یگانه می‌دانم به خدمت شما می‌فرستم. نسبت به او نیکی کنید. عمر فرزند ام‌سلمه بر علی علیه‌السلام وارد شد. حضرت مقدمش را گرامی داشت و او در تمام جنگ‌ها در رکاب حضرتش حاضر بود و زمانی هم او را حاکم بحرین نمود و به یکی از پسر عموهایش نوشت که شنیدم عمر بن ابوسلمه شعر هم می‌سراید، از اشعار او برایم بفرست. اشعاری در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای حضرت فرستاد که آغازش چنین است:

جَزَتْكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَرَابَةً   رَفَعْتَ بها ذِكْرِي جَزَاءً مُوَفَّراً

خداوند پاداشت دهد ای امیرمؤمنان، از نظر خویشاوندی پاداش بزرگی که با آن نام مرا بلند ساختی.[1]

۱. بحارالانوار، ج۸، ص۴۰۰.

اُمّ سلمه، انیس و همدم فاطمه ؊

بعد از وفات حضرت خدیجه ؊، سرپرستی فاطمه زهرا ؊ توسط پیامبر ﷺ به اُمّ سلمه سپرده شد و او توانست ضمن سرپرستی از دختر پیامبرخدا ﷺ و کوثر رسالت، انس و الفتی با وی بیابد که تا آخرین سال‌های حیاتش موجب پرباری فکر و اندیشه و موجب تقوا و رستگاری او شود. امسلمه به واسطه این ارتباط، به گنجینه‌ای گرانسنگ از روایات، معارف و افکار والای الهی دست یافت و بدین‌روی، امسلمه روایات فراوانی را از فاطمه زهرا ؊ نقل نموده که در کتب تاریخی و روایی مضبوط است.

اُمّ سلمه و خواب پیامبر خدا ﷺ

اُمّ سلمه، که همواره به دفاع از خاندان رسالت می‌پرداخت، علاقه فراوانی به حسین بن علی ؇ داشت. او و برادرش حسن ؇ را دو سبط از اسباط و دو دُردانه پیامبر ﷺ می‌شمرد. اسرار فراوانی درباره آنان از جدشان و از پدرشان علی و مادرشان فاطمه نقل می‌کرد. شیشه تربت را که پیامبر ﷺ به وی سپرد، در دست او بود که در ماجرای شهادت حسین بن علی ؇، اسرار الهی بر وی مکشوف گردید. او در شب شهادت امام شهیدان؛ حسین بن علی ؇، پیامبر ﷺ را در خواب می‌بیند و...

ابن عباس گوید:

در خانه خوابیده بودم که ناگهان صدای شیونی از خانه اُمسلمه شنیده شد. من به خانه اُمسلمه رفتم. مردم مدینه؛ زن ومرد به سوی خانه امسلمه هجوم آوردند. پرسیدم: اُمالمؤمنین! این ناله و فریاد و استغاثه چیست؟ او پاسخی نداد ولی به سمت زن‌های بنی‌هاشم رفت و به آنان فرمود: ای دختران عبدالمطّلب، کمکم کنید و با من بگریید. به خدا سوگند آقای شما، سید جوانان بهشت، سبط پیامبرخدا، حسین بن علی را کشتند! پرسیدم: ای مادر مؤمنان، این خبر را از کجا دانستی؟

فرمود: الآن درخواب پیامبرخدا را آشفته، افسرده وغمگین دیدم، سبب پرسیدم، فرمود: در این روز، حسین فرزندم و اهل بیت او را کشتند. مشغول دفن ایشان بودم،

این ساعت از دفنشان فارغ شدم که صورتم چنین است. از خواب بیدار شـدم. گویـا هیچ نفهمیدم و عقل و هوش از سرم رفته بود که ناگهان به سراغ تربت حسـینعليه‌السلام ـ که جبرئیل برای پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله آورده و ایشان به من سپرده بودندـ رفتم، دیـدم خـون تازه از شیشه جوشید و اکنون دانستم، طبق خبری کـه پیامبرخـداصلى‌الله‌عليه‌وآله بـه مـن داده بودند، حسین در کربلا به شهادت رسیده است. ام‌سـلمه از آن خـون گرفـت و بـه صورت مالید و آن روز را روز نوحه و ماتم قرارداد تا این‌که خبر رسید همـان روز حسین بن علیعليه‌السلام به شهادت رسیده است.[1]

این حدیـث، از احـادیث مشهور و مسانیـد روایـی شیعه است که البتـه مثـل آن تربـت را خود ابی‌عبداللهعليه‌السلام نیز به ام سلمه داده و به او فرموده است: «این را هم با آنچه جدم به تـو سپرده نگهداری نما، هر وقت هر دو به خون مبدل گشت، بدان که شهید شده‌ام».[2]

وفات اُم‌سلمه و دفن در بقیع

اواخر عمر ام‌سلمه، همزمان است با آمدن بشـیر بـن جـذلم بـه مدینـه و دادن خبـر شهادت امام حسینعليه‌السلام و یارانش و بدینسان؛ چنان‌که تـاریخ‌نگـاران نگاشـته‌انـد، اهـالی مدینه وقتی از شهادت امام حسینعليه‌السلام آگاهی یافتند، پـس از چنـد روز، بـا وفـات مـادر مؤمنان، ام‌سلمه مواجه شدند. بنابراین، ام‌سلمه فرصتی یافت تا بر شهادت شهیدان کربلا و جگرگوشه پیامبر رحمت، حسین بن علیعليه‌السلام نوحه‌سرایی کند. در نتیجـه بـا قاطعیـت می‌توان گفت که رحلت و وفات وی در سال ۶۱ هـ.ق، پـس از واقعـه جانگـداز کـربلا روی داده است. او به هنگام وفات، ۹۱ سال سن داشته است.

ابوهریره با حضور امیر مدینه بر جنازه اُم‌سلمه نمـاز گـزارد و دو فرزنـدش، عمـر و سلمه، او را در بقیع کنار مقابر دیگر همسران پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله به خاک سپردند.[3]

---

۱. بحارالانوار، ج۱۰، ص۲۵۲.
۲. همان، ص۱۷۵.
۳. وفاء الوفا، ج۳، صص۹۱۱ و ۹۱۲.

۲. عایشه، دختر ابوبکر بن ابی‌قحافه

عایشه، دختر ابی‌بکر بن ابی‌قحافة بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن مرّة بن کعب ابن لؤی، ملقّب به «اُم‌المؤمنین» و مادرش رومان، دختر عامة بن عویمر است. وی در سال چهارم بعثت در مکه از مادرش رومان، در خانه ابی‌بکر بن ابی‌قحافه، متولد شد.

عایشه و مسلمانی

عایشه در خانه ابوبکر، با آیین مسلمانی آشنا گردید و طبق قاعده، به سنت مسلمانی نشو و نما یافت و بر این اساس با رویکرد مسلمانی متولد گردید و اسلام را با علاقه‌ای درونی، آیین خود قرار داد.

ازدواج پیامبر خدا ﷺ با عایشه

به گفته و نقلی که از خود عایشه وجود دارد، پیامبر ﷺ با ایشان در سال دهم بعثت، ازدواج کرده‌اند. البته زندگی رسمی عایشه با آن حضرت هشت یا ده ماه پس از هجرت، در ماه شوال، در مدینه آغاز گردید.

پیامبر ﷺ پیش از هجرت در ماه شوال، عایشه را به عقد خود درآورد و خانه‌ای را با اساس‌البیت که در حدود پنجاه درهم قیمت داشت صداقش قرار داد و ده ماه پس از هجرت به مدینه، زفاف انجام گردید.[1]

پیامبر ﷺ پس از وفات حضرت خدیجه علیها السلام، با وساطت خوله بنت حکیم بن اوقص، همسر عثمان بن مظعون و با خواست پدرش ابوبکر، عایشه را با مهریه چهارصد درهم، به عقد خود در آورد و چنان‌که اشاره شد زندگی رسمی آن حضرت با عایشه، پس از هجرت به مدینه و هشت ماه یا ده ماه توقف در آن شهر، آغاز گردید.

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۶۳.

عایشه در خانه پیامبرﷺ

عایشه، تا هنگام رحلت پیامبرﷺ در کنار او و در خانه‌اش بود و دوران پرنشاط زندگی‌اش را در کنار آن حضرت سپری کرد. شاهد نزول آیات فراوان وحی بر پیامبرﷺ و شاهد حوادث، رنج‌ها، تلاش‌ها، کامیابی‌ها و ناکامی‌های فراوان مسلمانان و در رأس آنها، پیامبر گرامی اسلامﷺ بوده است.

عایشه، راوی احادیث نبوی

طبق معمول، عایشه با ذهن بازی که داشته و شاهد حوادث فراوان بوده و چند سالی را در مجالست و همنشینی پیامبرﷺ سپری کرده، احادیث فراوانی را از آن حضرت، هم شنیده و هم نقل کرده است. برای نمونه، چند حدیث را از او نقل می‌کنیم:

۱. «هرگاه پیامبرخداﷺ از سفر می‌آمد، زیر گلوی فاطمه را می‌بوسید و می‌فرمود: بوی بهشت را از وجود او استشمام می‌کنم».

۲. پیامبر فرمودند: «**فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاها فَقَدْ آذَانِي**»؛ «فاطمه پاره تن من است، هرکه او را آزار دهد، مرا آزرده است».

۳. «از پیامبرخداﷺ شنیدم که می‌فرمود: علی بن ابی‌طالب بهترین افراد بشر است. هرکس مقام و منزلت او را نادیده بگیرد، راه کفر و الحاد را پیشه کرده است».

ابن سعد، بخاری، ذهبی وحاکم نیشابوری نوشته‌اند: عایشه گوید حضرت زهراعليها السلام هنگام رحلت پیامبرﷺ پیش آن حضرت رفت و پیامبر به وی چیزی گفت که فاطمه گریان شد و سپس چیزی فرمود که این بار حضرت زهرا خندان شد! عایشه می‌افزاید: دلیل این کار را از وی جویا شدم. حضرت فاطمه در این هنگام گفت: راز رسول الله را فاش نمی‌کنم. بعد از رحلت حضرت رسول، بار دیگر همان پرسش را تکرار کردم، فاطمهعليها السلام در پاسخ گفت: پیامبر فرمود: جبرئیل هر سال یک بار بر من نازل می‌شد تا قرآن را عرضه کند، ولی امسال دو بار نازل شد؛ چرا که مرگم نزدیک است! من از این

سخن گریستم. حضرت پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ «**أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الأُمَّةِ؟**»[1]؛ «آیا راضی نیستی که سرور زنان امت من یا سرور زنان عالم باشی؟».

ابن حجر عسقلانی در مسند خود ۱۰۸۱ حدیث از عایشه گرد آورده که به «مسند عایشه» معروف گردیده است. احادیث گردآمده در این مجموعه از ابن حجر، بر پایه مسند احمد بن حنبل و فرزندش عبدالله فراهم آمده است. ترتیب روایات براساس ترتیب الفبایی نام راویان از عایشه می‌باشد. این اثر از جهت موضوعی چنان‌که در فهرست پایان کتاب آمده، شامل تمامی ابواب فقه و سایر معارف است.[2]

و از این نوع جمع‌آوری‌ها فراوان است؛ مانند موسوعة امّ المؤمنین، عبدالصبور شاهین یا مانند الاجابة لایراد ما استدرکته عایشة علی الصحابة، الزرکشی، دمشق، مطبعة الهاشمیة، ۱۹۳۹م. که نود حدیث را از عایشه آورده که بر سی تن از صحابه ایرادات بزرگی را وارد کرده و آنها را توبیخ نموده است.

در هرحال، نوع زندگی عایشه و مدّت ۱۰ سال را که در حضور پیامبر ﷺ بوده، نمی‌توان انکار کرد و از نظر دور داشت که بایستی روایات فراوانی را نقل نموده باشد و چنین هم هست.

تنزیه عایشه در قرآن در جریان افک

از داستان‌هایی که در آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره نور آمده، داستان پر ماجرای افک است (یعنی تهمت ناروا به عایشه امّ المؤمنین) که از سوی منافقان این تهمت زده شد که در نتیجه، قرآن مجید، عایشه، همسر پیامبر گرامی اسلام را پاک و منزّه شمرده، اصل ماجرا از دیدگاه اهل‌سنت و شیعه چنین است.

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص۱۳۰؛ مستدرک، حاکم، ج۱، ص۱۵۱.

۲. ر.ک: مسند عایشه، ابن حجر عسقلانی، تحقیق: ابومطیع عطاء ابن عبدالله عبدالغفار، مکتبة النساء، قاره، ۱۴۱۶ه.ق/ ۱۹۹۵م، ص۱.

از دیدگاه اهل‌سنت

عایشه گوید: هرگاه پیامبرﷺ می‌خواست عازم سفری شود، در میان همسران خود قرعه می‌انداخت پس به نام هرکس که می‌افتاد او را با خود می‌برد. در جنگ بنی‌المصطلق که در سال پنجم هجرت رخ داد، قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر همراه شدم. چون آیه حجاب نازل شده بود، در هودجی پوشیده بودم، جنگ به پایان رسید و ما بازگشتیم، من در بازگشت در هودجی بودم و صفوان شترم را می‌راند و این موجب شد تا عبدالله بن ابی‌سلول ما را به تهمتی بزرگ متهم کند. وارد مدینه که شدیم، مردم پیرامون آن تهمت سخن می‌گفتند، یک ماه در بستر بیماری افتادم، پیامبر در این یک ماه به من بی‌اعتنا بود، این بی‌اعتنایی رنجم می‌داد. گاه می‌آمد و سلامی می‌کرد و گاه می‌گفت: «**كَيْفَ تِيكُمْ**» جریانت چگونه است؟ و برمی‌گشت. این سخن پیامبر مرا بیشتر نگران می‌کرد. اما نمی‌دانستم چه نسبت زشتی به من داده‌اند. شبی مادر مسطح را دیدم، گفت: هلاک باد مسطح! گفتم: چرا؟ آیا مردی را که در جنگ بدر شرکت کرده دشنام می‌دهی؟ مادر مسطح گفت: آیا ساده و بی‌اهمیت می‌شماری تهمتی را که به تو زده‌اند؟ گفتم چه تهمتی؟ ماجرا را گفت و گفت: اولین بار این تهمت را مسطح برای من نقل کرده، با شنیدن این خبر، مریضی‌ام شدت یافت، به پیامبر عرض کردم:

أَتَأْذَنُ لِي أَنْ آتِيَ أَبَوَيَّ... فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللهِﷺ فَجِئْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لأُمِّي، يَا أُمَّتَاهْ! مَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ؟ فَقَالَتْ أَيْ بُنَيَّةُ هَوِّنِي عَلَيْكِ فَوَاللهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّها وَ لَهَا ضَرَائِرُ إِلاَّ كَثَّرْنَ عَلَيْها قَالَتْ: قُلْتُ سُبْحَانَ اللهِ أَوَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا قَالَتْ فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لاَ يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلاَ أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ ثُمَّ أَصْبَحْتُ أَبْكِي... [1]

آیا اجازه می‌دهید به خانه پدرم بروم؟ پیامبر به من اجازه دادند. نزد پدر و مادرم

---

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج۴، ص۴۷۶.

رفتم. به مادرم گفتم: مردم چه می‌گویند؟ مادرم گفت: نگران مباش، زنی را که شوهرش او را دوست دارد، هووهایش زیاد نسبت به او تهمت می‌زنند، تا صبح گریستم و چشمم به خواب نرفت و... .

و بالأخره اهل سنت، نقل می‌کنند که در این جریان، آیات ۱۱ تا ۱۷ سوره نور نازل شد و امّ المؤمنین عایشه، تنزیه گردید.

آیات افک از دیدگاه شیعه

نقل شیعه در مورد آیات افک، همسویی کامل و دقیقی با روایات اهل سنت دارد و تمام بزرگان و عالمان شیعه، عایشه را منزّه از تهمت ناروایی که به وی، به عنوان «امّ المؤمنین و همسر پیامبر گرامی اسلام» زده‌اند، مبرا کرده و او را پاک می‌دانند؛ چنان‌که صریح آیات کریمه قرآن است. البته داستان افک را برخی از شیعیان درباره ماریه دانسته و گفته‌اند که این واقعه اصلاً درباره عایشه نیست تا خدای ناخواسته اتهامی به ایشان وارد شود. ما برای پرهیز از اطناب و تفصیل، از نقل ماجرا خودداری می‌کنیم.

تنزیه عایشه از سوی شیعه

عموم شیعیان عایشه را منزه شمرده و تهمت یاد شده را مردود می‌دانند و معتقدند که اهانت به ایشان حرام است و دامن وی را از چنین نسبت‌هایی مبرا شمرده‌اند. علمای بزرگ شیعه بر این عقیده‌اند که تهمت به هر یک از زنان پیامبرﷺ، از جمله عایشه حرام است. جا دارد در این مورد به فتوای رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای اشاره شود.

وقتی فردی به نام یاسر الحبیب، طلبه جوان کویتی سخنان توهین‌آمیزی را نسبت به عقاید برادران اهل سنت مطرح ساخت، این ماجرا باعث شد که برخی از مقام معظم رهبری استفتا کنند و نظر ایشان را جویا شوند. فردی که استفتا نموده، از معظم‌له خواسته است که نظرشان را در این زمینه مرقوم فرمایند و معظم له این‌گونه مرقوم فرموده‌اند:

اهانت به نمادهای برادران اهل سنت؛ از جمله اتهام‌زنی به همسر پیامبر اسلام (عایشه) حرام است. این موضوع، شامل زنان همه پیامبران به ویژه سید الأنبیا، پیامبر اعظم، حضرت محمدﷺ می‌شود.[1]

البته ناگفته نماند که یاسر الحبیب، علاوه بر عقاید برادران اهل سنت، به عقاید شیعه هم اهانت کرده است، به خصوص به تقیه که مورد وفاق عقاید شیعی است تاخته و آن را مانع بزرگی بر سر راه پیشرفت اسلام دانسته است. چنین می‌نماید که این فرد، خود مشکوک است و ظاهراً از دشمنان تأثیر می‌گیرد.

نگاهی به آیات افک

﴿إِنَّ الَّذینَ جاؤُ بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الإِثْمِ وَ الَّذي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذابٌ عَظيمٌ﴾ (نور: ۱۱)

مسلّماً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند، گروهی (متشکّل و توطئه‌گر) از شما بودند اما گمان نکنید این ماجرا برای شما به زیان شما است، بلکه خیر شما در آن است. آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند، دارند و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت، عذاب عظیمی برای اوست!

﴿لَوْ لاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قالُوا هذا إِفْكٌ مُبِينٌ﴾ (نور: ۱۲)

چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به کسی که از خودشان بود، گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغ بزرگ آشکاری است.

﴿لَوْ لا جاءُو عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَداءِ فَأُولئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكاذِبُونَ﴾ (نور: ۱۳)

---

۱. استفتاء از مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰هـ.ش.

چرا چهار شاهد بر آن نیاورند و هنگامی که گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغگویان‌اند.

﴿وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيما أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور: ۱۴)

و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت، شامل حال شما نمی‌شد، به‌خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می‌رسید.

و در آخر قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَعِظُكُمُ اللهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ «خداوند اندرزتان می‌دهد که اگر ایمان دارید، هرگز چنین کاری را تکرار نکنید». (نور: ۱۷)

البته در تاریخ، حوادث فراوانی درباره عایشه، بعد از رحلت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که برای پرهیز طول کلام، از آن خودداری می‌کنیم.

پاسخ به ندای الهی و دفن در بقیع

ابن خلکان می‌نویسد: «عایشه در زمان سلطنت معاویه، در سال ۵۸ هجری و در سن ۶۷ سالگی در گذشت و در بقیع مدفون گردید».[۱]

عایشه، همچون پدرش ابوبکر شبانه به خاک سپرده شد.

امام بخاری و غیر او، به سندی اشاره می‌کنند که براساس آن، عایشه اُمّ المؤمنین به عبدالله بن زبیر وصیت کرد؛ «**ادْفِنِّي مَعَ صَوَاحِبِي بِالبَقِيعِ**».[۲]

حاکم در المستدرک به نقل از هشام بن عروه می‌نویسد: «مادر مؤمنان در شب روز سه‌شنبه درگذشت و ابوهریره برجنازه‌اش نماز گزارد».[۳]

۱. وفیات، ابن خلکان، ج۳، ص۱۶.
۲. المستدرک علی الصحیحین، ج۴، ص۴.
۳. همان، ص۵.

۳. حفصه، دختر عمر بن خطاب

حفصه، دختر عمر بن خطاب، همسر گرامی پیامبرخداﷺ است. مادرش، زینب دختر مظعون، خواهر عثمان بن مظعون می‌باشد. وی پیش از ازدواج با پیامبرﷺ، همسر خنیس بن حذافة سَهمی بوده که درباره شخصیت ایشان در نوشتارهای آغازین، توضیح مفصّل دادیم. خنیس که در گذشته از او یاد کردیم، در سال سوم هجرت در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد و پیامبرخداﷺ بر وی نماز گزارد.

پس از گذشت زمان عدّه، عمر نزد ابوبکر آمد و ازدواج با حفصه را به وی پیشنهاد کرد. ابوبکر پاسخی نداد. وی همچنین از عثمان خواست تا حفصه را به ازدواج خویش در آورد، عثمان هم گفت: فعلاً قصد ازدواج ندارم. ... پیامبرﷺ دستور داد تا حفصه را برای حضرتش خواستگاری کنند و دخترش اُم‌کلثوم را به عقد عثمان در آورد. این ازدواج در سال سوم هجرت واقع شد... پس از این داستان، ابوبکر به عمر گفت: از من دلگیر نباش، زیرا شنیده بودم که پیامبرﷺ حفصه را نام می‌برد و نمی‌خواستم راز آن حضرت را فاش سازم... .[۱]

حفصه و داستان تحریم

پیامبر خداﷺ هر روز صبح بعد از نماز، به خانه یک‌یک همسرانش می‌رفتند و از آنان دلجویی می‌کردند. یکی از روزها برای زینب بنت جحش ـ که علاقه فراوانی به آن حضرت داشت ـ ظرف عسلی بردند. آن روز زینب مانند همیشه از پیامبرﷺ خواست بنشینند و از عسل تناول نمایند و در نتیجه توقف حضرت در خانه وی طولانی‌تر شد. این مسأله بر حفصه و عایشه گران آمد. بار دیگر آن دو تصمیم گرفتند از پیامبرﷺ اظهار نگرانی و گله کنند که گویا معافیر[۲] خورده‌اند و بوی دهانشان نامناسب است!

۱. اسدالغابة، ج۵، ص۴۲۵.

۲. معافیر، صمغ و شیره درختی است در حجاز به نام عرفط که بوی نامناسبی دارد و اگر زنبور عسل هم روی آن بنشیند، عسل به دست آمده از آن، بو خواهد داد!

حضرت وقتی نزد آنها رفت، این سؤال را طرح کردند. در پاسخشان فرمود: نـه، معـافیر نخورده‌ام، بلکه زینب به من عسل داده اسـت. حفصـه گفـت: بایـد زنبـور عسـل روی درخت معافیر نشسته باشد که چنین ناخوشایند است! لـذا پیـامبر صلی الله علیه و آله بـرای خوشـنودی ایشان عسل را بر خود تحریم نمودند. پس از ایـن تحـریم بـود کـه آیـات زیـر بـر آن حضرت نازل گردید:

﴿يا أَيُّها النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضاتَ أَزْواجِكَ وَ اللَّهُ غَفُـورٌ رَحِـيمٌ﴾ (تحریم: ۱)

ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حـلال فرمـوده، بـه خـاطر جلـب رضـایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به ایشان فرمودند: این را بر کسی فاش مسـازید، امـا آنهـا بـه ایـن تعهد وفا نکردند و راز پیامبر صلی الله علیه و آله را فـاش سـاختند و آن خبـر را در میـان مـردم انتشـار دادند. خداوند به وسیله جبرئیل، پیمان‌شکنی آنها را بـه پیـامبر صلی الله علیه و آله اطـلاع داد و آنهـا را تهدید به مجازات فرمود و به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه را که بر خود حرام کـرده‌ای حـلال است و می‌توانی استفاده کنی و آیه توبیخ آنها چنین است:

﴿وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى بَعْضِ أَزْواجِهِ حَديثاً فَلَمَّا نَبَّـأَتْ بِـهِ وَ أَظْهَـرَهُ اللهُ عَلَيْـهِ عَـرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَـنْ أَنْبَـأَكَ هـذا قـالَ نَبَّـأَنِيَ الْعَلـيمُ الْخَبيرُ﴾ (تحریم: ۳)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیـامبر یکـی از رازهـای خـود را بـه بعضـی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که آن را افشا کـرد و خداونـد پیـامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: «چه کسی تـو را از ایـن راز آگاه ساخت؟» فرمود: «خداوند عالِم و آگاه مرا با خبر ساخت!

سپس این آیه برای آنها نازل گردید.

﴿إِنْ تَتُوبا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ﴾ (تحریم: ۴)

اگر شما دو همسرِ پیامبر، از کار خود توبه کنید (به نفع شما است؛ زیرا) دل‌هایتان (از یاد حق) منحرف شده و اگر بر ضدّ او هم‌داستان شوید (کاری از پیش نخواهید برد)؛ زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

البته برخی از مفسران، نظیر طبرسی در مجمع البیان، مطلب را به‌گونه دیگری نقل کرده‌اند؛ چنان‌که طبرسی نوشته است:

یکی از روزهایی که نوبت پذیرایی پیامبرﷺ با حفصه بود، به اتاق وی رفت، حفصه اظهار داشت با پدرم کاری دارم، اجازه دهید به خانه پدرم بروم. حضرت هم اجازه دادند. هنگامی که اتاق خلوت شد، پیامبر به سراغ ماریه قبطیه فرستاد و در اتاق حفصه با وی همبستر گردید. حفصه که از خانه پدر بازگشت، در را بسته دید! پشت در نشست تا در باز شد. رسول خداﷺ درحالی که عرق از جبین مبارکش می‌ریخت، از اتاق بیرون آمد. حفصه ماریه را نیز در اتاق خود مشاهده کرد. حفصه پرخاش کرد: آری، برای چنین منظوری به من اجازه دادی و گرنه اجازه نمی‌دادی! کنیز خود را به خانه آوردی در روزی که مخصوص من است. آن هم در بستر من با وی همبستر گشته و احترام مرا ریختی؟! پیامبرﷺ برای اینکه صدای او را کوتاه کند و جار و جنجالی به راه نیفتد، فرمود: خاموش باش، برای رضا و خشنودی تو ماریه را بر خود حرام کردم، ولی این مطلب، نزد تو امانت باشد و به کسی باز مگو. در این هنگام بود که سوره تحریم نازل گردید.[1]

تهدید الهی به حفصه و عایشه

در ماجرای این فاش‌سازی خبر، خداوند متعال در سوره تحریم آنان را به طلاق تهدید کرده و اینکه همسرانی مؤمن، صالح، عابد، و بکر روزی‌اش خواهد کرد:

---

۱. مجمع البیان، ج۱۰، ص۳۱۳.

﴿عَسى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكاراً﴾ (تحریم: ۵)

ای همسران پیامبر، اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کننده، عابد، اهل هجرت؛ زنانی غیر باکره و باکره.

و بدین‌صورت، خداوند آنان را تهدید به طلاق نمود؛ تهدیدی که برای هر زنی بدترین تهدید و خبر و ناخوشترین ماجرای زندگی است.

سیوطی در درّ المنثور از ابن عباس نقل نموده است:

عمر بن خطاب به ابن عباس گفت: بعد از این ماجرا پیامبر از همسرانش کناره‌گیری کرد و ماریه را به مشربه امّ ابراهیم فرستاد و خود نیز برای مدتی در آنجا اقامت گزید.[1]

تجمّل‌گرایی حفصه

همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ به ویژه حفصه ـ از آن حضرت چیزهایی را مطالبه می‌کردند و گرایش به تجمل و زینت‌های دنیایی داشتند تا جایی که گاهی این مطالبات به بگو مگو منتهی می‌شد؛ به حدّی که روزی میان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حفصه، مشاجره و نزاعی طولانی روی داد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به حفصه فرمودند: اگر مایلی، کسی را میان خود حَکَم قرار دهیم. حفصه گفت: آری باید چنین شود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فردی را به سراغ عمر فرستادند، چون وارد شد، به حفصه فرمودند: حرف بزن و ادعای خود را بگو، حفصه اظهار داشت: شما سخن بگویید و راست بگویید. عمر با شنیدن این جمله، سیلی محکمی به صورت دخترش نواخت، همین‌که سیلی دوم را زد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: عمر! دست نگهدار، سپس عمر به دخترش گفت: پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جز کلمه راست نمی‌گوید. اگر در

---

۱. درّالمنثور، ج۶، ص۲۴۳.

محضر پیامبرﷺ نبود، تو را آن قدر می‌زدم که بمیری. با همه اینها حفصه و همراهانش دست از گفته و تقاضای خود برنداشتند و پیامبرﷺ یک ماه تمام در یک اتاق کوچک، تنها و دور از دسترس زنان به سر برد، تا اینکه آیات زیر نازل گردید:[1]

﴿يَا أَيُّها النَّبِيُّ قُلْ لأَزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَميلاً * وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ الآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظيما﴾ (احزاب: ۲۸ و ۲۹)

ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند ساخته و به نیکویی رهایتان سازم، ولی اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی عظیم را قرار داده و آماده فرموده است.

در این آیات هم، حفصه و همسران دیگر پیامبرﷺ که چنین مطالباتی از حضرت داشتند، تهدید به جدایی شده‌اند.

نامه عایشه به حفصه

در ماجرای جنگ جمل، عایشه نامه‌ای بدین مضمون به حفصه می‌نویسد:

به تو خبر دهم که علی بن ابی‌طالب در ذی‌قار فرود آمده و از ترس در آنجا توقف دارد! زیرا او شنیده است که جمعیت ما زیاد است؛ نه می‌تواند پیش برود و نه می‌تواند برگردد![2]

حفصه زنانی را گرد هم جمع کرد و همگی این شعر را می‌خواندند:

مَا الْخَبَرُ مَا الْخَبَرُ عَلِيٌّ فِي السَّفَرِ كَالْفَرَسِ الأَشْقَرِ
إِنْ تَقَدَّمَ عُقِرَ وَ إِنْ تَأَخَّرَ نُحِرَ[3]

---

۱. مجمع البیان، ج۸، ص۳۵۲.
۲. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۷۱.
۳. همان، به نقل از سفینة البحار، شیخ عباس قمی...

چه خبر؟! چه خبر؟! علی در سفر است، همچون اسب ابلق (بنفشِ) افتاده، که اگـر پیش برود کشته می‌شود و اگر عقب بماند، از پهلو به قتل می‌رسد.

دخترانی بر حفصه وارد می‌شدند و به صدای ساز و آواز و سرود گوش مـی‌کردنـد. اُمّ کلثوم، دختر علی علیه السلام آن‌گاه که از ماجرا آگاهی یافت، ناشناس وارد خانه حفصه شد و ناگهان پرده از صورت برگرفت. حفصه شرمنده شد و کلمه اسـترجاع بـر زبـان جـاری کرد. اُمّ کلثوم گفت:

تظاهر شما بر ضدّ امیرمؤمنان علی علیه السلام تازگی ندارد. تو و عایشه کسانی هستید که بر برادرش، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تظاهر نمودید، تا آن‌که خداوند درباره شما آیاتی نازل کرد.

حفصه گفت: «خدا تو را رحمت کند، بس است از بدگویی مـن دسـت بـردار. مـن توبـه کـردم. در ایـن هنگـام شـروع بـه اسـتغفار نمـود و دسـتور داد نامـه عایشـه را پاره کردند».[1]

حفصه، ام المؤمنین و راوی احادیث نبوی

به یقین، برای حفصه حرمتی است؛ زیرا همسر پیامبر صلی الله علیه و آله اسـت و طبـق آیـه کریمـه قرآن، امّ المؤمنین است. از ایشان روایات فراوانی از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقـل گردیـده اسـت. که به دلیل پرهیز از طولانی شدن این بخش، از آنها خودداری می‌کنیم.

وفات حفصه و دفن در بقیع

حفصه تا سال ۴۵هـ.ق در قید حیات بود و حوادث تاریخی مهمی را شـاهد و نـاظر بود. او عاقبت در سال ۴۵ هـ.ق در مدینه منوّره دار فانی را وداع گفت و بـه دیـار بـاقی شتافت. مروان حکم بـر جنـازه وی نمـاز گـزارد و در کنـار دیگـر همسـران پیـامبر در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.[2]

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۷۲.

۲. مستدرک، حاکم، ج۴، ص۱۵.

۴. زینب بنت جحش

زینب دختر جَحْش بن رِئاب بن یَعْمُر بن صَبْرة بن مُرّة بْن کبیر بن غَنْم بن دَودَان بن اسد بن خُزَیمه است. مادرش امیمه، بنت عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بود. وی دختر عمه پیامبر بوده و همراه برادرش عبدالله جحش از نخستین گروندگان به اسلام به‌شمار می‌رود.

ازدواج زینب بنت جحش با زید بن حارثه

زینب بنت جحش، زنی باتقوا بود که همواره روزه داشت و در نیکوکاری نمونه و شهره بود و در جنگ احد منشأ خدمات فراوانی گردید.

با اینکه زینب به ازدواج با زید بن حارثه راضی نبود، اما پیامبرﷺ او را به عقد زید درآوردند. و این، براساس آیاتی از قرآن کریم بود که به وی امر می‌کرد به خواسته حضرت گردن نهد:

﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاَ مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾ (احزاب : ۳۶)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند، به گمراهی آشکار گرفتار شده است.

فَحدَّثنا بشرح هذه القصص ابوعبدالله الأصبهاني... محمد بن عمر قال: و زينب بنت جحش بن رئاب، أخت عبد الرحمن بن جحش، حدثني عمر بن عثمان الجحشي، عن أبيه، قال: قدم النبيﷺ المدينة و كانت زينب بنت جحش ممّن هاجر مع رسول اللهﷺ و كانت امرأة جميلة، فخطبها رسول اللهﷺ على زيد بن حارثة، فقالت: لا أرضاه وكانت أيم قريش، قال: فإنّي قد رضيتها لك فتزوجها زيد.[۱]

---

۱. مستدرک، ج ۴، ص ۴۷۸.

شرح این قصه را ابوعبدالله اصفهانی برای ما آورده، گوید... محمد بن عمـر گفـت: زینب بنت جحش بن رئاب، خواهر عبدالرحمان جحش است که درباره وی عمربن عثمان جحشی از قول پدرش روایت کرده: پیامبرﷺ به مدینه وارد شد و زینب بـا پیامبر، در ماجرای هجرت به مدینه آمد. وی زنی زیبا روی بود و پیـامبر وی را بـه عقد زیدبن حارثه در آورد. بنت جحش گفت: مـن از ایـن ازدواج راضـی نیسـتم. پیامبرﷺ فرمود: من این کار را برایت پسندیده می‌دانم و بدین‌صورت زینب بنـت جحش با زیدبن حارثه ازدواج نمود.

زید بن حارثه کیست؟

زید جوانی است که در دوران کودکی، همراه مادرش سَعْدی دختر ثعلبة بن عامر بن أُفْلَت بن سلسله، برای دیدار اقوام خود به طرف قبیله بنی‌متعن مـی‌رفـت، چنـد نفـر از سواران و غارتگران در بین راه به آنها هجوم آورده، زید را اسیر کرده و به بـازار عکـاظ آوردند. در آن هنگام زید هشت ساله بود. خدیجه، همسر پیامبرگرامی اسلامﷺ او را از مال خود خریداری کرد و به حضرت بخشید. زید مدتی در خدمت آن حضرت بود، اما هیچ‌یک از بستگانش از او اطلاعی نداشتند. تا این‌که چند نفر از قبیله کلـب کـه زیـد از همان قبیله بود به مکه آمدند و او را شناختند. پدرش به نام حارثة بن شراحیل به وسیله مسافران از محل پسر خود آگاه شد. حارثه با برادر خود، کعب به مکه آمد و به حضـور پیامبرﷺ رسیدند و از پیامبرﷺ خواستند که آن حضرت زیـد را بـه آنـان بـاز گردانـد. حضرت زید را صدا زد، وقتی زید آمد، پیامبر به وی فرمود: اینها را می‌شناسی؟ عـرض کرد: آری، یکی پدرم حارثه و آن دیگری عمویم کعب است. فرمود: مرا نیز مـی‌شناسـی و با من مدتی بوده‌ای، اکنون اگر مایلی به همراه پدرت برو و اگر می‌خواهی پـیش مـن بمان. زید گفت: هرگز از خدمت شما نمی‌روم، افتخار خدمتگزاری شما را بـر هرکسـی و چیزی ترجیح می‌دهم؛ زیرا شما هم پدر و هم عموی من هسـتید. حارثـه و بـرادرش زید، زید را سرزنش کردند که تو بندگی و بردگی را بر آزادی خود تـرجیح مـی‌دهـی؟

با صراحت در جواب آنها گفت: من از این شخص چیزهایی دیده‌ام که هیچ‌کس را بر او مقدم نخواهم داشت.[1]

پیامبرﷺ زید را کنار کعبه آورد و فرمود: مردم! شاهد باشید که زید پسر من است. از او ارث می‌برم و او نیز از من ارث خواهد برد... در آن روز اگر کسی چنین کاری می‌کرد، او را پسر خوانده او به حساب می‌آوردند.

پیامبر در مدینه، زینب بنت جحش را به همسری وی درآورد، درحالی‌که زینب از این وصلت ناراضی بود.

طلاق زینب توسط زید

البته نتیجه زندگی مشترک زید و زینب بنت جحش، ولادت پسری بود به نام اسامه که او هم محبوب پیامبرﷺ بود.

اختلافات بین زینب و زید بالا گرفت و به جایی رسید که آن دو اراده کردند از هم جدا شوند.

﴿**وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللّهَ وَ تُخْفي في نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْديهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ فَلَمَّا قَضى زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها لِكَيْ لا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ حَرَجٌ في أَزْواجِ أَدْعِيائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ كانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً**﴾ (احزاب: ۳۷)

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی) و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به

---

۱. الطبقات الکبری، ج۳، ص۳۱.

سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان ــ هنگامی که طلاق گیرندــ نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنّت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).

در هر حال، زید قادر بر نگهداری این زن نبود. «**فَفَارَقَها زَید وَ اعتَزَلَها**»[1]؛ «زید از او جدا گردیده، مفارقت نمود».

ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش

پیش از اسلام، سنتی جاهلی در میان عرب رایج بود که افراد نمی‌توانستند با مطلّقه پسر خوانده ازدواج کنند، خداوند در این‌باره این آیه را نازل کرد:

﴿**... مَا جَعَلَ أَدْعِياءَكُمْ أَبْناءَكُمْ ذلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْواهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبيلَ**﴾ (احزاب: ۴)

خداوند فرزندخوانده‌های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است. این سخن شماست که به دهان خود می‌گویید (سخنی باطل و بی‌پایه) امّا خداوند حقّ را می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند.

معنای آیه این است که سنتی غلط و غیر واقعی و غیر منطبق برحقیقت در میان شما عرب‌ها رایج شده و بر مبنای آن قضاوت می‌کنید که قضاوت‌هایتان با حقیقت انطباقی ندارد.

در این آیه می‌بینیم که خداوند متعال پندار عرب را برطرف کرده و حکم خود را ظاهر می‌سازد و بدین‌صورت پیامبر صلی الله علیه و آله که تمایل پیدا کرد با زینب ازدواج کند، خداوند حکم را بر پیامبر صلی الله علیه و آله خواند تا ایشان بتوانند با زینب بنت جحش ازدواج کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از عدّه طلاق به خواستگاری زینب رفت و رسماً با این بانوی بزرگ ازدواج کرد.

---

۱. مستدرک علی الصحیحن، ج۴، ص۴۴۷.

جان دیون پورت مسیحی در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌نویسد:

در اینجا لازم است تهمتی را که دشمنان محمد در همین اوقات، از روی غرض و حسد به او زده‌اند رو شود و آن، موضوع ازدواج عیال مطلّقه پسر خوانده اوست. واقع امر این است که خیلی قبل از طلوع اسلام، میان اعراب عادی رواج داشت که اگر کسی زنی را به نام مادر می‌خواند، دیگر نمی‌توانست با او ازدواج کند و اگر کسی جوانی را پسرش می‌خواند از آن به بعد آن پسر از تمام حقوق فرزندی وی برخوردار می‌شد، لیکن قرآن کریم هر دو عادت یاد شده را فسخ کرد؛ به این معنا که اگر کسی زنی را مادر می‌خواند، می‌توانست با او ازدواج کند و نیز اگر پسرخوانده‌ای عیالش را طلاق می‌داد، پدرخوانده می‌توانست عیال او را به ازدواج درآورد. چون نتیجه این ازدواج (ازدواج زینب با زید) برای زید رضایت‌بخش نبود، با همه مداخله‌ای که پیغمبر در این‌باره داشت، زید تصمیم به طلاق زینب گرفت. پیغمبر خودش به خوبی می‌دانست که چون این وصلت به وسیله او انجام شده، مورد توبیخ قرار خواهد گرفت، ولی پس از انجام طلاق، محمد از گریه‌های زینب و بدبختی او متأثر شد، لذا تصمیم گرفت از تنها وسیله اصلاحی که در دسترس دارد استفاده کند. بنابراین، پس از طلاق زید، پیامبر با زینب ازدواج کرد.[1]

گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله بر دینداری و تقوای زینب

پیغمبرخدا صلی الله علیه و آله درباره پاکی، طهارت و تقوای زینب نکات مهمی را فرموده‌اند؛ از جمله اینکه فرموده‌اند: «من زنی دیندارتر، باتقواتر، راستگوتر، ارحام رعایت‌کننده‌تر، امین‌تر، صدقه‌دهنده‌تر از زینب ندیدم».[2]

زینب، زنی کریمه، شریف النسب، پاکدامن و مشهور به جود و بخشش بود.

---

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سیدغلامرضا سعیدی، صص۳۵ و ۳۶.

۲. اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج۶، ص۱۲۷.

عایشه درباره وی می‌گوید: «زن ستوده‌شده‌ای که پناه یتیمان و بیوه‌زنان و مستمندان بود».[۱]

او نماز فراوان می‌خواند و بسیار روزه می‌گرفت و خیاطی ورزیده بود که درآمدش را در راه خدا انفاق می‌کرد.

زینب بنت جحش، در شمار راویان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله محسوب شده و بزرگانی نظیر شیخ طوسی و ابن عبدالبرّ و ابن اثیر و ابن حجر از او روایت نقل کرده‌اند.

وفات زینب بنت جحش و دفن وی در بقیع

زینب بنت جحش، سرانجام در تابستان گرم سال بیست هجری در سن ۵۳ سالگی در مدینه درگذشت.

عمر بن خطاب بر او نماز گزارد و او را در قبرستان بقیع به خاک سپرد.[۲]

رجال برجسته اسلام در مراسم خاک‌سپاری وی شرکت کردند و او را درحالی‌که بر تختی حمل می‌کردند، در بقیع به خاک سپردند.[۳]

عمر بن خطاب، خلیفه دوم، قبر زینب را کاشی‌کاری نمود و مقبره‌اش بعدها، نشانی برای دفن همه اُمّهات المؤمنین گردید.

۵. جویریه

جویریه، دختر حارث بن ابی‌ضرار، رییس قبیله بنی‌المصطلق بود که در پنج منزلی مدینه ساکن بودند. در سال پنجم یا ششم هجری، حارث بن ابی‌ضرار، با کمک دیگر قبایل، لشکری آماده کردند تا به مدینه یورش برند. پیامبر خدا از این موضوع آگاه شدند و بریدة ابن حصیب اسلمی را به صورتی ناشناس برای کسب خبر به درون قبیله

---

۱. الطبقات الکبری، ج۸، ص۷۸.

۲. همان، ص۸۶.

۳. کنز العمّال، ج۱۶، ص۳۰۴.

بنی‌المصطلق فرستادند. وی اخبار مهمی را بـرای پیـامبرﷺ آورد. در مقابـل، جاسـوس بنی‌المصطلق توسط سپاهیان اسلام و به دستور پیـامبر گرامـیﷺ دسـتگیر شـد و آنـان نتوانستند از وضعیت مسلمانان با خبر شوند. پیامبرﷺ پیشدستی نموده، بـه آنـان حملـه بردند و آنان در این نبرد شکست را پذیرفتند! نام این غـزوه، غـزوه مُرَیسِـیع، یـا غـزوهٔ بنی‌المُصطَلِق بود.

ابن هشام در تاریخ خود می‌نویسد:

> سرانجام، دو سپاه، کنار آبگیر مریسیع، روبه‌روی هم قرار گرفتند. پیامبر آنان را به اسـلام فرا خواند، اما آنان پاسخش را با تیراندازی دادند! پس از آن، جنگ تن به تن آغاز شـد، صفوف دشمن به سرعت از هم پاشید. در این جنگ ده نفر از مشـرکان بنـی‌المصـطلق کشته و بقیه به اسارت درآمدند. از مسلمانان، تنهـا یـک نفـر از مهـاجران، در معرکـه درگیری، به اشتباه به وسیله یکی از انصار به شهادت رسید.[۱]

شعار مسلمانان در این جنگ، «**يَا مَنْصُورُ! أَمِتْ**»[۲] بوده؛ یعنی ای پیروز، بمیران.

اسارت جویریه و کشته‌شدن شوهرش

مالک بن صفوان، شوهر جویریه، در غزوه مریسیع بـه قتـل رسـید و جویریـه جـزو اسرای جنگی شد. وی در تقسیم غنایم، سهم ثابت بن قیس بـن شـمّاس انصـاری شـد. قیس، در مورد او قراردادی نوشت مبنی بر اینکه اگر جویریه مبلغی را فراهم سازد و بـه ثابت بن قیس بدهد، آزاد خواهد شد.

ازدواج جویریه با پیامبر خداﷺ

جویریه پس از عقد مکاتبه، نزد پیامبرﷺ آمد و از آن حضرت در مورد مال المکاتبه یاری و مدد خواست.

---

۱. السیرة النبویه، ابن هشام، ج۳، ص۱۷۷.
۲. المغازی، ج۱، ص۴۰۷.

عایشه گوید: لحظه‌ای که جویریه را دیدم، ناراحت شدم؛ زیرا ترسیدم او بـه ازدواج پیامبرﷺ درآید و رقیب و هووی من شود، که چنین هم شد! او خواسته‌اش را به عرض پیامبرﷺ رسانید و گفت: ای فرستاده خدا! من جویریه دختر حـارث بـن ابـی‌ضـرار، از بنی‌مصطلق هستم. می‌دانید که به چه مصیبتی گرفتار شده‌ام! ثابت بن قـیس مـرا مکاتبـه کرده، پس اگر ممکن است کمکم کنید تا آزاد شوم.

پیامبرﷺ فرمود: «به نفع تو است که مال المکاتبه‌ات را بپردازم و تو را به عقد خـود درآورم».

جویریه گفت: «موافقم و مانعی در این کار نمی‌بینم».

بدین‌سان، پیامبرﷺ وی را به عقد خویش درآورد. وقتی مسلمانان از این ماجرا آگاه شدند، گفتند: پیامبرﷺ داماد قبیله بنی‌المصطلق شد، پس سـزاوار نیسـت ایـن قبیلـه بـه عنوان برده و زیردست مسلمانان باشند، لذا همه اسیران این طایفه را آزاد کردنـد کـه در مجموع به صد خانوار می‌رسید.

نقل شده است که عایشه گفت: «در تاریخ کسی سراغ ندارد که ازدواج زنی تـا ایـن حد به قبیله‌اش خیر رسانده باشد!»[۱]

مسلمانی پدر جویریه

وقتی خبر اسارت جویریـه بـه پـدرش، حـارث بـن ابـی‌ضـرار ـ کـه ریـیس قبیلـه بنی‌مصطلق بود ـ رسید، تصمیم گرفـت بـا هـر اقـدام صـلح‌جویانـه و مسـالمت‌آمیـزی دخترش را آزاد کند.

او پس از شنیدن خبر اسارت دخترش، تعدادی از شـترانش را برداشـت و بـه قصـد آزادی دخترش راهـیِ مدینـه شـد، در میـان راه، دو نفـر از شـترانش را کـه در نظـرش پسندیده بود، در وادی عقیق، در میان یکی از دره‌ها عقال کرد. (زانوهایشان را بست) تا

۱. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج۵، ص۴۲۰.

در مراجعت با خود ببرد! هنگامی که خدمت پیامبرﷺ رسید و هنوز از سرگذشت دختر خبری نداشت، خطاب به حضرت گفت: ای محمد! دخترم را اسیر گرفته‌اید. این شترها را از من بگیرید و دخترم را بازگردانید.

پیامبرﷺ فرمود: آن دو شتری که در وادی عقیق و در فلان نقطه و دره پنهان کرده‌ای چه می‌شود؟! با شنیدن این جملات، نور ایمان در قلب حارث درخشید و گفت: «**أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ**»؛ «گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو فرستاده اویی»، چون کسی جز خدا نمی‌داند که من چه کرده‌ام! و اینجا بود که گروهی از اقوام و خویشان وی نیز مسلمان شدند.[1]

تغییر نام جویریه

پیامبرﷺ پس از ازدواج با جویریه، نام او را تغییر داد. البته نام پیشین وی در اسناد تاریخی نیامده و بیشتر مورخان، بدون ذکر نام تغییر یافته، از او یاد کرده‌اند؛ اما دلیل تغییر نام وی معلوم و مشخص نیست.[2]

عالمه و محدّثه

با اینکه زندگی جویریه با پیامبر گرامیﷺ پنج سال بیش نبود، اما او به دلیل اشتیاق فراوانی که به درک فضایل داشت، در آن پنج سال، احادیثی را از آن حضرت آموخته و نقل می‌کند و به عنوان بانویی عالم و محدّث تا سال ۵۰ ق. زندگی کرد. جالب این‌جا است که وی در سلسله راویان فریقین (شیعه و سنی) قرار دارد؛ به‌عنوان نمونه، روایتی را از ایشان نقل می‌کنیم:

صبح یکی از روزها در خانه نشسته بودم و تسبیح می‌گفتم. پیامبر گرامیﷺ وارد شده، فرمودند: آیا به تو کلمه‌ای بیاموزم که آنها را بگویی؟ گفتم: بفرمایید که بدان

---

۱. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۱، ص۳۳۵.

۲. همان، ج ۶، ص۵۷.

مشتاقم. فرمود: سه مرتبه بگو: «**سُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ خَلْقِهِ**»، سه مرتبه: «**سُبْحَانَ اللهِ رِضَا نَفْسِهِ**» و سه مرتبه هم بگو «**سُبْحَانَ اللهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ**» و من پس از آن، همواره این کلمات را می‌گویم و این اذکار را بر زبان جاری می‌کنم.[1]

پاسخ به دعوت الهی و دفن در بقیع

جویریه ۳۹ سال پس از رحلت پیامبرگرامی ﷺ در قید حیات بوده، لیکن متأسفانه مطالب بسیار کمی درباره‌اش نقل کرده‌اند و این از معماهای تاریخی است که چرا زنی که عالمه، محدثه و از راویان احادیث پیامبر ﷺ بود، در اسناد تاریخیِ شیعه و اهل‌سنت تا این حد ناشناخته و مجهول مانده است.

جویریه در سال ۵۰ قمری، در عصر خلافت و سلطنت معاویة بن ابی‌سفیان وفات یافت. مروان حکم، والی مدینه بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقیع، در کنار دیگر همسران پیامبر خدا ﷺ به خاک سپرده شد.[2]

۶. رمله (اُم حبیبه) دختر ابوسفیان

اُمّ حبیبه (رمله) دختر ابوسفیان، همسر پیامبر خدا ﷺ بود؛ وی هفده سال پیش از بعثت زاده شد.[3] نام کاملش، رمله بنت ابوسفیان بن حرب بن امیّة بن عبدشمس و مادرش صفیه بنت ابوالعاص بن امیّة بن عبدشمس و عمه عثمان بن عفان بود.

اسلام اُمّ حبیبه

اُم حبیبه برخلاف پدرش ابوسفیان، که تا آخر عمر کینه پیامبر ﷺ را در دل داشت، عشق وافری نسبت به اسلام و معرفت کاملی به آن داشت. وی همراه شوهرش

---

۱. زنان پیغمبر اسلام، ج۴، ص۳۳۹ و او به نقل از الطبقات الکبری، ج۸، ص۱۱۸.

۲. اسدالغابة، ج۱، ص۳۷۰.

۳. الطبقات الکبری، ج۸، ص۷۶.

عبیدالله بن جحش اسلام آورد و به خاطر اسلام، از هر چه که با آیین مقدس اسلام منافات داشت دوری می‌گزید، تا جایی که با پدر و مادر و قبیله خود و مال و ثروت و موقعیت اجتماعی ممتازی که در دوران جاهلیت مکه داشت، دوری گزید. وی از عبیدالله بن جحش، دختری به دنیا آورد و نامش را حبیبه گذاشت، به همین دلیل، به «امّ حبیبه» شهرت یافت.

هجرت به حبشه

از آنجا که رمله و شوهرش، عبیدالله بن جحش جزو نخستین مسلمانان شمرده می‌شدند، به حبشه هجرت کردند تا از آزار و اذیت کفار و مشرکان قریش مکه در امان بمانند. آنها هجرت خود را همراه مهاجران آغاز کردند و استواری و ثابت قدمی را در مراحل اولیه مسلمانی نشان دادند.

استوار گامیِ اُمّ حبیبه

مورّخانی مانند ابن عساکر، ابن اثیر و دیگران نوشته‌اند که شوهر وی؛ یعنی عبیدالله ابن جحش (برادر عبدالله بن جحش کسی که در اُحد به شهادت رسید) در حبشه تحت تأثیر تبلیغات نصرانیت قرار گرفت و آیین نصرانیت را برگزید و از کیش و آیین اسلام خارج شد! و در حبشه به همان آیین مرد. در تاریخ آمده است که عبیدالله بن جحش، از همسرش اُم حبیبه نیز خواست که به آیین مسیحیت و نصرانیت درآید، اما اُمّ حبیبه نپذیرفت و بر آیین اسلام پایدار ماند.[1]

ازدواج اُم حبیبه با پیامبرخدا ﷺ

ام‌حبیبه، با رخداد هجرت به حبشه و ترک پدرش ابوسفیان و آنچه که در مکه داشت و با از دست دادن شوهرش، هرگز نمی‌توانست به مکه بازگردد؛ زیرا بازگشت

۱. اسدالغابه، ج۵، ص۲۹۲.

وی در صورتی ممکن بود که از اسلام دست بردارد و بار دیگر بـه کـیش پـدران خـود درآید، اما با عشق نهادینه و عمیقی که به اسلام داشت و معرفتی که از آن حاصل کـرده بود، در حبشه ماند و بر آیین اسلام عمل کرد.

پیغمبر خداﷺ نامه‌ای به وسیله عمرو ابن امیة ضَمرِی بـه نجاشـی (پادشـاه حبشـه) نوشت و دستور داد تا اُمّ حبیبه را برای وی خواستگاری کند، نجاشی هم بـه دسـتور آن حضرت، فردی را نزد اُمّ حبیبه فرستاد و این دستور را به وی ابلاغ کرد. اُم حبیبه خالـد ابن سعید را که یکی از مسلمانان مهاجر بود، وکیل کرد تا او را به عقـد پیـامبر خـداﷺ درآورد. نجاشی در جلسـه عقـد حضـور داشـت و پـس از آن‌کـه خطبـه عقـد بـه نـام حضرت رسول خوانده شد، چنین گفت:

الحمد لله الملك القدُّوس المؤمن العزيز الجبار، وأشهد أن لا إلـه إلا الله وأنّ محمـداً عبـده ورسوله، وأنّه الذي بشّر به عيسى بن مريم. أمّا بعد: فإنَّ رسول اللهﷺ طلب أن أزوّجه أمَّ حبيبة بنت أبي سفيان، فأجبت إلى ما دعا إليه رسـول اللهﷺ وقـد أصـدقها أربعمائـة دنانير، ثمّ سكب (النجاشي) الدنانير بين يدي القوم.[1]

حمد مخصوص خدای راست که پادشاه و ملک جهانیان است، پاک و منـزه از جمیـع عیوب، گواهی می‌دهم که نیست خدایی جز او و گواهی می‌دهم که محمدﷺ بنـده و فرستاده اوست. او همان کسی است که عیسی بن مریم، مـژده و بشـارت آمـدنش را داده است. همانا پیامبر خداﷺ به من نوشته تا اُم حبیبه را برای او تزویج کـنم و مـن هم امتثال امر نموده و چهارصد اشرفی صداقش کردم. این را گفت و چهارصد درهـم را جلوی جمعیت ریخت تا به اُم حبیبه رسانده شود.

نجاشی این مبلغ را از مال شخصی خود داد و پس از اجرای مراسم عقد، به همه مسـلمانان مهاجر از مال شخصی خودش، ولیمه‌ای درخور مسلمانان به یُمن این ازدواج مبارک داد.

---

۱. اسدالغابه، ج۵، ص۲۹۳.

اهدای مهریه به فرستاده نجاشی و...

نجاشی به ابرهه فرمان داد تا چهارصد درهم یاد شده را به اُمّ حبیبه برساند و او چنین کرد و آن‌گاه که اُمّ حبیبه آن را دریافت کرد، خطاب به فرستاده نجاشی گفت: بخشی از این مبلغ را به تو بخشیدم! ابرهه نپذیرفت وگفت: من عهده‌دار لباس و عطریات سلطانم و به من سفارش کرده است که چیزی از شما نگیرم. آنچه را هم که قبلاً گرفته بود، به امّ حبیبه باز گرداند و به وی گفت: من آیین اسلام را برگزیده‌ام و به مسلمانی در آمده‌ام، هرگاه خدمت پیامبرﷺ رسیدی، سلام مرا به آن حضرت برسان. اُمّ حبیبه تقاضای او را پذیرفت و هنگامی که به محضر پیامبر خداﷺ رسید، سلام ابرهه را به پیامبرﷺ رسانید.[1]

معرفت اُمّ حبیبه نسبت به پیامبرﷺ

اُم حبیبه، نسبت به پیامبر گرامیﷺ و مکانت، عظمت و عمق وجودی آن حضرت معرفتی بایسته و والا داشت. پیامبر گرامیﷺ در نظر اُمّ حبیبه نقطه اصلی دایره عالم وجود و عقل کل و محور عالم هستی است. لذا همواره با دیده احترام ویژه به پیامبرﷺ می‌نگریست.

مورخان نوشته‌اند، هنگامی که کفار مکه پیمان خود در حدیبیه را ـ که با پیامبرﷺ بسته بودندـ شکستند و به یکی از قبایل هم‌پیمان خود و مخالف پیامبرﷺ دست یاری دادند. ابوسفیان برای جبران این عمل و شاید برای اینکه بتواند مدت پیمان را تمدید کند، رهسپار مدینه شد و به خانه دخترش اُم حبیبه همسر پیامبرﷺ وارد گردید. او در خانه اُمّ‌حبیبه وقتی خواست روی مسندی که مخصوص پیامبرﷺ بود بنشیند، اُمّ حبیبه چابکی کرده، فرش را از زیر پای ابوسفیان برچید! ابوسفیان ناراحت شده، پرسید: دخترم! دریغ داشتی که روی این فرش بنشینم؟ اُمّ حبیبه گفت: آری، اینجا محل نشستن

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص۴۲۰.

پیامبر خداﷺ است و تو مشرک و نجسی، چگونه رضایت دهم که مشرکی، جای پاک‌ترین افراد عالم بنشیند؟![1]

اُم حبیبه پس از پیامبر خداﷺ

از اُمّ حبیبه و زندگانی‌اش پس از رحلت پیامبرﷺ خبر چندانی در دست نیست. بیشترین اخبار و نقل‌هایی که درباره اُمّ حبیبه پس از پیامبر خداﷺ وجود دارد، مربوط به وقایع ایام محاصره دارالخلافة عثمان و قتل او است. چنان‌که آورده‌اند: خلیفه سوم پس از آنکه در محاصره معترضان افتاد، افرادی را به سوی علی‌ؑ و اُمّ‌حبیبه و زبیر و برخی دیگر از همسران پیامبر خداﷺ فرستاد و از آنان تقاضای آب و غذا کرد.

اُمّ حبیبه سوار بر استر، نزد آنان آمد و به بهانه اینکه وصیت‌نامه‌های بنی‌امیه دست عثمان است، کوشید وارد خانه عثمان شود و متاعی را که به همراه داشت به عثمان برساند، اما معترضین با او مخالفت نموده، افسار استر را بریدند. مردم او را به خانه‌اش بازگرداندند.[2]

نکته دیگری که درباره اُمّ حبیبه در تاریخ مطرح است، این است که وی در ماجرای سقیفه، دفاع چندانی را از علی‌ؑ در برابر ماجرای خلافت و تصمیم سقیفه نداشته است.

اُمّ حبیبه و نقل روایاتی از رسول گرامیﷺ

اُمّ حبیبه روایاتی را از قول پیامبر گرامیﷺ نقل نموده‌اند که دارای ارزش والا و مهمی است؛ به‌عنوان نمونه، دو روایت را از قول ایشان، از پیامبر گرامیﷺ نقل می‌کنیم:

۱. عنبسة بن ابوسفیان، در روایتی از اُمّ حبیبه نقل می‌کند که وی گفت:

---

۱. اسدالغابة، ج۵، ص۲۹۹.

۲. الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۱۷۳.

از پیامبر گرامیﷺ شنیدم که فرمود: هیچ بنده مسلمانی نیست کـه هـر روز دوازده رکعت نماز غیر از نمازهای واجب بخواند، مگر اینکه، او در بهشت خانـه‌ای دارد و یا اینکه در بهشت خانه‌ای برای او خواهند ساخت.[۱]

۲. زینب بنت اُمّ سلمه از اُمّ حبیبه نقل می‌کند که پیامبر گرامیﷺ فرمودند:

برای زن مسلمانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، حلال نیست که بیش از سـه روز آرایشش را کنار بگذارد مگر برای زنی که همسرش وفـات یافتـه، بـه مـدت چهار ماه و ده روز.[۲]

وفات اُمّ حبیبه و دفن او در بقیع

اُمّ حبیبه بین سال‌های ۴۴ و ۴۵ هـ.ق، در زمان خلافت برادرش معاویة بن ابی‌سفیان درگذشت.

از عایشه روایت شده که: «ام حبیبه در هنگام وفاتش مرا نزد خود خواست و از مـن تقاضای عفو و حلالیت کرد. سپس افرادی را به نزد ام سلمه فرسـتاد و از او نیـز طلـب بخشش نمود».[۳]

طبق گفته روایتی، او به دمشق سفر کرد و در آنجا وفات یافت و لـذا هـم‌اکنـون در باب الصغیر مزاری به وی منسوب است، اما این نقل کـه در سـفرنامه ابـن بطوطـه هـم آمده، قائل چندانی در میان مورخان ندارد و نمی‌تواند با نقل‌های فراوان تاریخی سازگار باشد. بیشتر مورخان وفات وی را در مدینه دانسته‌اند و این قول، با قرائن تاریخی کاملاً موافق است.

اُمّ حبیبه در سال ۴۴ هـ.ق، به سـن هفتـاد و چهـار سـالگی در مدینـه درگذشـت و مروان حکم بر وی نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید.[۴]

---

۱. سنن الدارمی، ج۱، ص۳۳۵.
۲. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۰۴۳.
۳. انساب الاشراف، ج۱، ص۴۴۰.
۴. همان، ص۴۴۱.

۷. ماریّه قبطیّه

ماریه قبطیه، بنت شمعون قبطیّه و مادرش زنی رومی است.

پیامبرخداﷺ در سال ششم هجرت، رسالت و دعوت جهانی خویش را آغاز نموده، در صدد برآمدند تا تمام انسان‌ها را، در مناطق جهان، به آیین اسلام دعوت کنند؛ چنان‌که در زندگی حاطب بن ابی‌بلتعه گذشت، آن حضرت حاطب را به مصر، نزد مقوقس حاکم مصر فرستادند؛ «هنگامی که پیامبر خداﷺ تصمیم گرفت به سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به دین اسلام دعوت نماید. از جمله نامه‌ای به مقوقس پادشاه مصر نوشت، پس از آنکه نامه را مهر کرد، فرمود: چه کسی این نامه را به مقوقس می‌رساند تا از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟ حاطب از جا برخاست و عرضه داشت: من این کار را انجام می‌دهم. پیغمبرﷺ فرمود: «**بَارَكَ اللهُ فِيكَ يَا حَاطِبُ**».[1]

مقوقس پس از سؤالاتی درباره پیامبر، یقین کرد که ایشان فرستاده خداست و او همان کسی است که در ادیان گذشته بشارتش داده شده، اما به دلیل دلبستگی شدید به مقام و موقعیت، از ایمان به پیامبرﷺ صرف‌نظر کرد ولی هدایایی را برای آن حضرت فرستاد.

مقوقس، پادشاه اسکندریه، ماریه و خواهرش سیرین را که هر دو بی‌نظیر بودند، به اضافه تحفه‌ها و هدایایی دیگر برای پیامبر فرستاد؛ از جمله آن هدایا، قاطر مخصوصی به نام دلدل بود که در عربستان جز آن قاطری وجود نداشت به اضافه هزار مثقال طلا و بیست قواره پارچه مصری و یک کاسه بلورین که ظرف مخصوص آبخوری حضرت شد و غلامی به نام «جریح».

پیغمبرخداﷺ سیرین را به حسان بن ثابت، شاعر مخصوص خود بخشید و ماریه را خود نگهداشت.[2]

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۲، ص۲۱۱.

۲. اسدالغابة، ج۱، ص۳۹۱.

ماریه وقتی به مدینه آمد، در حضور پیامبرﷺ دین اسلام را برگزید و آن حضرت رسماً با او ازدواج کرد. این ازدواج، در حقیقت ازدواج مبارکی بود و پیامبر گرامیﷺ از ماریه راضی بودند. عایشه، ماریه را این‌گونه توصیف کرده است: «ماریه، زنی زیبا با موهای مجعّد بود، برای همین، پیامبر خدا او را دوست می‌داشت».[1]

منزل ماریّه

پیامبرﷺ در آغاز، ماریه را به خانه حارثة بن نعمان برده و در آنجا منزلی برای وی آماده کردند. ایشان، یک سال در این منزل سکونت داشتند، اما به دلیل این‌که مورد حسد زنان پیامبرﷺ قرار گرفت، رسول اللهﷺ ایشان را در قسمت بالای مدینه، در نخلستان کوچکی که از اموال پیامبرﷺ بود، مسکن دادند و مقررات حجاب و رعایت آداب آن را بر او و سایر زنان مقرر داشتند.

این مسکن جدید، همان مشربه اُمّ ابراهیم است؛ باغی بود که مخیریق یهودی آن را به پیامبر گرامیﷺ بخشیدند.

واقدی می‌نویسد:

> مخیریق یهودی از علمای یهود بود، روز شنبه که پیامبر گرامیﷺ برای جنگ در اُحد حضور یافت، او به یهودیان گفت: به خدا قسم شما می‌دانید که محمدﷺ پیامبر است و نصرت و یاری او بر شما فرض و واجب شده. آنها بهانه آوردند که امروز شنبه است. او گفت: دیگر شنبه معنایی ندارد، سلاح خود را برداشت و همراه پیامبر خدا به میدان جنگ آمد و کشته شد، پیامبر فرمود: **مخيريق خَيرُ يَهودٍ** مخیریق، بهترین یهودی است. مخیریق وقتی از مدینه به اُحد می‌رفت، گفت: اگر کشته شدم، اموال من مال محمدﷺ است که در راه خدا صرف کند. آن اموال منشأ صدقات پیامبر شد. اموال او عبارت بود از: هفت مزرعه، به نام‌های میثب، صافیه، دلال،

---

۱. الطبقات الکبری، ج۱، ص۱۰۷.

حسنی، برقه، اعواف، مشربه. پیامبر ماریه را در مشربه سکنی داد؛ ازاین‌رو آنجا به نام مشربه امّ ابراهیم موسوم گشت.[۱]

ماریه قبطیه به دلیل کمالاتی که داشت و از پیامبر گرامی ﷺ حامله گردید، مورد حسد همسران آن حضرت قرار گرفت؛ لذا حضرت وی را در مشربه (همان باغ موقوفه مخیریق به پیامبر) سکنی دادند.

مشربه اُمّ ابراهیم (باغ مخیریق یهودی) از مکان‌هایی است که در روایت امام صادق علیه‌السلام به عقبة بن خالد توصیه شده که به آنجا برود و زیارتش کند و آن حضرت فرموده‌اند: «**وَ هِيَ مَسكَنُ رَسُول الله وَمُصَلاّهُ**»[۲]؛ «آنجا مسکن پیامبر خدا و محل نماز ایشان بوده است».

ولادت ابراهیم در مشربه اُمّ ابراهیم

چنان‌که در مباحث پیشین، درباره ابراهیم بن رسول الله ﷺ نوشتیم، ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ، در سال هفتم هجرت، در ماه ذی‌حجه به دنیا آمد، هنگام ولادتش جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمده، ضمن تبریک به آن حضرت گفت: «**السَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيم**».[۳]

در هر حال، ابراهیم در میان قبیله بنی‌مازن و در مشربه به دنیا آمد و سلمی، همسر ابورافع مامایی و دایگی او را بر عهده گرفت و ازاین‌رو، نخستین کسی که مژده ولادت ابراهیم را به پیامبر ﷺ داد، ابورافع بود و آن حضرت، غلامی را به‌عنوان مژدگانی به وی هدیه داد. با تولد ابراهیم، سرور و شادمانی سراسر مدینه را فرا گرفت و همه در این شادی به پیامبر ﷺ تبریک گفتند و مادرش ماریه مورد توجه مسلمان و اهل مدینه قرار گرفت و ازاین‌رو، بیشترین حسد زنانه از ناحیه زنان پیامبر گرامی، متوجه ماریه شد.

---

۱. وفاء الوفا، ج۳، صص ۸۲۸ و ۸۲۹.

۲. همان، ص۸۲۶.

۳. البداية والنهايه، ج۵، ص۳۰۹.

ماریّه قبطیّه و مسأله تحریم

گرچه ماجرای نزول آیات تحریم را برخی از مفسران درباره حفصه اُم‌ّالمؤمنین دختر عمر نقل کرده‌اند، لیکن بیشتر مفسران ماجرای آیات تحریم را درباره ماریه قبطیه دانسته‌اند.

طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد:

در یکی از روزها که نوبت پذیرایی پیامبر خدا با حفصه بود، به اتاق وی رفت، حفصه اظهار داشت با پدرم کاری دارم اجازه دهید به خانه پدرم بروم. حضرت اجازه دادند. هنگامی که اتاق خلوت شد، پیامبر به سراغ ماریه قبطیه فرستاد و در اتاق حفصه با وی همبستر شد. حفصه وقتی از خانه پدر مراجعت کرد، در را بسته دید! پشت در نشست تا در باز شد. پیامبر خدا درحالی‌که عرق از جبین مبارکش می‌ریخت، از اتاق بیرون آمد. حفصه وقتی ماریه را نیز در اتاق خود مشاهده کرد شروع به پرخاش کرده، گفت: آری، برای چنین منظوری به من اجازه دادی وگرنه اجازه نمی‌دادی! ماریه را به خانه آوردی در روزی که مخصوص من است، آن هم در بستر من با وی همبستر شدی و احترام مرا ریختی؟! پیامبر برای اینکه صدای او را کوتاه کند و جار و جنجالی راه نیفتد، فرمود: خاموش باش، برای رضا و خشنودی تو مدتی ماریه را بر خود حرام کردم، ولی این مطلب نزد تو امانت باشد و به کسی باز مگو، در این هنگام بود که آیات سوره تحریم نازل شد؛[1]

﴿یا أَیُّها النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضاتَ أَزْواجِکَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ﴾ (تحریم: ۱)

ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

---

۱. مجمع البیان، ج۱۰، ص۳۱۳.

آیات سوره تحریم بیان می‌دارد که زنان پیامبر (حفصه و عایشه) خبر فوق را فاش ساختند و خداوند در این آیات، آنها را تهدید به طلاق نمود. در همین زمینه، ماجرای معافیر و عسل را که در مورد حفصه در بخش پیش بدان اشاره داشتیم، مفسران و مورخان نقل کرده‌اند.

ماریّه و علاقه به داستان هاجر

ماریّه قبطیّه (اُمّ المؤمنین) به ماجرای هاجر، ابراهیم و اسماعیل بسیار علاقه داشت و آن را بارها شنیده و مایل بود بشنود که خداوند چگونه به هاجر، هنگامی که در حجاز تنها و بی‌یاور بود، کمک کرد و فضل و انعام خودش را بر او تمام نمود؛ زیرا خداوند با دادن اسماعیل، چاه زمزم و ساختن خانه و کمک در ایجاد بنای کعبه و... به او لطف فراوانی کرده و زندگی جدیدی را به برکت وجود هاجر به حجاز و سرزمین بطحا داده است و نیز هروله هاجر، سنتی برای حاجیان گردیده است!

جناب ماریه، به شباهت‌های خود و هاجر بسیار می‌اندیشید و اینکه هر دو کنیز بودند، هاجر به دست ساره به ابراهیم بخشیده شد و جناب ایشان از طرف مقوقس، حاکم مصر، به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اهدا گردید.[1]

اوصاف اخلاقی ماریّه

ماریه، پس از مسلمانی، زهد و پارسایی، عبادت و تقوا، اخلاق و منش عالی اسلامی را برگزید و بدین روی، مورد توجه فراوان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. مورخان و سیره‌نگاران او را به نیکویی اخلاق و والایی منش‌های عالی انسانی ستوده‌اند؛ «ماریه، بانویی پاک، زاهد و دیندار بود».[2]

مورخان نام‌آوری، نام ماریه را در ردیف زنان فاضله و عالمه تاریخ ذکر کرده‌اند و

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۳، ص۲۸۷.

۲. تاریخ الأمم و الملوک، ج۱۱، ص۶۱۷.

او را به حسن دینش ستوده‌اند.

علی علیه السلام نسبت به داستان افک و تهمت به ماریه، به دلیل اطمینانی که به پاکی و عفت و طهارت ماریه داشتند، حدیث افک و ماجرای این تهمت را پیگیری کردند که به دلیل ذکر این ماجرا در قضیه‌ای دیگر، از دوباره نویسی آن در این بخش، خودداری می‌کنیم.[۱]

علاقه اهل بیت علیهم السلام به ماریّه

چنان‌که مورخان نام‌آوری مانند جعفر مرتضی عاملی، در ماجرای حدیث افک به آن پرداخته‌اند، اهل بیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به خصوص علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام توجه ویژه‌ای به ماریه داشته‌اند و علاقه وافری را به ایشان ابراز می‌کردند؛ چنان‌که پس از ولادت ابراهیم علیه السلام، امیرمؤمنان علی علیه السلام بسیار خوشحال شدند. ایشان همواره حامی ماریّه بودند. خود، شخصاً به امور ایشان رسیدگی می‌کردند. آن حضرت نسبت به ماریّه، تعصب ویژه داشتند.[۲]

زندگی ماریّه پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

از ادامه زندگی این بانوی بزرگ (مادر مؤمنان و مسلمانان) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خبر چندانی وجود ندارد. تنها همین مقدار نقل شده که خلفا؛ از جمله ابوبکر و عمر برای او مقرری وضع کردند و علی علیه السلام به مشکلات معیشتی و نیازهای وی رسیدگی نموده، از او حمایت می‌کردند. «ابوبکر مقرری برای او در نظر گرفت. پرداخت این مقرری پس از مرگ ابوبکر، توسط عمر بن خطاب نیز ادامه یافت».[۳]

---

۱. در این زمینه، به بخش پیشین، زندگی حفصه مراجعه شود.

۲. بحارالانوار، ج۲۲، ص۲۳۶.

۳. انساب الاشراف، ج۱، ص۴۵۰.

وفات ماریّه و دفن او در بقیع

ماریّه قبطیه سرانجام در زمان خلافت عمر بن خطاب، خلیفه دوم و ۱۶ سال پس از هجرت وفات یافت، اهل مدینه در عزای وی شرکت کردند. علی و اهل بیت علیهم‌السلام هم شرکت داشتند. «عمر، مردم را برای تشییع جنازه او خبر کرد و بر وی نماز خواند و در بقیع به خاک سپرده شد».[۱]

۸. زینب بنت خزیمه

زینب، دختر خزیمة بن حارث بن عبدالله هلالیّة بن عبدالله بن عمرو بن عبدمناف ابن هلال بن صعصعة عامری هلالی است. اما مصادر تاریخی از مادر ایشان سخنی به میان نیاورده‌اند.

ابن عبدالبرّ از قول ابی‌الحسن جرجانی نسّابه، او را خواهر میمونه بنت حارث ذکر کرده‌اند. ولی ابن حبیب بغدادی این‌گونه می‌نویسد: «اُم الفضل لبابه کبری بنت حارث، همسر عباس عموی پیامبر ﷺ مادر ابن عباس، و لبابه صغری همسر ولید بن مغیره، مادر خالد بن ولید و عزّة بنت حارث است».[۲]

زینب بنت خزیمه، اُمّ المساکین

زینب بنت خزیمه را، به جهت بخشندگی، مهربانی و عطوفتی که با مساکین و فقیران داشت، لقب اُمّ المساکین دادند (مادر بیچارگان). این لقب، عنوانی بوده که در دوره جاهلیت بر ایشان نهاده بودند. او در دوران اسلامیِ زندگی‌اش، بیش از گذشته در اندیشه مساکین و فقیران بود و مورخان بر آن گواهی داده‌اند.

در میان مورخان، در اینکه زینب قبل از ازدواج با پیامبر گرامی ﷺ همسر کدام

---

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۳.

۲. المحبر، تحقیق: ایلزه لیختن شتیتر، بیروت، دارالآفاق الجدیدة، بی‌تا، صص ۱۰۶ ـ ۱۰۹.

شخص بوده، اختلاف است. اما مشهور آن است که وی همسر طفیل بن حارث بن مطّلب بن عبدمناف بود و از طفیل طلاق گرفت و به عقد برادر طفیل، عبیدة بن حارث درآمد. عبیده در غزوه بدر مجروح شد و در سن شصت و چهار سالگی جان داد.[۱]

نقل‌های دیگری درخصوص ازدواج زینب با برخی صحابی دیگر آمده که چندان مستند نیستند.

ازدواج زینب بنت خزیمه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

وقتی شوهر زینب به شهادت رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از او خواستگاری کرد. او اختیار تام به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت گواهانی را فراخواند[۲] و با مهریه چهارصد درهم نقره، او را به همسری خویش درآورد.[۳]

به گفته برخی از مورخان، پیامبر صلی الله علیه و آله ابواسید بن علی بن مالک انصاری را به سراغ زنی از بنی‌عامر بن صعصعه فرستاد تا زینب را برایش خواستگاری کند. ابواسید، زینب را به عقد حضرت درآورد.[۴]

این ازدواج بیست روز پس از ازدواج پیامبر، با حفصه، دختر عمر بن خطاب صورت گرفت. زینب بنت خزیمه به لحاظ اخلاقی دارای کرامت اخلاقی است و صفت کرامت را در خود داشته و لذا به مساکین و بینوایان رسیدگی می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بانوی بزرگوار رضایت کامل داشتند.

وفات زینب بنت خزیمه و خاکسپاری‌اش در بقیع

اُمّ المؤمنین، زینب بنت خزیمه، زندگانی کوتاهی با پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و در مورد مدت، میان مورخان اختلاف است و آن را از سه تا هشت ماه گفته‌اند. در هر صورت،

---

۱. انساب الاشراف، ج۲، ص۶۴۸.
۲. الطبقات، همان، ص۹۱.
۳. السیرة النبویه، ج۲، ص۶۴۸.
۴. الاستیعاب، ج۴، ص۱۵۹۹.

مدت بسیار کوتاهی را با پیامبرﷺ زیسته است.

زینب بنت خزیمه در جوانی و در سن ۳۳ سالگی در مدینه وفات یافت.[۱] پیامبر خداﷺ بر وی نماز گزارد و در بقیع به خاکش سپردند.[۲]

طبق نقل مورّخان، ایشان نخستین همسر پیامبر خداﷺ بوده که در بقیع مدفون گردیده است.

۹. صفیه دختر حُیَیّ بن اَخطب

نام کامل صفیه در منابع تاریخی این‌گونه آمده است: «**صفية بنت حُيَيّ بن اخطب بن سعية بن عامر بن عبيد بن كعب بن الخزرج بن ابي‌حبيب النضير بن النّحام بن ينحوم من بني‌اسرائيل من سبط هارون بن عمران**».[۳]

و مادرش، «**برّة بنت سموأل، اخت رفاعة بن سموأل من بني‌قريظة**».[۴]

حُیَیّ بن اخطب، رییس قبیله بنی‌نضیر بوده است.

چنان‌که از نسب وی بر می‌آید، او از نسل عمران، برادر حضرت موسی‌علیه‌السلام است و حضرت موسی و عمران‌علیهماالسلام هم اولادِ لاوی پسر حضرت یعقوب‌علیه‌السلام می‌باشند.

صفیّه زنی بافضیلت

صفیه دارای کمالات، درایت، عقل، فضیلت و حلیم و بردبار و اهل گذشت بوده که به همین دلیل خواستگاران فراوانی داشته است. «وی ابتدا همسر سُلاّم بن مِشکَم ابی‌الحقیق یهودی بود و پس از اینکه از وی جدا گردید، همسری کنانة بن ابی‌الحقیق را برگزید. کنانة بن ابی‌الحقیق در جنگ خیبر کشته شد و صفیه جزو غنایم جنگی گردید و به اسارت درآمد.[۵] کمالات و فضل صفیه، قبل از اسلام هم زبانزد همگان در مکه بوده است.

---

۱. المنتظم، ابن جوزی، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ج۳، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۲م. ص ۲۱۰.

۲. دلائل النبوه، ج۳، ص۱۹۵.

۳. زوجات النبیﷺ، ص۲۰۲.

۴. همان.

۵. السیرة النبویة، ج۳، ص۳۵۱.

ازدواج پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله با صفیّه

یهودیان خیبر، دعوت اسلام و زندگی آمیخته با مدارای پیامبر صلی الله علیه و آله را ناسپاسی فراوان کردند و قدر ندانستند که در نتیجه آن، جنگی میان یهودیان و پیامبر صلی الله علیه و آله درگرفت. در این جنگ مسلمانان بر یهودیان خیبر پیروز شدند و تعداد فراوانی از آنها به اسارت مسلمانان درآمدند. صفیه بنت حُیَیّ بن اخطب، رییس قبیله بنی‌نضیر هم در میان اسیران بود.

«پس از آنکه قلعه غموص و حصن ابی‌الحقیق از قلعه‌های خیبر فتح شد و صفیه با یکی از دختر عموهایش اسیر شدند، امیرمؤمنان علیه السلام، ایشان را همراه بلال خدمت پیامبر خدا فرستاد، آنان در راه بر کشتگانشان عبور کردند. صفیه گریان شد و دختر عمویش صورت خراشید و فریاد می‌کشید و خاک بر سر می‌ریخت و وضعی غیر عادی از خود نشان می‌داد. پیامبر فرمود: این شیطان را از من دور کنید. ولی صفیه را در جایی محفوظ قرار داد و لباسش را مرتب کرد. از این رفتار معلوم شد که پیامبر صفیه را برای خود برگزیده است. آن‌گاه به بلال فرمود: «**أنزعت الرحمة من قلبك؟!**»؛ «مگر رحم و عطوفت در دل تو نیست که زنان داغدیده را بر کشتگانشان عبور می‌دهی؟»

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در گونه صفیه اثر لطمه‌ای مشاهده کرد، علّت را پرسید که صفیه گفت: همان روز که شما وارد سرزمین خیبر شدید، در خواب دیدم خورشید روی سینه‌ام قرار گرفته است. خوابم را برای همسرم تعریف کردم، او سیلی محکمی به صورتم نواخت و گفت: آرزو داری همسر این مردی شوی که بر ما وارد شده است؟!»[1]

صفیه وارد مدینه شد و در خانه حارثة بن نعمان ساکن گردید.

شهرت زیبایی صفیه مدینه را پر کرد. زنان به تماشایش می‌آمدند؛ از جمله آنها عایشه هووی صفیه بود. او برای آنکه شناخته نشود، با نقاب به خانه صفیه آمد،

---

۱. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۲۲.

پیامبرﷺ او را شناخت و در مراجعت پرسید: او را چگونه دیدی؟ عایشه گفت: می‌خواهید چگونه باشد؟ زنی یهودیه است! حضرت فرمود: عایشه! چنین مگو؛ زیرا او مسلمان شده و مسلمان خوبی است. این ازدواج، سال هفتم هجرت واقع شد، صفیه گفت: هنگام ازدواج با پیامبرﷺ وارد هفدهمین سال نشده بودم.[۱]

صفیه در نظر پیامبر گرامیﷺ

پیامبرﷺ به صفیه زیاد احترام می‌کرد؛ زیرا در اندیشه آن حضرت، صفیه دارای صفات کمالی برجسته‌ای بود و به دلیل همین صفات، مورد علاقه پیامبرﷺ بود. مورخان نوشته‌اند که آن حضرت: «روزی به خانه صفیه آمد و او را گریان دید. علت را پرسید؟ صفیه گفت: شنیده‌ام عایشه و حفصه درباره‌ام حرف می‌زنند و می‌گویند: ما از صفیه بهتریم؛ زیرا ما دختر عموهای پیامبرﷺ و همسران اوییم. حضرت فرمود: چرا در جوابشان نمی‌گویی که چگونه بهتر از من هستید؟ پدرم هارون و حضرت موسی عموی من و حضرت محمّدﷺ شوهر من است؟»[۲]

صفیه و ارادت به اهل بیت علیهم السلام

برخی نقل‌های موثق از زنان پیامبرﷺ در تاریخ آمده که آنان به اهل بیت پیامبر علیهم السلام ارادت عمیقی داشته‌اند؛ مانند اُمّ سلمه و صفیه، که این دو شخصیت، نسبت به خاندان پیامبرﷺ و اهل بیت علیهم السلام ارادت فراوانی ابراز می‌داشته‌اند.

او هنگامی که وارد مدینه شد، از جواهراتی که به همراه داشت و خود را با آنها زینت کرده بود، به فاطمه زهرا علیها السلام و همراهانش هدیه داد؛ از جمله گوشواره‌ای گرانبها را به حضرت زهرا علیها السلام تقدیم کرد.[۳]

---

۱. طبقات الکبری، ج۲، ص۸۴.

۲. همان.

۳. پیغمبر و یاران، ج۴، ص۲۵.

صفیه بعد از رحلت پیامبرﷺ این ارادت قلبی را پاس داشت و تا زمانی که در قیـد حیات بود، حرمت اهل بیتﷺ را حفظ کرد.

صفیه به دلیل برخورداری از فضایل و کمالات اخلاقی و فکری و به دلیل ارادتی که به پیامبر و خاندان عصمت و طهارتﷺ داشت، روایاتی را نیز نقل کرده کـه بـه دلیـل اختصار نوشتار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

وفات صفیه و خاکسپاری‌اش در بقیع

از زندگی و شرح حـال صـفیه، پـس از پیـامبرگرامیﷺ مطالـب چنـدانی در منـابع تاریخی وجود ندارد. با ایـن‌کـه بعـد از رحلـت پیـامبرﷺ، نُـه تـن از زنـان ایشـان در قید حیات بودند، جز زندگانی اُم‌سلمه و عایشه، حوادث چندانی از زندگی آنـان در منـابع تاریخی نقل نشده است. این بانوی گرامـی در سـال ۵۲ هـ.ق در مدینـه درگذشـت. اهـل مدینه در تشییع جنازه‌اش حضور یافتند و به همراه سعید بن عاص[۱] بر او نماز گزاردند.

۱۰. میمونه، دختر حارث الهلالیّه

نام کامل ایشان، مَیْمونة بنت الحَارِثِ بنِ حَزْنِ بنِ بُجَیْرِ بنِ الهُزَم بن رویبة بن عبدالله ابن هلال بن عامر بن صعصعه است. مادرش، هِنْدَ بنتِ عَوْفِ بن زُهَیْر بن الحـارِثِ بـن حماطة بن حمیر، نامش بُرّه بود، اما پیامبرﷺ نام وی را میمونه گذاشت.

ازدواج پیامبرﷺ با میمونه

اواخر سال هفتم هجرت، پیـامبر خـداﷺ بـا میمونـه، دختـر حـارث ازدواج کـرد و ازدواج در مکه مکرمه، در جریان عمرة القضا رخ داد.

میمونه، زنی پارسا، عفیفه و عابده بود که در جریان عمرة القضا، سال بعـد از صـلح حدیبیه، خود را به حضرت رسولﷺ هدیه نمود.

---

۱. انساب الاشراف، ص۴۴۴.

«میمونه از آمدن پیامبر آگـاه شـد. او در نظـر داشـت تـا خـود را بـه ازدواج پیـامبر درآورد، لذا این مطلب را با خواهرش اُمّ فضل، همسر عباس بن عبدالمطّلب که از همـه به ایشان نزدیک‌تر بود، در میان گذاشـت. اُمّ فضـل نیـز آن را بـا شـوهرش عبـاس بـن عبدالمطلب در میان گذاشت. عباس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفـت و در مـورد بـرّه (میمونـه) کـه مسلمان و مؤمن بود، سخن گفت و نیز به آن حضـرت گفـت: ابـووهم بـن عبـدالعزّی، شوهر برّه فوت کرده است، آیا می‌خواهیـد بـا او ازدواج کنیـد؟ پیـامبر موافقـت کـرده، پسرعمویش جعفر بن ابوطالب را برای خواستگاری نزد میمونه فرسـتادند. هنگـامی کـه جعفر آمد، میمونه سوار بر شتر بود و جعفر از او برای پیامبر خواستگاری کـرد. میمونـه گفت: شتر و آنچه بر او است، هدیه به رسول الله است. مردم در مکه با لحـن سـرزنش گفتند: میمونه خودش را به پیامبر هبه کرد! خداوند در پی این سخنان مردم، این آیـه را نازل کرد:

﴿یا أَیُّها النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْواجَکَ اللاَّتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّـا أَفاءَ اللَّهُ عَلَیْکَ وَ بَناتِ عَمِّکَ وَ بَناتِ عَمَّاتِکَ وَ بَناتِ خالِکَ وَ بَناتِ خالاتِکَ الـلاَّتِی هاجَرْنَ مَعَکَ وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَـتْ نَفْسَـها لِلنَّـبِیِّ إِنْ أَرادَ النَّـبِیُّ أَنْ یَسْـتَنْکِحَها خالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنا مَا فَرَضْنا عَلَیْهِمْ فِی أَزْواجِهِمْ وَ ما مَلَکَـتْ أَیْمانُهُمْ لِکَیْلا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَکانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً﴾ (احزاب:۵۰)

ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای بـرای تـو حـلال کـردیم و همچنین کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالـک شـده‌ای و دختران عموی تو، و دختران عمّه‌ها، و دختران دایی تو، و دختران خاله‌ها که با تـو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو حلال است) و هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می‌تواند او را به همسری برگزیند، اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه دیگـر مؤمنـان. مـا می‌دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمـی مقـرّر داشـته‌ایـم

(و مصلحت آنان چه حکمی را ایجاب می‌کند) این به خاطر آن است کـه مشـکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (و از این راه حامیان فزونتری فراهم سازی) و خداوند آمرزنده و مهربان است.

با پیشنهاد عباس بن عبدالمطّلب، عموی آن حضرت، در محلی به نـام سـرف (بـین مکه و مدینه) مراسم عقد، توسط عباس بن عبدالمطلب، به پا گردید و میمونه به ازدواج رسول الله صلی الله علیه و آله درآمد.[1] ایشان آخرین زنی است که به ازدواج آن حضرت درآمد.

میمونه زنی پارسا و اهل عبادت بود، به‌گونه‌ای که عایشه درباره‌اش می‌گوید: «همانـا او از میان ما با تقواتر و با عاطفه‌تر نسبت به خویشاوندان بود».[2]

میمونه در جنگ تبـوک، در صـف مجاهـدان اسـلام بـود و بـه پرسـتاری و تـرمیم زخم‌های مجاهدان می‌پرداخت؛ به طوری‌که گفته‌اند: وی نخستین زنی اسـت کـه بـرای رسیدگی به زخمـی‌هـا، گـروه پرسـتاران زن را تشـکیل داد و بـرای تـرمیم زخـم‌هـای مجاهدان در راه خدا، قیام کرد. وی در اثنای طواف، مورد اصابت تیری قرار گرفت، امـا جراحتش بهبود یافت.

نقش بارزی که میمونه در جنگ‌ها ایفا کرد، سبب شد که افرادی مانند نسیبه، جـرّاح تربیت شوند و در جنگ‌های مختلف حضور یابند و به مداوای رزمندگان بپردازند.

میمونه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

زندگانی بسیاری از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت چندان مورد توجه مورّخان قرار نگرفت و اندکی از حالات آنها به کتابـت نهـاده شـد، امـا در بـین همـان مطالب اندک، حقایق بلندی خودنمایی می‌کند که وضعیت فکری، روحی و دغدغه آنهـا پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نشان می‌دهد.

---

۱. الإستیعاب، ج۴، ص۱۸۶۵.
۲. البدایة والنهایه، ج۵، ص۳۱۹.

ابن ابی‌شیبه، به نقل از ابواسحاق، ماجرای جنگ صفین را این‌گونه توضیح می‌دهد:

هنگامی که در کوفه پراکندگی پیش آمد، به میمونه، دختر حارث و همسر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته شد: ای مادر مؤمنان، چاره چیست؟ گفت: با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باشید، سوگند به خدا که او گمراه نیست و کسی به وسیله او گمراه نمی‌شود.[1]

همچنین در المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری آمده است:

جریّ بن کلیب عامری نقل کرده، هنگامی که علی علیه‌السلام به جانب صفین حرکت کرد، از جنگیدن ناخشنود بودم و به مدینه آمده، به خانه میمونه، دختر حارث (همسر پیامبر خدا) رفتم.

گفت: از کجایی؟ گفتم: از مردم کوفه. گفت: از کدامشان؟ گفتم: از بنی‌عامر. گفت: خیلی خوش آمدی و گرامی هستی. چرا آمده‌ای؟ گفتم: علی به سوی صفین رفت و من از جنگیدن ناخشنود بودم و به این‌جا آمدم. گفت: آیا با وی بیعت کرده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: به سوی او برگرد و با او باش. سوگند به خدا که او گمراه نشده و به وسیله او کسی گمراه نمی‌شود.[2]

روایتگر احادیث نبوی

شخصیت‌های بزرگی مانند شیخ طوسی، ابن عبدالبرّ اندلسی و ابونعیم اصفهانی، میمونه را از بانوان صحابی پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و راوی حدیث از آن حضرت شمرده‌اند که عبدالله بن عباس شوهر خواهر وی و دیگران از او روایاتی را نقل کرده‌اند.

وفات میمونه

مورّخان و سیره‌نویسان، سال وفات میمونه را ۳۸، ۵۱، ۶۳ و ۶۶ هـ.ق نوشته‌اند و نیز در مورد محل دفن وی، از دو محل نام برده‌اند؛ یکی منطقه سرف، جایی که پیوند

---

۱. تاریخ المدینة المنورة، ج۲، ص۴۸۸.

۲. امالی طوسی، شیخ طوسی، قم، انتشارات دارالثقافة، ۱۴۱۴هـ.ق، ص۵۰۵.

آسمانی‌اش با پیامبر خداﷺ برقرار شـد و دیگـری، بقیـع. دربـاره سـن شـریف ایشـان نوشته‌اند ۸۰ یا ۸۱ سال بوده است.

۱۱. سوده بنت زمعة بن قیس

نام کامل ایشان، سوده بنت زمعة بن قیس بن عبدشمس القرشیّه. نام مـادرش، الشـموس بنت قیس بن عمرو بن زید بن لبید بن خداش بن عامر بن غنم بن عدی بن النجار بود.

سوده پیش از ازدواج با پیامبرﷺ همسـر پسـر عمـویش، السـکران بـن عمـرو بـن عبدشمس بن ودّ بن نصر بن مالک بن عامر بن لؤی بـود کـه آن دو، در مکـه اسـلام را پذیرفتند و در هجرت دوم به حبشه، رهسپار آن دیار شدند تا اسلامیت و دیانـت خـود را حفظ کنند. در این ماجرا و طی سفر، همسرش کشته شد و او در حبشه بیوه گردیـد. اما علاّمه عسکری در تحقیقات خود، مرگ سـکران را در مراجعـت از حبشـه بـه مکـه دانسته، و در این باره چنین می‌نویسد:

> سوده ابتدا با پسر عموی خود، سکران ازدواج کرد و به همراهـی دیگـر مسـلمانان ــ که برای دومین بار به حبشه مهاجرت می‌کردندــ راهیِ آن دیار شد. سکران پـس از مراجعت از حبشه، در مکه درگذشت و سوده را بی‌پناه و بی‌سرپرست گذاشـت و پیامبر خداﷺ پس از وفات خدیجه، سوده را به عقد خود درآورد.[1]

ازدواج پیامبرﷺ با سوده

وقتی همسر سوده از دنیا رفت، خوله دختر حکیم بن اوقص سُلَمی، همسـر عثمـان ابن مظعون، نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای پیامبر، مـی‌بیـنم کـه غمـی سـنگین بـر شـما عارض شده و خدیجه کبرا را از دست داده‌اید! حضرت فرمودند: همین‌طـور اسـت کـه می‌گویی، غم خدیجه برایم غمی سنگین است. خوله افـزود: ای فرسـتاده خـدا! اجـازه

---

۱. نقش عایشه در تاریخ اسلام، عسکری، سید مرتضی، ج۳ـ۱ مترجمین، سردارنیا و نجمی، تهران مرکز انتشـاراتی خیبـر، ۱۳۷۷، ص۵۵.

می‌دهید از سوده، دختر زمعه برایتان خواستگاری کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله که سوده را می‌شناخت و از مرگ شوهرش آگاه بود، فرمودند: آری، منعی نیست. شما زنان به این مسأله و ضرورت آن آشناترید. پس از آنکه سوده از عده وفات همسرش خلاصی یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله خوله را نزد وی فرستاد و از او برای خود خواستگاری کرد. سوده در پاسخ گفت: در مورد ازدواجم، پیامبر صلی الله علیه و آله صاحب اختیار است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: فردی از خاندانت در ماجرای ازدواجت با من ناظر و گواه و صاحب اختیار باشد. سوده، حاطب بن عمرو بن عبدشمس را تعیین کرد تا او سوده را به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله درآورد و این ازدواج در سال دهم بعثت و بعد از وفات حضرت خدیجه علیها السلام روی داد. بنابراین، سوده بنت زمعه، نخستین زنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از خدیجه علیها السلام، با وی ازدواج کردند.[۱]

سوده مانند بیشتر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن حضرت صاحب فرزند نشد.[۲]

اوصاف و ویژگی‌های سوده

در منابع و متون اسلامیِ ما، سوده بنت زمعه، به‌عنوان بانویی باکرامت و فضیلت، دائم الذکر، عالمه، عابده، با تقوا و پرهیزکار و اهل زهد و درایت بود.

به لحاظ جنبه‌های معنوی، در منابع اسلامی، از سوده بنت زمعه به‌عنوان زنی روزه‌دار، شب زنده‌دار، عابده، زاهده و پرهیزگار یاد شده است. عایشه درباره او گفته است: «در روش و منش، مانند نداشت و زنی را به اندازه سوده دوست نداشتم، جز این‌که در اخلاقش نوعی از تندی بود که زود برطرف می‌شد».[۳]

و نیز نقل شده که او از فواضل عصر خود به شمار می‌آمد.[۴]

---

۱. الطبقات الکبری، ج۴، ص۲۸۵.
۲. اسد الغابه، ج۶، ص۱۴۴.
۳. الاستیعاب، ج۴، ص۱۸۶۷.
۴. همان، ص۱۸۶۸.

شخصیت روایی سوده

شخصیت‌هایی چون شیخ طوسی، ابن عبدالبرّ، ابونعیم، ابن اثیر و دیگران، او را در شمار اصحاب و راویان پیامبرﷺ نام برده‌اند. او احادیثی از پیامبرخداﷺ روایت کرده و افرادی چون ابن عباس، یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن اسد بن زراره، از او احادیثی را نقل کرده‌اند.

در صحیح مسلم و بخاری از او پنج حدیث نقل شده که در این دو کتاب موجودند.

وفات سوده و دفن در بقیع

سوده بنت زمعه، پس از رحلت پیامبرﷺ تا سال ۵۴ هـ.ق در قید حیات بود. و سرانجام در همین سال، در دوران سلطنت معاویه بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

ابن عباس هنگام وفاتش سجده کرد! گفتند: چرا سجده کردی؟ گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: هرگاه نشانه‌ای از نشانه‌های الهی را دیدی، سجده کن، چه نشانه و آیتی بالاتر از وفات سوده، همسر رسول اللهﷺ؟! و این، به دلیل اهمیتی بود که سوده در نظر ابن عباس داشت.

چگونگی رفتار و برخورد پیامبرﷺ با همسران

درباره سجایای اخلاقی و جزئیات رفتار پیامبرﷺ با همسران خود، مطالب فراوانی در کتب سیره و تاریخ آمده است؛ رفتاری که نمایانگر خُلق عظیم و سجایای اخلاقی آمیخته با کرامت آن رسول نور و رحمت بود، اما واقعیت این است که هیچ‌کس نمی‌تواند در این باره به نیکی قضاوت کند مگر خود همسران آن حضرت که مناسب است به جمله‌ای از عایشه اشاره کنیم:

عایشه که همواره در حضور و مصاحبت حضرت بوده و در طول حیاتش بیشترین و طولانی‌ترین همراهی را داشته، درباره اخلاق و سجایای انسانی آن حضرت با

همسرانش، چنین می‌گوید: «**وَ کَانَ خُلقُهُ القُرآن**»[۱]؛ «رفتار آن حضرت، نمونه‌ای کامل از قرآن بود». یعنی رفتاری منطبق با آیات قرآن کریم داشت.

در این رابطه، چند اصل حاکم بر زندگی پیامبرﷺ با همسرانشان را مورد اشاره قرار می‌دهیم:

۱. آموزش معارف دینی

یکی از رسالت‌های پیامبرﷺ آموزش و تبیین معارف دین به همه انسان‌ها بود و این امر، اولاً: تجلّی خاصی در خانواده آن حضرت داشت که این وظیفه‌ای است بزرگ بر سرپرست خانواده که معارف دینی را به خانواده‌اش بیاموزد؛ چنان‌که نقل شده است:

وَ حِینَ افْتُرِضَتْ الصّلاَةُ عَلَی رَسُولِ اللهِﷺ أَتَـاهُ جِبْرِیـلُ فَتَوَضّـأَتْ وَ رَسُـولُ اللهِ یَنظُـرُ إِلَیهِ... .[۲]

هنگامی که نماز بر پیامبر واجب شد جبرئیل بـه نـزد حضـرت آمـد و در حضـور پیامبرﷺ وضو را به آن حضرت آموخـت تـا حضـرت کیفیـتش را فـرا گیـرد. پیامبر اکرم به او نگاه می‌کرد تا ببیند چگونه وضو می‌گیرد.

پس رسول اللهﷺ مانند جبرئیل وضو گرفت. جبرئیل نماز گزارد و پیامبرﷺ نیز همراه او نماز به جا آورد. آن‌گاه که جبرئیل رفت، پیامبرﷺ به منزل خدیجهؑ آمد و چگونگی وضو گرفتن و نماز خواندن را به او آموخت.

پس از آن، خود در حضور خدیجهؑ، به‌طور عملی آن‌گونه که از جبرئیل فرا گرفته بود نماز گزارد تا خدیجهؑ وضو و نماز را به خوبی بیاموزد. سپس خدیجهؑ نیز وضو گرفت و نماز گزارد.

---

۱. المختصر الکبیر فی سیرة الرسول، ج ۱، ص ۴۱.

۲. الروض الأنُف، ج ۱، ص ۴۲۲؛ سیرة ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۳.

۲. پرورش روحیه توکّل به خدا در همسران

توکل و اعتماد به خدای متعال، نقش بارزی در رشد اخلاقی و معنوی‌سازی فضای زندگی انسان دارد. توکل، به معنای اعتماد به خدا و گسستن از غیر او است.

پیامبرخداﷺ پیش از آنکه این روحیه بزرگ و ستودنی را در دیگران به وجود آورد، سعی می‌کرد این حسّ باطنی و معنوی را در همسرانش ایجاد نماید.

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است از اخلاق کریمه آن حضرت این بود که:

إِنَّهُ كَانَ إِذَا أَصَابَ أَهْلَهُ خَصَاصَةٌ، قَالَ لَهُمْ: قُومُوا إِلَى الصَّلاَةِ وَ يَقُولُ: بِهَـذَا أَمَـرَنِي رَبِّي، قَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها...﴾.[1]

هرگاه خانواده ایشان به مشکلی مانند فقر و گرسنگی برمی‌خوردند، می‌فرمود: نماز بخوانید. آن‌گاه می‌فرمود: خداوند مرا به این عمل فرمان داده و فرموده است: «خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش! از تو روزی نمی‌خواهیم (بلکه) ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت نیک برای تقواست!

پیامبر خداﷺ با این شیوه، خانواده خود را به کانون اصلی جهان؛ یعنی خدای متعال توجه داده، و بدان متکی می‌ساختند.

۳. ایجاد امنیت روحی و روانی برای همسران

شک نیست که فضای زندگی باید آمیزه‌ای از عشق و محبت و صمیمیت و عاطفه باشد تا فضایی برای امنیت روحی و روانی در زندگی آماده گردد. زوجین به امنیت روحی و روانی نیازمندند تا به یک زندگی مطلوب و سازگار با روان خود دست یابند. پیامبرﷺ به این نیاز مهم همسرانشان توجه کامل داشتند. آن حضرت پس از ازدواج با خدیجه کبری؟ع؟، مأمور شد چهل روز از همسرش (خدیجه) فاصله بگیرد. او برای تأمین امنیتِ خاطرِ همسر گرامی‌اش، عمار بن یاسر را نزد خدیجه فرستاد و فرمود:

---

۱. سنن النبی، طباطبایی، محمدحسین، نشر جامعه مدرسین، ۱۳۸۲هـ.ش، ص۶۱.

از جانب من به وی بگو:

یَا خَدِیجَةُ لاَ تَظُنِّي أَنَّ انْقِطَاعِي عَنْكِ [هِجْرَةٌ] وَ لاَ قِلًى وَ لَكِنْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي بِذَلِكَ لتنفذ [لِیُنْفِذَ] أَمْرَهُ، فَلاَ تَظُنِّي يَا خَدِيجَةُ إِلاَّ خَيْراً، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَيُبَاهِي بِكِ كِرَامَ مَلاَئِكَتِهِ كُلَّ يَوْمٍ مِرَاراً... .[1]

ای خدیجه! گمان مبر که دوری من از تو با هدف دور شدن از تو یا از روی خشم و غضب بوده است؛ بلکه این کار را به دستور خدا انجام داده‌ام تا فرمانش اجرا شود، در این دوری، جز گمان خیر مبر. خداوند هر روز بارها نزد بزرگترین فرشتگانش به تو مباهات می‌کند. شب هنگام در خانه را ببند. بدان‌که من در خانه فاطمه بنت اسد هستم. (فاطمه بنت اسد کفالت پیامبر را در کودکی‌شان بر عهده داشته‌اند).

۴. به یاد داشتن نیکی‌های همسران و یادآوری آنها

۵ . پاسخ دادن بدی‌های برخی همسران به نیکی

۶. ایجاد شادابی و نشاط در همسران

۷. عطوفت و مهربانی با همسران

۸. خوش‌رفتاری و گذشت

۹. مساوات و عدالت با همسران

۱۰. هبه دادن پیامبر ﷺ به همسران

۱۱. آوردن هدیه در سفرها برای همسران

۱۲. همکاری با همسران در محیط خانه

موارد یاد شده بالا به ضمیمه موارد فراوان دیگر، نمونه‌هایی از نوع رفتار پیامبر با همسران خویش بوده که به دلیل طولانی نشدن بحث، از توضیح و تبیین موارد فوق خودداری نموده و به عناوین آنها اکتفا کردیم.

---

۱. بحارالأنوار، ج۱۶، ص۷۸.

فلسفه تعدّد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

چند قرنی است که دشمنان سوگند خورده اسلام بـا اصـرار و لجاجتِ زایدالوصـفی، مقوله ازدواج‌های متعدد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را وسیله‌ای برای اهانت به شخصیت نورانی او قرار داده‌اند و در این راه از هـر اتهـام و قلـم‌فرسـایی بهـره بـرده‌انـد. آنـان همـواره خواسته‌اند بدین وسیله، از وجود نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله فردی هوس‌باز معرفی کنند و بـا ایـن شگرد شیطانی، مسلمانان را نسبت به آن پیامبر نور و رحمت؛ کـه فـانی در خـدا بـوده، بدبین نمایند و از تعداد پیروان آن رسـول گرامـی صلی الله علیه و آله بکاهنـد و نـور خـدا را خـاموش سازند، غافل از اینکه نور الهی همواره و هر روز درخشش افزون‌تری می‌یابـد و پیـروان بی‌شماری را به خود جذب می‌نماید.

آیین مقدس اسلام، انجـام ازدواج‌هـای متعـدد و گونـاگون را محـدود و مشـروط بـه شرایطی ویژه و خاص قرار داده است؛ مانند رعایت عدالت عاطفی میان همسران، توانـایی مالی و معیشتی جهت اداره زنان و... که در این صورت به مردان حق داده شـده تـا چهـار همسر هم‌زمان را برای خود برگزینند. ﴿**فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ**﴾؛ «پس همسر برگزینید زنان پاکیزه را برای خودتان، دو، سه و چهار را». (نساء: ۳)

این کلیت حکم در شریعت اسلامی است و هیچ مسلمانی را نشاید که با این حکـم الهی به تعارض پردازد. البته بـا رعایـت قیـود و شـرایطی کـه در همسـرداری در آیـین اسلامی مورد لحاظ و تأکید قرار گرفته است.

نگاهی به فرهنگ حاکم بر جزیرة العرب

در نگرشی کوتاه به فرهنگ ازدواج در جزیرة العرب، به یک نکتـه کلـی و مهـم دسـت می‌یابیم و آن، این‌که در آن دوره با وضعیت چادرنشینی و زندگی قبایلی و کـوچ‌گرایـی و از طرفی تمرکز ثروت در دست اقلیتی از اجتماع آن روز و بـه‌ویـژه تمرکـز ثـروت در دسـت یهودیان، وضعیت معیشتی عموم جامعه، اسف‌بار بوده به نوعی که در گزارش‌هـای تـاریخی

مورخان می‌بینیم جهت ارتزاق، از ملخ و سوسمار استفاده مـی‌کردنـد و از آب‌هـای گندیـده گودال‌ها می‌آشامیدند که گزارش‌های آن را همه تاریخ‌نگاران نگاشته‌اند.

علامه سید مرتضی عسکری در این زمینه مـی‌نویسـد: «عـرب‌هـای صـحرایی... هـر حیوانی را صید می‌کردند و می‌خوردند».[1]

افزون بر این، زندگیِ قبایلی، از جنبه کوچ‌نشـینی برخـوردار بـود. آنـان در نقطـه‌ای خاص تمرکز زیستی نداشتند، بلکه پیوسته در حرکت بودند و در جایی که مختصر آثـار حیات می‌دیدند، چند روز اطراق می‌کردند که در این اطراق‌کردن‌ها، مورد هجوم قبایـل یورشگر قرار می‌گرفتند.

گاهی هم قبیله‌ای از ایشان بر قبیله دیگر یورش می‌برد و پس از آنکه مردان جنگـی دو قبیله در حد توان یکدیگر را می‌کشتند و یک قبیله شکست می‌خـورد. قبیلـه غالـب هرچه می‌توانست از زنان و دختران و فرزندان قبیله مغلوب را به اسارت می‌برد».[2]

اسارت زن در دوران جاهلیت، باعث سرشکستگی شدید محسوب می‌شد و از ایـن رو، عربِ جاهلی، زن را باعث زحمت و رنج خود مـی‌دانسـت و او را مـانع پیشـرفت امور خود می‌شمرد؛ موجودی دست و پاگیر که برای بسـیاری از امـور، مـانع و مـزاحم محسوب می‌گردید.

از سوی دیگر، مردان در دوره جاهلیت، صاحب اختیار همه امور خـانواده و کسـان خویش بودند و حتی حق حیات زنان بر عهده آنان بود، که سنتی بسیار غلط و جاهلانه شمرده می‌شد.

این روند، در آنان باوری انحرافی ایجاد کرده بود که داشتن دختر را ننگ بشمارند و به همین جهت، اغلب آنان به اعتقاد خود حاضر نبودند این ننگ را تحمـل کننـد و لـذا

---

۱. نقش ائمه در احیای دین، عسکری، سیدمرتضی، جامعه مدرسین، ۱۳۷۶ه.ش، ص۱۲۸.

۲. همان، ص۱۳۲.

اقدام به زنده به گور نمودن دختران می‌کردند.

قیس بن عاصم در حضور پیامبرﷺ اعتراف کرد که تمامی دختران خود را زنـده بـه گور کرده است! حتی دختری را که با ترفند مادر، تا چند سالگی زنـده بـوده، بـه رغـم التماس‌هایش، زیر خاک دفن می‌کند! پیامبرﷺ با چشمانی اشکبار می‌فرماید: «همانا ایـن قساوتی آشکار است!»

ویژگی‌هایی مانند: غیرت، تعصب شـدید، تـرس از بـی‌آبرویـی هنگـام اسـارت زن و دختر، ترس از فقر، عیوب ظاهری و جسمی دختر، علل این اعمـال ضـد انسـانی شـمرده شده است، البته عامل اقتصادی و فرار از فقر، مهم‌ترین عامل شمرده می‌شده، که قرآن نیـز به آن اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ﴾؛ «و فرزندان‌تان را از ترس تنگدستی مکشید که ما آنها و شما را روزی می‌دهیم». (اسراء: ۳۱)

ازدواج‌های پیامبرﷺ، تابعی از مصالح کلی

پیامبرﷺ تا سن ۵۳ سالگی، غیر از حضرت خدیجه علیها السلام، همسری اختیار نکرد و بعـد از پنجاه و سه سالگی، به پیشنهاد خولـه، همسـر عثمـان بـن مظعـون، صـحابی بـزرگ پیامبرﷺ، می‌پذیرد که با سوده بنت زمعه ازدواج کند و ازدواج‌هـای بعـدی، پـس از آن آغاز می‌شود؛ یعنی از سال دهم بعثت به بعد.

بنابر این، این ازدواج‌ها در فاصله دهم بعثت تا فتح مکه رخ می‌دهد که در این زمینه چند نکته مهم، قابل ذکر و یادآوری است:

ـ بیشتر زنان پیامبرﷺ، جز عایشه، بیوه بوده‌اند.

ـ حکم تعدد زوجات، حکمی اختصاصی و تجویزی ویژه برای آن حضرت از ناحیه خدای متعال بوده است.

ـ ازدواج‌های آن حضرت، تابع مصالح کلـی؛ ماننـد تـألیف قلـوب، نجـات زنـان از تنگنای اقتصادی و معیشتی و جذب قبایل گوناگون به اسلام بوده است.

ـ برخی از آن ازدواج‌ها، باعث دفع خطر از کسانی بود که تازه مسلمان شده بودند.

توضیحی درباره چهار مورد فوق که اشاره شد:

۱. از اسناد و منابع تاریخی می‌توان دریافت کـه جـز دو تـن از همسـران پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ (عایشه و ماریه)، بقیه بیوه بوده و قبل از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، یک یا چند بار ازدواج کرده‌اند؛ مانند:

ـ خدیجه بنت خویلد؛ نخستین همسر پیامبر گرامـی صلی‌الله‌علیه‌وآله اسـت. آن حضـرت، پـانزده سال پیش از بعثت و در سن ۲۵ سالگی با حضـرت خدیجـه علیهاالسلام، کـه چهـل سـال سـن داشت، ازدواج کرد.

خدیجه کبری، قبل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، با دو تن ازدواج کرده بود؛ ابتدا همسر ابی‌هالـه شـد و بعد از فوت وی، با عتیق بن عائد مخزومی ازدواج کرد.

ـ سوده بنت زمعه؛ پس از رحلت خدیجه کبـری علیهاالسلام، پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بـه پیشـنهاد خولـه، همسر عثمان بن مظعون را به همسری برگزید؛ چنان‌کـه در شـرح حـالش گذشـت، او پیش از همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همسر پسر عمویش سکران بن عمرو بود و از او پسری به نـام عبدالرحمان داشت. ازدواج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با وی، به دلیل داشتن سـن و سـال زیـاد، تعجـب بسیاری را برانگیخت.

ـ حفصه دختر عمر بن خطاب؛ ایشان قبـل از ازدواج بـا پیـامبر، همسـر خنـیس بـن حذافه بود. چنان‌که گذشت، خُنیس بن حذافه صحابی حضرت رسـول، در جنـگ احـد مجروح شد و در مدینه درگذشت و او بعد از عدّه وفات، به همسری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درآمد.

ـ زینب بنت خزیمه؛ وی ابتدا همسر طفیل بن حارث بود که پس از جـدایی از وی، همسر برادر طفیل؛ یعنی عبیدة بن حارث گردید. وقتی عبیدة بن حارث در جنـگ بـدر به شهادت رسید، زینب با عبدالله بـن جحـش ازدواج کـرد و او نیـز در نبـرد اُحُـد بـه شهادت رسید و او پس از شهادت ابن جحش، همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شد.

ـ اُمّ سلمه، دختر ابی‌امیه؛ در نخستین ازدواجش، همسر ابوسلمه عبدالله بـن عبدالأسـد،

پسر عمه پیامبرﷺ بود. او همراه شوهرش به حبشه رفت و سلمه را در آنجا به دنیا آورد. وی پس از بیعت عقبه با همسرش به مدینه هجرت نمود و دارای سه فرزند دیگر شد. همسرش در جنگ‌های بدر و اُحد حضور یافت و زخمی شد. ابوسلمه، پس از بازگشت از سریه قطن به دلیل شدت جراحات وارده درگذشت. پیامبر خداﷺ در سال چهارم هجرت با اُم‌سلمه، ازدواج کردند.

ـ **زینب بنت جحش؛** دختر عمه پیامبرﷺ بود. نخست به خواست و اشاره آن حضرت به همسری زید بن حارثه درآمد، میان آن دو، الفت، صمیمیت و تفاهم وجود نداشت و علی‌رغم پا در میانی و اصرار پیامبر خداﷺ بر همدلی و سازش، سازشی میان آن دو حاصل نشد و سرانجام این ازدواج به طلاق و جدایی منجر گردید. پس از عده طلاق، علی‌رغم باورهای غلط آن روز در خصوص ازدواج با همسر پیشینِ پسرخوانده، پیامبرﷺ با زینب بنت جحش ازدواج کرد. این ازدواج، طبق آیات ۳۷ و ۳۸ سوره احزاب، برای از بین بردن پندار و سنت غلط جاهلی صورت گرفت تا آن را در هم بشکند. این ازدواج در سال پنجم هجرت در ۵۸ سالگی پیامبر انجام شد.

ـ **صفیه دختر حُیَیّ بن اخطب:** وی ابتدا به همسریِ سلام بن ابی‌الحُقَیق درآمد و پس از وی همسر کنانة بن ابی‌الحُقیق شد که هر دو از شاعران یهود بودند. کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه به اسارت مسلمانان درآمد. رفتار توأم با متانت و کرامت صفیه، به هنگام عبور از صحنه نبرد، پیامبرﷺ را بر آن داشت که برای دلجویی‌اش، ردای خود را بر او افکند و مسلمانان را برای عبور دادن اسیران از کنار صحنه نبرد توبیخ نماید. حضرت فرمان داد وی را آزاد کنند و او پس از آن اسلام را برگزید و مسلمان شد و پس از اختیار اسلام بود که پیامبر با وی ازدواج کرد.

ـ **میمونه دختر حارث؛** خواهر امّ الفضل و همسر عباس بود. وی پیش از اسلام، همسر مسعود بن عمرو ثقفی بود. گرچه شوهرش از مشرکان بود اما خود وی، به دلیل رفت و آمد به خانه عباس، به اسلام متمایل گردید. میمونه که از خبر پیروزی

سپاه اسلام در خیبر خوشحال شده بود، چون به خانه آمد شـوهرش را غمگـین یافـت، شوهر شادمانی وی را بر نتافت و طلاقش داد. میمونه چون از وی جدا شد، با حویطب ابن عبدالعزّی ازدواج کرد. و آن‌گاه که حویطب از دنیا رفت، ناگزیر به خانـه خـواهرش ام‌الفضل، همسر عباس رفت و در آنجا اقامـت گزیـد. در سـال هفـتم هجـری، پـس از صلح حدیبیه، وقتـی پیـامبر صلی الله علیه و آله بـرای ادای مناسـک حـج بـه مکـه آمـد، وی از طریـق خواهرش، عباس را واسطه قـرار داد و خـود را بـه پیـامبر بخشـید کـه توضـیح مـاجرا پیش از این گذشت.

ــ **اُمّ حبیبه دختر ابوسفیان؛** او نخست به همسری عبیدالله بن جحش درآمد و به رغـم این‌که پدرش از سران کفر بود، به اسلام گروید و به حبشـه مهـاجرت کـرد. در حبشـه صاحب دختری شد، در حبشه، عبیدالله جحش، مرتد شـد و در پـی آن، اُم حبیبـه از او فاصله گرفت و جدا شد. با مرگ عبیدالله، وی نـاگزیر در دیـار غربـت بـاقی مانـد؛ بـه طوری که نه امکان بازگشت نزد خانواده‌اش را داشت و نه پناهگـاهی، در ایـن هنگـام، پیـامبر صلی الله علیه و آله نماینـده‌ای نـزد نجاشـی فرسـتاد و از طریـق وی، او را خواسـتگاری کـرد و بدین‌سان به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد که ماجرایش گذشت.

چنان‌که می‌بینیم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر، افرادی بوده‌اند که با یک یا دو فـرد دیگـر قبلاً ازدواج نموده‌اند که این قضـیه، خـود نشـان دهنـده آن اسـت کـه ازدواج‌هـای آن حضرت هرگز جنبه نفسانی و شهوانی نداشته و دارای مصالح کلیِ مهمی بوده‌اند که بـه آنها اشاره خواهیم کرد.

فلسفه‌های کلی تعدّد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله

پیش از پرداختن به فلسفه‌های کلی تعدد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله لازم است ابتدا بـه چنـد نکته اشاره شود:

۱. اگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به دنبال ارضای غرایز نفسانی بود، می‌بایست در سنین

جوانی به این مسأله اقدام می‌کرد؛ زیرا غریزه جنسی از آغاز بلوغ خودنمایی کـرده و تـا سن چهل سالگی به اوج خود می‌رسد و از آن پس، سیر نزولی طی می‌کند، درحالی‌کـه همه مورخان به این مسأله تصریح کرده‌اند که پیامبر خدا تـا سـن ۲۵ سـالگی همسـری اختیار نکرده و پس از آنکه اقدام به گزینش همسر می‌کند، آنهـم بـا خدیجـه کبـری علیها السلام که سنش بیشتر از پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ زنی کـه قبـل از آن، دو بـار ازدواج کـرده و از آن دو، فرزندانی هم داشت. جالب این اسـت کـه حـدود ۲۵ سـال را بـا ایـن بـانوی بزرگـوار زندگی می‌کند. بی‌انکه همسـر دیگـری برگزینـد و یـا بـا زن دیگـری رابطـه جنسـی و زناشویی برقرار کند. و همانطور که مورخان نوشته‌اند، پیامبر تا سن ۵۳ سالگی جز یـک همسر نداشت. درحالی‌که مقوله تعدّد زوجات در حجاز امـری کـاملاً عـادی محسـوب می‌گردیده است.

۲. پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به لحاظ سیمای ظاهری، بسیار وجیه و زیبا بوده که خـود حضـرت فرموده‌اند: «**أَنَا أَمْلَحُ مِن یُوسُف**»[۱]؛ «من از یوسف ملیح‌تـرم» کـه بنـابر قاعـده، ایـن مسـأله موجب جذب و رغبت زنان به آن حضرت بوده است، لیکن با این وصف، او هرگـز در پی کامیابی از زنان نبوده و هیچ مورخی چنین مسأله‌ای را ننوشته است.

در این رابطه، مناسب است به عبارتی از جان دیون پورت انگلیسی در کتـاب «عـذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» اشاره کنیم. وی در این کتاب نوشته است:

> ... تهمت چهارم که بر محمد می‌زنند، این است که او به وسـیله مشـروع قـراردادن تعدّد زوجات، شهوت‌پرستی را تشویق کرده است! تعدد زوجات بـه‌طـور کلـی از دوران ابراهیم به بعد در تمام مشرق زمین، معمول و رایج بوده اسـت. در صـفحات بی‌شماری از کتب مقدس ذکر شده است و به قسمت‌هایی از آن اشاره خواهیم کرد و در آن روزگاری که سادگی و صفای زندگی بیشتر وجود داشته، این عمل گنـاه

۱. المناقب، ج۱، ص۲۱۸.

محسوب نمی‌شده است. تعدّد زوجات میان یونانی‌های قدیم نیز مجاز بوده؛ همان‌طور که «پلوتارخ»، این موضوع را راجع به یک دسته از جوانان ارتش ذکر کرده است. اروپلیدس و افلاطون از این موضوع دفاع کرده‌اند.

رومی‌های قدیم دارای اخلاق محکم‌تری بودند و هیچ‌گاه در این‌باره اقدامی نکرده‌اند. گو اینکه در میان آنان ممنوع نبوده است و مارک انتونی را اولین کسی می‌دانند که آزادی گرفتن «زن را به دست آورد. از آن تاریخ به بعد، این امر در امپراطوری روم به خوبی معمول شد تا دوران سلطنت تئودوسیوس و هردنیوس و آرکاویوس که برای اولین مرتبه در سال ۳۹۳ مسیحی آن را ممنوع کردند.[۱]

وی در عبارتی دیگر می‌نویسد:

اما موضوع مشروعیتِ تعدد زوجات، از مراجعه به منابع اسفار، که در کتاب مقدس ذکر شده، معلوم می‌شود که این امر، نه فقط مورد تصویب یهود (خدای جهودها) بوده، بلکه آن را مبارک و متبرّک نموده است. (کتاب خلقت، فصل ۳۰، آیه ۵ ـ سفر خروج، آیه ۲۱، فصل ۱۱ـ کتاب پنجم از پنج کتابی که به موسی نسبت داده می‌شود، فصل ۷ آیه ۱۷ ـ کتاب شموئیل، فصل اول، آیه ۱، ۲، ۱۱ و ۲۰ و باز همان مدرک فصل ۲۹، آیه ۳۲ و ۴۳ و کتاب ۲ شموئیل فصل ۱۲، آیه ۸ و همان منبع فصل ۵، آیه ۱۳ و کتاب قضات، فصل ۸ آیه ۳۰. و ایضاً فصل ۱۰ آیه ۴ و ایضاً فصل ۱۲، آیه ۹ و ۱۴.[۲]

و در بخش دیگری آورده است:

بنابراین، محمد صلی الله علیه و آله عملی را مشروع دانست که نه فقط محترم بود، بلکه در ادوار سابق از طرف خدا، مورد برکت و رحمت واقع شده بود و در دوران جدید مشروع و محترم اعلام شد. در این صورت، او از تهمت اینکه تعدّد زوجات را تشریع کرده

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص۲۲۸.
۲. همان، ص۲۳۰.

و در نتیجه شهوت‌پرستی را رواج داده است باید مصون و مبرّا باشد... آیا ممکن است در چنان کشوری که تعدد زوجات، عملی عالی محسوب می‌شد، برای مدت بیست و پنج سال به یک زن قانع باشد، آن هم پانزده سال از او بزرگ‌تر؟![1]

۳. خصوصیات یک زندگی آمیخته با خوشگذرانی و شهوت و زن‌بارگی، هرگز با سیمای نورانی پیامبر تطبیق نمی‌کند. در زندگی‌های آمیخته با خوشگذرانی و شهوت، همه وسایل عشرت و عیاشی مهیا می‌شود و وضعیت زندگی همسران، وضعیتی ویژه دارد که فرد بتواند به اکثر خواسته‌های شهوانی خویش دست یابد. در این نوع از زندگی‌ها، زرق و برق و تجملات و خودنمایی‌ها و رفاه‌طلبی‌ها، حضور جدی دارد. درحالی‌که پیامبر خدا ﷺ به‌کلی از زندگی تجملی به دور بودند؛ به‌گونه‌ای که برخی از زنان پیامبر از این وضعیت، به شدت ناراضی بوده و پیامبر ﷺ را مورد آزار هم قرار می‌دادند، اما حضرت آنان را بین ادامه زندگی و طلاق مخیّر می‌گذاشتند.

داستان تعدّد زوجات پیغمبر ﷺ را نمی‌توان به شیفتگی آن حضرت نسبت به جنس زن حمل کرد؛ چرا که برنامه ازدواج آن حضرت در آغاز زندگی، که تنها به خدیجه اکتفا کرد، همچنین در پایان زندگی که اصولاً ازدواج بر او حرام شد، با بهتان زن‌دوستی آن حضرت منافات دارد.[2]

بنابراین، در زندگی پیامبر ﷺ هرگز اهداف نفسانی وجود نداشته و ازدواج‌های آن حضرت تابع مصالح عمده و مهمی بوده که غرض اصلی، رشد اندیشه اسلامی، تبلیغ اسلام و زمینه‌سازی برای اهداف مقدس اسلامی بوده است.

در اینجا، عبارتی دیگر از جان دیون پورت بسیار راهگشا است:

به‌طوری که نقل کرده‌اند، محمد پس از رحلت (حضرت) خدیجه... یازده یا دوازده

---

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص۲۳۲.

۲. قرآن در اسلام، طباطبایی، محمدحسین، به اهتمام سید هادی خسروشاهی، بوستان کتاب، ۱۳۶۲هـ.ش، ص۱۸.

همسر اختیار کرده و از این جهت، مکرر مورد نکوهش نویسندگان جنجال‌طلب قرار گرفته است و این عمل را نشانه و دلیل داشتن صفت شهوانی در او دانسته‌اند، در حالی که درست است که تعدّد زوجات (بر حسب قوانین اروپایی ممنوع است) اما در زمان حیات محمد در تمام عربستان و سایر نواحی مشرق زمین معمول بوده و خلاف اخلاق شمرده نمی‌شده است. باید این نکته را به خاطر آورد که محمد از سن بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی به داشتن یک زن راضی و قانع بود و تا هنگامی که خدیجه زنده بود و در سن شصت سالگی وفات کرد، محمد همسری اختیار نکرد و او از خدیجه فرزند ذکور نداشت (البته قاسم و طاهر هم وفات یافتند) در این صورت باید پرسید: آیا ممکن است مردی که به شهوت توجه بسیار دارد، در چنان کشوری که تعدد زوجات عمل عادی محسوب می‌شد، برای مدت بیست و پنج سال به یک زن قانع باشد، آن هم پانزده سال از او بزرگ تر؟! و آیا نمی‌توان بیشتر بر این احتمال تکیه کرد که محمد زن‌های متعددی را که در دوران اواخر زندگی‌اش گرفت، ناشی از این میل و رغبت بوده است که پسری داشته باشد؟[۱]

اهداف ازدواج‌ها

هدف ازدواج‌های متعدد پیامبر ﷺ را می‌توان در اهداف زیر خلاصه کرد:

۱. اهداف تبلیغی

ایشان با ایجاد نسبت فامیلی و پیوند با قبایل عرب، که خاصیت نظام‌های قبیلگی اقتضای چنین امری را داشت، در پی کسب موقعیتی ممتاز برای تبلیغ احکام نورانی اسلام بودند و در راستای این هدفِ عمده تبلیغی و نیز آن اهداف برجسته سیاسی بود که با عایشه دختر ابوبکر از قبیله تیم، حفصه دختر عمر از قبیله عدی، اُمّ حبیبه دختر ابوسفیان

---

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص۳۵.

از بنی‌امیه، اُمّ سلمه از قبیله بنی‌مخزوم، سوده از قبیله بنی‌اسد، میمونه از قبیله بنی‌هلال و صفیه دختر حُیَیّ بن اخطب از قبایل یهود و بنی‌اسرائیل ازدواج کردند و داستان تأثیرات این ازدواج‌ها در فضاسازی برای نشر اسلام و تمایل قبایل یاد شده به اسلام، سهم به سزایی داشت. فرهنگ قبایل عرب چنین بود که وقتی کسی وارد قبیله آنان می‌شد، هم از او دفاع می‌کردند و هم میل و رغبت نشان می‌دادند که با وی حشر و نشر و رفت‌وآمد داشته باشند و این ارتباطات در مسلمان شدن آنان تأثیری شگرف داشت.

۲. اهداف حمایتی از ضعفا و نو مسلمانان

در این راستا می‌توان از سرپرستی زنان بیوه و بی‌پناه یاد کرد. برخی از زنان که پیامبر با آنها ازدواج کرده، از مسلمانان اولیه بودند که شوهرانشان در میدان‌های جنگ به شهادت رسیده بود و یا زنانی بودند که از شرّ شوهران کافرشان به حبشه مهاجرت کردند و بی‌همسر و سرپرست شدند، لذا پیامبرﷺ برخود لازم می‌دانستند که به آنان توجه نموده و مورد حمایتشان قرار دهند؛ مثلاً اگر پیامبرﷺ از سوده بنت زمعه حمایت نمی‌کرد، بی‌سرپرست مانده به مکه باز می‌گشت و قبیله‌اش وی را مجبور به ترک اسلام می‌کردند، او تا دم مرگ مورد شکنجه قرار می‌گرفت و این خود، شکستی برای اسلام و پیامبرﷺ محسوب می‌شد.

همین مسأله درباره زینب بنت خزیمه نیز صادق است. آخرین شوهر زینب بنت خزیمه در جنگ اُحد به شهادت رسید و خود او منزلت والایی داشت، همانطور که درگذشته اشاره کردیم، در دوره جاهلیت، از کثرت همراهی و معاضدت مساکین، به اُمّ المساکین شهرت یافت. ازدواج پیامبر با چنین بانویی که همسرش را در نبرد احد از دست داد و اواخر عمر خود را در تنهایی سپری می‌کرد، جز برای تجلیل از او و آبرو بخشیدن به یک بانوی بزرگ نبود. گفتنی است مورخانی مانند ابن سعد در کتاب طبقات به این نکته اشاره کرده‌اند.

۳. رهایی کنیزان

پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تبعیت از آیین اسلام، با طراحی و برنامه‌ریزی مشخص، سعی در آزادی‌سازی اسیران، لغو بردگی و لغو طفیلی‌گری و یا رهایی زنان از کنیز شدن و... تلاش می‌کردند. جویریه و صفیه هر دو کنیز بودند که در جنگ به اسارت و کنیزی گرفته شدند، پیامبر وقتی با ایشان ازدواج کرد، هر دو را از اسارت و کنیزی رهایی بخشیده، مورد توجه قرار دادند؛ به‌گونه‌ای که در ازدواج حضرت با جویریه، بسیاری از کنیزان آزاد شدند، که توضیح آنها در جای خود گذشت.

گیورگیو، دانشمند مسیحی در این زمینه می‌نویسد: «محمد با جویریه ازدواج کرد، یارانش این عمل را نپسندیدند و آن را با تعجب می‌نگریستند. فردای آن روز، کم‌کم اسیران خود را آزاد کردند؛ چون نمی‌توانستند بپذیرند که بستگان همسر پیامبر، برده آنان باشند».[1]

۴. اجرای حکم الهی و زدودن افکار غلط جاهلی، مانند ازدواج با زینب بنت جحش.

۵. تقویت جایگاه اجتماعی زنان، در دورانی که زن در ردیف انسان به‌شمار نمی‌رفت؛ چنان‌که بیشتر با زنان بیوه و یا اسیران ازدواج نموده‌اند.

۶. ایجاد فرصت و زمینه برای جذب قبایل به اسلام، مانند ازدواج با عایشه، حفصه و زینب بنت خزیمه.

۷. حذف فاصله طبقاتی و پیوند دادن افراد ثروتمند با افراد فقیر جامعه، چنان‌که در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره احزاب به ساختار این نوع از ازدواج‌های پیامبر اشاره شده است.

محمد محمود صوّاف، در علت تعدد همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله توضیحی آورده، می‌نویسد:

تعدد همسران پیامبر، خود یکی از عوامل اصلی و مهم تبلیغ و گسترش دین اسلام

---

۱. «محمد، پیامبری که از نو باید شناخت»، گیوو گیو، کنستانتین، مترجم، ذبیح‌الله منصوری، نشر تهران، بی‌تا، ص۲۰۷.

بوده است. پیامبر خدا در مورد اکثر ازدواج‌های خود چنین هدفی را دنبال می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که هر یک از این همسران، دعوتگرانی برای اسلام شدند و هر کدام‌شان به تنهایی، مدرسه‌ای برای آموزش مردم و مربیانی برای زنان و مردان امت اسلامی در همه موضوعات زنانگی، احکام شرعی، آداب زناشویی و دستورات اسلامی محسوب می‌شدند. سیاست حضرت رسولﷺ در زمینه ازدواج با زنان متعدد، همان سیاست هوشیارانه‌ای بود که دعوت اسلامی در آن زمان اقتضا می‌کرد. اهداف دیگری مانند ترمیم رابطه انسانی، ابطال عقاید جاهلی، تألیف قلوب قبایل و طبقات مختلف انسانی در ازدواج‌های پیامبر دخیل بوده است و هرگز قضیه شهوانی بودن و نفسانیت در ازدواج‌های آن حضرت قابلیت طرح ندارد و شبهاتی که مستشرقین درباره آن مطرح کرده‌اند، دارای انگیزه‌های سیاسی فراوانی بوده که می‌خواستند چهره نورانی پیامبر نور و رحمت را زیر سؤال برده و از گرایش‌های روزافزونی که به راه و مکتب ایشان در سراسر عالم وجود داشت جلوگیری کنند.

درباره اهداف و مقاصد تعدد ازدواج‌های پیامبر، مطالب گوناگون و متنوع و دلایل متقن دیگری هم وجود دارد، اما هدف ما به تناسب معرفی همسران پیامبر و غنودگان در بقیع، با همین مختصر برآورده می‌شود و به قصد احتراز از تطویل بحث، ادامه آن را به کتب تاریخی و منابع مستقلی، نظیر «همسران پاک پیامبر و فلسفه تعدد آنها»، نوشته محمد محمود صوّاف با ترجمه مصطفی احمد نور کهتوئی و کتاب «من هنّ زوجات الرسول»، نوشته محمدرضا انصاری نشر ژرف، تهران ۱۳۸۱ و نظایر آنها ارجاع می‌دهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

علی اکبر نوایی، پاییز ـ ۱۳۹۱

کتابنامه

۱. آثار المدینة المنوره، عبدالقدوس الانصاری، بیروت، مکتبة العلمیه، ۱۴۰۶ه .ق.

۲. الاتحاف بحبّ الاشراف، عبدالله بن محمد الشبراوی، به کوشش سامی، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۲۳ه .ق.

۳. الاحاد و المثانی، ابن ابی عاصم ضحاک، تحقیق: باسم فیصل احمد الجوابره، ریاض، دارالدرایه، ۱۴۱۱ه .ق.

۴. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ابومنصور الطبرسی، به کوشش ابراهیم بهادری و محمد هادی به، قم، دار الاسوه، ۱۴۱۳ه .ق.

۵. احقاق الحق و ازهاق الباطل، سید نور اللّه الحسینی المرعشی التستری، تعلیقات سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، قم، مکتبة آیت اللّه شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ ـ ۱۴۱۱ه .ق.

۶. احکام القرآن، احمد بن علی الجصاص، به کوشش محمد صادق قمحاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ه .ق.

۷. اختیار معرفة الرجال (رجال کشّی)، الطوسی، به کوشش حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ه .ش.

۸. ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، علامه حلّی، تحقیق: فارس الحسون، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ه .ق.

۹. الارشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد، المفید، تحقیق مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ه.ق.

۱۰. الاستغاثه فی بدع الثلاثه، ابوالقاسم الکوفی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۱۱. اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن اثیر، بیروت، دار الکتب العربی، بی‌تا.

۱۲. الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر العسقلانی، به کوشش عبدالله عبدالمحسن الترکی، قاهره، دار هجر و مرکز البحوث و الدراسات، ۱۴۲۹ه.ق.

۱۳. اعلام الوری باعلام الهدی، ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۹ه.ق.

۱۴. الاعلام، خیر الدین بن محمود زرکلی، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۹م.

۱۵. اعیان الشیعه، سید محسن الامین، به کوشش سید حسن الامین، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ه.ق.

۱۶. اقبال الاعمال، ابن طاووس، به کوشش جواد قیومی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ه.ق.

۱۷. الاکمال فی ذکر من له روایه فی مسند الامام احمد من الرجال سوی من ذکر فی تهذیب الکمال، مرتباً علی حروف المعجم، محمد بن علی بن حمزه، به کوشش عبدالمعطی امین قلعه‌جی، کراچی، جامعه الدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۹هق.

۱۸. الامالی، الصدوق، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۰ه.ق.

۱۹. الامالی، الطوسی، تحقیق: مؤسسه بعثت، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ه.ق.

۲۰. الامالی، المفید، به کوشش علی اکبر غفاری و حسین استاد ولی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ه.ق.

۲۱. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۳۹۰ه.ق.

۲۲. الامامة و السیاسه، ابن قتیبه، به کوشش طه محمد زینی، قاهره، مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و شرکاه، ۱۳۸۲ه.ق.

۲۳. امَلُ الامِل فی علماء جَبَل عامِل، حر العاملی، نجف، مکتبة الاندلس، ۱۳۸۵ه .ش.

۲۴. انساب الاشراف، البلاذری، به کوشش محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۴ه .ق.

۲۵. بحارالانوار الجامعه لِدُرَرِ اخبار الائمّه الاطهار، المجلسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ه .ق.

۲۶. البداية و النهاية فی التاريخ، ابن کثیر، به کوشش علی محمد معوض و عادل احمد عبد الوجود، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ه .ق.

۲۷. بشارة المصطفی، محمد بن عای الطبری، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ه .ق.

۲۸. بقیع الغرقد، حاتم عمر طه و محمد انور البکری، مدینه، مکتبة الحلبی، ۱۴۲۴ه .ق.

۲۹. البقیع قصه تدمیر آل سعود للآثار الاسلامیه فی الحجاز، یوسف الهاجری، بیروت، مؤسسه البقیع لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ه .ق.

۳۰. بقیع، یوسف الهاجری، ترجمه، رضایی، تهران، بقیع، بی‌تا.

۳۱. البیان، الشهید الاول، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، بی‌تا.

۳۲. تاج العروس من جواهر القاموس، الزبیدی، به کوشش گروهی از محققان، بیروت، دار الهدایه، ۱۴۰۹ه .ق.

۳۳. تاریخ ابن خلدون(العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر)، ابن خلدون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ه .ق.

۳۴. تاریخ ابن معین، یحیی بن معین البغدادی، به کوشش عبدالله احمد حسن، بیروت، دار القلم، بی‌تا.

۳۵. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر، الذهبی، به کوشش عمر عبدالسلام تَدمُری، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۱۰ه .ق.

۳۶. التاریخ الامین لمدینه سید المرسلین، عبدالعزیز المدنی، مدینه، مطبعة الامین، ۱۴۱۸ه.ق.

۳۷. تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، الطبری، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ه.ق.

۳۸. التاریخ الکبیر، البخاری، ترکیه، مکتبة الاسلامیه، بی‌تا.

۳۹. تاریخ المدینه المنوره (اخبار المدینه النبویه)، عمر بن شبّه النمیری، به کوشش فهیم محمد شلتوت، جده، دار الاصفهانی، ۱۴۰۲ه.ق.

۴۰. تاریخ الیعقوبی، احمد بن یعقوب، قم، اهل البیت، بی‌تا.

۴۱. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ه.ق.

۴۲. تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، سید شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی، به کوشش حسین استاد ولی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ه.ق.

۴۳. تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، العلامه الحلی، به کوشش ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۰ه.ق.

۴۴. تحف العقول عن ال الرسول، حسن بن شعبه الحرانی، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ه.ق.

۴۵. تُحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی، و هو الجامع المختصر من السنن عن رسول الله، المبارک فوری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ه.ق.

۴۶. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، سید علی قاضی عسکر، تهران، مشعر، ۱۳۸۶ه.ش.

۴۷. تذکرة الحفاظ، الذهبی، تحقیق عبدالرحمان بن یحیی المعلّمی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۴ه.ق.

۴۸. تذکرة الخواص (تذکرة الخواص الائمه فی خصائص الائمه)، سبط بن جوزی، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۸ه.ق.

۴۹. تذکرة الفقهاء، العلامه الحلی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴هق.

۵۰. تصحیفات المحدثین، حسن بن عبدالله العسکری، قاهره، مطبعة العربیه الحدیثه، ۱۴۰۲ه.ق.

۵۱. التعدیل و التجریح، سلمان بن خلف الباجی، به کوشش البزاز، مراکش، وزاره الاوقاف، بی‌تا.

۵۲. تفسیر القمی، القمی، به کوشش سید طیب موسوی جزائری، قم، دار الکتاب، ۱۴۰۴ه.ق.

۵۳. التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری، به کوشش سید محمد باقر موحد ابطحی، قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ه.ق.

۵۴. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۳ه.ش.

۵۵. تلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر، ابن حجر عسقلانی، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

۵۶. التنبیه و الاشراف، المسعودی، بیروت، دار صادر، ۱۸۹۳م.

۵۷. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه للشیخ المفید، الطوسی، به کوشش حسن موسوی خرسان و علی آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵هش.

۵۸. تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.

۵۹. تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، یوسف بن عبدالرحمان المزی، به کوشش احمد علی و حسن احمد، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ه.ق.

۶۰. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، به کوشش علوان، قم، انصاریان، ۱۴۱۲هق.

۶۱. الثقات، ابن حبان، به کوشش سید شرف الدین، دهلی، وزارت معارف و شؤون فرهنگی، بی‌تا.

۶۲. جامع احادیث الشیعه، اسماعیل معزی ملایری، قم، مطبعة العلمیه، ۱۳۹۹ه.ق.

۶۳. الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، تصحیح احمد عبدالحلیم البردونی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ه.ق.
۶۴. الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، عبدالرحمن سیوطی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ه.ق.
۶۵. جامع عباسی، العاملی البهائی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۹ه.ق.
۶۶. الجامع للشرایع، یحیی بن سعید الحلی، به کوشش گروهی از فضلا، قم، سید الشهداء، ۱۴۰۵ه.ق.
۶۷. جامع مسانید ابی‌حنیفه، خوارزمی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.
۶۸. الجرح و التعدیل، ابن ابی‌حاتم الرازی، بیروت، دار الفکر، ۱۳۷۲ه.ق.
۶۹. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن نجفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۷۰. حلیة الابرار فی فضائل محمد و اله الاطهار، سید هاشم البحرانی، قم، المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ه.ق.
۷۱. حلیة الاولیاء و طبقات الاوصیاء، ابونعیم الاصفهانی، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۵ه.ق.
۷۲. حواشی العلامتین عبدالحمید الشروانی و احمد بن قاسم العبادی علی تحفة المنهاج بشرح المنهاج ابن حجر الهیثمی، الشروانی و العبادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا
۷۳. الخرائج و الجرائح، الراوندی، قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ه.ق.
۷۴. الخصال، الصدوق، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ه.ق.
۷۵. خصائص الائمه، الشریف الرضی، به کوشش محمد هادی امینی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۰۶ه.ق.
۷۶. خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب، احمد بن شعیب النسائی، به کوشش محمد هادی امینی، تهران، مکتبة نینوی الحدیثه.
۷۷. خلاصة عبقات الانوار، سید علی حسینی میلانی، تهران، بعثت، ۱۴۰۵هق.

۷۸. الخلاف فی الاحکام، الطوسی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ه .ق.

۷۹. دائرة المعارف الاسلامیه الشیعیه، حسن الامین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۴۲ه .ق.

۸۰. دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیه، مترجم، احمد شنتاوی و دیگران، تهران، جهان، ۱۹۳۳م.

۸۱. دائرة المعارف تشیع، زیرنظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، تهران، شهید سعید محبی، ۱۳۷۵ه .ش.

۸۲. الدُرُّ الثمین فی معالم دار الرسول الامین، محمد الامین الشنقیطی، قطر، اداره احیاء التراث الاسلامی، ۱۴۰۸ه .ق.

۸۳. الدُرُّ المنثور فی التفسیر بالمأثور و هو مختصر تفسیر ترجمان القرآن، عبدالرحمان سیوطی، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۶۵ه .ق.

۸۴. الدُرُّ المنضود، علی بن علی الفقعانی، به کوشش برکت، قم، مکتبة امام العصر، ۱۴۱۸ه .ق.

۸۵. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، سید علی خان مدنی شیرازی، به کوشش سید محمد صادق بحر العلوم، قم، مکتبة بصیرتی، ۱۳۹۷ه .ق.

۸۶. دلائل الامامه، الطبری الشیعی، تهران، بعثت، ۱۴۱۳ه .ق.

۸۷. دلائل النبوه، اسماعیل الاصفهانی، به کوشش مساعد بن سلیمان الراشد الحمید، ریاض، دار العاصمه، ۱۴۱۲ه .ق.

۸۸. دلائل النبوه، البیهقی، به کوشش عبد المعطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ه .ق.

۸۹. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، احمد بن عبدالله الطبری، بیروت، دار المعرفه، ۱۹۷۴م.

۹۰. ذخیرة المعاد فی شرح ارشاد الاذهان علامه حلی، محمد باقر السبزواری، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، بی‌تا.

۹۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ه .ق.

۹۲. ذیل تاریخ بغداد، ابن النجار البغدادی، تصحیح قیصر فرح، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ه .ق.

۹۳. راس الحسین، ابن تیمیه، به کوشش الفقی، السنه المحمدیه، ۱۳۶۸ه .ق.

۹۴. رجال ابن داود، ابن داود الحلی، به کوشش سید محمد صادق، نجف، مکتبة الحیدریه، ۱۳۹۲ه .ق.

۹۵. رجال البرقی، احمد بن خالد البرقی، به کوشش جواد قیومی، تهران، قیوم، ۱۴۱۹ه .ق.

۹۶. رجال الطوسی، الطوسی، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ه .ق.

۹۷. رجال النجاشی، النجاشی، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ه .ق.

۹۸. رجال حلّی (خلاصه الاقوال)، العلامه الحلی، به کوشش جواد قیومی، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ه .ق.

۹۹. رحلة ابن بطوطه (تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار)، ابن بطوطه، به کوشش علی منتصر کتانی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ه .ق.

۱۰۰. رحله ابن جبیر، محمد بن احمد، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۰ه .ق.

۱۰۱. رسائل الشریف المرتضی، سید المرتضی، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری و سید مهدی رجایی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ه .ق.

۱۰۲. رسائل الشیخ بهاء الدین (الوجیزه، الحبل المتین فی احکام الدین و...)، البهائی، قم، مکتبة بصیرتی، ۱۳۹۸ه .ق.

۱۰۳. الرسائل العشر، ابن فهد حلی، به کوشش سید مهدی رجایی، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ه .ق.

۱۰۴. رسائل الکرکی، الکرکی، به کوشش فارس الحسون، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین

المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ه.ق.

۱۰۵. رسائل فی تاریخ المدینه المنوره(وصف المدینه)، میرزا موسی افندی، به کوشش حمد الجاسر، ریاض، دار الیمامه، ۱۳۹۲ه.ق.

۱۰۶. روضة الواعظین، الفتال النیشابوری، به کوشش سید محمد مهدی حسن خرسان، قم، الشریف الرضی، ۱۳۸۶ه.ق.

۱۰۷. الروضه فی فضائل امیر المؤمنین، شاذان بن جبرئیل القمی، به کوشش شکرچی، ۱۴۲۳ه.ق.

۱۰۸. سبائک الذهب، محمد امین سویدی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵هق.

۱۰۹. سبل السلام، شرح بلوغ المرام من جمع ادلهة الاحکام عسقلانی. الکحلانی، قاهره، مکتبة و مطبعه مصطفی البابی الحلبی و شرکاه، ۱۳۷۹ه.ق.

۱۱۰. سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی، به کوشش عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ه.ق.

۱۱۱. سر السلسلة العلویه فی انساب السادة العلویه، ابونصر البخاری، به کوشش محمد صادق بحر العلوم، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۱۲. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ه.ق.

۱۱۳. السقیفه و فدک، احمد بن عبدالعزیز الجوهری، به کوشش محمد هادی امینی، بیروت، شرکه الکتبی، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۱۴. سنن ابن ماجه، ابن ماجه ، به کوشش محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ه.ق.

۱۱۵. سنن ابی‌داود، السجستانی، به کوشش سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ه.ق.

۱۱۶. سنن الترمذی (الجامه الصحیح)، الترمذی، به کوشش عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۲ه.ق.

۱۱۷. سنن الدار قُطنی، الدار قُطنی، بـه کوشـش منصـور بـن سـید الشـوری، بیـروت، دار الکتـب العلمیه، ۱۴۱۷ه.ق.

۱۱۸. سنن الدارمی، الدارمی، بی‌جا، دار احیاء السنه النبویه، بی‌تا.

۱۱۹. السنن الکبری، البیهقی، به کوشش محمد، مکه، دار الباز، ۱۴۱۴ه.ق.

۱۲۰. سنن النسائی، النسائی ، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۳۴۸ه.ق.

۱۲۱. سیر اعلام النبلاء، الذهبی، به کوشش گروهی از محققان زیر نظر شعیب الارنووط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۲۲. السیرة النبویه مقتضبا من البدایة و النهایه، ابن کثیـر، بـه کوشـش مصـطفی عبدالواحـد، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۶ه.ق.

۱۲۳. السیرة النبویة، ابن هشام، تحقیق مصطفی السقاء و عبدالحفیظ شبلی و ابراهیم الابیـاری، بیروت، مکتبة العلمیه، بی‌تا.

۱۲۴. شَذَراتُ الذَهَب فی اخبار من ذَهَب، عبدالحی بن عمـاد، بـه کوشـش مصـطفی عبـدالقادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۲۵. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، المحقق الحلی، به کوشش سید صادق شیرازی، تهران، استقلال، ۱۴۰۹ه.ق.

۱۲۶. شرح اصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، به کوشش سید علی عاشور، بیروت، دار احیـاء التراث العربی، ۱۴۲۱ه.ق.

۱۲۷. شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، النعمان المغربی، به کوشش سید محمـد حسـینی جلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ه.ق.

۱۲۸. الشرح الکبیر، ابوالبرکات، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، بی‌تا.

۱۲۹. الشرح الکبیر، عبدالرحمن بن قدامه، بیروت، دار الکتاب العربی، بی‌تا.

۱۳۰. شرح مسند ابی‌حنیفه، علی القاری، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

۱۳۱. شرح معانی الآثار، احمد بن سلامه الطحاوی، به کوشش النجار، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ه.ق.

۱۳۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ه.ق.

۱۳۳. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، عمان، دار الفیحاء، ۱۴۰۷ه.ق.

۱۳۴. شهداء الفضیله، عبدالحسین بن احمد الامینی التبریزی، قم، دار الشهاب، بی‌تا.

۱۳۵. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل البیت، الحاکم الحسکانی، به کوشش محمد باقر محمودی، تهران، وزاره الثقافیه و الارشاد الاسلامی (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۴۱۱ه.ق.

۱۳۶. الصحاح (تاج اللغه وصحاح العربیه)، اسماعیل بن حماد الجوهری، به کوشش احمد عبدالغفور العطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ه.ق.

۱۳۷. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، علی بن بلبان الفارسی، به کوشش شعیب الارنووط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ه.ق.

۱۳۸. صحیح ابن خزیمه، ابن خزیمه، به کوشش محمد مصطفی الاعظمی، بیروت، مکتب الاسلامی، ۱۴۱۲ه.ق.

۱۳۹. صحیح البخاری، البخاری به کوشش عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ه.ق.

۱۴۰. صحیح مسلم، مسلم، تصحیح محمد فواد عبدالباقی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۹ه.ق.

۱۴۱. الصحیح من سیرة النبی الاعظم، جعفر مرتضی العاملی، بیروت، دار السیره، ۱۴۱۵ه.ق.

۱۴۲. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، زین الدین العاملی النباطی، به کوشش محمد باقر بهبودی، مکتبة المرتضویه، ۱۳۸۴ه.ق.

۱۴۳. الصواعق المحرقه، احمد بن حجر الهیتمی، به کوشش عبدالرحمن بن عبدالله الترکی،

بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ه.ق.

۱۴۴. ضعفاء العقیلی، محمد العقیلی، به کوشش عبدالمعطی امین قلعه‌جی، بیروت.

۱۴۵. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسه من الصحابه)، ابن سعد، به کوشش محمد بن صامل السلمی، طائف، مکتبة الصدیق، ۱۴۱۴ه.ق.ار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ه.ق.

۱۴۶. طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، عبدالله بن حبان، به کوشش عبدالغفار سلیمان البنداری، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ه.ق.

۱۴۷. طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، سید علی بروجردی، به کوشش سید مهدی رجایی، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۱۰هق.

۱۴۸. العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه، علی بن یوسف الحلی، به کوشش سید مهدی رجایی، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۸هق.

۱۴۹. علل الدارقطنی، الدارقطنی، به کوشش محفوظ الرحمن، ریاض، دار طیبه، ۱۴۰۵ه.ق.

۱۵۰. علل الشرایع و الاحکام، الصدوق، به کوشش سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، مکتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ه.ق.

۱۵۱. العلل و معرفة الرجال عن الامام احمد بن حنبل، تحقیق وصی الله بن محمد عباس بومبای، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ه.ق.

۱۵۲. عمدة الطالب فی انساب ال ابی طالب، ابن عنبه، به کوشش محمد حسن آل طالقانی، نجف، مکتبة الحیدریه، ۱۳۸۰ه.ق.

۱۵۳. عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب الائمة الاطهار، ابن البطریق، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ه.ق.

۱۵۴. عوالم العلوم، عبدالله البحرانی، قم، مدرسه الامام المهدی، ۱۴۰۷ه.ق.

۱۵۵. العین، خلیل بن احمد فراهیدی، به کوشش مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ه.ق.

۱۵۶. الغارات، ابراهیم الثقفی الکوفی، به کوشش سید جلال الدین محدث ارموی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶ه.ش.

۱۵۷. الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، عبدالحسین امینی، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۳ه.ق.

۱۵۸. غریب الحدیث، ابراهیم بن اسحاق الحربی، به کوشش سلیمان بن ابراهیم، جده، دار المدینه، ۱۴۰۵ه.ق.

۱۵۹. غریب الحدیث، ابن قتیبه، به کوشش نعیم زرزور، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ه.ق.

۱۶۰. الفائق فی غریب الحدیث، الزمخشری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ه.ق.

۱۶۱. فتح الباری شرح صحیح الامام ابی‌عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، ابن حجر العسقلانی، شرح عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، تحقیق محمد فواد عبدالباقی و محب الدین خطیب، بی ۲۱۰۲.

۱۶۲. فتح القدیر الجامع بین فنی الراویة و الدرآیة من علم التفسیر، محمد الشوکانی، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ه.ق. بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.

۱۶۳. فتح العزیز، عبدالکریم بن محمد الرافعی، بی جا، دار الفکر، بی‌تا.

۱۶۴. الفصول المهمه، ابن صباغ، به کوشش سامی الغریری، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۲ه.ق.

۱۶۵. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل. ، به کوشش وصی الله محمد عباس، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ه.ق.

۱۶۶. الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمی، نجف، مکتبة الحیدریه، ۱۳۸۱ه.ق.

۱۶۷. فقه الرضا، علی بن بابویه، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا، ۱۴۰۶هق.

۱۶۸. فهرس التراث، سید محمد حسین حسینی جلالی، تحقیق سید محمد جواد حسینی جلالی، قم، دلیل ما، ۱۴۲۲ه.ق.

۱۶۹. الفهرست، منتجب الدین بن بابویه ، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، به کوشش

محمد سمامی حائری، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۳۶۶ه.ش.

۱۷۰. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر من احادیث البشیر النذیر، المناوی، به کوشش احمد عبدالسلام، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ه.ق.

۱۷۱. قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعه و محدثیهم، محمد تقی التستری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ه.ق.

۱۷۲. القاموس المحیط، الفیروز آبادی، بیروت، دار العلم، بی‌تا.

۱۷۳. قرب الاسناد، الحمیری، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۷۴. قصص الانبیاء، الراوندی، به کوشش غلام رضا عرفانیان یزدی، قم، الهادی، ۱۴۱۸ه.ق.

۱۷۵. الکاشف فی معرفة من له روایة فی الکتب السته، الذهبی، به کوشش محمد عوامه، جده، دار القبله، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۷۶. الکافی فی الفقه، ابوالصلاح الحلبی، به کوشش رضا استادی، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمؤمنین علی، ۱۴۰۳ه.ق.

۱۷۷. کامل الزیارات، ابن قولویه القمی، به کوشش جواد قیومی، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ه.ق.

۱۷۸. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، به کوشش عمر عبدالسلام، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۱۷ه.ق.

۱۷۹. الکامل فی ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدی، به کوشش سهیل صادق زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ه.ق.

۱۸۰. کتاب الدعا، الطبرانی، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۳ه.ق.

۱۸۱. کتاب السنه، احمد بن حنبل، به کوشش محمد سعید قحطانی، دمام عربستان، دار ابن قیم، ۱۴۰۶ه.ق.

۱۸۲. کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، یتضمن تاریخ الوهابیه و حروبهم و

اعمالهم، سید محسن امین، قم، دار الکتاب الاسلامی، ۱۳۷۴ه .ش.
۱۸۳. کشف الرموز فی شرح المختصر النافع محقق حلی. الفاضل الابی، بـه کوشـش علـی پنـاه اشتهاردی و حسین یزدی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۸ه .ق.
۱۸۴. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، کاشف الغطاء، اصفهان، مهدوی، بی‌تا.
۱۸۵. کشف الغمه فی معرفة الائمه، علی بن عیسی الاربلی، بیروت، دار الاضواء ۱۴۰۵ه .ق.
۱۸۶. کشف القناع، اسد الله بن اسماعیل التستری، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، بی‌تا.
۱۸۷. کشف اللثام عن قواعد الاحکام، الفاضل الهندی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ه .ق.
۱۸۸. کفایة الاثر فی نص علی الائمه الاثنی عشر، علـی بـن محمـد خـزاز قمـی، تحقیـق سـید عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم، بیدار، ۱۴۰۱ه .ق.
۱۸۹. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، المتقی الهندی، به کوشش بکـری حیـانی و صـفوه السقاء، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ه .ق.
۱۹۰. الکنی و الالقاب، عباس قمی، تهران، مکتبة الصدر، ۱۳۶۸ه .ش.
۱۹۱. گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، قم، چاخانه پیروز، ۱۳۵۴ه .ش.
۱۹۲. لسان العرب، ابن منظور، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ه .ق.
۱۹۳. لسان المیزان، ابن حجر العسقلانی، به کوشش عـادل احمـد عبـدالموجود و علـی محمـد معوض، بیروت، دار الکتاب العلمیه، ۱۴۱۶ه .ق.
۱۹۴. اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء، محمد بن احمد التبریزی، به کوشش سـید هاشـم میلانی، قم، الهادی، ۱۴۱۸ه .ق.
۱۹۵. اللهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس ، قم، انوار الهدی، ۱۴۱۷ه .ق.
۱۹۶. المبسوط فی فقه الامامیه، الطوسـی، بـه کوشـش محمـد بـاقر بهبـودی، تهـران، مکتبـة المرتضویه، ۱۳۵۱ه .ش.
۱۹۷. المجدی فی انساب الطالبیین، علی بن محمد العلوی، به کوشش احمد مهـدوی دامغـانی،

قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ه.ق.
۱۹۸. مجمع البحرین و مطلع النیرین، الطریحی، بـه کوشـش سـید احمـد حسـینی اشـکوری، تهران، مکتبة نشر الثقافه الاسلامیه (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)، ۱۴۰۸ه.ق.
۱۹۹. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الطبرسی، مقدمه محمد جواد بلاغی، تصحیح سید هاشـم رسولی محلاتی و فضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ه.ق.
۲۰۰. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، تحقیق عبدالله محمد الدرویش، بیروت، دار الفکـر، ۱۴۱۲ه.ق.
۲۰۱. مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، المحقق الاردبیلـی، بـه کوشـش مجتبـی عراقی و حسین یزدی و علی پناه اشتهاردی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ه.ق.
۲۰۲. المجموع شرح المهذب، النووی، دار الفکر، بی‌تا.
۲۰۳. المحبّر، ابن حبیب هاشمی بغدادی، به کوشش ایلزه لیخـتن شـتیتر، بیـروت، دار الافـاق الجدیده، بی‌تا.
۲۰۴. المحلی بالآثار، ابن حزم الاندلسی، به کوشش سلیمان بنداری، بیروت، دار الکتب العلمیـه، ۱۴۰۵ه.ق.
۲۰۵. المختصر النافع (النافع فی مختصر الشرایع)، المحقق الحلی، تهران، بعثت، ۱۴۱۰ه.ق.
۲۰۶. مختلف الشیعه فی احکام الشریعة، العلامه الحلی، به کوشش مرکـز الابحـاث و الدراسـات، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ه.ق.
۲۰۷. مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام، سـید محمـد بـن علـی الموسـوی العـاملی، قـم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۰ه.ق.
۲۰۸. المدخل الی مذهب الامام احمد بن حنبل، عبدالقادر بن بدران، بـه کوشـش عبـدالله بـن عبدالمحسن، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۱ه.ق.
۲۰۹. مدینة المعاجز فی دلائل الائمة الاطهار و معاجز هم، سید هاشم البحرانـی، قـم، المعـارف

الاسلامیه، ۱۴۱۳ه.ق.
۲۱۰. مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الاماثل او اجتاز بنواحیها من واردیها و اهلها، ابن عساکر ، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ه.ق.
۲۱۱. المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین، به کوشش حسین الراضی، بیروت، جمعیه الاسلامیه، ۱۴۰۲ه.ق.
۲۱۲. مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنة و البقاع، و هو مختصر معجم البلدان لیاقوت، صفی الدین عبدالمومن بغدادی، به کوشش علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ه.ق.
۲۱۳. مرآة الحرمین (الرحلات الحجازیه و الحج و مشاعرة الدینیه محلاة بمئات الصور الشمسیه)، ابراهیم رفعت پاشا، قاهره، دار الکتب المصریه، ۱۳۴۴ه.ق.
۲۱۴. مرآة الکتب، علی بن موسی تبریزی، به کوشش محمد علی حائری، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۱۴ه.ق.
۲۱۵. المزار الکبیر، محمد بن المشهدی، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ه.ق.
۲۱۶. المزار، المفید، به کوشش سید محمد باقر موحد ابطحی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ه.ق.
۲۱۷. المسائل السرویه، المفید، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ه.ق.
۲۱۸. المستجاد من کتاب الارشاد، العلامه الحلی، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ه.ق.
۲۱۹. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین نوری، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،
۲۲۰. مستدرک سفینة البحار، علی نمازی شاهرودی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ه.ق.
۲۲۱. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، تحقیق ابو عبدالله عبدالسلام بن محمد بن عمر عَلّوش، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ه.ق.
۲۲۲. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا،

بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ه.ق.

۲۲۳. مستدرکات اعیان الشیعه، حسن امین، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۲۴. مستدرکات علم رجال الحدیث، علی نمازی شاهرودی، اصفهان، حسینیه عمادزاده، ۱۴۱۵ه.ق.

۲۲۵. مستند الشیعه فی احکام الشریعه، احمد النراقی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ه.ق.

۲۲۶. مسند ابی‌داود الطیالسی، سلیمان بن داود، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.

۲۲۷. مسند ابی‌عوانه، یعقوب بن اسحق الاسفراینی، بیروت، دار المعرفه.

۲۲۸. مسند اسامة بن زید، عبدالله البغوی، به کوشش حسین امین، ریاض، دار الضیا، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۲۹. مسند اسحاق بن راهویه، اسحاق بن راهویه، تحقیق عبد الغفور عبدالحق حسین البلوشی، مدینه، مکتبة الایمان، ۱۴۱۲ه.ق.

۲۳۰. مسند الامام ابی یعلی، احمد بن علی بن المثنی، به کوشش حسین سلیم اسد، دمشق، دار المامون، بی‌تا.

۲۳۱. مسند الامام احمد بن حنبل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هق.

۲۳۲. مسند الامام الجواد ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام، عزیز الله عطاردی، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا، ۱۴۱۰ه.ق.

۲۳۳. مسند الامام الشافعی، الشافعی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

۲۳۴. مسند الامام المجتبی ابن محمد الحسن بن علی علیهما السلام، عزیز الله عطاردی، تهران، عطارد، ۱۳۷۲ه.ش.

۲۳۵. مسند الامام زید بن علی، زید بن علی، بیروت، دار و مکتبة الحیاه، ۱۹۶۶م.

۲۳۶. مسند البزار (البحر الزخار)، احمد بن عمرو البزار، به کوشش محفوظ الرحمن زین الله،

بیروت، مکتبة العلوم و الحکم، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۳۷. مسند الحمیدی، عبدالله بن الزبیر الحمیدی، به کوشش حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۳۸. مسند الرضا، داود بن سلیمان الغازی، به کوشش محمد جواد حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ه.ق.

۲۳۹. مسند الشامیین، ابی القاسم الطبرانی، به کوشش حمدی بن عبدالمجید السلفی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ه.ق.

۲۴۰. مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار، محمد بن حبان البستی، به کوشش مرزوق علی ابراهیم، منصوره، دار الوفاء، ۱۴۱۱ه.ق.

۲۴۱. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، الطوسی، تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی، اعداد علی اصغر مروارید، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ه.ق.

۲۴۲. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، احمد بن محمد بن علی، الفیومی، قم، دار الهجره، ۱۴۰۵ه.ق.

۲۴۳. المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابن ابی شیبه، به کوشش کمال یوسف، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۰۹ه.ق.

۲۴۴. المصنّف، عبدالرزاق الصنعانی، به کوشش حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، المجلس العلمی، ۱۳۹۰ه.ق.

۲۴۵. مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه الشافعی.

۲۴۶. معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، بیروت، النعمان، ۱۴۱۰ه.ق.

۲۴۷. معانی الاخبار، الصدوق، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ه.ش.

۲۴۸. المعتبر فی شرح المختصر، المحقق الحلی، قم، سید الشهداء، ۱۳۶۴ه‌ش.

۲۴۹. معجم احادیث الامام المهدی، علی الکورانی، قم، المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ه.ق.

۲۵۰. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم (فرهنگ آماری کلمات قران کریم)، محمود روحانی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۳۶۶ه .ش.

۲۵۱. معجم الادباء، یاقوت الحموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۲۵۲. معجم البلدان، یاقوت الحموی(م.۶۲۶ه .ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ه .ق.

۲۵۳. المعجم الکبیر، الطبرانی، به کوشش حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ه .ق.

۲۵۴. معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیة، عمر رضا کحاله، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۲۵۵. المعجم الوسیط، حسن علی عطیه و محمد شوکی امین و ابراهیم انیس، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ه .ش.

۲۵۶. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، سید ابوالقاسم خویی ، قم/ بیروت، مرکز نشر آثار الشیعه، ۱۴۱۰ه .ق.

۲۵۷. معجم قبائل الحجاز، عاتق بن غیث البلادی، مکه، دار مکه، ۱۴۰۳ه .ق.

۲۵۸. معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، عبدالله البکری، به کوشش جمال طلبه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ه .ق.

۲۵۹. معجم معالم الحجاز، عاتق بن غیث البلادی، مکه، دار مکه، ۱۴۰۰ه .ق.

۲۶۰. المغنی علی مختصر ابی‌القاسم عمر بن الحسین بن عبدالله بن احمد الخرقی، ابن قدامه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ه .ق.

۲۶۱. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج الاصفهانی، به کوشش سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفه، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ه .ق.

۲۶۲. مقتل الحسین، ابومخنف، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مطبعة العلمیه، بی‌تا.

۲۶۳. المقنعه، المفید ، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ه .ق.

۲۶۴. مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، قم، دار الحدیث، ۱۴۱۹ه.ق.

۲۶۵. الملل و النحل، الشهرستانی، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۵ه.ق.

۲۶۶. من حیاة الخلیفه عمر بن خطاب، عبدالرحمان احمد البکری، بیروت، مکتبة الارشاد، ۲۰۰۵ م.

۲۶۷. من لایحضره الفقیه، الصدوق، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ه.ق.

۲۶۸. مناقب ابی‌حنیفه، موفق بن احمد مکی، حیدر آباد دکن، ۱۳۲۱ه.ق.

۲۶۹. مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، به کوشش گروهی از اساتید، نجف، مکتبة الحیدریه، ۱۳۷۶ه.ق.

۲۷۰. مناقب اهل البیت، حیدر علی الشیروانی، به کوشش فارس الحسون، منشورات الاسلامیه، ۱۴۱۴ه.ق.

۲۷۱. منتخب التواریخ، معین الدین نطنزی، به کوشش استخری، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ه.ش.

۲۷۲. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن الجوزی، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا و نعیم زرزور، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ه.ق.

۲۷۳. منتقلة الطالبیه، ابراهیم بن طباطبا، به کوشش محمد مهدی حسن الخرسان، قم، مکتبة الحیدریه، ۱۳۷۷ه.ش.

۲۷۴. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، العلامه الحلی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ه.ق.

۲۷۵. المهذب البارع فی شرح المختصر النافع محقق حلی، ابن فهد الحلّی، به کوشش مجتبی عراقی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷-۱۴۱۳ه.ق.

۲۷۶. مواهب الجلیل، الحطاب الرعینی، به کوشش زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ه.ق.

۲۷۷. الموطّا، مالک بن انس، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ه.ق.

۲۷۸. مؤلفات السخاوی، مشهور سلمان و احمد الشقیرات، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۹ه.ق.

۲۷۹. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الذهبی، به کوشش علی محمد البجاوی، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۸۲ه.ق.

۲۸۰. میزان الحکمه، محمد محمدی ری‌شهری، قم، دار الحدیث، ۱۴۱۶ه.ق.

۲۸۱. النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، ابن تغری بردی الاتابکی، قاهره، وزارهة الثقافه و الارشاد القومی، الهیئه المصریه العامه، ۱۳۹۱ه.ق.

۲۸۲. النزاع و التخاصم، المقریزی، به کوشش حسین مونس، قاهره، دار المعارف، بی‌تا.

۲۸۳. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، محمد جعفر کتانی، قاهره، دار الکتب السلفیه، بی‌تا.

۲۸۴. نظم درر السمطین، الزرندی، اصفهان، مکتبة الامام امیر المؤمنین، ۱۳۷۷ه.ق.

۲۸۵. نقد الرجال، سید مصطفی التفرشی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۸ه.ق.

۲۸۶. النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، به کوشش طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴ه.ش.

۲۸۷. نهج الایمان، علی بن یوسف ابن جبیر، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری، مشهد، مجتمع امام هادی، ۱۴۱۸ه.ق.

۲۸۸. نهج البلاغه، شریف الرضی، شرح محمد عبده، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲هق.

۲۸۹. نیل الاوطار من احادیث سید الاخیار، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۳م.

۲۹۰. الهدایة الکبری، حسین بن حمدان الخصیبی، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۱هق.

۲۹۱. الهواتف، ابن ابی‌الدنیا، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۱۳ه.ق.

۲۹۲. الوافی بالوفیات، خلیل بن ایبک الصّفدی، بیروت، دار النشر، ۱۴۱۱ه.ق.

۲۹۳. الوسیله الی نیل الفضیله، ابن حمزه، به کوشش فارس الحسون، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ه.ق.

۲۹۴. وفاءالوفاء باخبار دار المصطفی، السمهودی، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۶م.

۲۹۵. وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان ممّا ثبت بالنقل او السماع او اثبته العِیان، ابن خلکان، به کوشش احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ه.ق.

۲۹۶. ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، به کوشش سید علی جمال اشرف الحسینی، قم، دار الاسوه، ۱۴۱۶ه.ق.